

نشریه مجمع عرفان

سفرنامه عرفان

مطالعاتی درباره آثار مبارکه و معتقدات بهائی

دو قمرچشم



عصر جدید

نویسنده چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان (به زبان فارسی) در امریکا در مدرسه بهائی لوهلن در میشیگان و در مدرسه بهائی بوش در کالیفرنیا، و در اروپا در مرکز مطالعات بهائی آکوتو در ایتالیا تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این مجلد درج شده در مجامع مذکور ارائه شده است.

* مطالب و عقائد مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مکاتباتی مجمع عرفان:

'Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
U.S.A.
Phone: 1-(847)-7333501
Fax: 1-(847)-7333502
E-mail: <iayman@usbnc.org>

سفینه عرفان

نشریه مجمع عرفان

دفتر پنجم

ناشر: مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان
با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند
چاپ اول: ۶۰۰ نسخه
۱۵۹ بدیع - ۱۳۸۱ شمسی - ۲۰۰۲ میلادی

فهرست مندرجات

۱. پیشگفتار ۵
۲. مجموعه‌ای از آثار مبارکه
در باره "بسیط الحقیقة" ۸
۳. راهنمایی برای مطالعه بسیط الحقیقة
وحید رافتی ۲۰
۴. مجملی در باره "کلمات فردوسیه"
شاپور راسخ ۳۸
۵. سه لوح از آثار استدلالی جمال
اقدس ابهی و دلیل حکمت
محمد افنان ۵۰
۶. مروری بر مواضع زیارتنامه
حضرت سید الشهداء
منوچهر سلمان پور ۶۰
۷. مضامین "لوح دنیا"
شاپور راسخ ۸۵
۸. مروری بر سورة الزیارة
(زیارت نامه جناب باب‌الباب)
مونا علیزاده ۹۶
۹. ارتباط میان کتاب اقدس
و الواح متمم آن
شاپور راسخ ۱۱۱
۱۰. نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه
مخصوصه در امر بهائی
کیان سعادت ۱۲۲
۱۱. مروری بر دو زیارت نامه
از آثار قلم اعلیٰ
آرمین اشراقی ۱۴۱
۱۲. شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم
فتحیه رشیدی ۱۵۷

۱۳. چهار نکته مختصر راجع به
رسالة ابن ذئب
۱۶۹ وحید بهمردی
۱۴. موسیقی کلام در برخی از آثار
حضرت بهاء الله
۱۸۹ ع. صادقیان
۱۵. اصول و اهداف تعلیم و تربیت
در منتخباتی از آثار قلم اعلی
۲۰۸ ایرج ایمن
۱۶. رشحات عرفان
الف- از آثار عبدالحمید
اشراق خاوری (بخش سوم)
۲۳۱ وحید رأفتی
- ۴- آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی
- ۵- ابن نبیل
- ۶- ابن سمندر و نبیل ابن نبیل
- ۷- افنان (در کلمات فردوسی)
- ۸- اهل قاف و حاجی ابراهیم قزوینی
- ب- چهل بیت از یک مثنوی تاریخی
۲۳۷ وحید بهمردی
- ج- یک نامه تاریخی از میرزا ابوالفضل
گلپایگانی به آقا محمد مصطفی بغدادی وحید بهمردی
۲۴۲
- * * *

ضمائم

- ۲۴۹ فهرست مراجع منتخبی از آثار قلم اعلی نازله در عکا (بخش دوم)
فهرست‌های مندرجات سفینه عرفان، دفتر اول تا چهارم
انتشارات مجمع عرفان

حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و
سزاست که عالم امکان را به نور عرفان مزین فرمود و
لوح وجود را به طغرای أنا الموجود والمعبود مطرز
داشت. اوست مقتدیری که آسمان بیان را مرتفع نمود و
به انجم حکمت مزین داشت، بحر معانی را دارای
لثالی عرفان نمود و انجمن عالم را به نفحات اسم
رحمانش معطر فرمود. لَهُ الْحَمْدُ وَ لَهُ الشُّكْرُ، لَهُ
الْفَضْلُ وَ لَهُ الْعَطَاءُ، لَهُ الْجُودُ وَ لَهُ الثَّنَاءُ.

(آیات الهی، ج ۲، ص ۹۵)

بسمه‌الذی به ماج بحر العرفان

قلم اعلیٰ می فرماید:

« ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحری است که در قعر و عمق
آن ثالی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البته باید
کمر جهد و طلب بسته به شاطی آن بحر در آید تا قسمت مقدره از الواح
مختومه مکنونه را علی در طلبه و جهده اخذ نماید.»*

در پیروی از این توصیه قلم اعلیٰ در پنج سال گذشته دوره‌های مجمع عرفان معطوف و مصروف به همراهی با یاران الهی در وصول به ساحل بحر اعظم آیات و آثار نازله از قلم معجز شیم جمال اقدس ابهی گردیده و تا آنجا که امکان‌پذیر بوده است تعدادی از الواح و آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله مورد بحث و مطالعه قرار گرفته و برخی از مطالعات مزبور به صورت مقالات تحقیقی در «سفینه عرفان» درج شده است. «سفینه» حاضر نیز به نشر مقالاتی اختصاص دارد که در باره تعدادی از آثار نازله از قلم اعلیٰ در دوره اخیر حیات عنصری هیکل اقدس تهیه و در جلسات مجمع عرفان ارائه گردیده است. در آغاز این دفتر مجموعه ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقیقه» یا توحید حقیقی که از مباحث اصولی الهیات است و از مرکز جهانی بهائی برای درج و نشر در «سفینه عرفان» مرحمت شده قرار دارد و مقاله‌ای نیز در تشریح مطالب آثار مزبور و ارائه مآخذ و منابعی برای پژوهش و مطالعه در باره بسیط الحقیقه در دنباله مجموعه مزبور

آورده شده است.

بخشی از مندرجات این دفتر مربوط است به «مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده» و بیت‌العدل اعظم آن را به عنوان الواحی که متمم و مکمل کتاب اقدس است منتشر فرموده اند. این بخش علاوه بر دو بحث جداگانه در معرفی «لوح دنیا» و «کلمات فردوسی» شامل شرحی در ارتباط بین کتاب اقدس و این الواح متمم است. از الواح مزبور مقالاتی نیز در معرفی مضامین «کتاب عهدی» و «لوح کل الطعام» و «لوح حکمت» به ترتیب در دفاتر اول و سوم و چهارم سفینه عرفان درج شده است.*

سایر الواحی که از آثار قلم اعلی در مقالات این دفتر آمده را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: آثار استدلالی، دیگری زیارتنامه‌ها و مراثی، و الواح و ادعیه مخصوصه. مقاله‌ای نیز درباره نکاتی از لوح شیخ (ابن ذنب).

نحوه دیگر از بررسی در آثار قلم اعلی پژوهشهای موضوعی است. نمونه‌هایی از این نوع مقالات که در این دفتر آمده یکی «موسیقی کلام در برخی از آثار قلم اعلی» و دیگری «اصول و اهداف تعلیم و تربیت: استنتاجاتی از آثار قلم اعلی» است.

بخش نهایی این دفتر اختصاص به «رشحات عرفان» دارد که علاوه بر ادامه یادداشت‌هایی از فاضل جلیل جناب عبدالحمید اشراق خاوری اعلی‌الله مقامه فی رضوانه، که توسط دکتر وحید رأفتی تنظیم و تحشیه می‌گردد، مشتمل بر دو اثر تاریخی نیز هست که دکتر وحید بهمردی برای درج در سفینه عرفان همراه با توضیح مختصری درباره هر یک ارسال نموده است که عبارتند از داستان خیمه اهدائی به جمال اقدس ابهی و اشعاری که نبیل زرنندی در باره آن انشاد کرده و تا کنون چاپ و منتشر نشده و نیز نامه‌ای تاریخی از جناب ابوالفضل گلپایگانی خطاب به آقا محمد مصطفی بغدادی که این نیز برای اولین بار است که منتشر می‌گردد.

این پیشگفتار را نمی‌توان بدون سپاسگزاری از بانیان و همکاران گرامی مجمع عرفان به پایان رساند به ویژه بانیان «صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند» که پایه‌گذار و پشتیبان ثابت قدم این مشروع بوده و هستند و نیز بانیان «صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت» که به منظور تقویت و توسعه خدمات مجمع عرفان تأسیس شده است و همچنین تبرع اهدائی به یادبود نورالدین ممتازی که تشکیل جلسات مجمع عرفان به زبان

فارسی را در اروپا تسهیل می نماید. اقدامات مجمع عرفان از همکاری ارزشمند اعضای دفتر امور اجبای ایرانی در امریکا و مؤسسه عصر جدید در آلمان نیز برخوردار است که امتنان فراوان به حضورشان عرضه می شود.

امید آنست که با کمکهای مادی و معنوی یاران عزیز الهی خدمات مجمع عرفان که دوره های آن شش بار در سال در اروپا و امریکا به دو زبان فارسی و انگلیسی تشکیل می گردد، توسعه یابد و همچنان از تحقیقات و مطالعات دانش پژوهان گرامی بهره مند گردد و در راه تحقق نیات معهد اعلی و اهداف جامعه جهانی بهائی مفید و مؤثر واقع شود و از ثمرات پژوهشهای دانشمندان گرامی همچنان بهره مند گردد.

* منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ، فقرة ۱۵۳

** رجوع کنید به فهرست مندرجات دفتر سفینه عرفان در انتهای این دفتر

مجموعه‌ای از آثار مبارکه حضرت بهاء الله در باره بسیط الحقیقه

هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

و ما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقیقه كلّ الأشياء قل فاعلم انّ المقصود من الأشياء في هذا المقام لم يكن الّا الوجود و کمالات الوجود من حيث هو وجود و من الكلّ الواجد و هذا كلّ لا يذكر عنده بعض و لا يقابله جزء و الحاصل انّ بسيط الحقیقه لّمّا كان بسیطاً من جميع الجهات أنّه واجد و مستجمع لجميع الكمالات الّتی لا حدّ و لانهاية لها چنانچه فرموده‌اند: ليس لصنعه حدّ محدود.

به لسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیا در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو وجود است و از کلّ دارائی، یعنی واجد و مستجمع جميع کمالات نامتناهی است به نحو بساطت و امثال این بیانات را در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده‌اند. مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحلّ به وجودات غیر متناهی شده، سبحانه سبحانه عن ذلك، چنانچه خود حکما گفته‌اند: بسيط الحقیقه كلّ الأشياء و ليس بشیء من الأشياء. و في مقام آخر: انّ انوار بسيط الحقیقه یری فی كلّ الاشياء. و این با بصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در كلّ اشیا آیات احدیّه را مشاهده مینمایند چه که جميع اشیا مظاهر اسماء الهیّه بوده و هستند و حقّ لم یزل و لایزال مقدّس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشیا در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته‌اند: لّمّا كان وجود الواجب في كمال القوّة و

الشدة لو يجوز ينحلّ بوجودات غير متناهية و لكن لا يجوز ما انحلّ. در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکما اگر بتمامه اظهار رود مطلب به طول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق میشود لذا قلم مختار به اختصار اکتفا نمود.

دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که کل را به لا نفی میکنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند به این معنی که کلّ نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود، کلّ شیء هالک الا وجهه. یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند: کان الله و لم یکن معه شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان، مع آن که مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده و هستند. مقصود آن که در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد. در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حق است دائم و باقی. و توحید شهودی آن است که در کلّ شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل: سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم. در این مقام در کلّ شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا. مقصود حکیم این نبوده که حقّ منحلّ بوجودات نامتناهی شده تعالی تعالی من ان ینحلّ بشیء او یحدّ بحدّ او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدّسا عن دونه و منزّها عما سواه نشهد أنّه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کلّ فی قبضة قدرته المهيمنة علی العالمین.

و در مقامی کلّ ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر الأوّل چه که حقّ جلّ و عزّ غیب منیع لایدرک است. در این مقام کان و یكون مقدّسا عن الأذکار و الأسماء و منزّها عما یدرکه اهل الانشاء السبیل مسدود و الطّلب مردود. لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است به کلمه علیا و قلم اعلیٰ و ذرّوة اولیٰ و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود او است مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید. در این مقام کلّ الأسماء الحسنیٰ و الصّفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر انّ الغیب هو مقدّس عن الأذکار کلّها. و مقرّ نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده میشود و لکن در باطن بسیط مقدّس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کلّ الجهات.

در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مرتبی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لاتحصیٰ و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به أنّه

لهو العلیم الخبیر.

و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک ننموده‌اند فی الحقیقه نمیتوان به ظاهر قول کفایت نمود و به شماتت برخاست مگر در کلمات نفوسی که متجاهر به کفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه.

و حکما فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده‌اند از کتب انبیا استنباط کرده‌اند و اول من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هرمس نیز گفته‌اند. در هر لسان به اسمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح هرمتیه استخراج بعضی علوم نموده و اکثر حکما از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند. باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً لأمر الله در ظاهر رة فرموده‌اند و لکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر.

و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول به ادراک این بیانات شود چه که علم به این بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمی که به این کلمه تکلم نموده لو کان موجودا و الذین اقرّوا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورا به کلمه بلی فائز شد مقبول و محمود دون آن مردود. چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنّوا بأنّ ما خرج من افواههم انه قسطاس توزن به الأقوال و اسطراب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المآل مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من قرار اگر نفسی الیوم به جمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند لدى الحقّ مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حقّ بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور.

ای حسین، مظلوم میفرماید قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کسجری بلا ثمر. در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه اتی انا الله در هر شجری موجود. در مقام بیان به این کلمه تکلم نموده و مقصود آن که عارف بالله به مقامی صعود مینماید که چشمش به مشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش به اصغاء نداء او از کل شیء فایز. این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده‌اند، این مقام قول و

لكن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلى البقعة ما بين بریه تصریحا من غير تأویل مرتفع است و بأعلى النداء كَلَّ را ندا میفرماید ابدأ اصفا ننموده چه اگر اصفا شده بود به ذکرش قیام مینمود. حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر.

باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الأمر بیدالله يعطي من يشاء ما يشاء و يمنع عمّن يشاء ما اراد أنّه لهو المحمود فى امره و المطاع فى حكمه لا اله الا هو العليم الحكيم. در این ایام در یکی از الواح نازل: کم من ذي عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لك الحمد يا اله العالمين كذلك جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم ان ربك لهو الحاكم على ما يريد.

یا حسین قل لمن سئل: دع الغدير و البحر الأعظم امام وجهك تقرب اليه ثم اشرب منه باسم ربك العليم الخبير لعمرى أنّه يبلغك الى مقام لا ترى فى العالم الا تجلى حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة على العلم أنّه لا اله الا هو المقتدر العزيز القدير هذا يوم ينبغي لكل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء يدع الورى ورائه يقوم و يقول بلى يا مقصودي ثم لبيك يا محبوب العالمين.

قل يا ايها السائل لو يأخذك سكر خمر بيان ربك الرحمن و تعرف ما فيه من الحكمة و التبيان لتضع الامكان و تقوم على نصره هذا المظلوم الغريب و تقول سبحان من اظهر الجارى المنجمد و البسيط المحدود و المستور المشهود الذي اذا يراه احد في الظاهر يجده على هيكل الانسان بين ايدي اهل الطغيان و اذا يتفكر في الباطن يراه مهيمنا على من في السموات و الأرضين. استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء على البقعة الحمراء يا قوم اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك قضى الأمر و اتى الحكم من لدن قوتي امين.

یا ايها السائل قد ذكر ذكرك لدى الوجه في هذا السجن المبين لذا نزل لك هذا اللوح الذي من افقه لاحت شمس الطاف ربك العزيز الحميد. اعرف قدرها و اغل مهرها انها خير لك ان كنت من العارفين نسئل الله ان يؤتدك على امره و ذكره و يقدر لك ما هو خير لك في الدنيا و الآخرة انه مجيب دعوة السائلين و ارحم الراحمين.

یا ايها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الأسماء و استنورت بأنوار الوجه

الذی اشرق من مطلع البقاء توجّه الی الأفق الأعلى قل:

یا فاطر السماء و مالک الأسماء اسئلک باسمک الذی به فتحت ابواب لقائک علی خلقک و اشرقت شمس عنايتک علی من فی ملکک ان تجعلني مستقيما علی حبک و منقطعا عن سوائک و قائما علی خدمتک و ناظرا الی وجهک و ناطقا بشنائک. اي ربّ ایدني في ايام ظهور مظهر نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السّبحات بفضلک و عنايتک و احرق الحجبات بنار محبتک. اي ربّ انت القويّ و انا الضّعيف و انت الغنيّ و انا الفقير اسئلک ببحر عنايتک ان لا تجعلني محروما من فضلک و مواهبک يشهد كلّ الأشياء بعظمتک و اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ يدي بيد ارادتک و انقذني بسلطانک ثم اكتب لي ما كتبته لأصفيائک الذین اقبلوا اليک و وفوا بعهدک و ميثاقک و طاروا في هوآء ارادتک و نطقوا بشنائک بين برّيتک أنّک انت المقتدر المهيمن المتعالي العزيز الكريم.

بسمه المهيمن علی الأسماء

قل انّ العلم في رتبة الامكان هو نفس المعلوم و في الذّات لا يعلمه الاّ هو كذلك كان الأمر مقضياً. كلّ ما عرفه العارفون يرجع الی مقام كان بأنوار الوجه مضيئاً. انّ حقايق الأشياء في كلمة نطق بها لسان العظمة اذ استوى علی العرش بسلطان كان علی العالمين محيطاً. انّ المحاط لا يعرف المحيط و المدركة لا تدرك من كان عن الادراك مرفوعاً. قل انّ بسبب الحقیقة لهي الكلمة الأولى طوبى لمن عرف مراد الله و اتخذ هذا الصراط لنفسه سبيلاً. انّ الأشياء تحققت منها و يرى في كلّ شيء تجليها و سلطانها ان اعرفوا لحن القول و كونوا علی الصراط بالحق مستقيماً. كلّ شيء بدء منها و ينتهي اليها سبحان بارئها من ان يعرف بعرفان خلقه او يوصف باوصاف كانت بعرفان الناس محدوداً. كيف يصل الحدوث ببحر القدم او الفاني الی من كان ملكوت البقاء بأمره مخلوقاً. قد خلقنا الممكنات بالمشيئة الامكانية و أنّها لهي الكلمة العليا التي ظهرت بسلطان كان علی العالمين مشهوداً. أنّك يا ايّها المذكور لدى العرش لا تحزن من شيء توكل علی الله في كلّ الأحوال و لا تخف من الذّين كانوا عن الوجه محروماً. انّ ربّك يريدك بما اردته و يذكرک اذ كان في الملك غريباً. إنّما البهآء عليك و علی من اتخذ الرّحمن لنفسه وكيلاً.

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

یوم الله آمد سریر بیان در قطب امکان ظاهر و مکلم طور بر آن مستوی فرات رحمت از یمین جاری و رایة اقتدار از یسار منصوب... به لغت نورا ندای مظلوم را بشنو، این که در کلمه مذکوره بسط الحقیقه کلّ الأشياء ذکر نمودی در رتبه اولی و مقام اول مقصود از بسط الحقیقه نفس حقّ جلّ جلاله است فلما كانت الأشياء مظاهر اسمائه و صفاته تعالیّ یصدق بآته کلّها هذا حقّ لا ریب فیہ و ما ذکرناه من قبل انه نزل علیّ لسان القوم نسل الله ان یکشف لک ما اردناه فی غیاب الاشارات فی لوح القبل انه هو المبین العلیم. ثمّ اعلم ان المظلوم ما دخل المدارس و ما عاشر العلماء و الفقهاء اذکر ما علمنی الله جلّ جلاله بجوده و کرمه و جنابک لو تتوجه باذن الفؤاد الی تغرّات طیر الحجة علیّ غصن البرهان لتجذبک الی مقام لا ترى فیہ الا سلطنة الله و قدرته و عظمتہ و اقتداره و توقن بأنّ البحر کان موجا بنفسه لنفسه و الشمس مشرقة بذاتها لذاتها قل انّ البحر لا یحتاج لاثبات عظمتہ بدونہ...

توقیع حضرت ربّ اعلى در جواب سئوالات میرزا سعید اردستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابدع فى كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ليعرفه كل الموجودات بما تجلّى لهم بهم آيات صمدانيته وليوحده بما شهد لذاته بذاته فى ازل الآزال بأنه لا اله الا هو الفرد الاحد الذى لم يأخذه وصف من شئ ولا نعت عن شئ ولا يذكر معه شئ ولا يقدر احد ان يصعد اليه فى شأن ولا يذكر فى رتبته شئ. سبحانه وتعالى لم يزل كان بلا تغيير ولا يزال أنه هو كائن بمثل ما كان وليس له شبه فى الذات ولا مثل فى الصفات سبحانه وتعالى قد اخترع المشية لوجود الجوهريات والارادة لتعين الماديات والقدر لهندسة الكينونيات والقضاً لظهور الامضاً فى الذاتيات والاذن والاجل والكتاب لتنامية القابليات فى رتبة الانبيات ليعرف كل بذكر تلك المراتب حق مظاهر تقديسه وآيات تفرده فى ملكوت الاسماء والصفات وما قدر الله فى علم الغايات والنهايات الى ما لا نهاية لها بها فى رتبة الذوات الى ان اتصل الى رتبة التراب.

والحمد لله الذى ابدع جوهريات كينونيات الموجودات لظهور آثار قدرته فى الاختراع ليشاهدن كل الذوات فى المقامات التى قدر الله لها نور طلعت و ظهور مشيته وآيات قيويمته بأنه لا اله الا هو العزيز المتعال.

وبعد لما سئل جناب السيد التقي والسند المعتمد النقي ادام الله فضله فى حقه وبلغه الى غاية ما يتمناه من امر آخرته ودينه من ثلاثة مسائل مشكلة التى ذهلت العقول عن ادراكها وزلت اقدام بعض الحكماء فى بيانها فاستعنت عن الله باتباع امره لأنه ما اراد الا العلم بحقيقة البيان بما جعل الله فى الكيان بالبروز الى العيان وانا اذا اقول لا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم.

فلا يخفى عليك ان جوهريات معانى العلم لم تدرك بكلمات اهل الجدل لان الحقيقة فى عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحة قدس الجلال من غير اشارة الانفصال ولا الاتصال كما امر على عليه السلام لكميل بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة، قال عليه السلام: كشف سبحات الجلال من غير اشارة. ثم قال: زدنى بيانا. فقال عليه السلام: محو الموهوم وصحو المعلوم. ثم قال: زدنى بيانا. قال: هتك الستر لغلبة السر. ثم قال: زدنى بيانا. قال عليه السلام: جذب الاحدية لصفة التوحيد. ثم قال: زدنى بيانا. فقال عليه السلام: نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره.

ولقد شرحت اشارات ذلك الحديث فى مقامه وان الان ليس المقام مقام البيان ولقد ذكرته بعرفان حقيقة البيان بان بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه الا بعد كشف الاستار والحجب وحمل النفس على الرياضات الواردة فى الصحف. لان النفس فى مقام العرضيات والشبقيات لن تدرك الا شيئاً محدوداً فاذا

ترقى عن مقام الطبيعة و دخل لجة الاحدية التي قال على عليه السلام: رب ادخلني في لجة بحر احديتك و طمطم بيم وحدانيتك ليفدر ان يشاهد حقائق العلوم كما هي. ولذا رفع الله عن العباد الاحاطة بالعلوم التي لم يقدر ان يدركوا كمثل علم القدر حيث لما سئل عن الامام على عليه السلام فقال: بحر عميق لا تلجه. ثم لما سئل ثانيا فقال: ليل مظلم لا تسلكه. ثم لما سئل ثالثا فقال عليه السلام: لا يعلمه الا العالم او من علمه اياه. و ان بذلك نطق ذلك الحديث عن على عليه السلام حيث قال روجي و من في ملكوت الامر والخلق فداء: ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله مختوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدر الصمدانية و لا بعظمة النورانية و لا بعزة الوجدانية، بحر زاخر موج خالص لله عز وجل عمقه ما بين السماء و الارض و عرضه ما بين المشرق و المغرب اسود كالليل الدامس كثير الحيتان والحيات يعلومر و يسفل اخرى و في قمره شمس تضيئ لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن يطلع عليها فقد ضاآ الله عز وجل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره و بآء بغضب من الله و مأويه جهنم و بنس المصير.

فلما شاهدت الامر في جوهريات العلم بما قرئت عليك من الاحاديث المشرفة من شمس العظمة فلا ريب ان تلك المسائل هي من معضلات الحكمة التي لا يتبين بحقيقتها من قياسات الحكماء اليوناني و لكن الله لما علمني بفضله معارف الحق بقطرة الايمان من دون تعليم و لا اخذ بيان اشير اليها بدليل الحكمة التي تثبت بها المسائل في منتهى مقام العرفان.

و اما الجواب عن بيان بسيط الحقيقة التي ذكرها الحكماء لاثبات الوجود بين الموجود و المفقود فلا شك ان ذلك باطل عند من له رايحة مسك من الانصاف بدلائل محكمة، فمنها العقل حيث يشهد بان ذات الازل ليس معه غيره و ليس له صفات دون ذاته متغايرة المعنى لان غير ذلك يلزم التجزية و الاقتران و التنغير و الافتراق، لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شئ لا دونه فلا مفر لمن ادعى ذلك الا الافك بان يقول بقدّم الكثرات في الذات او تنزل الذات الى رتبة التراب و ان ذلك حكم ممتنع محال. لان الذات لم يزل لم يتزل و ليس له في رتبته ذكر من غيره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما. و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر الاعيان الثابتة في الذات و ذكر بسيط الحقيقة فهو من اثبات علمه جل شأنه حيث يقولون ان العلم لا يد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الكثرات في الذات فتعالى الله الملك العدل ان ذنبهم هو من اجل القياس حيث يريدون ان يعرفوا الذات بمثل خلق الممكنات، فتعالى الله عن ذلك، لان علم الله هو ذاته و ان حياته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و كذلك حكم الاسماء التي تذكر لمكنسة القلوب و الاوهام بلا تغيير مفهوم في المعنى. فلما ثبت ان ذاته هو حياته و ان في الحياة لا يحتاج بوجود حق فكذلك الحكم في العلم. انه سبحانه كان عالما في ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعى الفرق بين الحيو و العلم في الذات فقد سلك مسلك الخطا لان ليس في الذات تغاير، كما صرح بذلك معنى الحديث المروي في

الكافي حيث قال الامام عليه السلام: لم يزل الله عز وجل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم، والسمع ذاته ولا مسموع، والبصر ذاته ولا مبصر، والقدرة ذاته ولا مقدور، فلما احدث الاشياء وكان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم، والسمع على المسموع، والبصر على المبصر، والقدرة على المقدور، وقال: قلت: فلم يزل الله متحركا؟ قال: فقال: تعالى الله عن ذلك، ان الحركة صفة محدثة بالفعل، قال: قلت: فلم يزل الله متكلمًا؟ قال: فقال: ان الكلام صفة محدثة ليست بازلية، كان الله عز وجل ولا متكلم.

وان الله في كل شأن كان عالمًا بكل شئ بمثل يوم الذي لم يك ذلك الشئ مذكورا ولا يعلم احد كيف ذلك الا الله سبحانه. وان ذلك دليل العقل الذي مشهود عند اولى الالباب من العباد وان آيات الآفاقية والانفسية فينطبق ذلك الحكم لان العجز في كل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو كان الذات بسيط الحقيقة للكثيرات فلم يك شئ الانفس ظهوره وان البدهة تحكم بفساد ذلك لحدود الخلق وعجزهم وافتقارهم الى المبدء الفياض. وان على ذلك يحكم صريح القران في قوله عز شأنه بعد رد النصارى ثالث ثلاثة انما هو اله واحد لان الذي يحكم بسيط الحقيقة يخرج الاعداد عن حد الحدود وان ذلك باطل بمثل قول النصارى لان في ذات الاحد لا يذكر شئ سواه ولا معه غيره وان على طبق ذلك حديث النبي صلى الله عليه واله وسلم حيث قال عز ذكره ردا للنصارى ومن هذا اخذت النصارى شكل الصليب وحل اللاهوت في الناسوت فتعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا. فاذا عرفت ما فصلت في تلك الاشارات لتوقن بحقيقة الجواب في مقام الخطاب.

واما ما سألت من بيان مسألة القدم والحدوث فلاشك ان ذات الازل قدمه كان نفسه وازله كان ذاته وليس معه غيره حتى يقدر ان يوصف قدمه، انقطعت الاسماء والصفات عن ساحة قدسه واضمحلت الآثار عن الصعود الى مقام كبريائه. فكل ما يشهد به خلقه ويعرفه عباده فهو من حظ الابداع ونعت الاختراع وانه اجل واعظم من ان ينعت بخلقه او يوصف بعباده سبحانه وتعالى عما يصفون.

فلما ثبت وجود ذات القديم بوجود نفسه لا دونه حيث اشار على عليه السلام، يا من دل على ذاته بذاته، ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شئ وان له مراتب اربعة: فمنها رتبة الازل الظاهر في الذكر الاول والقدم الظاهر في مقام الفعل وهو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة الاستدلال عن ازل ذاته وقدمه، كما قال على عليه السلام: انا صاحب الازلية الثابتة وقال في وصف رسول الله صلى الله عليه واله في خطبة يوم الجمعة والغدير واشهد ان محمدا عبده ورسوله استخلصه من بجوحة القدم على سائر الامم منفردا عن التشابه من ابنا الجنس والمثل اقامه مقام نفسه في الابداع اذ كان لا تدركه الابصار ولا تحويه خواطر الافكار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير. ومنها رتبة السرمد وهو مقام ظهور الفعل الذي ليس له بدء الا من نفسه ولا له ختم لبقا فيض الله في كل شأن وهو عالم قصبات الاربعة عشر وليس لاحد في حقيقة عالم السرمد نصيب دون محمد وآل الله وان بذلك المقام اشترت في الليلة القبل لمن سئل من مسألة طح الارض في زمان واحد ومكان واحد حيث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلك المقام بعد البيان لغموض المسئلة وانجماد القابليات عن

الدّيان في معرفة البيان بعد التّبيان. ومنها عالم الدّهر و له بداية و ليس له نهاية و منها عالم الرّمان و أنّه يعرف بحدّ الأوّلية و الآخريّة من السّاعة و اليوم و الشهر و السنة لانه يحصل بحركة الافلاك لا دونه و أنّ ذلك جهات الحدوث حيث لم يخل من هذه الاربعة و أنّ الدّليل على الحدوث فهو نفس الابداع لا من شئ لانّ غير ذلك لا يمكن في الحدوث ولا له دليل في مبداء الذكر الأوّل الّذي هو المشيئة دون نفس الاحداث لان ذات التّقديم البحث لم يزل لن يقترن بخلقه. و أنّ مبداء الحدوث أوّل الابداع الّذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان يساوقه ذكر من غيره و أنّ كل الوجود من الغيب و الشهود دليل على حدوث عالم الاكبر لحدوده و اختلافه و ليس فيه شبهة بالحقيقة الواقعية لانّ الذات لم يزل يبدع الفيض باختياره و أنّ علّة الاختيار في كلّ مراتب الوجود هو نفس وجود الاختيار لا دونه و أنّ ذلك سرّ القدر الّذي هو اوسع عمّا بين سمّا القابليات و ارض المقبولات.

و أنّ ما ذكرت في بيان القدم و الحدوث فهو من مقام الحدود و أنّ الّذي اردت جنابك بيانه فهو القدم الذاتيّ و الحدوث الّذي يستدلّ بالحكماء بعلية القدم له و أنّ ذلك خلاف ما يعرف الفؤاد لانّ القدم الذاتيّ الّذي لم يك علة شئ و لا يساوقه شئ و لا يذكر في رتبته شئ هو قدم ذات الازل الّذي لم يزل كان بوجود نفسه بلا ان يذكر معه شئ او يكون في بساطة ذاته ذكر من الكثرات. فتعالى الله عمّا يقول الحكماء بانّ علّة الحدوث هي قدم الذات و يريدون بذلك اثبات الرّبط بين الحقّ و الممكن و اثبات الاعيان الثابتة بصرف لطافة البسيطة في الذات.

و أنّ مذهب اهل العصمة عليهم السّلام فهو خلاف ذلك لانّ قدم الذات لم يزل لم يقترن بشئ و لا يساويه شئ و لا يذكر في رتبته شئ ليكون علّة الكثرات لانّ شرط العلية جهة الاقتران و التشابه و الذّكر في مقام المعلول و ان ذلك ممتنع محال في مقام ذات البحث البات الّذي ليس فيه ذكر شئ من خلقه بل ابداع عالم الحدوث بابداعه الذكر الأوّل لا من شئ و جعله دليل عرفان قدمه و ازاله ليستدلّ الممكنات في مقامات عرفان ظهورات ازليته على الخلق بما تجلّى لهم بهم في مقامات الامر و شئون الخلق. و أنّ دون ذلك في الحدوث ممتنع و أنّ ذلك الحدوث الّذي هو أوّل ذكر الابداع و آية بالنسبة الى المعلولات يطلق عليه اسم القدم. و أنّ الله قد ابداع الذّكر الاول الّذي هو المشيئة من العدم البحث الّذي ليس له ذكر في الامكان. و أنّ ما اضطرتّ الحكماء بذكر العدم البحث في رتبة الخلق و ذكر عليه ذلك العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لا تقدر ان تنظر بحقيقة الشئ و لو عرفوا الله و علمه كعرفان ذاته و حياته بلا تغيير معنى في المفهوم فلا يصعب عليهم السبيل لانّ الله قد فصل احكام كلّ شئ بظهوراته الكلية في الانفس و تجلياته الجزئية في الافاق و لمن له شأن فإساسة في عرفان الذوات ليشهد بنور الفؤاد بانّ العدم البحث الّذي لا وجود له مثل شريك البارى لا ذكر له و لا يشار اليه بالاشارة و لا يتعلّق عليه حكم الابداع. لانّ الّذي يشار اليه بالاشارة هو الصّور السّجينية التي قد امر الله بالاعراض عنها و هي في الحقيقة افك النفوس و مكنته الاوهام و الآ العدم الّذي قد ابداع الله الاشياء منه فهو العدم الّذي يذكر في مقام العرفان بعد الوجود و الآ العدم الصّرف البحث لا يقع عليه اسم و لا له وجود و أنّ

الذى نزل فى الاخبار هو مثل ذكر النفى بعد الاثبات الذى هو الشئ لا دونه وان ذلك مشهود عند جنابك ولا تحتاج بسط المسئلة لان بيان سر الحقيقة لا يبنى فى شأن.

واما ما سئلت من معنى قول الحكماء: الواحد لا يصدر منه الا الواحد، فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحت لان الله لم يزل لن يقترن بشئ ولا يخرج منه شئ وان وصفه كان لم يلد ولم يولد فى كل شأن. واذا كان المراد الذكر الاول الذى خلقه الله بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكى على احديّة الذات وان ذلك مذهب آل الله الاطهار حيث قال عزّ ذكره: يا يونس اعرّف ما المشية؟ قال: لا. قال: هي الذكر الاول ولا يمكن ان يدع الله شيئا لا من شئى الا وان يكون واحداً لان رتبة اول الذكر هو آية التوحيد ولا يمكن دون ذلك فى مبداء التجريد.

وان قول الحكماء بان العلة للشيء هو الذات فباطل لعدم الاقتران وامتناع التغيير وشرط تشابه العلة مع المعلول وان الحق ان العلة هو صنع الله الذى خلقه الله بنفسه لنفسه وجعله علة جميع خلقه حيث اشار الامام عليه السلام: علة الاشياء صنعه وهو لا علة له. ونطق بذلك كل الآيات الآفاقية والانفسية وآيات الكتاب. لان الواحد الذى يصدر من الواحد هو الواحد الذى يعرف بالاثنيّة وذلك يلتزم وجود الثلاثة وبديل الفرجة باطل ولا يمكن ان يصدر من الواحد الذى هو نفس الابداع الا الذكر الاول وليس موجد فى الوجود ولا خالق فى الكون الا الله وحده. فكما فرض على العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيد فى مقام الصفات والافعال والعبادة وان دون ذلك لا يقبل الاعمال من العباد. وان فى الذكر الاول الذى هو اعلى جهة البساطة لا بد ان يكون موجوداً بالعلل الاربعة التى هى الفاعلية والمادية والصورية والغائية وان دون جهات التركيب لا يمكن فى حق الحدوث لان الشئ لا بد له من عنصر نار لظهور وجوده وعنصر هواً وماء لحفظه وعنصر تراب لقبول تلك المراتب ولذا لما تنزل الامر صارت سبعة ولذا قال الامام عليه السلام: لا يكون شئ فى الارض ولا فى السماء الا بسبعة، المشية والارادة والقدر والقضآ والاذن والاجل والكتاب، فمن زعم بنقص واحد منها فقد كفر. وان بعد تلك الاشارات لا شك انه لا تبقى ببالك خطرات اهل السبحات وان لم يطلع احد على حقيقة تلك العلامات فعليه حق ذكر التسليم لان عدم درك الشئ لم يدل بعدم وجوده واسئل الله العفو من فضله ثم من جنابك اذا اطّلت بسهولة من قلمى واليه يرجع الحكم كله فى الآخرة والاولى.

وان ما ذكرت فى بيان حقيقة المسئلة فى قول الحكماء، الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو من سبيل الظاهر واما الاشارة الى حكم الباطن فلا شك ان ذات الازل لن يقترن بخلقها ليكون محل صدور الاشياء ولو تحقّق فى الحكمة هذه المسئلة فهو من مقامات الابداع لان علة المشية كما هو الحق فى الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد فى رتبة الامكان فتعالى الله الملك المتان جعل محل صدور الواحد نفس الواحد ولا يصدر من

الواحد الّا الواحد. لأنّ أوّل ذكر الابداع هو رتبة الواحدية ولا يمكن ان يصدر منه الّا الواحد. وانّ الذين يقولون انّ علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جلّ ذكره فلا مفرّ لهم الّا بان يقولوا بالتغيير لأنّ قيل ان يبدع الله الكلّ له حالة و بعد الوجود له حالة او يقول بقدم الامكان في ذات الازل و هو القول بالاعيان الثابتة فلا رب في بطلانه. وانّ الحقيقة أنّ ذات الازل لا سبيل لاحد اليه و أنّه لم يزل لكان في حالة الازل و لا يقارنه شيئ و لا يخرج منه شيئ و لا يساوى ذاته شيئ و لا يفارق امره شيئ بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعله علة وجود الموجودات بما لا نهاية لها بها اليها و لا يمكن دون ما اشرت اليه في ذلك المقام حقّ العرفان في تلك المسئلة و هو بنظر الفؤاد لا دونه لأنّ العقل ما يتعلّق الّا بشيئ محدود و أنّ في عالم الحدود لا يقدر العبد ان ينظر بشيئ في حين واحد بجهات معدودة و لذلك صعب على القلوب درك ذلك المقام و لا يقدر احد ان يعرف حقيقة الامر بين الامرين الّا بعد وروده على باب الفؤاد و نظره في احكام الغيب و الاشهاد فاذا استقام احد على مقام سرّ الابداع و علم سرّ المداد على لوح السّداد فيوقن بالعيان أنّ من الواحد لا يصدر الّا الواحد في مقام الابداع. وانّ الحكماء اكثرهم قد ذهبوا بعلية الذات لعدم علمهم بمواقع الصّفات، كما اشار الامام عليه السّلام حيث قال: الهى بدت قدرتك و لم تبد هيبتك فشبهوك و اتّخذوا بعض آياتك اربابا و من ثمّ ذا لم يعرفوك. و لو عرف العبد مقام تجلى الله له به ليشهد بان لا يخرج منه شيئ كما لا يدخل عليه شيئ و هو الصّمد الحيّ القيوم الّذى ابدع الواحد بالواحد و جعل حكم بسيط الحقيقة للذكر الأوّل الّذى فيه كلّ الامكانات المذكورة و جعله أوّل ذكر السّرد في الحدوث و قدر له كل ما يمكن بالابداع في مقام الكمون.

و الى هنا قد اخذت القلم عن الجريان و اسئل العفومن الله في ما ذكرت للجناب المستطاب بلّغه الله الى غاية ما يتمناه من احكام مبدئه الى يوم المآب و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و السّلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

راهنمایی برای مطالعه بسیط الحقیقه

وحید رافتی

عبارت "بسیط الحقیقه کل الاشیاء" اصطلاحی فلسفی است که در آثار فلاسفه مسلمان از جمله ملاصدرا به ارسطو منسوب شده است. (۱) مفهوم این اصطلاح عربی به فارسی این است که بسیط حقیقی که منظور از آن خداوند است تمامی اشیا است. بسیط حقیقی از آن جهت به خداوند اطلاق می‌گردد که ذات او به هیچ وجهی از وجوه ذهنی و یا خارجی مرکب از هیچ شیء نیست. ذات الهی نه ماده است، نه صورت، نه جنس دارد و نه فصل. بنابراین در عالم وجود یک موجود بسیط حقیقی وجود دارد و آن خداوند است و بس. قضیه بسیط الحقیقه که مفهوم اجمالی آن عرضه گردید در آثار عدیده مختلفه مورد شرح و بسط و تفسیر و توضیح اهل فن قرار گرفته و کثرت منابع و مطالعات موجود در این زمینه ما را از شرح جزئیات مسائل مربوط به این قضیه بی‌نیاز می‌سازد. (۲)

با توجه به این مقدمه در این مقاله به شرح مسائل مربوط به بسیط الحقیقه آن طور که در آثار حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی مطرح شده می‌پردازیم و چون این قضیه در آثار عدیده بابی و بهائی نیز مورد شرح و بسط قرار گرفته و مطالعه جمیع آنها ورای محدودیت این صفحات است مقصد اصلی از نگارش این مقاله را به مطالعه توفیق حضرت رب اعلی خطاب به میرزا سعید اردستانی و لوح بسیط الحقیقه نازله از قلم جمال اقدس ابهی محدود می‌سازیم.

توفیق میرزا سعید اردستانی با مطلع: "الحمد لله الذی ابدع فی کینونیات الخلق آیات ظهور قدرته..." و لوح بسیط الحقیقه با مطلع: "و ما سئل السائل فی قول الحکماء..." در صدر این مجلد به طبع رسیده و جمیع ارجاعات حقیر به این دو اثر، مبتنی بر

متن مطبوع آنها در این نشریه خواهد بود. توقیع حضرت رب اعلی در جواب سئوالات میرزا محمد سعید اردستانی از آثار نازله در اصفهان است. قبل از آن که مطالب مندرج در توقیع مزبور را به اجمال مورد مطالعه قرار دهیم توجه خوانندگان گرامی را به این مطلب جلب می‌نمائیم که شمه‌ای از شرح احوال میرزا محمد سعید اردستانی و خلاصه‌ای از مندرجات توقیع نازله به اعزاز او در کتاب حضرت باب به قلم دکتر نصرت‌الله محمد حسینی به رشته تحریر در آمده است. (۳)

آنچه از مطالعه منابع موجود در باره شرح احوال و سجایای اخلاقی و علمی میرزا سعید اردستانی به دست می‌آید حاکی از آن است که او از سادات حسینی و از احفاد حکیم‌الملک بانی مدرسه و مسجد نیماور در اصفهان بوده است. دیوان بیگی در حدیقه‌الشعراء در باره سعید اردستانی که تخلص شعری او فدا بود از جمله چنین نوشته است که فدا هفت سال از حیات خود را در عتبات به تحصیل و تکمیل علوم مستحضر و از کلیه فنون با خبر و بین‌الانام مشتهر گردید. بنا به نوشته دیوان بیگی "... بعد از آن که ذکر جمیل ایشان را خاقان مبرور فتحعلی‌شاه شنید ایشان را به دارالخلافة طهران طلبیده کمال اعزاز و احترام نمود و مدتها از صحبت ایشان خود و شاهزادگان و امرا مستفیض بودند. بعد از رحلت خاقان مبرور هم از محمدشاه رضوان جایگاه همان احترامات را بل زیاده می‌دیدند. ولی اصل توطن را در اصفهان قرار داده بودند. دیگر در آن اوقات گاهگاه به اقتضای وقت و زمان در مدح سلاطین قصیده می‌گفتند. دیوان اشعارشان را اگر چه در جایی دیدم سه هزار بیت نوشته بودند لکن شنیده‌ام زیاده از اینهاست. اما عمرشان هم، تقریباً ولادتشان در اول مائة سیزدهم بوده و تا سنه هزار و دوست و شصت و شش هم در قید حیات مستعار بوده‌اند..." (۴)

و در حواشی حدیقه‌الشعراء به نقل از سفینه‌المحمود (ج ۲، ص ۴۱۷) چنین آمده است که "... به اندازه‌ای که در خور نسب اوست عقیف و مهربان است. در انسانیت و وفاق به اتفاق اصحاب دانش بی‌مثال و شخص بی‌همال است." (۵)

اگر چه از مشرب فلسفی و سوابق عرفانی میرزا سعید اطلاع دقیقی در منابع موجود به نظر حقیر نرسیده است اما از نوع سئوالاتی که مطرح نموده کاملاً پیداست که آن جناب با مکتب فلسفی اصفهان و مباحث و مطالعات مطروحه در آن در نیمه اول قرن سیزدهم اسلامی آشنائی داشته و نظر به وجود علمائی به نام در آن دیار و طرح و بحث و شیوع عقاید فلسفی ملاصدرا در آن زمان مسائل مورد بحث اصحاب حکمت را از حضرت

رب اعلیٰ سؤال نموده است. آنچه معلوم است تقریباً مقارن ظهور حضرت رب اعلیٰ کسانی نظیر ملا علی نوری و شاگردان نامور او نظیر ملا اسماعیل اصفهانی، ملا آقای قزوینی، ملا عبدالله زنوزی، ملا محمد صفر لنگرودی و آقا میرزا سیدرضی مازندرانی در اصفهان به تعلیم و تدریس و تشریح و تحشیه عقاید و آثار ملاصدرا اشتغال داشته‌اند و شخص ملا علی نوری (فوت ۱۲۴۶ هـ ق ۱۸۳۰م) یکی از اعظام صاحب نظران عصر خویش در فلسفه اسلامی و مخصوصاً محیط به فلسفه ملاصدرا بوده است. (۶)

حال که با میرزا سعید اردستانی و موقعیت حوزه فلسفی اصفهان اطلاعی اجمالی حاصل گردید به توضیح این مطلب می‌پردازد که توقیع میرزا توقیع میرزا محمد سعید اردستانی در شرح و پاسخ به سه قضیه اساسی در حکمت اسلامی به رشته تحریر در آمده است:

اول - قضیه بسیط الحقیقه

دوم - قضیه حدوث و قدم

سوم - قضیه مشهور و مصطلح بین حکما که از واحد چیزی جز واحد به وجود نمی‌آید.

توقیع فوت اعلیٰ در شرح مسائل فوق هر چند توقیعی مشروح و مفصل نیست اما چون برای شخصی خبیر و چیره دست در علوم و حکمت اسلامی به رشته تحریر در آمده در عین ایجاز اهم نکات اساسیه را در باره سه قضیه مهم مزبور شامل گردیده و در ضمن بحث از آنها به چند قضیه مهم دیگر نیز اشاراتی دارد که در غایت اهمیت و دقت است. در این اثر حضرت رب اعلیٰ مبانی مباحث خود را هم بر عقل و هم بر متون چندین حدیث مشهور اسلامی استوار فرموده‌اند. در عین حال تأکید آن حضرت برای درک بعضی از حقائق عالم وجود نه صرفاً بر قدرت عقل مبتنی است و نه بر استحکام نقل یعنی کلام ائمه. آنچه در نظر حضرت رب اعلیٰ ابواب فهم بسیاری از حقائق را بر روی انسان می‌گشاید کشف استار و زهد و اخلاص است تا وسائل فوز به مشعر فؤاد را ممکن سازد و با آن مشعر حقائق روحانیه از طریق عرفانی درک و فهم گردد. این شرائط که حضرت رب اعلیٰ از آنها در عبارت "کشف الاستار و الحجب و حمل النفس علی الرياضات الواردة فی الصحف..." یاد می‌فرمایند دعوت به تفکر سازنده فردی و استماع ندای فطرت ذاتی و عدم انقیاد به علوم کسبی و تقلید بی منطق و تسلیم بی قید و شرط به مبانی قراردادی و موازین لرزان دانش بشری است. در عین حال حضرت رب اعلیٰ در این توقیع منبع نکته‌ای

عظیم را یاد آوری می‌فرمایند و آن این که انسان در علم و حکمت و احاطه به نقل و مراتب زهد و مشعر فؤاد به هر جا برسد و به هر افقی که دست یابد باز حقائق عالم وجود در افقی بالاتر فرا روی او قد می‌افزاید و در دریای حکم الهیه به فراز معرفت هر موجی که فائز می‌شود صفوف امواجی به مراتب بزرگتر را در پیش روی خود حاضر می‌بیند.

اسّ اساسی که زیربنای تفکرات فلسفی و عرفانی امر بهائی را تشکیل می‌دهد تقدیس و تنزیه "ذات" الهی از هر نوع درک و معرفت حسی، عقلی، نقلی و شهودی است. بنابراین این همه مباحث مربوط به معرفت الهی به معرفت صفات او راجع می‌شود و شناخت ذات الهی امری ممتنع و محال تلقی می‌گردد. حضرت رب اعلی در صدر توحیح میرزا سعید به این نکته لطیفه متعالیه که اصل اساسی حکمت و عرفان امر الهی را تشکیل می‌دهد تصریح می‌فرمایند که "هو الفرد الاحد الذی لم یأخذہ وصف من شیء ولا نعت عن شیء و لایذکر معه شیء و لایقدر احد ان یصعد الیه فی شأن و لایذکر فی رتبه شیء".

بنابر این چون ذات الهی مقدس از شناسائی قرار گرفت مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب برای درک جوهریات، مادّیات، کینونیات و تمامیت قابلیت اشیاء به منصفه ظهور می‌رسد. بر این اساس وجود مطلق یا ذات الهی لم یزل وجود داشته و همیشه ورای معرفت انسانی بوده و خواهد بود و غیر ذات او هر چه هست عبارت از خلق اوست و عرفان خلق او به خلق او راجع است نه به ذات او.

مبحث دیگری که حضرت رب اعلی بدان پرداخته‌اند در شرح این قضیه است که چرا حکما به قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء روی آورده‌اند؟ توضیح حضرت رب اعلی به علل متمسک حکماء به قاعده بسیط الحقیقه مبتنی بر آن است که حکماء اولاً برای توضیح کیفیت ارتباط و توجیه رابطه بین حق و خلق به این قاعده متوسل شده‌اند و ثانیاً چون خدا را عالم می‌دانسته‌اند لذا می‌خواستند که وجود اعیان ثابته را در ذات او به اثبات برسانند و به این جهت به قاعده بسیط الحقیقه متمسک گشته‌اند، چه که معتقد بوده‌اند که علم الهی بدون وجود معلوم میسر نیست. توضیح حضرت باب آن است که خداوند حی است چه موجودات حیّه موجود باشند چه نباشند، خداوند علیم است چه معلوم وجود داشته باشد چه وجود نداشته باشد. در نظر حضرت اعلی ذات الهی از صفات او مجزاً نیست و صفات الهی متغایر با ذات او نمی‌باشد چه اگر اعتقاد به تغایر ذات از صفات حاصل شود به وجودی اعتقاد شده است که تجزیه پذیر است و در او اقتران و ترکیب لازم آمده است. بنابر این علم و حیات و قدرت الهیه عین ذات اویند و جدائی و دوئیتی بین ذات و صفات

او نیست. لازمه اعتقاد به بسیط الحقیقه (به این مفهوم که ذات الهی در اشیاء است و همه اشیاء جزئی از ذات الهی را در خود دارند) اعتقاد به وجود کثرات در ذات است و چنین اعتقادی مبتنی بر قیاس ذات الهی با مختصات و شرائط عالم بشری است. گذشته از این، اعتقاد به بسیط الحقیقه (به مفهوم فوق) به معنی حلول لاهوت در ناسوت و توحید اقانیم ثلاثه است که مباین اصل تقدیس و تنزیه ذات الهی است. (۷)

حال مسئله اساسی در این است که خلق چگونه از حق به وجود آمده است. پاسخ حضرت رب اعلیٰ به این سؤال آن است که حق خلق را از عدم یعنی از مرحله لاشیء به ابداع خود وجود بخشید و موجود نمود. اگر قضیه جز این اعتقاد شود هم وجود کثرت از ذات قدم لازم می آید و هم باید به قدمت کثرات اقرار نمود. توضیح و توجیه قضیه خلق وجود از ذات الهی به نحوی که عرضه گردید ضریبی از توجیه عرفانی قضیه در خود دارد و به اصل اساسی تجلی راجع می گردد. حضرت عبدالبهاء در توجیه این مطلب به صراحت چنین می فرمایند که: "... از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مراتب وجود حق کمال محض است و خلق نقصان صرف. حق را تنزل در مراتب وجود اعظم نقائص است ولی ظهور و طلوع و شروقتش مانند تجلی آفتاب است در آئینه لطیف صافی شفاف... (۸)

دوم - قضیه حدوث و قدم

اعتقاد حضرت رب اعلیٰ آن است که ذات الهی همیشه بوده و لازمه وجود او وجود مخلوق نبوده است. بنابر این ذات الهی قدیم است و آنچه خلق شده حادث. (۹)

مطلب دیگر حضرت رب اعلیٰ در این باره همان طور که بدان اشاره شد مبتنی بر این اصل است که ذات الهی علت حدوث عالم نیست بلکه عالم به ابداع الهی خلق شده و خلق او را ربطی به ذات الهی نیست. آنچه در عالم خلق شده مراتب و جهانی دارد چه که همه مخلوقات در شرائطی واحد نیستند. در این مقام حضرت رب اعلیٰ موجودات را از نظر مبداء و منتهای زمانی و فنا و بقای وجودی به چهار نوع تقسیم می فرمایند:

اول - موجود ازلی و آن مشیت اولیه یا ذکر اول است که نفس الهی است و قدمی است که در مقام فعل ظاهر گردیده است.

دوم - موجود سرمدی است و آن مقام ظهور فعل است که ابتدائی و انتهائی برای آن قابل تصور نیست. عالم سرمد عالم مظاهر امر و حقائق مقدسه است که از آن به فیض الهی نیز تعبیر می شود.

سوم - موجود دهری است که ابتدا دارد و انتهائی برای آن نیست.
 چهارم - عالم زمان است که به حدود اول و آخر محدود و مقید است. (۱۰)
 حضرت رب اعلی پس از شرح این عوالم به تکرار این مطلب می پردازند که ذات الهی علّت خلق وجود نیست بلکه نفس ابداع علّت حدوث است چه که ذات قدیم الهی مقرون به مخلوق خود نمی گردد. حضرت اعلی صحت و حقانیت اعتقاد به این مطلب را بر اساس مذهب اهل عصمت یعنی ائمه اطهار بنیان نهاده اند که از جمله شرائط علیت یک شیء برای شیء دیگر افتران و تشابه علت و معلول است و چون بین ذات الهی و مخلوقات افتران و تشابهی نیست ذات الهی نمی تواند علت وجود مخلوقات باشد. لذا عالم حدوث به ابداع ذکر اول بوجود آمد. و ذکر اول که دال بر قدمت و ازلیت الهیه است خود حادث است که در قیاس با معلومات دیگر اسم قدم بر او تعلق می گیرد. خداوند به ابداع خود ذکر اول یا مشیت اولیه را از عدم به وجود آورد. و این عدم در مقام عرفان عدم بعد الوجود است.

سوم - قضیه مشهور در نزد علما که از واحد جز واحد به وجود نمی آید.
 قضیه "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" عبارت از قاعده ای است که با تمسک به آن حکماء ثابت می کنند که از موجود واحد به جز واحد صادر نمی گردد. تمسک به این قاعده برای شرح و توجیه کیفیت ربط بین حادث و قدیم است. اعتقاد حکما در کاربرد این قاعده مبتنی بر آن است که علّت و معلول همانطور که قبلاً نیز اشاره شد باید شخصیت داشته باشند، لذا مهمترین مشکل در بررسی رابطه بین حادث و قدیم آن است که امور حادث که دست خوش تغییر و تبدیل و تحوّلند چگونه می توانند معلول ذات قدیمی باشند که لن یتغیر است. مشکل دوم آن است که از ذات واحد که جز معلول واحد ندارد چگونه موجودات متعدد صادر گردیده است. حضرت رب اعلی در توقیع میرزا سعید بر این مطلب تأکید می فرمایند که قاعده "الواحد لا یصدر عنه الا الواحد" اگر در باره ذات الهی و ارتباط آن با مخلوق مطرح شود از صحت عاری است و این قاعده را برای توجیه این رابطه نمی توان به کار برد اما قاعده مزبور در باره ذکر اول و صدور اشیاء از او درست و معتبر است. (۱۱)

حال که به اختصار مسائل عمده مندرج در توقیع میرزا سعید اردستانی مورد مطالعه قرار گرفت به استحضار خوانندگان گرامی میرساند که در توقیع میرزا سعید حضرت رب اعلی چند حدیث اسلامی را نقل فرموده اند. ذیلاً به اهم مآخذ این احادیث اشاره

می نماید:

* حدیث کمیل بن زیاد نخعی معروف به حدیث حقیقت در بسیاری از کتب اهل عرفان نقل و شرح شده است. از جمله لاهیجی در شرح گلشن راز چنین آورده است: "... «حقیقت» ظهور ذات حق است بی حجاب تعینات و محو کثرات موهومه در اشعه انوار ذات. مروی است که «کمیل بن زیاد نخعی» که مرید حضرت «مرتضی علی» - قدس سره العزیز - بود، از آن حضرت پرسید که: «ما الحقیقه؟» یعنی حقیقت چیست؟ «مرتضی» فرمود که: «مالک بالحقیقه؟» یعنی ترا با حقیقت چه کار؟ «کمیل» گفت: «اولست صاحب سرک؟» یعنی من صاحب سر تو نیستم؟ «مرتضی» فرمود که: «بلی و لکن یترشح علیک ما یطفح منی» یعنی تو صاحب سر من هستی؛ فاما آنچه از من بعد از امتلا فرو می ریزد، بر تو مترشح می گردد؛ یعنی نه آن است که هر چه ما را باشد، تو را قابلیت دانش آن هست؛ و لکن هر گاه که ظرف از آب پر می شود، آنچه از آن ظرف فرو می ریزد و زیاده می آید، به شما می رسد. و در این جوابها که «مرتضی» - کرم الله وجهه - با «کمیل» فرمود، ایما و اشارتی است بر آنکه هر کس به ذوق و وجدان به مرتبه و حالی و مقامی که نرسیده باشد، افشا و اظهار آن حال و مقام با وی نمی باید نمود؛ زیرا که بطریق تعلم و تعلیم، ادراک وجدانیات کما ینبغی نمی توان کرد و ناگاه مزله اقدام و مضله افهام می شود. بعد از آن «کمیل» گفت: «او مثلک یخب سائلاً؟» یعنی مثل تو کریم، سائل را نا امید گرداند؟ چون «مرتضی علی» مظهر فتوت و مروّت و لطف و مرحمت بود، فرمود که: «کشف سبحات الجلال من غیر اشاره» یعنی حقیقت آن است که انوار عظمت ذات الهی ظاهر و منکشف گردد بی کیف؛ یعنی نه آنکه بجهتی مقید بود یا به کیفیت موسوم باشد. آنگاه «کمیل» گفت که: «زدنی فیه بیانا» یعنی زیاد گردان در این سخن بیان را. مرتضی فرمود که "محو الموهوم مع صحوا المعلوم" یعنی حقیقت آن است که محو کثرات که وجود موهوم دارند در هنگام صحو معلوم؛ یعنی در ظهور نور تجلی حق، محو و متلاشی گردند و غیر حق نماند...". (۱۲)

و در تعلیقاتی که در باره مندرجات کتاب شرح گلشن راز به رشته تحریر در آمد، در باره حدیث حقیقت چنین نوشته است: "ماجرای این سؤال و جواب، در طرائق، ج ۲، ص ۸۴ و ۸۵، چهل مجلس سمنانی، ص ۲۴۸. شانزده رساله از شاه داعی. ص ۳۹ تا ۴۴، روضات الجنّات، ج ۶، ص ۶۲ آمده است." (۱۳)

* برای مطالعه شرح مطالب مربوط به حدیث قدر که از حضرت علی روایت شده و

حضرت رب اعلی بدان استشهاد فرموده‌اند به سفینه عرفان مراجعه فرمائید. (۱۴)
 * حدیثی که حضرت رب اعلی به نقل آن از کافی اشاره فرموده‌اند و با عبارت "لم یزل الله عزّ و جلّ... " آغاز می‌گردد در کتاب الاصول من الکافی (۱۵) به طبع رسیده است.

* کلام حضرت امیرالمؤمنین مبنی بر "یا من دلّ علی ذاته..." در دعای صبح مروی از آن حضرت است و متن آن در کتاب مفتاح الجناب به طبع رسیده است. (۱۶)
 * کلام حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رب اعلی آن را به صورت "انا صاحب الازلیة الثانیة..." نقل فرموده‌اند در خطبه تطنجیه این طور آمده است که: "... انا مع القلم قبل القلم انا مع اللوح قبل اللوح انا صاحب الازلیة الاولیة انا صاحب جابلغا و جابرساء...". (۱۷)

* کلام حضرت امیرالمؤمنین که حضرت رب اعلی به آن اشاره فرموده‌اند و حاوی عبارت "اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من بحیوحة القدم..." می‌باشد یاد آور عبارت حضرت امیر در خطبه تطنجیه است که می‌فرماید: " و اشهد ان محمدا عبده و رسوله انتخبه من البیحوحة العلیا...". (۱۸)

* حدیث "یا یونس اتعرف..." در بحار الانوار مندرج است. (۱۹)
 * حدیث "لا یكون شیء فی الارض و لا فی الاسماء الا بسبعة..." در اصول کافی مندرج است. (۲۰) در باره این حدیث شرح مفصل مرقوم نوشته شده که در نشریه سفینه عرفان (۲۱) به طبع رسیده است. مراتب سبعة مشیت، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب که در صدر توقیع مبارک شرح آن را ارائه فرموده‌اند. مبتنی بر حدیث منقول در اصول کافی است.

* حدیث "الهی بدت قدرتك و لم بتدهیتک..." در بحار الانوار (۲۲) مندرج است.
 در توقیع میرزا سعید حضرت رب اعلی به چند نکته دیگر نیز اشاره فرموده‌اند که ارائه توضیحی مختصر در باره آنها مفید به نظر می‌آید:

۱. مقصود از "قصبات الاربعة عشر" چهارده معصوم‌اند.
 ۲. برای مطالعه مسائل مربوط به "اعیان ثابته" به کتاب محبوب عالم (۲۳) مراجعه فرمائید.

۳. اشاره حضرت رب اعلی به منطوق قرآن در رد نصاری و قضیه "ثالث ثلاثة" راجع به آیه ۷۳ در سوره مائده است که می‌فرمایند: "لقد كف الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة و

ما من اله الا اله واحد و ان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم". مضمون کلام به فارسی آن که کسانی که به سه خدا قائل شدند و اب و ابن و روح القدس را خدا گرفتند کافر گردیدند زیرا جز خدای یگانه خدائی نیست و اگر از اعتقاد به تثلیث سرباز نزنند بدانان عذابی دردناک خواهد رسید.

۴. بیان حضرت رب اعلی در خصوص "العلل الاربعه" راجع به علل فاعلی، مادی، صوری، و غائی است که در مفاوضات حضرت عبدالبهاء نیز از آنها بحث شده است. (۲۴) و نیز برای مطالعه شرح این مطالب و ملاحظه سوابق آن در فلسفه اسلامی به کتاب فرهنگ معارف اسلامی (۲۵) مراجعه فرمائید.

لوح بسیط الحقیقه

لوح مبارک جمالقدم موسوم به لوح بسیط الحقیقه که با عبارت "و ما سئل السائل فی قول الحکما...". آغاز می گردد یکی از امهات آثار فلسفی و عرفانی جمال اقدس ابهی است. متن کامل این لوح در کتاب اقتدارات (۲۶) به طبع رسیده و در صدر این مجلد نیز تجدید طبع شده است.

لوح بسیط الحقیقه از آثار عکا است و اگر چه تاریخ دقیق نزول آن بر حقیر معلوم نیست اما چون جمال قدم در لوحی کد به تاریخ ۲ رمضان سنه ۱۲۹۸ هـ ق (۲۹ جولای ۱۸۸۱م) مورخ می باشد ذکر لوح بسیط الحقیقه را فرموده اند لذا تاریخ نزول آن قبل از سنه ۱۲۹۸ هـ ق/ ۱۸۸۱م است.

جمال قدم در لوح مزبور چنین می فرماید: "ان شاء الله به عنایت الهی فائز باشید و بما یهدب به اخلاق العباد متوجه و ناطق... ان شاء الله باید جهد نمایند تا به حکمتی فائز شوید که آن جناب و سائر خلق ظاهرا و باطنا از او منتفع شوند و نصیب برند حکمت اهل ایران که بعضی از علمای اعلام علی قولهم به آن ناطقند محض حرف بوده و هست قد بدئت من اللفظ و ختمت الیه یشهد کل عارف بما شهد المظلوم فی هذا السجن المتین به عنایت عالم حقیقی از دریای علم الهی بیاشامی و از آفتاب حقیقت منیر و روشن باشی بعضی از حکمای ایران بعض کلمات حکمای قبل را از اینمظلوم سؤال نموده اند و شخص سائل در خدمت حکیم سبزواری تحصیل نموده. این مظلوم در اوائل بجواب اینگونه سؤالات مشغول می شد باری در جواب سؤالشان از بسیط الحقیقه ذکر شد آنچه که هر ذی بصر و ذی سمعی مشاهده و استماع نماید او را به افق هدایت دلالت کند مع ذلک از شخص سائل

اثری ظاهر نه فاسئل الله الذی لا اله الا هو بان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی. انه مالک العرش و الثری و سلطان الآخرة و الأولى جمیع ناس از رحیق انصاف گذشته‌اند و بصدید اعتساف مشغولند عالم را جاهل و جاهل را عالم دانسته‌اند و در بیدای غفلت و جهالت هائم و به ما تأمرهم اهوائهم عامل الآ من شاء الله مالک الوری و السلام علی من اتبع الهدی انتهى حسب الأمر آنکه از اینگونه اشخاص مطمئن نشوید چه که مقصودشان حرفی است که گفته شود چنانچه معلوم و واضح و مبرهن شد آنچه ذکر شد جواب داده می‌شود و لکن ارض جرز قابل انبات نه یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهى...

سالها بعد از نزول لوح فوق نیز جمالقدم در کلمات فردوسی که در حدود سنه ۱۳۰۶ هـ/۱۸۸۸م عزّ نزول یافته در باره لوح بسیط الحقیقه چنین می‌فرماید: "... حکیم سبزواری گفته اذن واعیه یافت نمی‌شود و الآ زمزمه سدره طور در هر شجر موجود. در لوح یکی از حکما که از بسیط الحقیقه سؤال نموده به حکیم مذکور مشهور خطاب نمودیم اگر این کلمه فی الحقیقه از تو بود، چرا ندای سدره انسان را که از اعلی مقام عالم مرتفع است نشنیدی. اگر شنیدی و حفظ جان و خذف تو را از جواب منع نمود چنین شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سم محروم بوده..." (۲۷)

لوح بسیط الحقیقه خطاب به حسین نامی است که سؤال یکی از تلامیذ حاجی ملا هادی سبزواری را در باره بسیط الحقیقه با جمال قدم در میان نهاده بوده است. قضیه بسیط الحقیقه اگر چه در چند اثر جمال قدم طرح و بحث شده و فقراتی از این الواح در صدر این نشریه به طبع رسیده اما لوح بسیط الحقیقه بی شک مفصل‌ترین اثر موجود در شرح این قضیه است.

در ابتدای این لوح جمال قدم منظور از قاعده "بسیط الحقیقه کل الاشیاء" را چنین دانسته‌اند که بسیط حقیقی وجودی است که واجد کمالات نامتناهی وجود است. در این تعبیر معنی "واجد" آن نیست که کمالات وجود در ذات الهی است چه اگر چنین تصویری به میان آید ذات الهی مرکب از کمالات وجود خواهد بود و بدیهی است که فلاسفه متأله و انبیاء الهی ذات الهی را مجرد و بسیط علی الاطلاق می‌دانند. بنابر این آنچه از تعبیر مزبور مراد می‌شود آن است که ذات الهی مستجمع کمالات نامتناهی در عین بساطت است تا شبهه ترکیب رفع گردد و بساطت ذات محفوظ ماند.

جمال قدم پس از مفهومی که برای این قاعده وضع فرموده‌اند به توضیح این نکته

پرداخته‌اند که اعتقاد حکما به قاعده بسیط الحقیقه را به معنی اعتقاد آنان به حلول ذات الهیه در وجودات متناهیة نیز نباید گرفت چه بسیاری از آنان به تقدیس ذات الهی از صعود و نزول و حدود و اقتران معترف بوده‌اند.

سپس جمال قدم به شرح معنی توحید که در این مقام می‌تواند مرادف با بسیط در نظر گرفته شود می‌پردازد و به دو نوع توحید وجودی و توحید شهودی اشاره می‌فرمایند. مقصود از توحید وجودی آن که ذات الهی آن قدر عظیم است که غیر او را در قبال وجود او گوئی وجودی نیست. به این قیاس همه وجود در عین موجودیت در مقارنه و مقایسه با عظمت وجود ذات باری کأن لم یکن تلقی می‌گردد و گوئی که ابداء وجودی ندارند. پس از آنچه هست وحدت وجود و توحید وجودی ذات الهی است. توحید دیگر توحید شهودی است و مقصود از این توحید آن که همه وجود در این کیفیت متحد و در توحید کاملند که کل حکایت از تجلی ذات الهی می‌نماید و شیء در وجود موجود نیست که وجودش حاکی از تجلیات الهیه و دالّ بر فیض عام الهی نباشد.

با توجه به مقصد از دو نوع توحید وجودی و شهودی قاعده بسیط الحقیقه البته معتبر و درست است چه که با چنین برداشتی از این قاعده رانحة انحلال، و یا اقتران، امتزاج و ترکیب ذات الهی با مخلوق از آن استشمام نمی‌شود و تنزیه و تقدیس ذات الهی محفوظ می‌ماند.

آنچه مذکور شد در باره صحت و اعتبار قاعده بسیط الحقیقه در ارتباط آن با ذات الهی بود اما جمال قدم مفهوم قاعده بسیط الحقیقه را در وصف ذکر اولّ یا مشیت اولیه نیز صحیح و درست می‌دانند. ذکر اولّ یا کلمه اولی اگر چه در باطن مطلق و مقدّس از حدود است اصادر ظاهر مقید و محدود عمل می‌کند و لذا قضیه بساطت ذکر اولّ به صورت نسبی و اضافی است. با توجه به دو جنبه ذکر اولّ که در باطن بسیط مقدّس از حدود و در ظاهر بسیط و یا مطلق مقید محسوب می‌گردد و "موسوم به اسم و محدود به حدود مشاهده می‌شود"، معنی و مفهوم حقیقی بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء در کمال صحت و متانت و استحکام جلوه می‌نماید و این امر از این قاعده مستفاد می‌گردد که کلمه بسیط الهیه در هر شأنی از شئون مخلوقات متجلی می‌شود و کلّ اشیاء را از تأثیرات خود متأثر می‌سازد.

جمال قدم خود در لوح بسیط الحقیقه قاعده بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء را اگر در مقام ذکر اولّ به کار رود چنین معنی می‌فرمایند که "یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه

مرتبى كلّ اشیاء است و دارای کمالات لاتحصی...". مطلبی که به دنبال بیان فوق از قلم جمال اقدس ابهی عزّ نزول یافته و در غایت اهمیّت و نهایت درجه تأمل و دقت است آن که جمال قدم به این مسئله توجه خواننده لوح را جلب می‌نمایند که بعضی که به رد و اعتراض بر معتقدین قاعده بسیط الحقیقه پرداخته‌اند اعتراض آنان ممکن است سبب عدم دقت و تأمل در کلام قائلین به این قول باشد چه که بیان حکماء در قاعده بسیط الحقیقه می‌تواند قابل و موضوع تأویلات محموده و محدوده هر دو باشد. در اینجا جمال قدم با حسن نظر و خیر بینی بر قول قائلین این قاعده نگریسته‌اند و در عین حال کسانی را هم که به ردّ نظریه بسیط الحقیقه قیام نموده‌اند به داشتن حسن نظر و نیت خیر ملحوظ داشته و اقدام آنان را به "حفظاً لامرالله" حمل فرموده‌اند.

درسی که جمال قدم در لوح بسیط الحقیقه به اهل عالم داده‌اند آن است که حقیقت قضایای وجود و قواعد فلسفی و میاخذ نظری همه عبارت از حقایقی نسبی و اضافی است و لذا می‌تواند مشمول تأویلات گوناگون قرار گیرد.

بنابر این قواعدی از این قبیل که بین معتزله، اشاعره، صوفیه، مشائبه و اشراقیه و سایر نحل کلامی، فلسفی و مذهبی سبب تکفیر و جدال و حتی قتل و کشتار شده باید در پرتو حسن نظر، تسامح فکری و جهات خیر و صلاح آن تفسیر و تعبیر گردد نه آن که پای خرده‌گیری، عیب جوئی و ضیق نظر به میان آید و حقیقتی که می‌تواند طیفی وسیع و سطوحی عمیق و ضرائبی عدیده در خود داشته باشد به کلمه‌ای که مبتنی بر کوتاه‌بینی و غرض‌ورزی است تکفیر و تقبیح و تخطئه گردد. اس اساس مطلب و جان کلام در کار با قواعد فلسفی داشتن تسامح فکری و امتناع از انجماد و حصر توجه به قشر است.

کلام معجز اثر جمال قدم را از لوح بسیط الحقیقه در این مقام نقل می‌نماید که می‌تواند اس اساس در مبانی تفکرات بشری تلقی گردد و آن این که "مقصود" قائل را باید ادراک نمود چه که "... فی الحقیقه نمی‌توان به ظاهر قول کفایت نمود و به شماتت برخاست... باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظاً لامرالله در ظاهر رد فرموده‌اند و لکن این عبد مسجون لایذکر الاّ الخیر...".

در باره قضیه حسن ظن و حمل امور بر خیر خواهی و خیرجوئی لوحی از حضرت عبدالبهاء در دست است که ذیلاً به نقل آن می‌پردازد منطق این لوح هر چند در معیار امور اخلاقی است اما با توجه به بیان جمال قدم در لوح بسیط الحقیقه این اصل اصیل را

باید در قضایای علمی و فلسفی نیز همواره ملحوظ داشت. حضرت عبدالبهاء در لوح مورد اشاره چنین می‌فرمایند: "ای بنده جمال ابهی... تا توانی صبر و تحمّل دار و از کسی بصرف تصوّر مکذّر مشو چه بسیار امور که بنظر نوع دیگر میآید و چون حقیقت منکشف گردد واضح شود که صرف تصوّر بوده نه تحقق. در جمیع اوقات انسان باید در امور احتمالات خیریه بدهد و حمل بر خیرخواهی کند و یا مواعی مخفی، چون مسلک چنین باشد راحت جان و آسایش وجدان حاصل گردد و الا انسان همواره معذبست امیدوارم که این مقام افاضه گردد تا سبب روح و ریحان مستمرّ شود ابدًا خاطر نرنجد و اغبرار حاصل نشود بلکه همواره انوار بدرخشد و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع."

در دنباله شرح قضیه بسیط الحقیقه جمال مختار از ادامه مباحث نظری صرف نظر نموده توجه خواننده را به فرا رسیدن روز مشاهده و عرفان و لزوم شناسائی مظهر امر در این زمان جلب می‌نمایند و تأکید می‌فرمایند که فارغ از مباحث نظری و تعبیری لفظی در این باره به اصالت عمل و ترجیح فعل بر قول پردازند. سپس در طرح این مبحث قول حاجی ملا هادی سبزواری حکیم به نام معاصر خود را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند که در اشعار خود گفته است: "موسی نیست که دعوی انا الحق شنود، و نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست" جمال قدم پس از اشاره به مضمون این بیت سبزواری چنین می‌فرمایند که علیرغم چنین اقوالی که از او به منصفه ظهور رسیده در عمل "ندای سدره الهیه" را اصغاء ننموده است. سپس جمال قدم در این مقام به ذکر علل محتمله عدم قیام حکیم سبزواری به استماع ندای الهی پرداخته‌اند که شاید از خوف ننگ و حبّ نام از تصدیق امرالله محروم مانده و یا آن که عارف شده و ستر نموده و یا پس از عرفان به انکار برخاسته است.

حال که به اهم مباحث مطروحه در لوح بسیط الحقیقه به اختصار اشاره شد به توضیح این نکته می‌پردازد که در لوح بسیط الحقیقه جمال قدم به چند مطلب خاص اشاره می‌فرمایند که در باره آنها توضیحات ذیل را به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

* عبارت "کل شیء هالک الا وجهه..." فقره‌ای از آیه ۸۸ در سوره قصص قرآن مجید است.

* عبارت "سنریهم آیاتنا..." نیز فقره‌ای از آیه شماره ۵۳ در سوره فصلت در قرآن مجید است.

* عبارت "السبیل مسدود..." بیان حضرت امیرالمؤمنین است. برای ملاحظه شرح

مطلب به قاموس ایقان مراجعه فرمائید. (۲۸)

* عبارت "کذلک جعلنا اعلیهم..." از احادیث اسلامی است. برای شرح این مطلب به قاموس ایقان مراجعه فرمائید. (۲۹)

در لوح بسیط الحقیقه چند اصطلاح خاص نیز آمده است. در باره بعضی از این اصطلاحات به اختصار نکات ذیل را با خوانندگان گرامی در میان می گذارد:

۱. الذکر الاول: ذکر را معانی و مفاهیم بسیار است. در متن مقاله در باره ذکر اول یا مشیت اولیه مسائل لازمه مطرح گردید. در این مقام اضافه بر آنچه قبلاً مرقوم شد قابل توجه است که ذکر به معنی آیات الهیه و کتب مقدسه و وحی سماوی نیز هست. انبیاء و رسل الهی را نیز قرآن کریم (سوره اعراف، آیه ۶۳ و سوره طه، آیه ۶۹) با کلمه ذکر یاد می کند. ذکر الله الاعظم و حضرت ذکر از القاب حضرت اعلی است و ذکر اول همان مشیت اولیه و کلمه خلاقه الهیه است.

۲. اسطرلاب: در کتاب فرهنگ اصطلاحات نجومی در باره اسطرلاب از جمله چنین آمده است: "اسطرلاب-Astrolale (فر)، یا اصطراب، در اصل از دو کلمه یونانی (استرو) Astro به معنی ستاره و لامبانین Lambanin به معنی آینه ترکیب شده است و معنی آن آینه نجوم یا ترازوی نجوم، یا مقیاس نجوم است. خوارزمی در مفاتیح العلوم به این معنی اصل و ترکیب آن توجه داشته و گفته است: «الاصطرلاب معناه مقیاس النجوم و هو بالیونانیة اصطرلابون» و ابوریحان نیز به معنی و ترکیب یونانی آن واقف بوده و قول حمزه اصفهانی را که بغلط اسطرلاب را فارسی دانسته و به معنی ستاره یاب گرفته نقل کرده: "این آلتی است یونانیان را، اصلش اسطرلابون آینه نجوم و حمزه اصفهانی از پارسی بیرون آورد که ستاره یاب است...» و در نحوه استفاده از اسطرلاب گوید: "و بدین آلت دانسته آید آنچه از روز و شب گذشته بود، به آسانی و غایت درستی، و نیز دیگر کارها که از بسیاری نتوان شمردن». (التفهیم/۲۰۹-۲۱۰)... (۳۰)

جمال قدم در لوح بسیط الحقیقه ذکر از ادریس (هرمس)، بلینوس و حکیم سبزواری فرموده اند.

در باره بلینوس مقاله ای در مجله عندلپ (شماره ۷۵، ص ۶۵-۷۵) به طبع رسیده که می تواند مورد مراجعه علاقمندان قرار گیرد.

در باره ادریس یا هرمس نیز مقاله ای در مجله عندلپ (شماره ۵۹، ص ۴۰-۴۹ و شماره ۶۰، ص ۲۴-۳۰) طبع و انتشار یافته است.

برای ملاحظه شرح احوال حاج ملا هادی حکیم سبزواری به کتاب اسرار الحکم (ص ۱۶-۲۹) مراجعه فرمائید. ذکر حاج ملاهادی در مکاتیب عبدالبهاء (۳۱) و مانده آسمانی (۳۲) نیز مذکور گردیده است.

نکته اخیر آن که در لوح بسیط الحقیقه جمال قدم چنین می فرمایند که "... در این ایام در یکی از الواح نازل: کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین...".

اشاره جمال قدم به لوح نازله که حاوی عبارت فوق می باشد محتملاً اشاره به لوح با مطلع "ان یا علی قبل نقی ان استمع النداء من شاطی البقا فی البقعة الحمراء..." است که در آن این آیات بینات از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است: "... قل یا معشر العلماء ان اذکروا اذ اتی محمّد رسول الله اعرض عنه من یری نفسه اعلم الناس و آمن به من یرعی الأغنام لیس الفخر بالعلوم بل بعرفان المعولم تفکروا یا اولی الأحباب فانظر فی قلّة عقولهم یکتبون باقلامهم ما یأمرهم به اهوئهم بعد الذی ارتفع صریر القلم الأعلى بین الأرض و السماء قل ضعوا ما عندکم و انصتوا ثمّ استمعوا ما یتکلم به لسان العظمة و الاجلال کم من ذی مقنعة اقبلت و آمنت و کم من ذی عمامة منع و اتّبع الأحزاب طوی لمن خرق الحجاب الاکبر باسم مالک البشر و اقبل الی سوء الصراط من المشرکین من قال هل اتت الساعة قل بل قضت و ربّ الأرباب قد اشرقت شمس الايقان من افق ارادة ربّک الرحمن و المشرکون فی غفلة و ارتیاب قل قد تنفّس الصبح و به فاحت نفحة القمیص فی الدیار کذلک القیناک و ارسلنا لک ما تطیر به النفوس و تنجذب به افئدة الأبرار...".

حال که امتهات مطالب و اشارات مندرج در لوح بسیط الحقیقه مطمع نظر اجمالی قرار گرفت ختم کلام را به ذکر این مطلب اختصاص می دهد که هیچ شرح و توضیحی در باره مندرجات آثار الهیه که به وحی ربّانی بر طلعات قدسیّه عزّ نزول یافته نمی تواند اصالت، جزالت، جذابیّت و جامعیت کلمه الله را در خود منعکس سازد. لذا همواره باید به اصل آثار و الواح مبارکه رجوع نمود و از فیوضات منبع اصلیّه حقیقه مستفیض گشت.

یادداشت ها

۱. حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات (لیدن: بریل، ۱۹۰۸م، ص ۲۱۴) چنین می فرمایند: "... بعضی از حکماء یونان نیز معتقد به وحدت الوجود بودند نظیر ارسطالطیس که می گوید بسیط حقیقی

- جمع اشیاء است و هیچیک از اشیاء نیست...".
- و نیز به کتاب حاج ملا هادی سبزواری موسوم به اسرار الحکم (طهران: مولی، ۱۳۶۱ ه. ش)، ص ۶۸-۶۹ مراجعه فرمائید.
۲. ارائه مآخذ و منابع موجود در باره بسیط الحقیقه در این مقام ضرورتی ندارد چه اگر به مقاله "بسیط الحقیقه" در دائرة المعارف تشیع (ج ۳، ص ۲۳۸-۲۳۹) و در فرهنگ معارف اسلامی (طهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۵۷ ه. ض، ج ۱، ص ۴۳۰-۴۲۸)، اثر دکتر سید جعفر سجّادی مراجعه شود اهم مآخذ موجود در این کتب ارائه گردیده است.
- امهات مباحث مربوط به قضیه بسیط الحقیقه در آثار مشهور ملاصدرای شیرازی نظیر اسفار، مبداء و معاد، شواهد الربوبیه و مشاعر شرح و بحث یافته است. شارحین آثار ملاصدرا از جمله جواد مصلح در کتاب فلسفه عالی یا حکمت صدر المتألهین (طهران: دانشگاه، تهران، ۱۳۵۳ ه. ش، ص ۲۰۷-۲۰۶) نیز مطالب ملاصدرا را در باره قضیه بسیط الحقیقه شرح و بحث داده اند. کتاب فضل الله ضیاء نور موسوم به وحدت وجود (طهران: زوار، ۱۳۶۹ ه. ش، در ۳۰۰ صفحه) و کتاب محمود شهابی موسوم به النظرة الدقیقة فی قاعدة بسیط الحقیقه (طهران: انجمن شاهنشاهی فلسفه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، در ۱۹۱ صفحه) کتاب حسن حسن زاده آملی موسوم به رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم (طهران: فجر، ۱۳۶۲ ه. ش، در ۱۴۲ صفحه) نیز حاوی مطالعات وسیع و دقیق این نفوس در باره قضایای بسیط الحقیقه و وحدت وجود است.
۳. دکتر نصرت الله محمد حسینی، حضرت باب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ م)، ص ۸۱۸-۸۱۶.
۴. احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقه الشعراء (طهران: زرین، ۱۳۶۵ ه. ش)، ج ۲، ص ۱۲۹۷-۱۲۹۶.
۵. مآخذ فوق، ص ۱۲۹۹.
۶. برای اطلاع از کیفیت مطالعات فلسفی در حوزه اصفهان و سیر فلسفه اسلامی بعد از ملاصدرا به مقدمه سید جلال الدین آشتیانی بر کتب شرح رساله المشاعر ملاصدرا (مشهد: زوار، ۱۳۴۳ ه. ش) مراجعه فرمائید.
۷. برای ملاحظه عقاید اهل بهاء در باره اقامت ثلاثه به مفاوضات، ص ۸۷-۸۶ مراجعه فرمائید.
۸. مآخذ فوق، ص ۸۶.
۹. باری ملاحظه مباحث مربوط به حدوث و قدم به کتاب اسماعیل واعظ جوادی موسوم به حدوث و قدم (طهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه. ش) مراجعه فرمائید.
۱۰. برای ملاحظه لوح حضرت عبدالبهاء در باره زمان به کتاب جناب عبدالحمید اشراق خاوری موسوم

- به مائده آسمانی (طهران: مؤسسه معی مطبوعات، ۱۲۹ بدیع)، ج ۲، ص ۱۰۳ مراجعه فرمائید.
۱۱. نگاه کنید به اسرارالحکم، ص ۱۳۵-۱۳۴.
۱۲. شمس الدین محمد لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز (طهران: زوآر، ۱۳۷۱ هـ ش)، ص ۲۴۸-۲۴۷.
۱۳. مأخذ فوق، ص ۶۶۰.
۱۴. سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ م)، ج ۱، ص ۶۰-۵۷.
۱۵. ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، الاصول من الکافی (طهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ هـ ق)، ج ۱، ص ۱۰۷.
۱۶. السید محسن الامین، مفتاح الجنات (بیروت: دار القاموس الحدیث، ۱۹۶۹ م)، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۳.
۱۷. حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین (بمبئی، ۱۳۰۳ هـ ق)، ص ۲۳۵.
۱۸. مأخذ فوق، ص ۲۲۲.
۱۹. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار (طهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ ش)، ج ۵، ص ۱۱۷.
۲۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۹.
۲۱. سفینه عرفان، ج ۱، ص ۸۱-۵۳.
۲۲. بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۱۰.
۲۳. محبوب عالم (دانداس: عندلیب، ۱۹۹۳ م)، ص ۱۵۰-۱۴۴.
۲۴. مفاوضات، ص ۲۰۶.
۲۵. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۳۳۸-۳۳۵.
۲۶. حضرت بهاء الله، اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ، ۳۲۹ ص)، ص ۱۱۶-۱۰۵.
۲۷. حضرت بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، ص ۳۳.
۲۸. عبد الحمید اشراق خاوری، قاموس ایقان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸-۱۲۷ بدیع)، ج ۲، ص ۸۶۶-۸۶۵.
۲۹. مأخذ فوق، ج ۴، ص ۱۸۲۹-۱۸۲۷.
۳۰. ابوالفضل مصفی، فرهنگ اصطلاحات نجومی (طهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ هـ ش)، ص ۴۲.
۳۱. حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: فرج الله ذکی الکردی، ۱۹۲۱ م)، ج ۳، ص

.۲۰۷-۲۰۸

.۳۲. مانند آسمانی، ج ۴، ص ۹۵.

مجملی در باره کلمات فردوسی

شاپور راسخ

مقدمه

به گفته جناب ادیب طاهرزاده این لوح مبارک حدود دو سال قبل از صعود جمال قدم نازل شده و مخاطب آن جناب حاج میزا حیدرعلی اصفهانی بوده است. (۱) کلمات فردوسی در مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده و لجنة نشر آثار امری آلمان نشر کرده (۱۳۷ بدیع) مندرج است (صفحات ۳۰-۴۵)

این لوح منیع هم شامل تعلیمات نصحیه امر جمال مبارک است و هم بعضی از تعالیم اجتماعی و احکام شرعی این آئین نازنین را در بردارد (چون منع انزوا و ریاضت، و منع جدال مذهبی، دستور تعلیم اطفال به شرائط دین، و مانند آن) و بالاخره چون این لوح شریف نیز از الواح متمم و مکمل کتاب مستطاب اقدس است که خود منشور نظم جهانی بهائی و مدنیت آینده بشری تلقی شده دستوراتی عمومی چون اتخاذ زبان بین‌المللی، تمسک اولیای امور به دین، تلقی عالم بعنوان وطن واحد، وظائف رجال بیت‌العدل، خطر خروج تمدن از صراط اعتدال و نظائر آن را هم مشتمل است. ضمناً این لوح مبارک مانند اکثر الواح الهی مشحون از اشارات تاریخی است از جمله حضور جنابان افنان، امین، نبیل بن نبیل و ابن سمندر در محضر مبارک در آن ایام، از جمله اشاره به ناقضان عهد چون یحیی ازل و دولت آبادی، از جمله نکوهش محمد شاه به نفی حضرت نقطه اولی و قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی سید مدینه تدبیر و انشاء، یا اشاره به سخن حکیم سبزواری.

بخشی از کلمات فردوسی در باره عظمت این یوم ظهور است از جمله این عبارت: "یا حزب‌الله یوم عظیم است و نداء بزرگ. اگر قوه روح به تمامها به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق این نداء است که از افق اعلی مرتفع" و نیز: "اگر عالم به این

طراز (یعنی داد و انصاف) مزین گردد شمس کلمه یوم یغنی الله کلاً من سعته از افق سماء دنیا طالع و مشرق مشاهده شود". در مقام دیگر می‌فرمایند اگر موانع و حجبات در میان نبود "ایران در دو سنه او ازید به بیان مسخر می‌گشت" و نیز "آنچه از قلم اعلی جاری شده... از برای جمیع امراض (عالم) دریاق اعظم است" و نیز "هذا یوم فیه تنادی سدره المنتهی" که در همین جا به اثمار و اوراق و ندای ملایم این اوراق اشاره می‌فرمایند و بالاخره "امروز جشن عظیم در ملاء اعلی بر پا چه که آنچه در کتب الهی وعده داده شده ظاهر گشته یوم فرح اکبر است".

کلمات فردوسی

بیان آنکه چرا اصطلاح کلمات فردوسی را برای تسمیه این لوح مبارک برگزیده‌اند مشکل است. امر الهی در این لوح به فردوس اعلی تشبیه شده که به اشجار و اوراقی مزین است (۲) و هر ورق به کلمه‌ای تکلم می‌کند همان طور که در خود لوح مبارک از حکیم سبزواری (۳) نقل شده که گفته است گوش‌های شنوا یافت نمی‌شود و الا زمزمه سدره طور در هر شجر موجود. یازده مورد از اوراق فردوس اعلی در این لوح شناسانده شده‌اند اما مقدمه و موخره لوح حاوی بسیار مطالب دیگر است که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار را.

لفظ کلمات در عنوان چند کتاب در ادب فارسی آمده من جمله کلمات قصار بابا طاهر که به عربی و حاوی بحث عرفانی است، کلمات مکنونه ملا محسن فیض کاشانی که کتابی در حکمت است و کلمات الشعراء محمد افضل سرخوش که شامل نمونه اشعار جمعی از شاعران حدود قرون یازدهم و دوازدهم هجری قمری است و بالاخره کلمات علیه غراء که مکتبی شیرازی نگاشته و ترجمه منظوم کلمات قصار حضرت علی بن ابی طالب است (قرن دهم ه.ق)

اما عنوان فردوسی کاملاً تازگی دارد اولاً عنوان مذکور معرف آن است که کلمات از عالم ملکوت نازل شده چنانچه عنوان فرعی لوح مذکور هم بر این مطلب دلالت دارد: هو الناطق بالحق فی ملکوت البیان.

ثانیا عنوان مذکور چه از جهت ادبی و چه از دیدگاه دینی ارزش مخصوص دارد گویی در فردوس اعلی شجری هست و این شجر اوراقی دارد و کلمات این لوح به منزله اوراق آن شجر هستند. مقایسه کلمه (کلمة الله) با درخت در آیه معروف قرآنی دیده می‌شود که

فرموده است: کلمه طَیْبَه کَشَجَرَة طَیْبَه (۲۴/۱۴)

تصویری که خیلی به کلمه الله و ورق فردوس اعلی نزدیک می شود در آئین هندوی یافت می شود. در شاندوگیا (اوپانیشاد) آمده است که نوعی درخت نخل وجود دارد که خدائی است و ریشه هایش در بالا و شاخه هایش در پائین واقع است و سرودها و زمزمه های ودائی حقیف برگ های آن هستند و کسی که با ودا آشناست با آن آوا هم آشنائی دارد. و نیز در ریگ ودا تصویر شجری هست معکوس یعنی درختی که ریشه در آسمان دارد و شاخ های خود را به سوی زمین می گسترد و رمز آن درخت آن است که ریشه آسمانی انسان را نشان دهد و بر آدمیزاد است که ریشه اصلی خود را باز جوید و خویش را از بستگی با زمین رها کند. (۴)

نماد گیاه و درخت برای بیان ظهور مظهر ظهور از دیر باز در کتب مقدسه بکار رفته ندای الهی به حضرت موسی از شجر اخضر یا سدره طور سینا رسید. در سفر خروج، باب سوم، آمده که فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بر موسی ظاهر شد و چون نگریست دید که آن بوته به آتش مشتعل است ولی سوخته نمی شود. مسیحیت با صلیب که از چوب درخت است ولی گواه شهادت عیسای مسیح و احیاء عالم توسط او بوده نمایانده شده است. حضرت محمد در قرآن مجید کلمه پاکیزه الهی را به درختی پاکیزه تشبیه می فرمایند که اصل آن ثابت است و فرع آن در آسمان و در هر لحظه میوه تازه می دهد. مکرراً مظهر ظهور آینده در کتب مقدسه انبیا به درخت تشبیه شده چنان که اشعیاء نبی در آغاز باب یازدهم کتاب خود گوید:

و نهالی از تنه یسی (۵) بیرون آمده شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند... و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قومها برپا خواهد شد و امتها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود (آیات ۱-۲، ۱۰)

و می دانیم که حضرت بهاء الله انسان کامل را به شجر تشبیه می فرمایند و در کتاب مستطاب اقدس از خود به عنوان اصل قدیم یعنی اصلی که همه ظهورات از آن برآمده (۶) یاد می کنند که غصن اعظم هم در همان کتاب و بعد در لوح عهدی تعیین شده است همان غصن که به گفته تورات باید هیکل رب را بنا کند:

اشعیاء، باب چهارم، آیه ۲ "و در آن روز، شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به

جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود." زکریا، باب ششم، آیه ۱۲، ۱۳ "اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد روئید و هیكل خداوند را بنا خواهد نمود... و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده حکمرانی خواهد کرد." و اما سرّ این که شجر برای تجسم ظهور و مظهر ظهور به کار رفته می‌تواند متعدد باشد:

- ۱- روئندگی درخت و این که پناهگاه مرغان سراسر جهان است
 - ۲- این که درخت اصیل بارور است و بفرموده حضرت مسیح درخت را از میوه‌اش می‌توان باز شناخت و درخت بی‌بر لایق نار است.
 - ۳- درخت هر چند ریشه‌اش برجاست اما تابع فصول است و قهرا در خزان و زمستان برگ‌های خود را از دست می‌دهد تا بهاری دیگر رسد و مجدداً برگ و بار برآورد و میوه آن را برای شفای عالم ببرند.
- در آثار بهائی اصطلاحاتی چون شجر طور سینا، سدره الهی، سدره المنتهی، سدره انسان، دوحه قدس، اصل قدیم در مورد حضرت بهاء‌الله به کار رفته و در قرآن مجید در سوره نور شجره لاشرقیه و لاغربیه بر مظهر ظهور اطلاق شده. جمال مبارک از عهد و میثاق خود به شجره انیسا تعبیر می‌فرمایند (۷) و در ایقان شریف حاج محمد کریم خان کرمانی را به شجره زقوم که ذکرش در سوره دخان قرآن آمده تمثیل می‌فرمایند.
- در لوح دنیا کلمه الهی را به نهال تشبیه می‌فرمایند که مقَرّ و مستقرّش افنده عباد است و باید آن را به کوثر حکمت و بیان پرورش داد تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد. تضاد میان کلمه طیبیه و کلمه خبیثه در کتاب اشعیاء، باب چهلم، آیات ۷ و ۸ به روشنی بیان شده آن جا که گفته است "تمامی بشر گیاه است و همگی زیبانش مثل گل صحرا. گیاه خشک و گلش پژمرده می‌شود... و لکن کلام خدای ما تا ابد الآباد استوار خواهد ماند." در عین حال معنی این دو آیه این است که وقتی نفخه خداوند بر گیاه رسیده شود او را زنده می‌کند و اگر بازگرفته شود گیاه خشک خواهد شد.
- حضرت مسیح در انجیل یوحنا، ۱۵، آیات ۴، ۶ در مورد شخص خود فرموده‌اند که "من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبانست. من تاک هستم و شما شاخه‌ها. هر چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند. هم چنین شما نیز اگر در من نمانید... و اگر کسی در من نماند مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و چون چوب

می خشکد و سوخته می شود."

اما فردوس، چنان که در فرهنگ اساطیر دکتر محمد جعفر یاحقی و نظائر آن بیان شده فردوس معرب کلمه‌ای است که دو بار در اوستا به صورت Pairi Daeza به کار رفته در روزگار هخامنشیان در ایران باغهای بسیار وسیع و باشکوه که متعلق به شاهان و بزرگان بود وجود داشت و شاهان مرزبانان را نیز با داشتن چنین باغها و پروراندن درختان تشویق می کردند چون نظیر این باغها در یونان نبود توجه مورخان آن سرزمین را به خود جلب کرد و یونانیان هم به تقلید ایرانیان به احداث باغهایی با همان نام ایرانی ولی به هیئت Paradisos همت کردند واژه Pairi Daeza در دوره ساسانی به صورت پردیس در آمد که عبارت بود از باغهای شاهی که در آن انواع حیوانات و درختها و گلها و برکهها و دریاچهها وجود داشت و تصویر یکی از آنها در طاق بستان موجود است و از همان آغاز این کلمه به بهشت جاویدان که آن هم به صورت باغ سبز و خرم تجسم یافته اطلاق شده است.

کلمات فردوسیة اوراق کلام الهی است که در فردوس ظهور جدید بر شجر انسان کامل دمیده و جلوه‌گری آغاز کرده، ضمناً شاید بتوان گفت که تعبیر کلمات فردوسیة انسان را به یاد تمثیل قشنگی می‌اندازد که در سوره ۳۱ آیه ۲۷ قرآن مجید آمده که اگر آن چه درخت بر روی زمین است تبدیل به قلم می‌شد و آب دریاها نیز به مداد یا مرکب مبدل می‌گشت باز نگارش کلمات خدا ناتمام می‌ماند.

کلمه فردوس علاوه بر قرآن در انجیل لوقا و مکاشفه یوحنا به کار رفته و ظاهراً پس از مهاجرت یهودیان به بابل در قرن ۶ ق.م کلمه پردیس را در زبان عبری به عاریت گرفتند و در قسمت‌های مختلف تورات به کار آمده است. هم اکنون این کلمه در برخی از زبانهای اروپائی نیز موجود است مثلاً به صورت Paradis در زبان فرانسه.

در مورد خود کلمه باید به سابقه اندیشه خلایق کلمه اشاره کنیم که در قرآن مجید به عبارت کن فیکون (بقره ۱۱۷، آل عمران ۴۷ و مریم ۳۵) به آن اشارت رفته ظاهراً سومریان هم چنین اندیشه‌ای در باره کلمه داشتند. انجیل یوحنا در باب ۱ آیات ۱-۱۴ با اتکاء بر محور کلمه بعنوان بُن مایه آفرینش زندگی و نور جهان و روشنی‌بخش انسان در ظلمات گمراهی چنین آغاز سخن می‌کند که در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خود خدا بود. فیلون در قرن دوم میلادی معتقد است که نخستین مخلوق خداوند و اولین پدیده در جهان دنیوی کلام ایزدی بوده است که در حکمت اسلامی از آن به عقل تعبیر شده یعنی

اول صادر از حق.

حاصل کلام آنکه عنوان "کلمات فردوسی" می‌تواند به چند معنی تعبیر و تفسیر شود: نخست این که این سخنان بهشتی است و از عالم برتر به این جهان عرضه شده است. دوم این که در بهشت شجری قدسی وجود دارد که این کلمات در حکم زمزمه برگ‌های آن هستند کما آن که در خود لوح مبارک هم از کلمه الهی در ورق اول یا ورق دوم یا ... سخن می‌رود.

در تورات بحث از دو گونه شجره است یکی درخت حیات و دیگری درخت معرفت که داستان آدم و حوا به ثمره درخت معرفت یعنی تشخیص نیک از بد و ورود به مرحله مسئولیت مربوط می‌شود. در اسلام و قرآن چنان که خواهد آمد، ذکر سدره المنتهی آمده که حد علم بشر تا مرز عرصه لاهوت است و جمال مبارک غالباً از خود به عنوان سدره المنتهی یاد می‌فرمایند. بنابر این تعبیر، کلمات لوح مذکور آوای اوراق آن دو شجر مقدس است. این طرز تعبیر را اشاره‌ای که جمال مبارک به شعری از حکیم سبزواری می‌فرمایند تأیید می‌کند او گفته بود که زمزمه الهی را از هر شجری می‌توان شنید به این مناسبت حضرت بهاء الله خود را بعنوان سدره انسان معرفی می‌فرمایند که منادی به ندای انا الحق است. تعبیر سوم می‌تواند چنین باشد که هم در کتب مقدسه تورات و انجیل و هم در قرآن و هم در آثار بهائی کلمه الهی به شجر یعنی درخت پاکیزه سرشت (شجره طیبه) تشبیه و تمثیل شده است و در این صورت کلمات فردوسی به معنای کلمات الهی است که به اوراق شجر فردوس می‌ماند "اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها فی کل حین".

مضامین عمده این لوح مبارک

مباحث عمده مندرجه در کلمات فردوسی را به ترتیب زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- مباحث اخلاقی که با نخستین عبارات لوح مطرح می‌شود و فضائل و ملکاتی چون عدل، انصاف، انقطاع، تقوی، امانت، عفت، ادب و غیر آن مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۲- انتقاد از اهل ایران که "اکثری به کذب و ظنون تربیت شده‌اند" یعنی بار آمده‌اند

۳- شکایت از بعضی مبلغین ناباب و بعضی نفوس که به ناحق خود را به حق نسبت می‌دهند

- ۴- گله از عرفای مکتب اسلام من جمله حکیم سبزواری که ندای حق را از سدره انسان نشنید در حالی که خود گفته بود:
- مؤمنی نیست که آوای انا الحق شنود
ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست
- ۵- ستایش حکمائی که قول و عملشان با هم منطبق است
- ۶- لزوم خشیه الله به عنوان کلمه الله در ورق اول از فردوس اعلی
- ۷- توصیه دین به عنوان سبب بزرگ از برای نظم جهان به ملوک و رؤسا (ورق دوم)
- ۸- تأکید در رعایت عدل و عند الامکان فضل و ایثار (ترجیح دیگری بر خود) (ورق سوم)
- ۹- تکریم محمد شاه در عین آنکه دو امر منکر از او ظاهر شده و توصیه حرمت زمامداران (ورق چهارم)
- ۱۰- مقام و مرتبه بلند خرد که به او مقام انسان ظاهر و مشهود (ورق پنجم)
- ۱۱- سفارش داد و اتحاد (ورق ششم)
- ۱۲- دعوت به یگانگی و جهان وطنی (ورق هفتم)
- ۱۳- تقدّم تربیت دینی و ضرورت تعلیم خط و لسان واحد (ورق هشتم)
- ۱۴- نقد تمدن غرب که از حدّ اعتدال خارج شده. محکوم کردن تسلیحات و دعوت به صلح اکبر (ورق نهم)
- ۱۵- توصیه ای چند به رجال بیت عدل که در جمیع احوال به مصالح عباد ناظر باشند
- ۱۶- منع انزوا و ریاضات شاقه (ورق دهم)
- ۱۷- منع نزاع و جدال از جمله به واسطه اختلاف مذاهب (ورق یازدهم)
- ۱۸- توصیه به کار انداختن قوه متفکره در آسایش و اتحاد امم
- ۱۹- گله از اتهامات و مفتریات دشمنان که "اگر این حجبات حائل نمی شد ایران در دو سته او ازید به بیان مسخر می گشت"
- ۲۰- تذکار جنبه جهانی امرالله: "آن چه از قلم اعلی جاری شده سبب علو و سمو تربیت جمیع اهل عالم بوده و هست"
- ۲۱- یادآوری تشرف حضرات افنان- امین- نبیل بن نبیل- و ابن سمندر به حضور مبارک
- ۲۲- اشاراتی به معروضین بیان و یحیی و برحذر داشتن او از این که "مطلع کذب" او را از این صدق مبین یعنی رسالت حضرت بهاء الله محروم نکند

۲۳- اشاره به برخی از احباء که مخاطب لوح مبارک به حضور حضرتش نام برده بود و هم چنین اهل طار (از دهات نزدیک نطنز که از مراکز اصلی ازلی باقی ماند) که مورد خطاب مخصوص قرار گرفته‌اند "خذا به قوۃ اسمی الاعظم کاؤس العرفان ثم اشربوا منها"

۲۴- شکایت از معرضین بیان و علمای شیعه که "طرّاً بر منابر به سب و لعن حق مشغول" و تعجب از عمل دولت‌آبادی که او هم متابعت علمای شیعه را در اظهار علنی مخالفت با امرالله کرد.

پاره‌ای از نفوس مذکور در این لوح

۱- حاج ملاهادی سبزواری از حکمای بزرگ قرن سیزدهم هجری قمری است که در شعر تخلص اسرار را داشت و در فاصله ۱۲۱۲ و ۱۲۸۹ ه.ق زیست. نخست در مشهد و بعد در اصفهان حکمت و فقه و اصول و کلام آموخت و معروف‌ترین آثارش اسرارالحکم است. جناب محمد نبیل قائنی مدتی در حضور او تلمذ می‌کرد و به او ارادت می‌ورزید پیش از آن که به شناخت مظهر ظهور حضرت بهاء‌الله فائز گردد. حاج ملاهادی خودش چند تفسیر بر شواهد ربوبیه و دیگر آثار ملاصدرا نوشته و غزلیات او با مضامین حکمتی و مایل به تصوف ممزوج است (دائرة المعارف مصاحب)

۲- میرزا هادی دولت‌آبادی از آخوندهای معروف اصفهان بود که به آئین حضرت باب پیوست و بعد طرفدار صبح ازل شد و ازل او را به عنوان نماینده خود و جانشین خویش معرفی کرد پس از شهادت میرزا اشرف آباده‌ای (۱۸۸۸) آقا نجفی ابن ذنب، میرزا هادی را به عنوان بابی اعلام کرد و قتل او را خواستار شد لذا هادی در ملا عام ایمان خود را انکار کرد ولی در پنهانی رهبر ازلیان باقی ماند. بعد از مرگ هادی دولت‌آبادی در حدود ۱۹۰۸م، ازل میرزا یحیی فرزند او را به جانشینی برگزید ولی ظاهراً یحیی دنبال این رهبری نرفت (رک پیتر اسمیت- دائرة المعارف موجز امر بهائی). حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی از پیشقدمان فرهنگ نوین ایران است مانند خواهرش صدیقه دولت‌آبادی که از پیشقدمان نهضت زنان به حساب آمده است (رک دائرة المعارف مصاحب)

۳- ابن سمندر مذکور در لوح مبارک، جناب آقا میرزا طراز‌الله سمندری فرزند شیخ کاظم سمندر است (۱۸۷۵-۱۹۶۸) که در اواخر ایام حیات جمال اقدس ابهی در حین جوانی به حضور مبارک مشرف شده و در ایام بعد از صعود هم مشمول عنایات حضرت

مولی‌الوری قرار گرفت. نامبرده در زمان حضرت ولی امرالله به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافت (۱۹۵۰) شرح حال ایشان را در شماره مخصوص پیام بهائی و خوشه‌های خرمن ادب و هنر (۹) می‌توان مطالعه کرد کتابی مبسوط در باره حیات و خدمات ایشان به اهتمام خانم پیروش سمندری خوشبین در کانادا در دست انتشار است. (طراز الهی)

۴- اسم جواد مراد اسم‌الله جواد است یعنی محمد جواد قزوینی که بعدها نقض عهد کرد. نامبرده از ایام ادرنه به تحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلی مشغول بود
۵- شرح حال جناب حاج میرزا حیدر علی و جناب حاج ابوالحسن امین در کتب بهائی از جمله کتاب بهائیان برجسته در زمان حضرت بهاء‌الله اثر جناب بالیوزی به انگلیسی آمده نیازی به تکرار در این جا نیست. مجلد ۸ خوشه‌های خرمن ادب و هنر به حاج میرزا حیدر علی اختصاص دارد

۶- در مورد جناب افنان در ضمن توضیحات راجع به لوح دنیا مجملی آورده شده است.
۷- در کلمات فردوسی عباراتی هست باین قرار: "از بعضی از ظالمین که خود را به حق نسبت می‌دهند ظاهر شد آنچه که فرائض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد مع آنکه کمال عنایت و عطا در باره شخص معلوم ظاهر و مجری گشت عمل نمود آنچه را که عین‌الله گریست و از قبل ذکر شد آنچه که سبب آگاهی و انتباه است چند سینه ستر نمودیم که شاید متنبه شود و راجع گردد اثری ظاهر نه بالاخره امام وجوه خلق بر ترضیع امرالله قیام نمود ستر انصاف را درید نه رحم بر خود و نه بر امرالله نمود حال حزن اعمال بعض دیگر بر حزن اعمال او غلبه نمود..."

همان طور که جناب طاهرزاده در جلد چهارم نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله (۸) بیان فرموده‌اند این عبارات اشاره به محمد علی اصفهانی است (غیر از سید محمد اصفهانی دجال) که در فصل ۲۵ کتاب مذکور مؤلف محترم حکایت او را آورده‌اند (ص ۳۹۴-۳۹۸).
در حدود سال ۱۸۸۰ دو تن از حضرات افنان حاج میرزا محمد علی و برادرش حاج میرزا محمد تقی تصمیم بر تأسیس شرکتی تجاری در استانبول گرفتند پس از کسب اجازه این کار از حضرت بهاء‌الله شیخ محمد علی تاجر قزوینی برادر شیخ کاظم سمندر (نبیل ابن نبیل) را به مشارکت خواندند و شرکت مزبور رونق بسیار یافت (۱۸۸۲) و به کمال امانت و صداقت به کار مشغول بود و این موفقیت سبب حسادت و نیز طمع ازلیان شد محمد علی اصفهانی مذکور که در باطن با ازلیان مربوط بود شریک آن شرکت گردید و سود سرشار بدست آورد و در خفا شروع به وارد کردن تهمت و افترا به بهائیان کرد به حدی که نبیل بن نبیل از

دست او قصد خود کشی کرد و خوش‌بختانه در آخرین لحظه نجات داده شد. حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۸۹ از نبیل بن نبیل دعوت به عمل آوردند که به عکا رود و در غیابش محمد علی اصفهانی چهارصد پاند از صندوق شرکت دزدید و شخص بهائی دیگر را مسؤول آن سرقت جلوه داد ولی محمد علی این شایعه را در شهر منتشر کرد قضیه به سفارت ایران و حکومت عثمانی کشید و هر دو بی‌گناهی آن شخص بهائی را تصدیق نمودند. محمد علی که از اقدام خود نتیجه‌ای نبرده بود صریحاً شروع به حمله بر ضد امر کرد و مطالبی کذب بر ضد افنان و حتی حضرت بهاء‌الله در روزنامه اختر (۹) منتشر نمود. به دستور حضرت بهاء‌الله چند تن از احبّاء من جمله نبیل بن نبیل به حکومت مراجعه کردند و بی‌گناهی اهل بهاء را از همه اتهامات و افتراوات به ثبوت رساندند و با آن که دروغگوئی و بدهکاری محمد علی اصفهانی ثابت شد اما امکان باز گرفتن پول‌ها از او به دست نیامد. شدت این اتهامات و افتراوات که محمد علی از آنها دست بردار نبود و بار دیگر متوجه نبیل بن نبیل شده بود به اندازه‌ای بود که نبیل بار دیگر دست به خودکشی زد و متأسفانه این بار موفق شد. داستان غم‌انگیز او را جمال ابهی در لوح شیخ خطاب به ابن ذنب بیان فرموده‌اند. باقی دسیسه‌های محمد علی مذکور را می‌توان در کتاب "نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله" مطالعه کرد (ص ۳۹۸ به بعد).

۸- در باره نبیل بن نبیل که در موقع نزول کلمات فردوسی در ارض مقصود به حضور حضرت محبوب بود اشاراتی رفت در مجلد ۹ خوشه‌های خرمن ادب و هنر که به خانواده جلیل سمندر اختصاص یافته ذکر جناب ایشان هم هست.

ضمیمه

حضرت بهاء‌الله شجره و مترادفات آن چون سدره را به معانی بسیار متعددی به کار می‌برند: اولاً در باره خود کلماتی چون سدره المنتهی، سدره وجود، شجره طور، شجره عز مکنون را به کار می‌برند و در مورد ظهور خود تعبیرات ندای سدره و ندای سدره المنتهی را می‌آورند. ثانیاً انسان را به طور کلی به شجر تشبیه می‌فرمایند: "انسان به مثابه شجر است، ربیع اشجار انسانیه ایام ظهور حق جل جلاله بوده و نفوس غافله فی الحقیقه ایشان به مثابه اوراق یابسه مطروحه بر ارضند" (ص ۱۶۶). ثالثاً کلمه الهی را به مثابه درخت می‌دانند "کلمه الهی به مثابه نهال است مقرر و مستقرش افنده عباد" (ص ۵۳). رابعاً عالم انسانی را به درخت مقایسه کرده می‌فرمایند "همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار". خامساً درخت را به طور استعاری برای انواع فضیلت‌ها به کار برده‌اند چون "امروز بهترین

میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را به کار آید" (ص ۲۶۵)
 "در مؤمنین شئونات قدسیه مشهود است مثلاً اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان
 تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن" (ص ۱۸۲)
 و نیز برای انواع ردائل:
 "و لکن در این نفوس (مشرکین) چنان چه مذکور شد مشهود آید مثلاً اشجار بغضاء و
 افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشاء" (ص ۱۸۴)
 و پیداست که جمال مبارک احتمال آن را مطرح می‌فرمایند که اغصان تجرید بدل به
 اغصان کبر شوند همان طور که در مورد همه اغصان غیر از غصن اعظم حضرت عبدالبهاء
 و غصن ممتاز حضرت ولی امرالله بعدا اتفاق افتاد.
 سادسا حضرت بهاء الله خطاب به مؤمنان به امر خود می‌فرمایند: "جميع شما اشجار
 رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و به نیسان رحمت
 بی زوال خود تربیت نمودم... پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سُموم انفس
 خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت به مشرکین و غافلین است حفظ نمائید (ص ۳۱۹) و در
 جائی در صفحات بعد اشاره می‌فرمایند به نفوسی که از معین کلمات الهیه سقایه نشده‌اند
 و در نتیجه "از شجره یابسه ثمره لطیفه منیعه ملحوظ نگردد" (ص ۳۳۰)

یادداشت‌ها

- * متن مطالبی که در سی و پنجمین دوره مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو، ایتالیا در
 جون-جولای ۲۰۰۱ ایراد گردیده است.
۱. شرح احوال جناب حاج میرزا حیدر علی در بسیاری از منابع بهائی آمده است از جمله در همان جلد
 چهارم ظهور حضرت بهاء الله اثر جناب طاهرزاده (ص ۲۷۰-۲۷۳) و در کتاب بهائیان برجسته در زمان
 حضرت بهاء الله (به انگلیسی از جناب حسن موقر بالیوزی) و بالاخره در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر
 جلد هشتم. علاوه بر این‌ها خود نامبرده در کتاب بهجت الصدور شرح قسمتی از سوانح زندگی خویش را
 بیان کرده است (نشر اول ۱۳۳۱ هجری در بمبئی)
 ۲. رجوع شود در این مورد به وصف مدینه الله در کتاب مستطاب ایقان
 ۳. حاج ملا هادی- شرح حالش از جمله در دائرة المعارف دکتر مصباح آمده (رجوع به متن)
 ۴. تصویر نای در آغاز مثنوی مولوی همین معنی را می‌رساند:
 کز نیستان تا مرا بیریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

۵. یسی یا Jesse پدر داود بود و مسیحیان از قرن ۱۲ به بعد معتقد شدند که این نبوت اشعیا مربوط به حضرت عیسی مسیح است که از اخلاف داود بودند.
۶. مشیت الهی در هر ظهور بهاء الله بوده و هست- به فرموده حضرت رب اعلی
۷. همان طور که در قرآن میثاق الهی به شجره تشبیه شده (سوره ۴۸ آیه ۱۸): لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبیا یعونک تحت الشجره.
۸. Revelation of Bahá'u'lláh
۹. روزنامه فارسی که محمد طاهر اصفهانی در استانبول منتشر می کرد و عده ای از مخالفان امر مبارک در آن مقالات بر ضد امر می نوشتند.

سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت

محمد افنان

تحقیق و تألیف بمنظور اثبات اصالت دین یکی از شعب معارف دینی است و سابقه قدیمی و طولانی دارد. اگر چه کتب و رسالات مدونه در این مبحث بنا به سلیقه مؤلفان به اسامی مختلف نامیده شده اما همه آنها را میتوان در ذیل عنوان عمومی استدلالیه یا اثباتیه قرار داد. اساس بحث کتب مزبور معمولاً مبتنی بر دلایل معقول یا منقول و یا شواهد بدیهی الاثبات می باشد که در بسیاری موارد مکمل و مؤید یکدیگر است. از آنجا که ابلاغ و تبلیغ امر بهائی به حکمت و بیان مقرر شده کتب استدلالی در جامعه بهائی موقعیتی خاص احراز کرده و تألیفات متعددی در این زمینه تدوین شده است. بسیاری از آثار دو مظهر ظهور در این عصر کلاً یا بعضاً در زمینه استدلال و اثبات مقصد از ظهور الهی و اثبات اصالت امر بدیع است. اولین اثری که کلاً به اثبات مبانی و اساس دین الهی تخصیص داده شده رساله دلایل سبعة است که از قلم حضرت نقطه اولی در باره حجیت آیات نازل شده. اثر مبارک دیگری که با حفظ وجوه اشتراک فراوان با دلایل سبعة کلیه نکات و مبانی استدلال بر حقیقت رسالت و مظهریت الهی در آن منظور گشته کتاب مبارک ایقان است که در حقیقت فصل الخطاب و مرجع و مأخذ کلیه متون استدلالی نه تنها

برای امر بابی و بهائی بلکه راهنمای استدلال برای تثبیت همه حقایق دینی است. کتاب ایقان کلاً در زمینه مباحث استدلال است در حالیکه آثار دیگری چون لوح سلطان ایران و رساله ابن‌ذئب اگر چه بمناسبت دیگری نازل شده و حاکی از مطالب دیگر نیز میباشد مع ذلک قسمت قابل توجهی اشارات استدلالی را نیز شامل است.

در مبحث استدلالات دینی اساس مطلب الهی بودن اساس دین است. مفهوم الهی بودن ادیان مبتنی بر قبول این حقیقت است که عالم وجود مخصوصاً وجود انسانی که به قوه عقل و نطق از سایر موجودات ممتاز است عبث و بخودی خود بوجود نیامده بلکه دارای هدفی معین و راه و روش آن را خالق عالم مقرر و معین فرموده و در طول تاریخ حیات بشری به تناسب تکامل تدریجی فکر و فهم انسانی بوسیله مظاهر ظهور که واسطه بین خالق و مخلوق اند ابداع شده و می‌شود.

مقصود از استدلالیه‌ها در درجه اولی اثبات اصالت مظاهر ظهور و حقانیت و مرجعیت آن نفوس مبارکه است. مفاهیم و مطالب مذکور در اثباتیه‌ها را می‌توان بدو دسته تقسیم کرد: شواهد و دلائل عمومی و اشارات و دلائل اختصاصی.

شواهد و دلائل عمومی که در حقیقت مشترک برای همه ادیان و یا به بیان دیگر اثبات مظاهر ظهور به طور کلی است به مفهومی که در همه موارد ادیان صادق آید مبتنی بر دو دسته دلائل است. نخست مطالبی که با شرایط جامعه انسانی ارتباط دارد یعنی اثبات این حقیقت که تعالیم و حقایق مورد بحث هر یک از ادیان ما به الاحتیاج بشر در آن عصر و زمان است و قادر است که در عین آنکه قابلیت‌ها و استعدادات افراد را توسعه و تکامل می‌بخشد اساس وحدت و ارتباط و اتحاد و هماهنگی را در بین جامعه انسانی ایجاد و تحکیم نماید یعنی اصول و اساسی که بنا بر خصوصیات روح انسانی جامعه بشری به آن محتاج است. دوم آنچه که مربوط به مظهر الهی است و آن عموماً عبارت از قدرت معنوی برای اظهار و ادعای مظهریت، تأثیر و نفوذ کلمه یا قدرت بر خلق جدید یعنی ایجاد فکر و ادراک جدید و خلق و خوی بدیع و بالاخره استقامت و اطمینان است که در مقابل مخالفتها و دشمنی‌ها و ناسپاسی مقاومت کند و در دل و جان اهل ایمان القاء اعتماد و اطمینان و یقین و تمکین فرماید. شاهد اصالت و حقیقت ادیان استقرار آن بدون کمک و وسائل ظاهره از قبیل قدرت و زور و ثروت و شهرت و جمعیت است که معمولاً برای تسلط بر اجتماع لازم است ولی مظاهر ظهور از آن نصیبی ندارند و برای بدست آوردن

آن هم اقدام بخصوصی را منظور و مجری نمیدارند. این گونه شواهد و دلایل عموماً مبتنی بر عقل و منطق و در همه ادیان الهی قابل مطالعه تطبیقی است و مشاهدات و ملاحظات اجتماعی آنرا تأیید می‌نماید.

اما اشارات و دلایل اختصاصی عموماً مبتنی بر اشارات و وعودی است که در ادیان گذشته راجع به موعود آتیه ذکر شده است. این مطالب اضافه بر اینکه همیشه متضمن نکات و اشاراتی رمزآمیز است که حقیقت آن بنا بر تعلیم خود ادیان از دسترس ظاهر بینان خارج است شاهد منطقی بر تداوم ادیان است و تناسب و تفاهم گذشته و آینده را نشان میدهد. فهم و درک این بشارات و اشارات بنا بر تصریح عموم کتب مقدسه موکول به تبیین و توجیه و تصریح مظهر ظهور بعد و از حد فهم و اندیشه عمومی خارج است. (۱)

معمولاً استدلال را از نظر روش و محتوا به دو گروه عقلی و نقلی تقسیم می‌نمایند. اما در آثار مبارکه بهائی کیفیت دیگری از استدلال نیز ملاحظه می‌شود که مبتنی بر انعکاسات حاصله از ادراک و احساس روحانی است. اصولاً ادراک انسان با حقائق بی‌نهایت و گوناگون وجود دائماً در حال تقابل و جریان متبادل است و تنها وسیله‌ای که به صحت تشخیص ادراک مدد میرساند خصیصه حقیقت جوئی است که هدف از علم حقیقی نیز همان است. در یافت حقیقت در گرو انصاف است. مفهوم انصاف این است که عاری از هر گونه حبّ و بغضی همه وجوه و مراتب نقص و کمال اشیاء را منظور داشت و به محدودیت و نارسائی تشخیص و ادراک خود نیز ناظر و متذکر بود. در مباحث اعتقادی به علت ارتباط مطالب با ایمان و اعتقاد قلبی، استدلال افراد را به تعهد و تمسک هدایت می‌نماید و اگر انصاف در میان نباشد به تعصب و تجاوز می‌انجامد و در این صورت استدلال عقلی به مجادله و احتجاج منتهی می‌شود زیرا هدف غلبه بر طرف مقابل است و استدلال نقلی نیز معمولاً به منظور الزام و اسکات مخالف بکار میرود و حتی در بسیاری موارد به عنوان ضروریات دین به اتکاء ادله نقلی در گذشته کار به تکفیر مدّعی می‌انجامیده است. اساس این دو روش یعنی استدلال عقلی و نقلی اگر چه در آثار امر مبارک متداول است اما لازمه استفاده از آنها آشنائی با قواعد علم منطق در مورد استدلال عقلی و قرآن و حدیث و تفسیر در مورد دلایل نقلی است. نظری کلی به کتب مقدسه و آثار متداوله استدلالی در امر مبارک نشان میدهد که این گونه استدلالات محدود به موارد معدود است و مجادله و الزام دیگران معمول نیست. (۲) اما دلایلی که مبتنی بر حقایق محسوس روحانی است رموز و شمول فراوان دارد. ادراکات عقلی و نقلی مبتنی بر قوه تفکر است

ولی ادراک احساسی بر اساس بصیرت روحانی و قلبی است که در آثار مبارکه به نام "فوآد" (۳) نامیده شده است. و این کیفیت ادراک در آثار مبارکه به نام "عین فوآد" ذکر شده و استدلال متناسب با آن در رساله دلائل سبعة به اسم "دلیل حکمت" (۴) نامیده شده است. حضرت نقطه در اثبات وحدانیت الهی می‌فرمایند: "هر شیئی که می‌بینی خلق شده به مشیت او. چگونه دلیل نباشد بر وحدانیت حضرت او. وجود او بنفسه دلیل است بر وحدانیت خود و وجود کل شیء بنفسه دلیل است بر اینکه او خلق اوست. این است دلیل حکمت نزد سیار بحر حقیقت". (۵) نمونه‌های این نحوه استدلال مبتنی بر بصیرت فوآدی در آثار طلعات مقدسه این امر فراوان است. جمال اقدس ابهی در لوح سلطان می‌فرمایند: "همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن گواهی است صادق و شاهدی است ناطق علی ما هم یدعون. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده و به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته‌اند". (۶)

چون در امر بهائی بنای هدایت مردم به امر الهی به حکمت و بیان (۷) نهاده شده آثار مبارکه متعددی در این زمینه از قلم مبشر و شارع امر بهائی نازل شده است. دو اثر مهم یعنی ایقان شریف و دلائل سبعة، که به مطلب ابلاغ و اثبات امر تخصیص دارد در زبان فارسی اثر و کتاب مرجع محسوب می‌شود در حقیقت حاوی کلیه انواع دلائل عقلی، نقلی و حکمت است. اما الواح و توقیعات متعددی نیز در دست است که به مناسبت سؤال یکی از طالبان حقیقت یا نظر به استعداد و قابلیت نفسی از ارباب معرفت نازل شده و به سؤالات و انتظارات قلبی آنان به زبان دلیل و برهان توجه و خطاب شده است. نکاتی را که می‌توان در این دسته آثار ملاحظه کرد به شرح زیر است:

۱. این آثار و الواح غالباً خطاب به کسانی است که هنوز به درک حقیقت بتمامها موفق نشده و مظهر ظهور را نشناخته‌اند

۲. نحوه اظهار و اثبات مطلب با فهم و ادراک مخاطب مناسبت و ملایمت دارد

۳. لحن بیان حاکی از لطف و عنایت و عموماً بمقصد ابلاغ و هدایت است.

در این مختصر بهیچوجه قصد بررسی کلیه آن الواح و آثار نیست چه که از امکان بررسی و مطالعه در وضع حاضر خارج و محتاج تفکیک و تدوین مجموعه کامل الواح و توقیعات مبارکه است لذا اگر بسیاری از نکات اصلیه در این باره مسکوت ماند جای آنست

که اهل کمال به نظر عفو و امهال در آن ملاحظه فرمایند اما به عنوان نمونه به سه اثر از آثار قیّمه جمال اقدس ابهی که در این نوع طبقه‌بندی منظور است اشاره و استشهاد می‌شود:

لوح اول با این آیات آغاز می‌شود "بسمه المقتدر علیٰ ما یشاء. هذا کتاب من لدی المظلوم الی من تمسک بالعلوم". (۸)

لوح دوم مصدر با این آیات است "بسم الله الرحمن الرحیم. این مظلوم اراده نموده لوجه الله بر شما القاء نماید آنچه را که سبب بقای ابدی و ذکر سرمدی است". (۹)

لوح سوم ابتدایش این آیات است "هو العزیز. لم یزل نفحات قدس از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده و لایزال به روائع عزّ معنوی از یمین عرش ربّانی در هبوب حواهد بود". (۱۰)

در الواح مبارک فوق الذکر وجوه مشترک چندی را می‌توان توجه کرد. نخست آنکه همه در زمینه استدلال به دلیل حکمت است و حتی در موارد استشهاد و استدلال به آیات قرآنی و تاریخ ادیان که به ظاهر جنبه نقلی دارد روح کلام ناظر به ادراک حقائق بر مبانی دلایل فوادی است. دیگر آنکه مطالب عموماً در باره مباحث بنیادی و اصولی ادیان است. و بالاخره مبتنی بر توجه خاص به وحدت اساس ادیان و سیر تکاملی تدریجی آن می‌باشد که اساساً دید جدیدی در زمینه استدالات دینی محسوب می‌شود.

وجه تمایز و تفاوت در این سه لوح کیفیت خطاب به تناسب شخصیت و روحیه مخاطب است.

در حال حاضر مخاطبین این الواح شناخته نیستند و در حالیکه روش بیان حقایق و اشارات یکی است نحوه اظهار امر و ابلاغ حقیقت متفاوت است. در خاتمه دو لوح اول و دوم مناجاتی برای مخاطبان نازل شده که لحن و مطالب آن‌ها تفاوت قابل توجهی دارد و مخصوصاً مناجات صادره در لوح دوم از جهات متعددی با مناجات نازله در ابتدای رساله شیخ برای مشارالیه شباهت دارد. نسخ مناجات نازله در پایان لوح دوم به طور مستقل نیز زیارت شده است. (۱۱)

در انتهای لوح سوم مطلبی خصوصی زیارت می‌شود که در نسخه چاپی نیامده و حاکی از نسبت و ارتباط مخاطب با یکی از اهل بیان است. (۱۲) توجه به اشارات مخصوص و اصطلاحات مأنوس در معارف بیانی که در این لوح زیارت می‌شود این مطلب را تأیید می‌نماید که مخاطب در برزخ شناسائی موعود جلیل القدر بیان سرگردان بوده است در

حالیکه مخاطبان دو لوح مبارک اول و دوم هنوز در ظل معارف اسلامی ولی از درک و فهم حقیقت آن بی بهره‌اند. عنوان افتتاح در این سه اثر مبارک را نیز می‌توان اشاره‌ای کلی به کیفیت خطاب دانست. عناوین "بسمه المقتدر علی ما یشاء" و "هو العزیز" با معارف امر بدیع وابستگی و پیوندی صریح دارند در حالیکه "بسم الله الرحمن الرحیم" صورت متداول در معارف قبل از ظهور است. محل نزول دو لوح اول و دوم، به صراحت مذکور در متن، عکاست در حالی که به نظر می‌رسد لوح سوم مربوط به ایام ادرنه می‌باشد بحث تفصیلی مطالب نازله در این سه لوح خارج از فرصت این یادداشت است فقط به رؤس مطالب اصلی اشاره‌ای می‌شود:

۱. اظهار امر و ذکر اهمّیت ایام و تصریح به بلایای وارده بر هیکل مظهر ظهور به عنوان دلیلی بر اصالت دعوت و ادّعا
۲. قصص و تواریخ مظاهر ظهور قبل و استشهاد و مقایسه
۳. مقصد از آفرینش انسان و وظیفه و مقصد روحانی انسان و استمرار و دوام فیوضات الهی

۴. اصل تنکیس (۱۳)

۵. علوم ظاهره و شأن آن

۶. نصیحت و تذکر به انقطاع و عدل و انصاف و تقوی

۷. استدلال و استناد به آیات قرآنی و احادیث معتبر (۱۴)

به منظور تبیین به قسمتی از آیات مبارکه در باره علم ذیلاً استشهاد شده است. "انّ العالم من عرف المعلوم و فاز بانوار الوجه و کان من المقبلین... یا معشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ينطق القلم الاعلیٰ بین الارض و السماء ثم اصمتوا لتسمعوا ما ینادی به لسان الکبریا من هذا المنظر الکریم... انّ العالم من شهد للمعلوم و الذی اعرض لا یصدق علیه اسم العالم لؤ یأتی بعلوم الاولین و العارف من عرف المعروف و الفاضل من اقبل الی هذا الفضل الذی ظهر بامر بدیع... باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم به آفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربانیه را بی‌پرده بیابید." (۱۵)

در خاتمه این مقال به مواردی از دلیل حکمت در این الواح استشهاد می‌شود. دلایل سائر اعم از عقلی و نقلی را اهل فضل توجه فرموده و خواهند فرمود:

"انصف یا عبد هل الله هو الفاعل علی ما یشاء او ما سواه تبیین و لاتکن من

الصامتين لو تقول ما سواه ما انصفت في الامر يشهد بذلك كلّ الذرات و عن ورائها
ريک المتکلم الصادق الامين و لو تقول انه هو المختار قد اظهرني بالحق و ارسلي و
انطقني بالآيات التي فزع عنها من في السماوات و الارضين." (۱۶)

" علمای امامیه بر آنند که حضرت قائم موعود بعد از ظهور در بیت الله به کلمه ای
نطق می فرمایند که نقباء از آن کلمه اعراض می نمایند و فرار اختیار می کنند. این
کلمه ایست که آن حزب به آن مقرّر و معترفند حال در غفلت بعضی تفکر نمایند به اعراض
نقباء که بعد از ائمه به اعتقاد خود ایشان اشرف عباد قائلند و تصدیق می نمایند و در
خود گمان نمی کنند که شاید این اعراض من غیر حق باشد." (۱۷)

" در یک آن تفکر نمی نمایند که شاید آنچه ظاهر شده حق باشد و این اعراض و
اعتراضات از غفلت و جهل واقع شده باشد." (۱۸)

" سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل به اسباب قدرت ظاهریه و غلبه ملکیه
همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ماکان علیه ظاهر شود و تجلی
فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او
منصعق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل
نگردد." (۱۹)

" تالله قد کنت راقدا هزّنتني نفحات الوحي و کنت صامتا انطقني ربک المقتدر القدير.
لولا امره ما اظهرت نفسي قد احاطت مشیتته مشیتتي و اقامنی علی امر به ورد علی
سهام المشرکین." (۲۰)

با آیات مبارکی که استشهاد شد بحث را به پایان می برد شک نیست که حق مطلب
در باره دلیل حکمت و مفهوم و مدلول آن چنانچه بایسته است ادا نشده اما امید است که
این یادداشت سرآغازی در زمینه بحث در باره اصول و روشهای استدلالی گردد. شاید
صاحب نظران به تحقیق بیشتری در این خصوص اقدام فرمایند.

مآخذ و یادداشتها

۱. " ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون فی العلم " (آل عمران ۷:۳) = " انّ علينا جمعه و قرآنه... ثم انّ
علینا بیانہ (قرآن، القیامه ۷۵:۷۱)
" ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن... ای دانیال برو زیرا این کلام تا

- زمان آخر مخفی و مختوم شده است... هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید" (عهد قدیم، کتاب دانیال، باب ۱۲)
۲. "لیس النصر بالمجادله بل الموعظة الحسنة ان ربك لهو الغفور الرحيم" (کتاب مبین، چاپ کانادا، ۱۵۳ بدیع، ص ۲۳۵)
۳. ادراک روحانی را که بر احساس حقائق مبتنی است نباید با میزان حسّ یکی دانست و به همین جهت به عنوان ادراک احساسی از آن نام برده شده و با اصطلاح "فوّاد" و "عین فوّاد" در آثار مبارکه مذکور آمده است. به عنوان نمونه می توان به کتاب بیان فارسی، واحد دوم، باب پانزدهم، واحد چهارم، باب اول و واحد هشتم باب نهم مراجعه نمود. جناب سید رشتی در تعریف فوّاد در شرح القصیده چنین مرقوم فرموده است: "انّ الفوّاد یدرک الشیء بلا حدود و اعراض بلا کیف و کم، بلا جهة و رتبة و بلا زمان و مکان...". شرح مزبور در بیان بیت دهم قصیده (هذا کتاب من غدا بیمنه يعطى الذی یرجوا عذا و یوهل) و در توضیح کتاب آمده است، شرح القصیده، چاپ سلیمان خان افشار، ۱۲۷۰.
۴. اصطلاح "دلیل حکمت" مبتنی بر مفهوم آیات مبارکه قرآنی مخصوصاً آیه ۱۲۶ سوره نحل (۱۶) و آیه ۲۷۲ سوره بقره (۲) است که می فرماید "ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن الخ" و "یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد أوتی خیرا کثیرا و ما یدکر الا اولو الالباب". و در آثار شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی و متقدمین اهل بیان نیز آمده است. برای نمونه میتوان به رساله جناب طاهره (ظهور الحق/۳، صص ۴۹۰ و ۴۹۵) مراجعه نمود. جناب سید کاظم در ادامه مطلب مذکور در فوق می فرماید: "انّ الفوّاد عنده دلیل الحکمة و هو یعرف کلّ شیء علی ما هو علیه فی مقامه بلا رسم مقدمات و لا تمهید قواعد...". در قرآن در بسیاری موارد "کتاب" و "حکمة" مترادفا ذکر شده و اهل لغت و تفسیر حکمت را به کلام موافق و منطبق بر حقیقت توجیه کرده اند. و به همین جهت مفهوم آنرا با کتاب الهی یکی دانسته اند. اما اصطلاح حکمت به مفاهیم متعدد اطلاق شده که از این بحث خارج است و در آثار مبارکه جمال اقدس ابهی جوهر این مطالب و مفاهیم بیان شده است و لفظ حکمت و اشتقاق آن مخصوصاً کلمه حکیم به مفهوم یکی از اسماء الهی در آثار مبارکه جمال قدم و حضرت نقطه مکرر زیارت می شود و حکمت در این مقام مقصود علم به حقائق اشیا است. (به التعریفات شریف جرجانی رجوع شود)
۵. دلایل سبعة، قسمت فارسی، مقدمه
۶. کتاب مبین، چاپ مؤسسه معارف بهانی، کانادا، ۱۹۹۶، ص ۷۱
۷. لوح مبارک طب، مجموعه چاپ مصر، ص ۲۲۵
۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۲۴۰-۲۳۲
۹. ایضا، صص ۲۸۴-۲۷۶
۱۰. ایضا، صص ۳۷۲-۳۶۸

۱۱. مجموعه محفظه ملی آثار امری، شماره ۶۶، ص ۹۳
۱۲. متن بیان مبارک: "مطلبی که این عبدالله و فی الله و بالله از آن جناب دارد این است که جناب حاجی میرزا احمد ادخله الله فی ظل عنایتہ با این عبد هجرت نموده این سفر کبری همراه بوده و منتهای زحمت بر او وارده شده. باید آنجناب در اموراتشان کمال سعی و اهتمام فرمایند و دولت جناب حاجی آنچه از بقیه تاراج مشرکین مانده همین است که در خدمت آنجناب مانده. باید انشاء الله به ایشان برسانید و آنچه از شما برآید در امور ایشان تعلل نفرمائید که عندالله ضایع نخواهد شد (مجموعه محفظه ملی، شماره ۳۶، ص ۸۲)
۱۳. حتی یصیر اعلامک اسفلکم و اسفلکم اعلامک" (ص ۲۳۷) اشاره به عبارت خطبه ای از امیرالمؤمنین است که در "روضه کافی" چاپ اسلامی ص ۶۷ ضبط شده است. همین مفهوم در انجیل نیز آمده است. "اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم" (انجیل متی، باب ۱۹ و ۲۰)

بعضی از آیات و احادیث ذیلاً نقل شده است:

۱۴. "قل قد ظهرت الكلمة التي بها فرت نقبانكم و علمانكم هذا ما خبرناكم به من قبل انه لهو العزيز العليم (ص ۲۳۵) حدیث زیر متضمن اشاره مذکور در آیه مبارکه فوق است. "عن ابی عبدالله (امام صادق) انه قال: کانتی بالقائم علیه السلام علی منبر الکوفه علیه قباء فیخرج بخاتم ریان قبانہ کتابا مختوما بخاتم ذهب فیفککہ فیقرأه علی الناس فیجفلون عنه اجفال الغنم فلم یبق الا النقباء، فیتکلم بکلام فلا یلحقون ملجاء حتی یرجعوا الیه و اتی لاعرف الکلام الذی یتکلم به" (روضه کافی، چاپ اسلامی، ص ۱۶۷)

به این حدیث در آثار حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی اشاره و ضمناً تبیین شده است. حضرت نقطه در باب دوم از واحد هشتم بیان مطلبی به این مضمون می فرمایند که شیخ احمد در جواب کسی که از این کلمه سؤال نموده بود "بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین بردار تو برمی داری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً الخ" در آثار مبارکه حضرت بهاء الله این مطلب مکرر مذکور گشته و عین بیان مبارک در یکی از لوح مزبور این است که "آیا آن کلمه قائم چه کلمه ای است که نقباء از آن فرار اختیار می نمایند... آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه این است هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهور ناطق... (الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۶۵)

افکلمما جائکم رسول بما لاتهوی الخ" (ص ۲۳۶) از قرآن مجید سوره بقره (۸۷:۲) و مانند (۷۰:۵) - "امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار می نماید" (ص ۲۳۷) اشاره به آیه قرآنی "يوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه" (عبس ۸۰:۳۴-۳۶) و همچنین انجیل متی باب ۱۰:۳۵ "آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش... جدا سازم" میباشد

- "مأ یاتیهم من رسول الآ كانوا به یستهزؤن" (ص ۲۷۷) قرآن، سورة الحجر (۱۵:۱۱)
- "ذر هم فی خوضهم یلعبون" (ص ۲۸۰) قرآن، سورة الانعام (۶:۹۱)
- "یا بنی انما ان تک مثقال حبه من خردل الخ" (ص ۲۸۰) قرآن، سورة لقمان (۳۱:۱۶)
- لو شاء الله لیكون الناس امة واحدة (ص ۳۶۹) قرآن، سورة الشوری (۴۲) ۸ و سورة هود (۱۱:۱۱۸) با اختلاف جزئی
- "نفحات قمیص" (۲۳۵) اشاره به واقعه حضرت یوسف و اعاده بینانی حضرت یعقوب از پیراهن فرزند میباید و در آثار مبارک غالباً به آثار صادر از مظهر امر الهی اشاره دارد
۱۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸
۱۶. ایضا، ص ۲۳۲
۱۷. ایضا، ص ۲۷۸
۱۸. ایضا، ص ۲۷۸
۱۹. ایضا، صص ۷۰-۳۶۹
۲۰. ایضا، ص ۲۳۴

مروری بر مواضع

زیارتنامه حضرت سید الشهداء

نازله از کلک اطهر جمال اقدس اهی

منوچهر سلمان پور

زیارتنامه (۱) حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام (۲) یکی از الواح مرزّه عظیمه ایست که از یراعه عزّ مالک اسماء بلغت عربی نازل و در ذروه فصاحت واقع و در تشریح و تفصیل مقام رفیع آن "حُجَّةَ وَ الْبُرْهَانَ بَيْنَ الْأَدْيَانِ" میباشد.

ایسن لوح غرآء به آیه مبارکه "هُوَ الْمُعَزِّيُّ الْمُسَلِّيُّ النَّاطِقُ الْعَلِيمُ" مُصَدَّر و در کتاب الواح مبارکه حضرت بهاءالله در صفحات ۲۰۲-۲۱۱ توسط محیی الدین صبری کُردی سندجی کانیمشکاتی در مطبعه سعاده در قاهره بتاریخ ۹ ذوالقعدة ۱۳۳۸ هجری قمری مطابق ۲۵ جولای ۱۹۲۰ بزبور طبع درآمده است.

در این نطقه حزینه، لسان موعود کُلِّ مِلِّلٍ وَ نَحْلٍ بِنِیَّاتٍ مَشْحُونٍ از غم و اندوه، اشاره به مقامات رفیعه حضرت سید الشهداء نموده و جمیع را در سوگ ان مظهر عشق و وفاء دعوت میفرمایند که ردای سیاه برتن کنند و در بحر حزن غوطه زنند (۳)

یکی از موارد عجیبه ای که قلم اعلی در تعریف و تمجید سید الشهداء در این لوح عظیم و تاریخی بیان فرموده اند این آیه مبارکه است "فَاَهْ آهٍ بِحُزْنِكَ تَزَعُزَعْتُ أَرْكَانُ الْعَالَمِ وَ كَادَ أَنْ يُرْجَعَ حُكْمُ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ" (۴) چنین توصیف مُهِمِّی از سطوت مقامی از مقامات مقدسه روحانیه در بین اثار مقدسه بسیار نادر است.

زیارتنامہ حضرت سید الشہداء حاوی مواضع مختلفہ بدیعہ است و مطالعہ شئون متنوعہ آن رقبہ منشور مستلزم دقت و تمعن کامل و استناد بہ شرح و بسطی دارد کہ در متون الواح نازلہ از یراعہ مالک اسماء و مکاتیب صادرہ از مرکز پیمان شریعہ بقاء مذکور و مسطور است. در این وجیزہ اشارہ بہ ہویت سید الشہداء، وجہہ اصلیہ امامت و القاب مختلفہ ایشان، بسالت و شہامت آن قدوہ ابرار در ایجاد حرکت و تہضت حسینی و احیای حیات روحانی اتباع عترت محمدی و بالاخرہ رشتہ ارتباط زندگی شاہ شہیدان با شریعت جمال جانان میشود.

سید الشہداء کیست؟

امیر مؤمنان، حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام، از زوجہ خود بنام فاطمہ زہراء کہ دختر پیغمبر اکرم بود (۵) چند فرزند داشت، حسن، حسین، ام کلثوم و زینب کبری. حسن و حسین ہر دو نزد حضرت محمد بسیار عزیز بودند. امام حسین مکتبی بہ ابو عبد اللہ و امام سوّم شیعیان است. حضرتش در سال چہارم ہجری در مدینہ منورہ متولد گشت و پس از فوت برادر بزرگتر، امام حسن، بر کرسی امامت اہل تشیع جالس شد. بازماندگان امام حسن را سادات حسینی و بازماندگان امام حسین را سادات حسینی مینامند. میگویند حضرت فاطمہ زہراء فقط ششماہ و نیم حضرت امام حسین را در رحم نگہداشت در حالیکہ از مظاہر مقدّسہ متعالیہ فقط حضرت مسیح در ہفت ماہگی دنیا آمد.

علی بن ابیطالب پس از وفات فاطمہ زہراء با زوجات متعدّدی ازدواج نمود و دارای چندین فرزند شد. از زوجہ دیگر بنام خولہ دختر ایاس الخنقیّہ پسری بنام محمد داشت کہ پس از شہادت امام حسین، بر سر ریاست، بین اتباع او و پیروان علی زین العابدین پسر امام حسین و ملقب بہ سجاد، اختلاف در گرفت (۶) بدو اگروہ معدودی از شیعیان، علی زین العابدین را امام خود قرار دادند در حالیکہ وی سعی مینمود از جریانات سیاست دوری جوید ولی بالاخرہ اکثریت اہل تشیع بوی پیوستند. زوجہ دیگر علی بن ابیطالب لیلی بنت مسعود النهشلی است کہ دارای دو پسر شد یکی عبید اللہ و دیگری ابوبکر. حضرت امیر از زوجہ دیگری بنام تغلیبہ دو فرزند یکی عمر و دیگری رقیہ پیدا کرد.

امام حسن که ملقب به "مجتبی" (۷) است بقول کثیری از مورخین چون قادر نبود با لشکر معاویه (۸) مقابله نماید، بحکم اجبار از خلافت صرفنظر نمود و با معاویه قراردادی امضاء کرد که از حق خود بنفع معاویه کناره گیری مینماید. گفته شده است که یکی از بندهای قرارداد این بوده که پس از مرگ معاویه ریاست بار دیگر به امام حسن برمیگردد. امام حسن در سال ۴۹ هجری در سن ۴۶ سالگی در مدینه بدرود حیات گفت. مسعودی میگوید (۹) که معاویه در خفا به جعده بنت الأشعث بن قیس الکنندی، زوجهء امام حسن، پیغام فرستاد که اگر شوهرش را مسموم نماید و او را از پای درآورد مبلغ یکصد هزار درهم باو پرداخت خواهد نمود و او را بعقد فرزندش یزید درخواهد آورد. پس از آنکه جعده این عمل قبیح را انجام داد و به امام حسن سم خوراند، معاویه پولی را که وعده داده بود بوی پرداخت کرد ولی اظهار نمود که جان پسرش را دوست دارد و بقول دوم خود عمل ننمود.

امام حسین پس از وفات برادر بزرگتر به امامت اهل تشیع برگزیده شد و در دوران حکومت معاویه تعرضی بدو ننمود و مواد قرارداد برادر خویش را با وی محترم شمرد درحالیکه معاویه امور را چنان ترتیب داد که بعد از وفاتش، پسرش یزید مانعی بر سر راه خلافت مسلمین نداشته باشد.

امام حسین در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری بدست لشکریان یزید بقتل رسید و جریان از این قرار بود که یزید بعد از مرگ پدر، به حاکم مدینه دستور داد که از حسین بن علی و عبدالله بن زبیر دعوت کند تا با یزید بیعت نمایند و الا هر دو را بقتل رسانده رؤسشان را نزد وی بفرستند. حاکم مدینه پیام یزید، خلیفهء اسلام، را بآندو ابلاغ نمود ولی هر دو، یعنی امام حسین و عبدالله بن زبیر، از بیعت با یزید شانه خالی نمودند و بقصد مکه از مدینه خارج شدند. در خلال این احوال اهل کوفه که از عدم پشتیبانی از علی بن ابیطالب قلباً و قالباً متأثر بودند به امام حسین اطلاع دادند که حاضرند با وی که از اهل بیت پیغمبر خداست بیعت نمایند. امام حسین نیز مسلم بن عقیل پسر عموی خود را به کوفه فرستاد تا از حقیقت امر آگاه گردد. مسلم ملاحظه نمود که گروهی بالغ بر بیست هزار نفر از اهل کوفه شایق اند با امام حسین بیعت نمایند و جریان را به اطلاع امام رساند و امام حسین مکه را ترک کرد و عازم کوفه شد. یزید که از این جریانات مستحضر گردید فوراً عبیدالله بن زیاد را به ولایت کوفه منصوب و دستور داد مسلم بن عقیل را دستگیر و بقتل برساند. عبیدالله لشکری در حدود سی هزار نفر بفرماندهی عمر بن سعد و قاص بر سر راه امام حسین

گسیل داشت. لشکریان یزید قساوت را از حد گذراندند و از کشتن کودکان حرم هم دریغ نمودند و آب را نیز بر اهل بیت بستند و از این رو آن بزرگواران در تشنگی شهید شدند. اینست که بساطی سمرقندی گفته:

تشنه لب در کربلاي هجر مي ميرم عجب من که بر وجه حسين از دیده میبارم فرات و این واقعه مؤلمه بالاخره منجر به قتل سید الشهداء بدست شمر شد. آن ظالم عنود سرِ مُطَهَّرِ مظلوم آفاق را نزد یزید فرستاد (۱۰) همراهان امام که بالغ بر ۷۲ تن و اکثراً از عائله مبارکه و اطفال کوچک و بزرگ تشکیل شده بود کلّ بجز عده معدودی در این ماجرا بقتل رسیدند. لشکریان یزید از قتل یکی از فرزندان امام حسین بنام علی اوسط که بیست و دو سال بیشتر از عمرش نمیگذشت و سخت مریض بود به اصرار زینب بنت امام علی بن ابیطالب و خواهر امام حسین صرفنظر نمودند (۱۱)

جمالِ قَدَمِ جَلِّ اسْمِهِ الاعظم در باره شمر و عمر بن سعد و سائر قتلۀ سید الشهداء که همه از عباد و زهاد بودند چنین میفرمایند قوله العليم الخبير "هو الاقدس الاعظم بنام خداوند مهربان بعضی از نفوس بودند که در هر سه ماه صائم بودند و شب و روز تلاوت قرآن مینمودند و نماز جماعت از ایشان فوت نمیشد از جمله عمر بن سعد که صاحب رداء و عمامه بود و بعد از شهادت سید الشهداء فوراً به نماز ایستاد و کلّ باو اقتدا نمودند و شمر ذی الجوشن از قضات و علماء بود و زهدش به مقامی بود که خارها را از سبیل جمع مینمود که مبادا پای مسلمی را اذیت نماید. مع این زهد با مخزن علم الهی و مهبط وحی ربّانی عمل نمود آنچه نمود. إِنَّ الْقَلَمَ يَتَوَحُّ وَيَبْكِي عَلَيَّ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ هَوْلَاءِ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ تَبَدُّوا الْيَقِينَ عَنْ وِرَائِهِمْ وَ اتَّبَعُوا اوهامَ كُلِّ عَالِمٍ بَعِيدٍ" (۱۲)

امام حسین حین شهادت ۵۷ سال داشت و زوجه اش شهربانو، مادر امام زین العابدین، که دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود، در این اثنا دستگیر و به دمشق نزد یزید فرستاده شد (۱۳) میگویند یزید خشونت زیادی نسبت باو روا نداشت و او را بدیارش رهسپار کرد. یزید خود در سال ۶۴ هجری جان سپرد.

دشمنی شدیدی که بین بنی امیه و بنی هاشم پس از آنکه یزید حکم قتل امام حسین را صادر نمود پایدار گشت و بالاخره منتهی به انقراض سلسله اموی شد. (۱۴)

رُکن امامت در شریعت حضرت محمد

یکی از خصائص شریعت محمدی آنست که پیغمبر گرامی در طی دوران رسالت خویش همواره به اصحاب و مؤمنین تأکید میفرمود که من از جانب خداوند یگانه فرستاده شده ام و آیات قرآنی همه و همه از لسان پرورگار بیهمتاست. حضرت محمد هرگز قلم بدست نگرفت و خود را اُمّی قلمداد نمود (۱۵) و حین نزول وحی اعلام میفرمود و کتاب وحی را مأمور میساخت که آیات الهی را مرکوز ذهن خویش سازند و بر صفحه ای ترسیم نمایند. این رویه حضرت محمد، موجب آن گشت که مسلمانان کتاب قرآن را "مُتْرَل" دانسته آیات آن را "نتریل بخوانند یعنی از آسمان نازل شده است و بدین مناسبت حین اشاره به مطالب آن کتاب عظیم میگویند قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ يَعْنِي خَدَاوَنَد در کتابش فرمود. هر هنگام نیازی به شرح و تفسیر آیات الهی پیدا میشد، حضرت محمد به توضیح و تشریح آن مبادرت میفرمود و مجموعه آن تفاسیر به احادیث نبوی یا قدسی معروف است. در ایام حیات رسول اکرم، نقل و انتشار احادیث نبوی شائبه اختلافی ایجاد نمود زیرا نفس صاحب امر در قید حیات بود و به تفسیر و تأویل مطالب می پرداخت و یا آنکه اکثراً علی بن ابیطالب علیه السلام کلام حق را تشریح و تبیین میفرمود و جمیع مطیع و مُنقاد بودند. (۱۶)

پیامبر بزرگوار در سال اخیر زندگی با جمع کثیری از مؤمنین قصد زیارت خانه خدا فرمود و عازم مکه معظمه گردید و در مراجعت در منطقه غَدیرِ خُم که طریق مدینه را از جاده عراق منفصل میسازد امر به وقوف داد و از جمیع حاضرین دعوت نمود که گرد او جمع شوند. آنگاه در محل بالاتری ایستاد و پس از آنکه از رسالت خویش سخن راند و بیان فرمود که در ایفای وظیفه شاخه هدایت و رهبری ناس به آنچه که مقدر و میسر بوده عمل نموده، اضافه فرمود حال وقت ان رسیده که بزودی دار فانی را وداع کند و بسرای باقی بشتابد و اعلام نمود که "إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا" (۱۷) آنگاه دست علی بن ابیطالب را در دست خود گرفته بلند نمود و با صدائی رسا فرمود "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ" (۱۸) شیعیان جهان این بیان حضرت محمد را دلیل قاطع و خلل ناپذیر از برای ارتفاع رُکن رکین ولایت در عالم اسلام بشمار می آورند و پایه و اساس امامت در شریعت الهی میپندارند. اهل سنت و جماعت در اعتقاد به کتاب الله با اهل تشیع هماهنگ

اند ولی مسئله وصایت رسول اکرم را مبتنی بر آیات قرآنی محسوب میدانند که حق متعال اساس اداره امور را بر محور شور و مشورت قرار داده و به آیه "وَعَلَيْكُمْ بِالشُّورَى" متمسک گشتند و عمر بن خطاب اعلان نمود "يَكْفِينَا كِتَابُ اللَّهِ وَحَسْبُنَا الْقُرْآنُ" (۱۹) و قصدش آن بود که موضوع امامت علی بن ابیطالب را محو و پامال نماید در حالیکه در غدیر خم دست حضرت امیر را بگرمی فشرد و بَخَّ بَخَّ گویان به او هتیت و تبریک گفت و اضافه نمود که از این پس تو مولای ما هستی!!! (۲۰)

اگرچه علی بن ابیطالب از نتیجه توطئه عمر بن خطاب شدیداً ناراضی و مغموم بود ولی بمنظور حفظ وحدت و یگانگی در شمل مؤمنین، به بیعت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان تن در داد تا شجره امرالله سرسبز و خرم بماند و بارور شود، ولیکن اساس رصین شریعت محمدی با قتل حضرت امیرالمؤمنین متزلزل گشت و آتش فتنه و انشقاق شعله ور شد. از جهتی امام حسن پس از قتل پدر و بیعت اهل کوفه با وی، بر اریکه امامت جالس گشت و بیدرنگ امر بقتل ابن ملجم قاتل پدر بزرگوارش صادر نمود و از جهت دیگر معاویه لشکر جرّار مهیا ساخت و کرسی خلافت و ریاست اسلام را غصب نمود و بدین ترتیب شعله نفاق و انشقاق بین تابعین اهل بیت رسول اکرم و پیروان خلفای دین برافروخت و شریعت اسلام بدوشاخه اصلی منقسم گشت که تا با امروز ادامه یافته و نهایتاً شُعب مختلفه دیگری نیز پدیدار شده است، آری

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در خلال این احوال شیعیان جهان بذیل هدایت و رهبری ائمه اطهار که اهل بیت رسول اکرمند متمسک شدند و به سلسله امامت که در خاندان علی بن ابیطالب ادامه یافت وفادار ماندند تا نوبت به ابو محمد حسن عسکری ابن امام محمد تقی، امام یازدهم رسید. امام حسن عسکری در سال ۲۳۲ از هجرت در شهر مدینه بدنیا آمد و دو سال پیش از عمرش نمیگذشت که پدرش بفرمان خلیفه اسلام به سامره خوانده شد. مادرش کنیزی بود بنام حدیثه. امام حسن عسکری در بیست و دوسالگی به اراده والدش، امام محمدتقی، با کنیزی بنام نرجس یا صقیل ازدواج کرد. گروه زیادی از فرقه های متعدّد شیعیان معتقدند که او دارای پسری شد بنام محمد که مقرر بود پس از وفات پدر به امامت برسد. دوران امامت امام حسن عسکری فقط شش سال ادامه یافت و در اوّل یا هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری وفات نمود.

اهل تشیع پس از درگذشت امام حسن عسکری، چون امامی موجود نبود که از وی پیروی نمایند، فرضیه غیبت امام دوازدهم را پسندیده و بمدّت ۶۹ سال، دوره غیبت صغری، از چهار نفر از علمای شیعه که به نواب اربعه معروفند تبعیت نمودند. نواب اربعه عبارتند از ابوعمر عثمان بن سعید اسدی، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید اسدی، حسین بن روح نوبختی و بالآخره ابوالحسن علی بن محمد سمري. شخص اخیر قبل از وفات اعلان نمود که امام غائب قصد غیبت کبری فرموده و به جابلقا و جابلصا عزلت اختیار نموده و هرگاه اراده فرماید در پهنه جهان پدیدار خواهد شد. (۲۱)

لسان شفقت در باره اینکه چرا و چگونه نواب اربعه پدیدار شدند در لوحی خطاب به فاضل شیرازی چنین میفرماید قوله العظیم "... در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حیز غیب بود اما در عالم جسد تحقیقی نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آنزمان محض محافظه ضعفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص موجود در حیز غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیز جسم است لأنّ عالم الوجود عالم واحد ما کان غیباً إلاّ بکم و ما کان مشهوداً إلاّ بکم چنین تفکری و تصویری و تدبیری نمودند..." (۲۲)

القاب مختلفه سید الشهداء

حضرت امام حسین در بین مسلمین یکی از ائمه اطهار و بشمار می آید که بعلت معصومیت و بسالت و همچنین سبقت در نضح و اهتزاز شریعت حضرت احدیت به القاب گوناگون ملقب گردیده است. در جمع شیعیان این قدوه ابرار به القاب شهید، سید الشهداء، خامس آل عبا، شبیر، سید شباب، اهل الجنة، ابوالشهداء، معروف و موصوف است. جمال قدم و اسم اعظم جلت کبریائه آن روح پاک را در این لوح افخم به القاب دیگری نیز از قبیل سلطان الشهداء، فخر الشهداء، محبوب الشهداء، (۲۳) موسوم و حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در یکی از الواح مبارکه حضرتش را شاه شهیدان (۲۴) خوانده اند.

ناگفته نماند که حضرت رسول اکرم لقب سيد الشهداء را نيز قبلاً به حمزه بن عبدالمطلب عموي مبارك که در جنگ اُحُد کشته شده بود عنايت کرده بودند.

محامد و مناقب سيدالشهداء

نعوت و مناقبي که جمال اقدس ابي در اين لوح غراء در توصيف سيد الشهداء ذکر فرموده اند در غايت شکوه و جلال است و نمايانگر فضل بيمنتهاي حضرت منان نسبت به آن شيدائي محبوب امکان ميباشد. نظر را بوجوه آيات ذيل که از اين صحيفه قدسيه نقل گرديده معطوف مينمائيم :

لسان عظمت در تحميد و تمجيد امام حسين در اين لوح ميبارک به "يا مَشْرِقَ الْحُجَّةِ وَ مَطْلِعَ الْبُرْهَانِ" ناطق و اين فقره اشاره به قيام حضرت سيدالشهداء در ارائه حجت و برهان و دليل و عرفان مظهر حقيقت الهي، امير المؤمنين علي بن ابيطالب، است که سخن به حقيقت راند و پروان مصدر الهام رباني را به تبعيت و انقياد از عترت محمدي دعوت فرمود و در اثر دسائس و وساوس اهل ضلال دم مطهرش زمين را گلگون ساخت. در مقامي ديگر جمال اقدس ابي سيدالشهداء را به مناقب و مواهب عظمی از قبيل "يا ابن سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى" که اشاره به شجره الهيه و عترت رسول اکرم است ميخوانند و اين مفهوم را در آيه مبارکه قيوم الاسماء نيز مشاهده مينمائيم که ميفرمايد "وَقَدْ قَصَّدَ الرَّحْمَنُ فِي ذِكْرِ يَوْسُفَ نَفْسَ الرَّسُولِ وَ ثَمَرَةَ الْبَتُولِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اَبِيْطَالِبٍ مَشْهُوداً" (۲۵) و "السِّرُّ الْمُسْتَسِرُّ فِي الْكَلِمَةِ الْعُلْيَا" که حاكي از رمز كلمه رباني و حقايت شريعت صمداني و اهل بيت حبيب الهي است مينامند و آن نفس زكيه را "مَطْلَعُ انْقِطَاعِ" توصيف ميفرمايند که اشاره به ورع و تقوى و انصراف از شئون دنيوي و اتقان و ايقان او به حليه و زيور اخروي است و ايضاً به او "يا سِرُّ التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيلِ" خطاب ميفرمايند که اشاره به صحت و صداقت دعاوي حقه او و بطلان فتهء ناقضين و زمره ناکصين است (۲۶) و همچنين او را به "حَفِيْفِ سِدْرَةِ بَيَانِ وَ شَجَرِ اَيْقَانِ" در فردوس عرفان" مخاطب ميسازند که اشاره به ذروه ثبات و استقامت سيد الشهداء است در حالیکه او يك تنه به لشکر ظلم و جور بتاخت و شائبه خوف و هراس بدل راه نداد تا شجره لاشرقيه و لاغربيه همچنان شاداب و ريان بماند.

از اينگونه محامد و نعوت در اين رق منشور بسيار است. حضرت بهاء الله در يکي از فقرات اين لوح منبع امام حسين را به "نقطه" تمثيل و تشبيه نموده و ميفرمايند "أَنْتَ النُّقْطَةُ الَّتِي بِهَا فُصِّلَ عِلْمُ مَا

كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ الْمَعْدِنُ الَّذِي مِنْهُ ظَهَرَتْ جَوَاهِرُ الْعُلُومِ وَ الْفُنُونِ" (۲۷) و حضرت عبدالبهاء در تشریح مفهوم نقطه شرح مبسوطی مرقوم نموده میفرماید " وَ أَمَا مَا وَرَدَ فِي زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ رُوحِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ الْفِدَاءُ وَ هِيَ مُصَيَّبَتِكَ تَرَكْتَ النُّقْطَةَ مَقْرَأَهَا وَ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِهَا مَقَامًا تَحْتَ الْبَاءِ، إِعْلَمْ أَنَّ النُّقْطَةَ مَقْرَأَهَا عِنَاؤُ كِتَابِ الْإِنشَاءِ وَ أَنَّ النُّقْطَةَ تَتَفَصَّلُ بِالْأَلْفِ وَ الْأَلْفَ تَتَكَرَّرُ فِي الْأَعْدَادِ فَتُظْهِرُ الْحُرُوفَاتِ الْعَالِيَاتِ وَ الْكَلِمَاتِ التَّامَاتِ (۲۸) هم‌چنین در تفسیر حدیث کُنتُ كَتْرَ، حضرت عبدالبهاء از حضرت امیر المؤمنین نقل میفرماید که میگوید "كُلُّ مَا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ مَوْجُودٌ فِي الْقُرْآنِ وَ كُلُّ مَا فِي الْبِسْمَلَةِ فِي الْبَاءِ وَ كُلُّ مَا فِي الْبَاءِ فِي النُّقْطَةِ وَ أَنَا النُّقْطَةُ" و در شرح "نقطه" حضرت عبدالبهاء در همان لوح منیع بیان میفرماید که "مثلا در نقطه ملاحظه فرمائید و بحروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی (در داخل آن) و مکنونند بقسمی که هیچ‌وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف و فانی بحتند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه... و این نقطه اصلیه کتر مخفی این حروفات و کلمات است و در او مُنْدَرِج و مُنْدَمِج بوده و از او ظاهر گشته.... و هم‌چنین در آخذ ملاحظه فرمائید که جمیع اعداد از او ظاهر و خود داخل عدد نیست چه که مبدء جمیع اعداد، أحد است و اول تعین و ظهور احد، واحد است و از واحد جمیع موجود شود. حال این اعداد در احد بکمال بساطت و وحدت منطوی بودند و کتر مخفی کل اعداد بود و از او ظاهر شدند" (۲۹) هم‌چنین فاضل مازندرانی در شرح نقطه مینویسد که نقطه "لقب و شهرت روحانی باب اعظم گردید و خود این کلمه را اصطلاح بدیع نموده لقب مشیت کلیه و مظهر آن قرار دادند و باین اعتبار خود را نقطه بیان و محمد رسول الله را نقطه فاء یعنی فرقان و عیسی مسیح را نقطه الف یعنی نقطه انجیل و موسی کلیم را نقطه تا یعنی نقطه تورا خواندند.. در لوح معروف به لوح حضرت موجود (لوح مقصود) است: هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار حمد مقدس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطه اولی کتب لا تحصی پدید آورد و از کلمه علیا خلق اولین و آخرین ظاهر فرمود" (۳۰)

قلم اعلی در ادامه توصیف مناقب رفیع حضرت سید الشهداء به ذکر موارد ذیل ذاکر و ناطق قوله جَلَّ اعزازه:

انتَ الَّذِي بِامْرِكَ مَا جَ كُلَّ بَحْرٍ وَ هَاجَ كُلُّ عَرَفٍ وَ ظَهَرَ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. (تو آنی که به فرمانت هر
بحری پرموج شد و هر بوئی منتشر گشت و هر امر حکیمی ظاهر شد)

يا مَطَّلَعِ الانْقِطَاعِ فِي الْإِبْدَاعِ وَ يَا سِرَّ الظُّهُورِ فِي جَبْرُوتِ الْإِخْتِرَاعِ. (ای آنکه در عالم وجود مَطَّلَعِ
انقطاعی و سرّ ظهور در عالم اختراع)

أَنْتَ مَهْبِطُ عِلْمِ اللَّهِ وَ مَشْرِقُ آيَاتِهِ الْكُبْرَى وَ مَطَّلَعُ أَذْكَارِهِ بَيْنَ الْوَرَى وَ مَصْدَرُ أَوْامِرِهِ فِي نَاسُوتِ
الْإِنشَاءِ. (تو محل نزول علم الهی و محل اشراق آیات عظیم و اذکار او در بین مردمی و مصدر اوامر
و فرامین او در عالم وجودی)

أَنْتَ مَدِينَةُ الْعِشْقِ وَ الْعُشَاقُ جُنُودُهَا وَ سَفِينَةُ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصُونَ مَلَاحُهَا وَ رُكَّابُهَا (تو شهر عشقی و
گروه عاشقان لشکریان آنند و تو کشتی خداوندگاری و گروه پاکان کارکنان و مسافران آن)
أَنْتَ اللَّوْحُ الْأَعْظَمُ الَّذِي فِيهِ رُفِعَ أَسْرَارُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَنْتَ الْقَلَمُ
الْأَعْلَى الَّذِي بِحَرَكَتِهِ تَحْرَكَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ وَ تَوَجَّهَتِ الْأَشْيَاءُ إِلَى أَنْوَارِ وَجْهِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ وَ
الثَّرَى. (تو لوح اعظمی که اسرار آنچه که بوده و هست و دانش نخستین و واپسین بر آن نگاشته
شده و تو قلم اعلائی که به حرکت آن زمین و آسمان ب حرکت آیند و جمیع اشیاء بسوی انوار وجه
الهی که پروردگار زمین و آسمان است توجّه کنند) {در آیات الهیه لوح اعظم نیز به لوح حفیظ تعبیر
شده است}

لَوْلَاكَ مَا ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَ التَّوَنِ وَ مَا فَتِحَ خَتْمُ الرَّحِيقِ الْمُخْتَمِ. (اگر تو نبودی حکم ک و ن (کن
بمعنی باش) آشکار نمیشد و مهر رحیق مختوم گشوده نمیگشت) {کلمه لَوْلَاكَ بمعنی اگر تونبودی
بدایتاً در باره حضرت رسول اکرم استعمال شده باین مفهوم که خداوند باو خطاب فرمود لَوْلَاكَ
مَا خَلَقْتُ الْإِفْلَاقَ یعنی اگر تو نبودی من زمین و آسمان را خلق نمیکردم. این جمله ضمن حدیثی از
علی بن ابیطالب است که از جانب خداوند تبارک و تعالی بیان داشته است}

لَوْلَاكَ مَا غَرَّدَتْ حَمَامَةُ الْبُرْهَانِ عَلَى غُصْنِ الْبَيَانِ وَ مَا نَطَقَ لِسَانُ الْعَظَمَةِ بَيْنَ مَلَأِ الْأَدْيَانِ. (اگر تو
نبودی بلبل بر شاخسار بیان آواز نمیخواند و لسان عظمت در بین ادیان ناطق نمیشد)
لَوْلَاكَ مَا ظَهَرَ الْكَثْرُ الْمُخْرُونَ وَ أَمْرُهُ الْمُحْكَمُ الْمُخْتَمِ (اگر نبودی گنج پنهان و امر محکم و حتمی
پدیدار نمیگشت)

لَوْلَاكَ مَا ارْتَفَعَ التَّدَاءُ مِنَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى (اگر تو نبودی ندا از افق اعلی بلند نمیشد)

لولاك ما تجلّى الرحمنُ لإبنِ عُمرانِ في طورِ العرفانِ. (اگر تو نبودي خداوند بر موسی در طور عرفان تجلی نمیفرمود)

بِحُزْنِكَ ظَهَرَ الْفَصْلُ وَالْفِرَاقُ بَيْنَ الْهَاءِ وَالْوَاوِ وَارْتَفَعَ ضَحِيحُ الْمُوحِدِينَ فِي الْبِلَادِ (در حزن تو ه از و جدا شد و ناله یکتاپرستان در جهان بلند گشت) {حروف 'ه' و 'واو' اشاره به هُوَ و ظهور جمال موعود است}

بِمُصِيبَتِكَ مَنَعَ الْقَلَمُ عَنْ صَرِيرِهِ (قلم در غم تو از حرکت باز ایستاد)
بِكَ ظَهَرَ سِرُّ الْعِرْفَانِ فِي الْبُلْدَانِ. (بوجود تو راز شناسائی در جهان آشکار شد)
بِكَ ظَهَرَتْ قُدْرَةُ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ. (بوجود تو قدرت الهی و امر ربانی نمودار گشت)
بِمُصِيبَتِكَ تَبَدَّلَ فَرَحُ الْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَ ارْتَفَعَ صَرِيحُ أَهْلِ مَلَكَوَاتِ الْأَسْمَاءِ (در مصیبت تو سرور و شادی هشت برین تغییر یافت و فریاد اهل ملکوت اسماء بعنان آسمان رسید).

بِكَ فُتِحَ بَابُ الْكَرَمِ عَلَى الْعَالَمِ وَ أَشْرَقَ نَوْرُ الْقِدَمِ بَيْنَ الْأُمَمِ. (بوجود تو باب جود و کرم بر عالم گشایش یافت و نور قدم در سراسر عالم تابان شد).

بِمُصِيبَتِكَ تَوَقَّفَ قَلَمُ التَّقْدِيرِ وَ ذَرَفَتْ دُمُوعُ أَهْلِ التَّجْرِيدِ (در مصیبت تو قلم تقدیر از حرکت ایستاد و اهل تجرید گریستند)

بِكَ تَبَّتْ حُكْمُ الْكِتَابِ بَيْنَ الْأَحْزَابِ وَ جَرَى فُرَاتُ الرَّحْمَةِ فِي الْمَاءِ. (بوجود تو حکم کتاب در بین مردم ثابت گشت و فرات رحمت ایزدی در جهان براه افتاد) {فرات رحمت در آثار مبارکه یکی از القاب کتاب مستطاب اقدس است}

أَشْهَدُ بِكَ أَشْرَقَ تَبَرُّ الْإِنْقِطَاعِ وَ سَطَعَ نَوْرُ الْعِرْفَانِ فِي نَاسُوتِ الْإِنْشَاءِ (شهادت میدهم که بوجود تو آفتاب انقطاع اشراق نمود و جهان بنور عرفان روشن گشت)

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ آيَةَ الرَّحْمَنِ فِي الْإِمْكَانِ (شهادت میدهم که تو آیت رحمن در عالم امکانی)
أَشْهَدُ بِكَ تَبَّتْ حُكْمُ الْإِنْفَاقِ فِي الْآفَاقِ (شهادت میدهم که حکم انفاق در آفاق بتو ثابت گردید)
أَشْهَدُ أَنَّ التَّوَرَ نَاحَ لِمُصِيبَتِكَ وَ الطَّوَرَ صَاحَ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ (شهادت میدهم که نور در مصیبت تو نوحه نمود و کوه طور بر آنچه دشمنان تو بر تو وارد کرده اند فریاد برآورد) {در باره نوحه رجوع شود به مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد دوم ص ۱۳۴ و بالاخص بیان مبارک که میفرماید "الأمر التي لا تكاد تتم إلا في خمسين ألف عام قد تمت في آن واحد و هكذا نوحه نوح ميفرمايند"

كانت كالتياح الذي يمتد في سبعين ألف سنة .." (مضمون: اموريكه مقدر بود در پنجاه هزار سال تمام شود در يك آن با تمام رسيد و همچنين نوحه نوح كه هفتاد هزار سال امتداد ميبابد) {
 أَشْهَدُ بِارْتِفَاعِ يَدِ رَجَائِكَ اِرْتَفَعَتْ اَيَادِي الْمُمْكِنَاتِ إِلَى اللَّهِ مُظْهِرِ الْبَيِّنَاتِ (شهادت ميدهم كه با بلند نمودن دست رجاي تو دستهاي ممكنات بسوي خداوند ظاهر كننده بينات بلندشد)
 فَأَهْ آهٍ مِنْ ظُلْمٍ بِهِ اشْتَعَلَتْ حَقَائِقُ الْوُجُودِ وَ وَرَدَ عَلَى مَالِكِ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ مِنَ الَّذِينَ تَقَضُوا مِيثَاقَ اللَّهِ وَ عَهْدَهُ (آه از ظلمي كه حقائق وجود بدان آتش گرفت و آه از ظلمي كه از ناقضين عهد و پيمان الهي بر مالك همان و آشكار وارد شد)

ارواح ملاء الاعلى لمصيبتك الفداء (ارواح ملاء اعلى بر مصيبت تو فدا باد)
 بِحُزْنِكَ تَزَعَزَعَتْ أَرْكَانُ الْعَالَمِ وَ كَادَ أَنْ يُرْجَعَ حُكْمُ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ (اركان عالم در غم تو بلرزه درآمد و گوئي كه حكم ودود به عدم راجع شود)
 بِمُصِيبَتِكَ اِرْتَفَعَ نَحِيبُ الْبُكَاءِ مِنَ الْفِرْدَوْسِ الْاَعْلَى وَ اتَّخَذَتْ الْحَوْرِيَّاتُ لَأَنْفُسِهِنَّ مَقَامَ عَلَى التُّرَابِ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا. (در مصيبت تو ناله و فغان از فردوس اعلى بلند شد و ملائكه غلا در بهشت بالا نقش بر زمين شدند)

طوبى لعبدٍ ناحٍ لمصيبتك ولأمةٍ صاحتٍ في بلاياك (خوشا بحال بنده اي كه در مصيبت تو گريست و زني كه در بلاياي تو فریاد برآورد)
 طوبى لعينٍ جرتٍ منها الدُّمُوعُ وَ طوبى لأرضٍ تشرقتٍ بحسدك الشريفِ و لمقامٍ فازَ بِاستقرارِ جِسْمِكَ اللَّطِيفِ. (خوشا بحال دیده اي كه سرشك از آن جاري گشت و خوشا بحال خاكي كه بحسد شريف تو مشرف شد و بحال مقامي كه باستقرار حسم لطيفت فائز گشت) { كه اشاره به حوادث مَحْزَنَه كَثِيرَه ايست كه مَدْفَن حضرت سيد الشهداء چندين بار بدست متعصبان قلع و قمع گرديد تا محل زيارت شيدائيانش قرار نگیرد }

فَهَضتِ حَسِينِي وَ اَحْيَاءَ حَيَاتِ رُوحَانِي شِيعِيَانِ

با تفرقه و جدائي كه فيما بين دو شاخه اصلي شرع اسلام ايجاد گشت و با سوء اعمال و رفتار حُكَّامِ غاصب اموي و قتل و مسجونيت اهل بيت محمدي و نفي و سرگوني گوهرا ن رخشنده، ائمه مطهره شيعه در قرن اول اسلامي، چنين گمان ميرفت كه نور مابين خاموش شود و عنايات

علیین از حیّز وجود منقطع گردد. خلفای اموی دل و دیده به مکاسب دنیوی دوخته و به هواهای نفسانی پرداخته و جان و وجدان باخته و در حضيض مذلت و خواری فرو رفته بودند و اتباعشان نیز حقیر و مستحیر و به عوارض مُزمنه و عِلل و امراض ساریه مقهور و معسور. گوئی سراج دین و حقیقت مبین خاموش است و انغماس در عیش و عشرت دنیوی مقصود غائی. نفسی نبود که در صراط مستقیم مشی نماید و بر منهج قوم سالک گردد و از هر دافق شرع کریم نصیب وافر برد. نفوس مخلصه نایاب و مؤمنین مطمئنۀ راضیه نادر و کمیاب.

حضرت عبدالهء جلّ ثنائه در این زمینه چنین میفرماید "غبار کذب و اراجیف بلند شد و نور آفتاب صدق مُکدّر گشت. اختلاف شدید شد و ائتلاف ناپدید گشت. آراء مختلفه به میان آمد و اختلاف کلمه عیان شد. شریعت الله متروک شد و مبین کتاب الله مخدول گشت" (۳۱)

سیدالشهداء ملاحظه فرمود که انحرافات بشری و القائات فقهء متعذّی و انهماکات فردی و استکبار سرکردگان نظامی و ظهور و بروز اجتهادات خصوصی باعث تحریب بنیان دین و اخلاق و محامد و مکارمی گردیده که جدّ بزرگوارش و آبِ حنّونش در طی حیات پر محنت خویش در ازاله آن تحمل مصائب و بلاهای متنوعهء عدیده فرمودند. حضرتش همچنین مشاهده نمود که مشاکل و غوائل مؤمنان بیشمار است و تعداد یاران و همکاران قلیل و انگشت شمار. نفوس در پی عیش و نوشند و دشمنان و عوانان بر جمیع امور و مناصب قاهر و مسلط. چاره در این دید که باید همّی شایسته مبذول گردد تا قوهء ایمان را نشئه ای تازه بخشند و بنیان تمسک و تشبث به آئین نازنین را جلوه بدعتی نوین عطا فرماید. بیگمان این امر محتاج نضج و نشاطی جدید و روح و ریحانی بدیع است. لذا پیا خاست و با همّی والا و روحی نباض، عزم را جزم نمود و با شور و نشوری بیهمتا و شجاعت و شهامتی بیهلیل و ثبات و استقامتی قاطع و توجّه و توکّلی کامل و انقطاعی بینظیر، بدون خوف از صفوف مجنّده دشمن جرّار و بیم از سهم و سنانِ بغض و عُدوان لشکر ستمکار بمقابلهء ظالمان و جفاکاران شتافت و درس عشقبازی و جانفشانی بدوستان آموخت که رسم ره اینست، وقت تنگ است، نترسید و نهراسید و بجان بشتابید که "فیض ملاء اعلی دمبدم است و سیل غمام رحمت کبری دمادم" (۳۲) و خود با اهل بیت خویش و گروه معدودی از یاران وفادار عازم کوفه شد تا بعمل ثابت نماید که مصداق آیهء "فتمنوا الموتَ انْ کُنْتُمْ صادِقینَ" (۳۳) لازال در حیّز امکان ظاهر و نمایان است و شعلهء ایمان فروزنده و تابان.

آن کسان اولیاء الله اند که شهادت به آرزو خواهند (۳۴)

نیت قلبیه اش آن بود که بار دیگر وحدت اصلیه در شمل مؤمنین تجدید گردد و ارکان تآلف و تعاضد در جناحین شرع اسلام تقویت شود و اصول حقّه دین رعایت گردد و ریشه فسق و فجور از جمع خادمین امر ربّ غفور از بن برافتد و نور معرفت و شرافت به اشدّ اشراق بتابد.

برخی از نفوس ضعیفه را گمان چنان بود که امام حسین در ثقه و اعتماد به مساعدت و پشتیبانی اهل مُدَبَذَبِ کوفه سبیل خطا پوئید و بالمآل در مقابله با لشکر یزید یگّه و تنها باقی بماند و بناچار مهزوم و مقهور گشت و بدین ترتیب اعمده و ارکان جناح شیعه متزلزل و منکوب شد و این وضع نابسامان تا اواخر هزاره اول تاریخ هجری ادامه یافت.

اما صاحبان عقل و نُهی بیقین مبین میدانند که سعی وافر و قدم ثابت و عزم راسخ و انقطاع بینظیر حسین بن علی چنان جذبه و شوری در قلوب کثیبه شیعیان ایجاد نمود که نتایج گهربارش تا امروز در صدور منشرح مؤمنین شرع محمدی ظاهر و باهر میباید. اهراق دم مطهر آن ذات مقدّس بود که لهیب عشق علی مرتضی را در دل و جان عاشقان رویش قرنها زنده و پاینده ساخت و روح جانبازی و ازخودگذشتگی آن سید ابرار بود که منتهی به انتصارات باهره شیعه در ایران و توران گشت. امام حسین بکمال اتقان و با نثار جان اثبات فرمود که آنچه اراده و مشیت باری تعالی بدان تعلق گیرند لاجرم در صفحه روزگار ظاهر و آشکار خواهد شد حتی اگر امام معصوم و مظلوم بدست دشمن سفاک و مذموم مقتول گردد پس نیکو آنکه بذیل فداکاری و حبل جانفشانی متوسّل گردیم تا در عالم بقا پاینده و رستگار بمانیم. اینست که ربّ کریم و جمال قدم او را به چنان حمد و ثنائی توصیف میفرمایند که چشم روزگار شبه و مثلی از برای آن تا کنون ندیده است.

نظر را به شرح و بسطی که حمامه میثاق از تجلیل و تکریمی که از قلم معجز شیم ملیک ارض و سماء در باره سید الشهداء مذکور صادر، معطوف مینمائیم قوله الاحلی "ای یاران الهی و مُنصفان حقیقی، در رساله حال قدری ملاحظه نمائید که در حقّ خاک پاک حضرت سید الشهداء روحی له الفداء چه میفرماید قوله الحقّ قبلاً ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تُراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفای به ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای

حفظ مال قدری از آن تراب مقلّس را به یقین کامل و معرفت ثابته راسخه در بیت نگاه داشت
 جمیع مالش محفوظ ماند و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمانم
 البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته..... در زیارت
 حضرت سید الشهداء روحی له الفدا جمال قدم روحی لرتبه الفداء به نعت و ستایشی خطاب
 فرموده اند که از اوّل ابداع تا یومنا هذا چنین اوصاف الوهیت و نعوت ربوبیت در حقّ مظهری از
 مطالع قدسیّه نشده است" (۳۵)

حضرت بهاءالله جَلَّتْ عَظَمَتُهُ در کتاب مستطاب بدیع در ذکر آن شهید دشت کربلا میفرماید آیا
 نشنیده ای که حسین بن علی روح من فی ملکوتِ الابداعِ فداهما بچه شوق و اشتیاق جان در ره
 حقّ باخت و اگر بگوئی چنانچه ملحدین گفته اند که بین یدی اعداء مبتلی شد و چاره جز کشته
 شدن نداشت هذا القولُ بغي منک و منهم علی الله المهیمنُ القیومُ چه که در حیثی که از مدینه
 حرکت میفرمود فوالله بشوق لقاء محبوب حرکت نمود و طلباً بوصوله قطع مراحل فرمود چنانچه در
 حین خروج آن جمال احدیه از مدینه، مخصوص وداع بروضه مقدسهء ساذج وجود من الغیب و
 الشهود جدّ مطهر خود تشریف برده و باین کلمات ابداع احلی ناطق: و أنت تعلم یا محبوب ما
 أردت لوجه الله معتمداً و ان الصبر منقطع مني لحيي جمال الله منكشفاً و أنت ما أراد ابن الرنا في
 دمي لحيي متعمداً، لا و حضرة عزك لا اباع به لا خفية و لا جهراً. الله قرب يوم دمي ثم دمي علی
 التراب متشكياً. فیا لیت یومی یوم دمی کنت بالثری متعطشاً، تالله برائحه من روائح التي هبت من
 رضوان حبه لله محبوبه عطر كل الوجود و استجذب اهل ممالك الغیب و الشهود و من کلماته فی
 ذلك المقام تحیرت اهل ملاء الاعلی و كل الوجود ناح نوح المشتاقین و بکی بکاء العاشقین و بنار
 حبه اشتعلت مشاعل الحب بین الارض و السماء و بتوجهه إلى ارض الطف لیداء نفسه لله قد
 توجهت الممكنات إلى شطر الله (۳۶)

و همچنین حضرت بهاءالله جلّ اسمه الافخم در تکریم شأن و رتبه حضرت سیدالشهداء میفرماید
 قوله الامجد: ... جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و ان حضرت
 بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت "لولا له لم یکن مثله فی الملک" با وجود این شنیدید که چه واقع
 شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین. حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق

اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نیاید چه که آن حضرت که چندیش مثل شمس لایح و واضح است در نہایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض طف کأس شہادت را نوشیدند" (۳۷)

وجوہ زندگی سیدالشہداء و جہت جامعہ امر بہاء

اگر روال زندگی حضرت امام حسین را مورد دقت و تمعن قرار دهیم، متوجہ میشویم کہ آن نفس مبارک در جمیع شئون حیات بہ حبل توکل متشبث بوده و حصر نظر بہ ما أرادہ اللہ فرمودہ و عمل بموجب نصایح مشفقانہ پدر بزرگوار را نصب العین خویش قرار دادہ و از صراط مستقیم و منہج قوم انصرافی حاصل نفرمودہ و وصایای سماوی را ارفع و اعلیٰ بر امیال شخصی مقرر فرمودہ است. سیر اعمال و کردار را بر محور اصلی توکل و توسل برقرار داشتہ و چشم از غیر حق برستہ و از حوادث خطیرہء جسمیہ ہراسان نگشتہ و وعود الہیہ را حتمی الوقوع دانستہ است. گوئی از ملکوت اعلیٰ سرورس بہا را بگوش ہوش شنیدہ کہ میفرماید "ذکر اول انکہ باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظہور این مقام محال بودہ و هست مگر بہ ذیل توکل کامل توسل نمائی. اینست شفای اُمم و فی الحقیقہ دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام ہُموم و غُموم و کدورات، و توکل حاصل نشود مگر بہ ایقان. مقام ایقان را اثرہاست و ثمرہا (۳۸)

در شریعت بہائی نیز رکن اصلی ایمان، ایقان و استقامت است و حق جلّ جلالہ در اُمّ الکتاب خویش پس از عرفان مظهر ظہور، مقام استقامت را تأکید شدید فرمودہ و اساس استقامت را بر توکل و فداکاری استوار ساختہ است. آفات و بلیات را از شئون حتمیہ آئین نازنین مقدر داشتہ و و بکرات و مرات اعلام فرمودہ کہ این مُنبعث از مشیت الہیہ است وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا. مظاهر مقدسہ کلّ تحمّل بلائی لا تُحصی فرمودند. حضرت نقطہء اولی صدر نازنین را ہدف ہزاران تیر جفا فرمود و جمال اقدس اہی زہر ہر بلا چشید و آبی نیاسود و در "اشدّ محن و بلا ہر روز آفتی و ہر شئی مصیبت پُر محنتی" (۳۹) تحمّل فرمود تا نار ضعیفہ و بغضاء بکوثر اصفی خاموش گردد و آفاق جہان بنور وحدت و یگانگی و مروّت و مردانگی روشن و منیر شود.

شہدای دشت کربلا بکمال انقطاع جان باختند و شہدای نیریز و زنجان و یزد و طہران و سائر مناطق جہان با شجاعت و شہامتی حیرت انگیز جام شہادت نوشیدند و رقص کنان بمشہد فدا

شناختند . سیدالشهداء با فدای خون به آشنا و بیگانه سبیل نجات و فلاح پیاموخت و سرّ نمان آشکار نمود که:

گر در آتش رفت باید چون خلیل ور چو یحیی می کنی خونم سبیل
 ور چو یوسف چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی
 سر نگردانم از تو من هر فرمان تو دارم جان و تن

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب مبارکه بیان میفرمایند که "حضرت سید الشهداء روحی له الفداء در بحر مصائب به قعر دریا رسیدند و یزید عنید و ولید پلید به حسب ظاهر در عالم جسمانی کامرانی نمودند و فرح و شادمانی کردند، بعد واضح و مشهود شد که آن مصائب حقیقت مواهب بود و آن کامرانی نقت اسمانی و آن شادمانی قهر و غضب ربّانی" (۴۰) و در مقامی دیگر میفرمایند "ذلت و حقارت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء در صحرائی کربلا عزت دارین بود و سلطنت کونین. سلطنت یزید و عزت لعنت ابدی بود و ذلت سردی. پس امور به عواقب است نه بدایت" (۴۱)

امام حسین علیه السلام با عمل مرور خود روح از خودگذشتگی و فداکاری در کالبد شیعیان بدید و چنان تأثیر ویر بجای گذارد که زواهر بواهرش در طی قرون و اعصار باقی و برقرار ماند. اهل تشیع هر سینه بیاد آن دلداده مفتون جلسات سوگواری برپا نمایند و در رثائش اشک ریزند و حتی اهل تسنن همدردی نمایند و مراتب حزن و اندوه درون اعلان نمایند. جمال مبارک میفرمایند "مقتضیات شفقت و عنایت حقّ جلّ جلاله آنکه کما فی السّابق در ایام عاشورا کلّ به مصیبت سید الشهداء روح ما سواه فداه مشغول گردند إلى أن یکشف الله لعباده أسرارَ ظُهوره و ما أنزله فی کتابه المبین. این مظلوم در ارض طا شبّ عاشورا صائم بوده و در یوم بعد از ظهر چای و نان صرف میشد. این بود عمل مظلوم و نفوس موجوده بعضی آگاهند و میدانند و در عراق هم ایام عاشورا را بذكر مصیبت مشغول. باید احبّ بافق اعلیٰ ناظر باشند" (۴۲)

چه بسا این سؤال پیش می آید که سبب و علت چه بوده که ظواهر امور با بواطن آن متفاوت شده و بدایت با عواقب و نهایت متباین و متخالف گشته؟ خلفاء غاصب غالب شدند و بر کرسی خلافت و حکومت تکیه زنند و ائمهء صادق و شکور بمصائب موفور افتادند و به انواع محن و بلایا گرفتار و معسور شدند؟ سلطان قدم جلّ اسمه الاعظم در این سبیل باین بیان احلیٰ ناطق قوله جلّ

شأنه "آنچه در ارض مشاهده مي نمائي ولو در ظاهر مخالف ارادهء ظاهريهء هياكل امریه واقع شود و ليکن در باطن کل بارادهء الهيه بوده و خواهد بود (۴۳) حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات شرح کاملي در اين زمينه بيان فرمود اند که در جزوهء سفينهء ميثاق منطبع گردیده است مبني براینکه غلبهء نفي بر اثبات نظر بحکمت هاي بالغه الهی بوده که ولي بحق، زبان بر بست و خليفه نابق بجای او بنشست زیرا آن بود که نائرهء اختلاف شريعت جديد را بکلی از بين برده زائل نمايد (۴۴)

از نور نبي واقف اين راه شدم وز مهر علي عارف الله شدم

چون پيروي نبي و آتش کردم زاسرار حقائق همه آگاه شدم (۴۵)

نيکوست حال نفسي که حق را بشناخت و بکوي دوست شتافت. حضرت من اراده الله در يکي از مکاتيب مبارکه از عواقب امور اخبار مبفرمايند قوله عزّ بياؤه "اسيري اميري گردد و مُردگي زندگي شود. زخم مرهم شود و زحمت رحمت ابدیه گردد و سالك گهي چون خليل در آتش چهره برافروزد و گهي چون يحيی خون خویش سبيل سازد. گهي چون يوسف چاه و زندان جويد و گهي چون آفتاب حقيقت فلک شهادت حسين مظلوم روح الوجود له الفدا سينه را هدف سهام و سنان سازد

زنده دل بايد در اين ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار (۴۶)

اینست که حضرت محبوب بيهمتا به ابداع نعمات عليا باين بيانات احلی ناطق " اي بلبلان انساني جهد نمائيد که دوست را بشناسيد و دست تعدّي خزان را از اين گلِ رضوانِ رحمن قطع نمائيد يعني اي دوستان حق، کمر خدمت بربنديد و اهل آفاق را از مکر و نفاق اهل شقاق حفظ نمائيد و اگر بخشوع و خشوع و ساير سجايای حق بين عباد ظاهر شويد، ذيل تقدیس از مُفتریات ابليس و مظاهرش ظاهر ماند و آلوده نشود و کذب مُفترّين بر عالميان ظاهر و هویدا گردد و اگر نعوذ بالله عمل غير مرضیه از شما مشاهده شود جميع بمقرّ قدس راجع است و همان اعمال مُثبِتِ مُفتریات مُشرکين خواهد شد و هذا لِحَقِّ يَقينٍ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَحْبُوبِ الْعَالَمين (۴۷)

یادداشت ها

۱ - زیارتنامه در زبان فارسی به مفهوم سوگنامه است ولی در عربی فقط "زیارت" گفته میشود. نزد شیعیان دو نوع زیارت برای امام حسین موجود است یکی زیارت مطلقه که مقید بوقت نیست و دیگری زیارت مخصوصه. این زیارات متعدّد است و برای نمونه قسمت کوتاهی از یکی از زیارات مطلقه را که حاج شیخ عباس قمی در کتاب خود بنام "مفاتیح الجنان" از شیخ کلینی نقل کرده و میگوید حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد این زیارت را فرمود درج مینمائیم:

"..أشهدُ أنّك حجّةُ الله و ابنُ حجّته و أشهدُ أنّك قَبيلُ الله و ابنُ قَبيلِهِ و أشهدُ أنّك نَارُ الله و ابنُ نَارِهِ و أشهدُ أنّك وِترُ الله المَرتورُ في السَّمواتِ و الأرضِ (شهادت میدهم که تو حجّت خدائی و فرزند حجّت خدا. گواهم باینکه تو کشته راه خدا و زاده کشته راه او و گواهم باینکه تو خون خدائی و فرزند خون خدا و گواهم باینکه ترا خونخواه خداست و تویی فرد بیمانندی - ص ۶۹۵)

۲- کلمه سید در زبان عربی و در شریعت اسلام مفاهیم مختلفه دارد. سید اصلاً اشاره به بزرگی و مهتری و سرور است. به مرد فاضل و کرم و دانا و سخی سید میگویند و در مصطلح اسلامی، به اولاد و احفاد محمد رسول الله سید گفته میشود. از جمله القاب حضرت محمد سید المرسلین، سید انام، سید انبیاء و غیره است. در این امر اعظم از جمله القاب حضرت ربّ اعلی "سید باب" است و بنا بر شرح مرحوم فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار (در حرف س)، لفظ "سید" مطلق نزد بابیان اشاره به سید کاظم رشتی و حضرت نقطه بوده است. جمال اقلس اهی در این زیارتنامه مبارک امام حسین علیه السلام را به "سید الشهداء" ذکر فرموده اند و فاضل مازندرانی قسمتی از لوح دیگری که بافتخار زین المقربین نازل و ذکر نام سید الشهداء را در آن فرموده اند نقل مینماید (اسرار الآثار - س) قوله الکریم: "... أرضٌ احمرّتُ بِدماءٍ مُطَهَّرةٍ مِنَ الأصفیاءِ و تَعَطَّرَ أرجائها بِنَفحاتِ رائحةٍ طَیِّبَةٍ انتشرتُ مِن نَارِ سَیِّدِ الشَّهَداءِ مضمون: زمینی که بخون پاک و مطهر اصفیاء سرخگون گشت و اطراف و اکناف آن از بوی خوش و نیکوئی که از خون سید الشهداء منتشر شد معطر گشت) (مکاتیب جلد). کلمه سید نیز به نفوس مهمه دیگری اطلاق شده است از قبیل سیدالفلاسفه که مقصود سقراط است و سید حصور که مقصود یوحنا معمدان و حضرت یحیی ابن زکریاست که در باره او در قران سوره ال عمران ۳ آیه ۳۹ چنین میفرماید فَنادَتهُ الملائِکَةُ وَ هُوَ قائمٌ یُصلّی فی المِحرابِ أنّ الله یتشکُّکَ بِیحیی مُصدّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ الله وَ سَیِّداً وَ حَصوراً وَ نَبیّاً مِنَ الصّالحین. (پس زکریا را فرشتگان ندا کردند هنگامیکه در محراب عبادت بنماز ایستاده که همانا خداوند ترا بولادت یحیی بشارت میدهد در حالیکه او به نبوت عیسی کلمه خدا گواهی دهد و او خود در راه خدا پیشوا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است) حصور در لغت بمعنی پارسا و مردیکه از ازدواج خود داری نموده است. در لوحی از حضرت بهاءالله که در کتاب مائده اسمانی جلد ۴ صفحه ۱۳۴ مندرج گشته نام شیخ و سید که منظور شیخ احمد احسانی و سید کاظم

رشتی است چنین وارد، قوله الاعلی: از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق بعد از خاتم انبیا و ائمه طاهرین دو نفس بحق واصل و بطراز آگاهی مزین مرحوم شیخ و سید علیهما بماء الله الاهی و تأیید بر سید بشر آندو نفس نمودند. إنا كنا معهما و سمعنا منهما ما لا اطلع به إلا الله العليم الخبير.. " (ما با آندو بودم و اصغاء نمودم آنچه را که جز خداوند دانا و آگاه کسی از ان اطلاعی ندارد)

۳- اصل بیان مبارک چنین است: یا اهل مدائن الاسماء و طلعات العرفات فی الجنة العلیا و اصحاب الوفاء فی ملکوت البقاء بدلوا اثوابکم البیضاء و الحمراء بالسوداء بما آتت المصيبة الكبرى و الرزية العظمی التي بها نأح الرسول و ذاب کبد البتول و ارتفع حنین الفردوس الاعلی و تحیب البکاء من اهل سرادق الاهی. مضمون: ای مردم شهرهای اسماء و وجوه اطافها در هشت برین و وفاداران در ملکوت بقاء، لباسهای سفید و سرخ خود را به سیاه نبدل نمائید چه که مصیبت بزرگ و بلاي عظیمی برپا شده که رسول نوحه نمود و جگر بتول آب شد و ناله فردوس اعلی بلند گشت و سرشک دیده اهل سرادق اعلی مرتفع شد.

۴ - مضمون: آه آه به حزن تو ارکان عالم متزعزع گشت و گویی که فرمان خلقت به عدم راجع میشود.

۵ - فاطمه زهراء تنها دختر حضرت محمد از زوجه ایشان بنام خدیجه میباشد که در سن نه سالگی بعقد اقتران حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب درآمد. القاب دیگر ایشان صدیقه و سیده نساء العالمین است. حضرت فاطمه زهراء دارای چهار فرزند شد امام حسن، امام حسین، زینب که با پسر عمویش عبدالله پسر جعفر بن عبدالمطلب ازدواج نمود. دختر دیگر حضرت فاطمه زینب کبری است که به همراه امام حسین بکربلا رفت و دستگیر شد و او را نزد یزید فرستادند و متحمل بلاي بسیار شد. حضرت فاطمه بقول ۹۵ روز و بقول دیگر ۷۵ روز بعد از رحلت رسول اکرم در سن ۱۸ سالگی وفات نمود. جابرین عبدالله انصاری روایت کرده است که لوحی از حضرت رسول بنام لوح فاطمه در شأن ایشان نازل شده است که چنین آغاز میگردد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ مُحَمَّدٌ نَبِيهِ وَ نُوْرِهِ وَ سَفِيْرِهِ " من کامل این لوح در کتاب اصول کافي تألیف ثقة الاسلام کلینی در قسمت کتاب الحجّة باب "ما جاء فی الاثنی عشر" وارد و شیخ احمد احسانی در کتاب خود بنام "شرح الزیارة" و مرحوم اشراق خاوری در قاموس کتاب ایقان (مجلد سوم - حرف ف) انرا نقل نموده اند. حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی حدیثی از حضرت محمد نقل مینماید که میفرماید الفاطمة بضعة مني من آذاها فقد آذاني، در بیت الحزن گریست تا هلاک شد. (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء جلد چهارم صفحه ۲۶۴)

۶- حضرت بماء الله امام زین العابدین را در لوح سلطان ایران به "سید الساجدين و سند المقرين و كعبة المشتاقين" خوانده اند.

۷- امام حسن در سیل سوم هجرت رسول اکرم در مدینه بدنیا آمد و در ۲۸ ماه صفر سال ۵۱ هجری مسموم گشت و وفات نمود و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گردید. عده زوجات او سوای کنیزان ۶۴ و اولادش ۱۵ پسر و دو دختر بودند.

۸ - معاویه پسر ابوسفیان و از احفاد اُمّیه بن عبدالشمس بن عبد مناف است. بقول ۲۰ سال و بقول ۱۵ سال قبل از هجرت رسول اکرم به مدینه بدنیا آمد و در سال ۶۰ هجرت وفات نمود. معاویه پس از قتل علی بن ابیطالب در سال ۴۱ هجرت کرسی خلافت مسلمین را غصب نمود و مقرّ خلافت خود را در بلاد شام برقرار ساخت. معاویه در ایام حیات حضرت محمد یکی از کُتّاب وحی آن حضرت بود. مادر معاویه هند بود و کسی است که پس از شهادت حمزه عموی حضرت محمد در غزوه أُحُد جگر حمزه را از شکمش بیرون کشید و در دهان نهاد و از آن روز به آکلَةُ الاکباد معروف شد (ر.ک. به قاموس ایقان، تألیف مرحوم عبدالحمید اشراق خاوری جلد ۳ صفحه ۱۴۴۸) حضرت عبدالبهاء در لوح معروف به هزار بیی میفرماید قوله المبین "... ابن عَفّان مقتول شد و ابن آکلَةُ الاکباد منصوب گشت. حرب جَمَل برخاست مکر و دَغَل به میان آمد. حُمَیراء بر ناقهء شهباء سوار شد و جَوَلان در میدان عصیان نمود و خونخواهی ابن عَفّان کرد. معاویه سر از زاویه بیرون کرد و در مائِم عُثمان از دیده خون بیارید بر سر منبر رفت و اصْبَحِ مَقْطُوعِ حَرَمِ دَامَادِ پیغمبر بنمود. پیرهن پُر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد و فغان نمود که این قمیص پُر خون ذوالنورین است و این اصبع مَقْطُوعِ نور عین واویلا وادینا و اشریعتا (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ ص ۲۶۶)

۹ - مروج الذهب جلد سوم صفحه ۶

۱۰ - امام حسین در سال چهارم هجرت در مدینه بدنیا آمد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بشهادت رسید. تعداد زوجات ایشان پنج نفر و مشهورترین و بزرگترین آنان شهربانو دختر یزدگرد بود. امام حسین دارای شش پسر و چهار دختر بود. در باره اینکه چه شخصی بالاخره سرِ مطهر حضرت حسین را از تن جدا نمود و این سر عاقبة الامر کجا بخاک سپرده شد اختلاف رأی بسیار است. برخی گویند سنان النخعی سر حضرت را از تن جدا کرد و عبیدالله سر مبارک را با شتر ذی الجوشن برای یزید فرستاد و یزید دستور داد انرا به مدینه یا مصر بفرستند و محلیکه امروزه در مصر مسجدالحسین در آن بنا شده مدفن سر امام حسین است (ر.ک. به کتاب بحار الانوار مجلسی و تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی در باب حیات سید الشهداء) ولی گروهی دیگر این افکار را نپسندیده اند. فی المثل، عزیز العظمة در کتابیکه از تألیفات تقی الدین احمد ابن تیمّة تدوین نموده و ریاض الرّیس للکُتُب و النُشر انرا بجای رسانده در صفحه ۱۵۱ این ادعاء را بکَلّی مردود شمرده و میگوید سرّ عسقلان در مصر بخاک سپرده شده است.

۱۱ - امام زین العابدین معروف به علی اوسط بود. دو برادر دیگر علی اکبر و علی اصغر هر دو در کربلا شهید شدند. امام زین العابدین در سال ۳۸ هجری در مدینه متولد و در سال ۹۵ هجری بوسیله عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در مدینه مسموم گردید و در قبرستان بقیع مدفون است.

۱۲ - لوح مبارک زنجان از کتاب رحیق مختوم جلد دوم صفحه ۱۲۴ تألیف مرحوم اشراق خاوری نقل گردیده است. مضمون بیان مبارک: بدرستی که قلم مینالد و زاری مینماید از آنچه بر او از دست این ظالمان وارد شد، ظالمانی که یقین را رها کردند و اوهام هر عالم دوری را پیروی نمودند.

۱۳- حضرت عبدالبهاء در لوحی مصدر "بواسطه میرزا نورالدین جناب آقا نصرالله ابن حاجی باقر - نجف آباد امة المظلومه حرم حاجی حیدر علیها بقاء الاهی میفرمایند ای مظلومه سبیل الهی آنچه ناله و فغان نمائی و جزع و فزع کنی و زبان بشکوه گشائی حق داری زیرا مورد بلائی متابعه گردیدی و بمصائب عظیمه افتادی که هیچ فردی از افراد انسان تحمل نتواند. فی الحقیقه مظهر شهربانو حرم سید الشهداء گشتی. آن مظلومه آفاق نیز مانند تو در سبیل الهی به بلائی عظیمه گرفتار شد ولی صبور و شکور و وقور بود و غیور، مردم زبان بشکرانه گشود که الحمد لله در راه خدا در میدان بلا بچوگان وفا گوی سبقت و پیشی از جمیع اماء رحمن بر بود. پس چون این مصائب و رزایا و محنت و بلایا و شهادت کبری در راه خدا واقع تو نیز باید با حضرت

شهربانو همعنان گردی و در این میدان جولان دهی و بشکرانه زبان بگشائی، شکوه نمائی دلخون مشوی، محزون منشینی. عنقریب این ظالمان را بی سامان یابی و ذلیل و خوار و بزوال گرفتار بینی و من بدرگاه احدیت تضرع نمائ که یاران در صون و حمایت محفوظ و مصون مانند و عَلَیْكَ الْبِهَاءِ الْاِلهِی ع ع

۱۴- بنی امیه - سلسله خلفای اسلام بعد از معاویه را بنی امیه میخوانند و در طی حیات خود با اهل بیت حضرت رسول بکمال خصومت و شدت رفتار نمودند. آخرین خلیفه اموی مروان دوم بدست ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۷ یا ۱۳۲ هجرت بقتل رسید. آقای دکتر امین الله مصباح تفسیر حضرت عبدالبهاء از رؤیای دانیال نبی و باب یازدهم از مکاشفات یوحنا را نقل مینماید که طی آن میفرمایند "مقصد از این وحش بنی امیه است" (ر.ک به سقیینه میثاق الهی شماره ۱۳)

۱۵- قران مجید سورة الجمعة آیه ۲ "هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (اوست خدائی که میان مردمی بی سواد، پیامبری از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد. اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند)

۱۶- در امر مهائی مسئله اطاعت و انقیاد نسبت به روایات و احادیث وضع دیگری دارد. در کتاب گنجینه حدود و احکام صفحه ۳۴۳، مرحوم عبدالجمید اشراق خاوری بیان حضرت بهاءالله جل شأنه را نقل مینماید که میفرمایند "اگر نفسی به جمیع کتب عالم بیاید و تعبیر ما اراده الله تکلم نماید او از اهل نار در کتاب الهی مذکور است و از قلم اعلی مسطور" و همچنین از کتاب بدایع الاثار جلد اول صفحه ۱۴۹ بیان حضرت عبدالبهاء را نقل مینماید که میفرمایند "جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند یعنی احدی از خود کلمه ای نگوید، اجتهاد ننماید و الا هرکسی بای مفتوح نماید و نص الهی را تفسیری کند".

۱۷- ترجمه نقل از کتاب "منابع اندیشه مذهبی شیعه"، تألیف علی شیروانی صفحه ۳۵: من بعد از خود دو چیز گرانبها، کتاب خدا و عترت خود اهل بیتم، را نزد شما باقی میگذارم و بعد از من هرکس باین دو تمسک نماید هرگز گمراه نخواهد شد.

- ۱۸- ایضا صفحه ۹۷ - ترجمه: هر کس را من مولایم و این علی مولای اوست. خدایا حفظ و حمایت فرما هر آنکه اورا حفظ نماید و مخالفت فرما با هر آنکه با او مخالفت نماید.
- ۱۹- ترجمه: کتاب خدا ما را بست است و قرآن ما را کفایت مینماید.
- ۲۰- حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب مائده آسمانی جلد دوم صفحه ۱۴ بطبع رسیده است میفرماید "... بعد حضرات حاضرین جمیع اذعان و تمجید نمودند حتّی عمر بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا عَلِي لَقَدْ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ كُفْتُ" ترجمه: به به بر تو ای علی حال تو مولای من و مولای هر زن و مرد مؤمن شده ای.
- ۲۱- جابلقا و جابلصا یا جابرصا یا جابرسا- اکثریت باتفاق علمای اسلام معتقدند که این دو شهر در بلاد بعید است و تا کنون کسی بدانسو سفر ننموده و اطلاع موثقی نداشته است. شیخ اشراق میگوید که جابلقا و جابرصا دو شهر بزرگی هستند که هر کدام دارای هزار دروازه است.
- همین تعبیر را در لغتنامه دهخدا مییابیم که میگوید جابلسا، جابلس، جابرص، جابرصا یا جابرسا نام شهرست در جانب مغرب. گویند هزار دروازه دارد و در هر دروازه هزار پاسبان نشسته اند. حضرت عبدالبهاء در ضمن لوحی میفرماید مؤمنین شرائع سابقه بعضی به غیبت موعوهایشان عقیده دارند مثلا " الْكَيْسَانِيَّةُ يَنْتَظِرُونَ ظَهْرَ الْمَوْعُودِ مِنْ بَطْنِ حَبْلٍ رَضْوِي الْقَرِيبُ إِلَى الْمَدِينَةِ التَّوْرَاءِ فَهَذَا هُوَ الْجَابِلَقَا (فرقه کيسانیّه منتظر ظهور موعودشان از کوه رضوی که در نزدیکی مدینه منوره است میباشد که ان جابلقا است) {مقصود مبارک محمد الحنفیّه ابن علی بن ابیطالب از زوجه بنام خوله بنت ایاس الحنفیّه میباشد که اتباعش پس از وفات وی مدعی شدند که غائب شده است}
- ۲۲- عبد الحمید اشراق خاوری، کتاب مخاضرات صفحه ۸۳۳: (مضمون) زیرا عالم وجود عالم واحدی است، غیث از برای شما بود و مشهودش نیز بجهت شما.
- ۲۳- جمال اقدس امی لقب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء را به میرزا حسن و میرزا حسین دو برادر از تجار معروف اصفهان که در اثر القائنات شیخ نجفی و دستور ظلّ السلطان شهید شدند عنایت فرمودند و همچنین لقب فخرالشهداء را به میرزا بزرگ ملقب به بدیع حامل لوح سلطان که بدستور ناصرالدین شاه قاجار جام شهادت نوشید اعطاء نمودند.
- ۲۴- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد چهارم صفحه ۱۱۹ میفرماید "یزید پلید و ولید عنید و خولی کولی و سنان کشخان و شمر بدچهر چون از مقاومت حجّت و برهان حضرت سید الشهداء روحی له الفداء عاجز و قاصر شدند محجوم و رجوم برخاستند و فتوی بر قتل شاه شهیدان دادند و دست بخون مبارکش بیالودند، این سلاح شخص عاجز است و صفت مغلوب فاجر"
- ۲۵- حضرت رب اعلی در کتاب احسن القصص تفسیر سوره یوسف، مضمون بیان مبارک چنین است: که منظور و مقصود حق متعال از ذکر یوسف، نفس مبارک رسول و ثمره شجره مقدسه فاطمه زهراء که حسین بن علی است.
- ۲۶- حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب مبارکه، جلد ۲ صفحه ۱۳۴، بیان حضرت علی بن ابیطالب را نقل میفرماید که گفته است (ترجمه) آنچه در توراه و انجیل و زبور است در قرآن موجود بوده و آنچه در قرآن است در

- سوره فاتحه ميباشد و آنچه در سوره فاتحه است در آيه بسم الله الرحمن الرحيم است و آنچه در اين آيه است در باء اول ان ميباشد و من نقطه باء هستم.
- ۲۷- مضمون: تو نقطه اي هستي که علم آنچه که بوده و خواهد تفصيل داده خواهد شد و معدني ميباشي که جواهر علوم و فنون از او ظاهر و پديدار گشته است.
- ۲۸- حضرت عبداهاء، مکاتيب جلد ۲ صفحه ۱۳۴، مضمون: اما آنچه در زيارتنامه سيدالشهداء وارد شده که نص آن اينست (مضمون) و به مصيبت تو نقطه جاي خود را ترک نمود و در زير حرف ب محلي از براي خود تعيين کرد، بدان که مقرّ و محل نقطه، عنوان کتاب انشاء است و نقطه به الف تفصيل ميبابد و الف نیز در اعداد تکرّر پيدا ميکند و حروفات عاليات و کلمات تاّمات آشکار ميشود.
- ۲۹- حضرت عبدالبهاء، کتاب مکاتيب جلد دوم صفحه ۹
- ۳۰- فاضل مازندراني، کتاب اسرار الآثار جلد پنجم صفحه ۲۳۴
- ۳۱- منتخباتي از مکاتيب حضرت عبدالبهاء جلد چهارم صفحه ۲۶۶
- ۳۲- ايضاً صفحه ۱۰۵
- ۳۳- آيه قران مجيد - سوره الجمعه - پس مرگ را نمّا نمائيد اگر از راستگويانيد. (مخاطب اين آيه قوم يهودند که مدّعي بودند آن قوم فقط نزد خداوند عزيزند)
- ۳۴- شعر از نعيم اصفهاني است.
- ۳۵- حضرت عبدالبهاء، منتخباتي از مکاتيب حضرت عبدالبهاء جلد چهارم صفحه ۲۴۶ - اين لوح مبارك به لوح هزاربيني مشهور است،
- ۳۶- دکتر امين الله مصباح، جزوه سفينه ميثاق الهي، مطالعه معارف بهائي شماره ۱۳، چاپ کانادا، ترجمه بيان سيدالشهداء که از لسان جمال اقدس الهي نقل شده است: " ميداني اي محبوب بخاطر اعتمادي که به خدا دارم چيزي نميخواهم. محبت بجمال الهي رشته صبرم را بريد. فرزند حرام قصد ريختن خونم کرده، قسم بحضرت عزّ تو نه پنهان و نه اشکار با او بيعت نخواهم کرد. خدايا امروز که خون آروز که خون و اشک من بزمن بريزد نزديک گردان. ايکاش در روز شهادت تشنه باشم. " سپس قسم ياد مي فرمايند که بوزش بوي خوش رضوان از همه وجود معطر گردد و اهل ممالک غيب و شهود بجزبه درآيند و از کلمات او در اين مقام اهل ملاء اعلى به هيجان آيند و همه وجود چون مشتاقان نوحه کنند و بمثابه عاشقان بگريند و باتش دوستي او بين زمين و آسمان مشتعل گردند و بتوجه او بسوي زمين کربلا بمنظور فدائي نفسش در راه خدا، همه ممکنات بسوي پروردگار روي آورند.
- ۳۷- حضرت بهاء الله - کتاب ايقان صفحه ۹۷
- ۳۸- حضرت بهاء الله، کتاب پيام اسماني جلد دوم، صفحه دوم
- ۳۹- منتخباتي از مکاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم صفحه ۵۳
- ۴۰- منتخباتي از مکاتيب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم صفحه ۵۱

- ۴۱- کتاب پیام آسمانی جلد دوم، صفحه ۳۷، لوح حضرت عبدالبهاء .
۴۲- حضرت بهاءالله
۴۳- حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر صفحه ۱۲۹
۴۴- حضرت عبدالبهاء، کتاب مفاوضات صص ۴۰-۴۳
۴۵- شعر از فیض کاشانی
۴۶- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۲۶
۴۷- حضرت بهاءالله، کتاب آثار قلم اعلی جلد چهارم صفحه ۳۳۸ مؤسسه مطبوعات امری-طهران چاپ ۱۳۳
بدیع

لوح دنیا

شاپور راسخ

مقدمه

لوح دنیا به تصدیق جناب ادیب طاهرزاده (۱) در سال ۱۸۹۱ به افتخار آقا میرزا آقای افنان (نورالدین) نازل شده که مادر وی خواهر خدیجه بیگم همسر حضرت اعلیٰ بود. همان طور که حضرت اعلیٰ در سجن ماکو پیش‌بینی و اظهار فرموده بودند این آقا میرزا آقا که دو سال قبل از اعلان امر حضرت باب متولد شده بود پس از وصول به سن بلوغ، بقیه عمر را از جمله صرف خدمتگزاری خاله خود نمود. خدیجه بیگم به او امر جدید را اعلام و ابلاغ فرمودند و نامبرده در سن ۱۳ سالگی موفق به ایمان شد. بر اثر مساعی میرزا آقای افنان بود که حاجی میرزا سید محمد خال حضرت باب در بغداد به لقای حضرت بهاء الله شتافت و مخاطب و حامل کتاب مستطاب ایقان شد. بعد از اظهار امر مبارک در باغ رضوان در بغداد، حضرت بهاء الله نبیل اعظم را مأمور ابلاغ ظهور جدید به بابیان فرمودند و در منزل آقا میرزا آقا بود که نبیل این بشارت را به دوستان شیراز داد و آقا میرزا آقا هم سر تصدیق فرود آورد و بعدها مورد الطاف بسیار حضرت بهاء الله قرار گرفت از جمله تولیت بیت مبارک شیراز را به وی سپردند. در ۱۸۸۸ به همراهی پسر ارشد خود آقا سید آقا به حضور جمال مبارک در عکا رسید. بعد به اجازه مبارک در پرت سعید مستقر شد و مکرراً منجمله یکبار با اعضای خانواده خود شرف لقا حاصل کرد.

لوح دنیا در حیفا در سفر آخرین هیکل اقدس به آن صفحات نازل شد (۱۸۹۱) (۲) و به حاج میرزا بزرگ پسر آقا میرزا آقا عنایت شد که به پدر خود رساند. زمان نزول لوح مزبور مقارن است با اوقاتی که جناب علی قبل اکبر ایادی و حاج ابوالحسن امین هر دو در زندان قزوین بسر می‌بردند لذا در آغاز لوح مبارک آمده: "حمد و ثنا سلطان مبین را

لایق و سزااست که سجن متین را به حضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود". این هر دو همزمان با جناب ابن ابهر به دستور کامران میرزا نائب السلطنه توقیف و محبوس شدند. (۳)

در این لوح مبارک هم اشاره‌ای به عظمت امر و درخشش آینده آن دیده می‌شود مثلاً "خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فراگرفته و خواهد گرفت" که احزاب در این جا معنی امروزی نیست بلکه اقوام و امم معنی می‌دهد و نیز: "از حرکت قلم اعلیٰ روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا" یا "در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت" و عباراتی از این قبیل. از اختصاصات لوح دنیا خطاب‌ها و عتاب‌های مکرر به اهل ایران و اصحاب آن کشور است که در گذشته به نور خرد و دانش منور بودند و اکنون به هلاکت خود و دوستان خود قیام کرده‌اند یا این که با وجود اسبقیت در علوم و فنون "حال پست‌تر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند" و نظائر آن (۴) و در عین حال حضرت بهاء الله یادآور می‌شوند که "این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست" و اهل عالم عموماً مخاطب آن هستند. این جنبه جهانی امر بدیع در عین اشارات مکرر به ایران جلب توجه خواننده را می‌کند: "بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم" یا دعوت احباء به این که "در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید" و یا این که تعالیم این ظهور در جهت رفع اختلافات و ایجاد اتحاد "باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم" به همین مناسبت است که پنج فقره حکمی که به شماره در متن لوح مبارک آمده اکثراً مربوط به کل جهان است:

۱- اجرای صلح اکبر ۲- تعلیم خط و زبان بین‌المللی واحد ۳- توسل به هر چه سبب الفت و اتحاد است (از جمله معاشرت با کل ادیان به روح و ریحان) ۴- اجرای تربیت و تعلیم اجباری همه اطفال ۵- توجه کامل به امر زراعت

لوح مبارک حاوی اشارات تاریخی متعدد است از جمله اشاره به حبس ایادی امرالله و امین حقوق الله و گله از اصحاب پاره‌ای از مطبوعات و ذکر معوق بودن امر زراعت در ایران، و چند مورد دیگر و نیز لوح مربرور مشحون از نضایح اخلاقی به اهل بهاء و دیگر اهل عالم است هم چنین بعضی اصول سیاست مُدن را دربر می‌گیرد چون تجویز حکومت دموکراتیک پارلمانی، اجرای صلح و رهائی از مخارج سنگین تسلیحات، اهمیت خشیه‌الله در جلوگیری از فساد، ستایش علمائی که به هدایت نفوس مشغولند و خود اهل تقوی هستند

محتملاً همین جنبه لوح مبارک است که عنوان دنیا را بر آن زیننده ساخته است. توصیه‌های اخلاقی متعدد هم در جهت خدمت به اهل عالم عز نزول یافته است.

معانی کلمه دنیا

کلمه دنیا در آثار مبارکه به سه معنی عمده بکار می‌رود:

اول، دنیا به معنی عالم مادی و جهان پست در برابر عالم بالا و فضای عقبی که بیشتر مصداق عرفانی دارد یعنی توجه به بی‌ارزشی مادیات و دعوت به دل‌کندن از دنیا و مافیهاست یعنی آن چه انسان را از خدا دور می‌کند و در این معنی، کلمات مکنونه حضرت بهاء‌الله مکرراً داد سخن داده است. (۵)

دنیا در معنای عالم مادی و پست در این عبارات لوح سلمان مذکور است:

- "این که مشاهده می‌نمایی که بعضی از ناس به عزت دنیا مسرورند و به علو آن مغرور، این از غفلت آن نفوس است."

- "دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از آن چه مشاهده می‌نمائی به تراب راجع خواهند شد." (۶)

دوم، دنیا یا مرادف آن عالم به معنای جغرافیائی آن که کره زمین و سکنه آن را در بر می‌گیرد و عبارات بسیار در لوح منبع دنیا معطوف به این معنای دنیاست مثلاً:

- "خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت"

- "دود تیره ستم، عالم و امم را احاطه نموده"

- "ظالم‌های عالم حقوق امم را احاطه نموده"

- "این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست باید اهل عالم طراً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند."

سوم، دنیا در معنای سیاسی و اقتصادی که در آثار مبارکه به عنوان واحد کلّ یا کلّ واحد مطرح شده است. مثلاً در همین لوح مبارک آمده است که: "لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحب العالم." یا "بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم" و یا "در فکر اصلاح عالم و هدایت امم باشید."

هر چند سابقه توجه به دنیا به عنوان واحد کلی یا کلّ وحدانی را در آثار جمال اقدس ابهی باید جست، اما در نیمه دوم قرن بیستم بود که علما برای بار نخست متوجه شدند که جهان را می‌توان به عنوان منظومه یا سیستمی واحد مورد بررسی قرار داد و این توجه به

جنبه فراگیر جهان خصوصا در علم اقتصاد پدید آمد. (۷) والراشتاین در سال ۱۹۷۴ نوشت که جهان به عنوان منظومه‌ای واحد زندگی خاص خود را دارد فارغ و مستقل از حیات جامعه‌های ملی که آن منظومه جهان را تشکیل می‌دهند. یکی از اولین برخوردهای متفکران با دنیا به عنوان یک منظومه وحدانی در زمینه امور اقتصادی بود که از طریق بررسی تحول کاپیتالیسم (نظام سرمایه‌داری) در پهنه جهان غرب و مناطق دیگر (از قرن شانزدهم تاکنون) حاصل آمد. جنبه دیگر مطالعه این منظومه جهانی World System عبارت است از توجه به توزیع نابرابر مبادلات بین مرکز (یعنی ممالک صنعتی غنی) و حواشی جهان (یعنی ممالک غیر صنعتی) و نیز توجه به وجود سیکل‌های رونق و کساد در اقتصاد جهان (ادوار طولانی). (۸) حرکات ادواری سیستم جهانی به تناوب رونق و کساد محدود نمی‌شود. شومپیتر در باره حالت نوسانی اختراعات بحث کرده و کندراتیف از بالا رفتن و کاهش تولید در عرصه جهانی سخن آورده است و ماندل و فرانک روند تراکم سرمایه را مطالعه کرده‌اند.

جهان به عنوان یک منظومه واحد البته به حوزه اقتصاد محدود نمی‌شود و دانشمندان می‌گویند این منظومه شامل ۲ بخش است:

۱- سیستم‌های جهانی نظیر سیستم اقتصادی، سیستم سیاسی و سیستم فرهنگی

۲- اجزاء سیستم که خود حالت منظومه‌ای دارند یعنی:

الف- ارتباط میان ملل مختلف ب- سیستم‌های بین‌الحکومات ج- سازمانهای بین‌المللی غیردولتی چون سازمانهای تجاری، صنعتی و مالی چندملیتی (یا فراملیتی). چنان که به اجمال آمد توجه به دنیا به عنوان یک منظومه واحد جهانگیر که قوانین خاص خود را دارد نخست در اقتصاد آغاز شد و این توجه مدیون رشد سرمایه‌داری و تعمیم لیبرالیسم اقتصادی بود که به شرکت‌های چندملیتی اجازه داد صحنه عمل خود را سراسر پهنه مسکون قرار دهند و گفتیم که ایمانوئل والراشتاین، آلبرت برگسن، سامیر امین به دنبال درک و کشف قوانین این جهان منظومه‌ای رفته‌اند.

دومین عاملی که به این توجه یاری کرد اکولوژی و خصوصا بحران محیط زیست بود که منجر به تشکیل اولین کنفرانس بین‌المللی محیط زیست در استکهلم شد (۱۹۷۲) و در همان کنفرانس بود که هشپاری به این که زمین اکوسیستم واحدی است و هر لطمه به گوشه‌های از آن گوشه‌ای دیگر را متاثر می‌کند پدید آمد. قبل و بعد از این کنفرانس کلوب رم در ترویج اندیشه اکولوژی جهانی نقشی مهم ایفا کرد که از جمله کتابهای پرآوازش

کتاب "محدودیت رشد و توسعه" بود. بنابر این هم توجه به جنبه جهانی اقتصاد و هم جنبه جهان شمول محیط زیست در زمره فرآورده‌های نیمه دوم قرن بیستم، به خصوص دهه هفتاد، محسوب می‌شوند. ضمناً تشکیل سازمان ملل متحد و سازمانهای وابسته و تحول تدریجی آنها اندیشه مدیریت یا زمامداری جهانی Global Governance را که فکری سیاسی است مطرح کرد و کتاب معروف همسایگی جهانی ما (Our Global Neighbourhood) که در کنفرانس سران در کپنهاگ توزیع شد، و آثار متعدد دیگر خصوصاً از جانب فدرالیست‌های جهانی، ضرورت یک نظام مدیریت فراگیر را مطرح نظر مردم کرد.

به گمان نگارنده، بعد از آغاز دهه هفتاد که جوان‌ها در امریکا و اروپا تقریباً همزمان بر ضد تمدن مادی مصرف‌گرای ستیزه‌جوی معاصر سربلند کردند و حتی به دنبال فرهنگی در جهت خلاف فرهنگ حاکم رفتند (Counter Culture) و هم چنین در سالهای بعد با پیدا شدن کامپیوتر و اینترنت و پخش برنامه‌های تلویزیونی از طریق اقمار مصنوعی و نفوذ ظواهر تمدن امریکائی از قبیل لباس جین و خوراک سریع "Fast Food" فکر یک فرهنگ جهانی مطرح شد.

محققان به دو عنصر مهم دیگر فرهنگ جهانی اشاره می‌کنند: (۱) رواج و تعمیم سبک زندگی بورژوازی (۲) اهمیت یافتن دموکراسی و حقوق بشر (به طوری که اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد امروزه ضمانت یک سند فرهنگ امروزی را گرفته است). پیتر هاینتز Peter Heintz می‌نویسد (۹) شاید همین که معیارهای تازه‌ای در برنامه توسعه ملل متحد UNDP برای اندازه‌گیری میزان رشد و توسعه پیشرفت ممالک پدیدار شده و به کار رفته (معیار توسعه انسانی) دلالت بر عنصر تازه‌ای از یک فرهنگ جهانی می‌کند فرهنگی که در آن فقط "داشتن" ملاک ترقی و کمال نیست. (۱۰)

اصول یک اخلاق جهان‌شمول در لوح دنیا

اشاره کردیم که لوح منیع دنیا هم کره ارض را به عنوان منظومه واحد می‌نگرد و هم توجه‌اش معطوف به یک نظام واحد سیاسی-اقتصادی است. اما نظر لوح مبارک مذکور به یک فرهنگ جهان‌شمول و خصوصاً اخلاقیات قابل تعمیم بر سراسر جهان نیز دوخته شده است. گواه آن این عبارت است: "عالم بین باشید نه خود بین" و مسؤولیت اهل بهاء را چنین تعیین فرموده‌اند "یا حزب الله به خود مشغول نباشید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید" و نیز "باید از شما ظاهر شود آن چه که سبب آسایش و راحت بیچارگان

روزگار است" و بالاخره "کمر همت را محکم نمایند شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادگی رسند". از جلوه‌های این اخلاق جهان شمول احتراز از خشونت است چه "نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض" دانسته شده است. تنها خشونت فیزیکی مطرح نیست بلکه از خشونت لفظی هم باید احتراز کرد "عموم اهل عالم باید از ضرر دست و زبان شما آسوده باشند".

محبت به عموم خلق، تعاون و تعاضد در ورای هر گونه تفاوت دینی، فرهنگی و قومی، صلح جوئی، خدمت به همگان و فضائلی از این گونه که در لوح دنیا و لوح سائره تشریح شده از جمله مبادی و مبانی این اخلاق جهان فراگیر است که این مقاله فشرده را مجال بحث آن‌ها نیست.

تکرار کلمه بهاء در لوح دنیا

چنان که دوستان ارجمند ملاحظه فرموده‌اند کلمه بهاء از ابتدا تا انتهای لوح مبارک دنیا (۷) بار آورده می‌شود مثلاً در ابتدای لوح: "عليهما بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارض" و نیز "النور و البهاء و التكبير و الثناء على ايدى امره". و در آخر آن: "البهاء من لدى الله رب العرش و الثرى عليكم يا اهل البهاء و اصحاب سفينة الحمراء".

اسم اعظم را نام بزرگ یا مهیمن خدا که صاحب خواص فراوان است دانسته‌اند ولی در تعریف آن میان علما اختلاف بوده. جرجانی در التعریفات آورده که اسم اعظم اسمی است که در برگیرنده همه اسم‌هاست. میبیدی در مصطلحات گفته: اسم اعظم در نهایت صفاتست و اطلاع بر آن موقوف صفاتست. اکثر مفسران اسم اعظم را دست نیافتنی دانسته و گفته‌اند اگر نزد کسی باشد مستجاب الدعوه می‌شود و از او کارهای شگفت ظاهر می‌شود. گویند که در طی تاریخ فقط سه تن اسم اعظم را شناخته‌اند و از این جمله است سلیمان نبی و از این روست که حافظ گفته:

سزد کز خاتم لعلش زنم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
 شیخ بهائی را عقیده بر آن بود که اسم اعظم را در دعای سحر مسلمانان یافته است.
 بهاء تنها کلمه ایست که هم صفات جمالیه و هم صفات جلالیه را در برمی‌گیرد یعنی هم زیبایی از آن افاده می‌شود و هم شکوه و جلال. مضاف بر آن بهاء به معنی نور و روشنائی است و در قرآن مجید و مکاشفات یوحنا به آن اشاراتی آمده است.
 در قرآن فرموده است "الله نور السموات و الارض" (۲۴/۳۵) و در مکاشفات یوحنای مذکور (باب ۲۱/۲۵): "و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آنرا روشنائی دهد زیرا که

جلال خدا (بهاء الله) آن را منور می‌سازد".
 ۵-۶/۲۲ "دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنی می‌بخشد و تا ابد الآباد سلطنت خواهد کرد."
 و می‌دانیم که هر چند اسم بهاء الله و جناب بهاء از بدشت بر آن حضرت اطلاق شد اما از ادرنه بود که تحیت الله ابهی به میان آمد و بابیان مؤمن به آن حضرت به عنوان بهائی خوانده شدند.

شمارش مضامین عمده لوح دنیا

- ۱) حمد و ثنا به درگاه کبریا به مناسبت مسجونی جنابان علی قبل اکبر و حضرت امین
- ۲) تجلیل ایادی امرالله
- ۳) خطاب به ایرانیان و یادآوری گذشته درخشان ایران
- ۴) وعده فراگیری جهانی امر مبارک
- ۵) دستور نصرت امرالله
- ۶) نصایح قلم اعلیٰ به اهل بهاء (اصول یک اخلاق جهان شمول)
- ۷) اشاره ای به ارض طا و به یزد و ظالم ارض یاء
- ۸) دلسوزی برای اهل ایران
- ۹) تجلیل کلمه الهی که سبب اعظم از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم است
- ۱۰) ذکری از اصنام ظنون و اوهام که خلق را از صعود و علو مانعند
- ۱۱) باید در فکر اصلاح عالم بود نه خود بین
- ۱۲) قلم اعلیٰ در هر یک از آیات، ابواب محبت و اتحاد را باز نموده
- ۱۳) تأکید در فضائل اخلاقی چون ادب، محبت، استقامت
- ۱۴) باید کل اهل عالم به این ندا تمسک نمایند
- ۱۵) احراز استعداد عالم برای اصغاء کلمه الهی
- ۱۶) اشاره ای به بیانات صحیفه حمرا در سجن عکا که اداره خلق به آن مربوط است
- ۱۷) بیان اصول پنج گانه صلح اکبر - وحدت خط و لسان، توسل به اسباب الفت و محبت، تعلیم و تربیت اطفال، توجه کامل به زراعت
- ۱۸) اهمیت قوانین و احکام نازل از قلم اعلیٰ
- ۱۹) تأثیر مواعظ آن حضرت در اخلاق و رفتار اهل بهاء

۲۰. به حدی که دوستان از دشمنان در نزد امرا شفاعت کرده‌اند (قضیه قتل یکی از احباء در عشق آباد و میانجی‌گری احباء نزد اولیاء امور)
۲۱. افسوس که اهل ایران از بیانات مبارکه محروم بوده‌اند
۲۲. جواب به معرضین: در این ظهور ضرب رقاب (جهاد) و حرق کتب و اجتناب از ملل اخری و [سعی در] فنای احزاب ممنوع شد
۲۳. اشاره‌ای به لعن و طعن متداول نزد شیعه
۲۴. مناجات حضرت بهاء الله به درگاه خدا
۲۵. از برای ایران قانون و اصول و نظام مشورتی ضرور است
۲۶. تأیید دموکراسی پارلمانی انگلستان
۲۷. اهمیت خشیه الله زیرا تنها قصاص در قوانین عرفی کافی نیست
۲۸. کلمه الهی به مثابه نهال است که باید در دل پرورش داد
۲۹. منع اختلاف و اسباب و علل آن در این ظهور مبارک
۳۰. یاران باید در عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده
۳۱. اشاره به سید جمال الدین که به پایتخت ایران رفته و عده‌ای را مسحور خود کرده. اشاره‌ای نیز به اقوال و اعمال آن شخص
۳۲. پیشنهاد مناجاتی برای سید نامبرده
۳۳. انظار احباء باید متوجه افق "یفعل ما یشاء" باشد تا به نور توحید حقیقی فانز گردند (مراد اعتقاد به عصمت ذاتی مظهر امر الهی است)
۳۴. "این مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود" (تضاد امر الهی با امور فتنه‌گران پشت پرده)
۳۵. تکریم علمای راشدین که اهل تقوی هستند
۳۶. درود و ثنا بر اهل بهاء و اصحاب سفینه حمراء

اشارات تاریخی در لوح مبارک

۱. قبلاً در مورد زندانی شدن حضرات حاجی آخوند و حاجی امین اشارت شد. اشاره تاریخی بعدی ظالم ارض یاء است ("از ظالم ارض یاء ظاهر شد آن چه که عیون ملا اعلی خون گریست") مراد از این حاکم ظالم شاهزاده محمود میرزا جلال الدوله حاکم یزد بوده است. تواریخ دال بر آن است که در ۱۹ ماه می ۱۸۹۱ هفت تن از یاران به دستور

جلال‌الدوله و به تحریک مجتهد شیخ حسن سبزواری به شهادت رسیدند (کتاب عالم بهائی، ج ۱۸، ص ۳۸۴).

۲. در همین لوح مبارک ذکر نفسی است که وارد مقر سلطنت ایران گشته و جمعی از بزرگان را به اراده خود مسخر نموده و بعد در باره شخص مذکور می‌فرمایند که پس از ایران به پاریس توجه کرد و جریده‌ای به اسم عروة الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد، مراد از این شخص سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی است متفکر پرآشوب و مروج پان اسلامیسیم Pan-Islamisme (تأکید بر اسلام به عنوان شریعت مرجع) که شرح احوال و افکار و آثارش تفصیلاً در کتب و مقالات بسیار آمده. جناب بالیوزی در کتاب بهاء‌الله شمس حقیقت در باره او می‌نویسند: "سید جمال‌الدین یک سیاستمدار آتشین مزاج عالم سیاست شرق بود و شدیداً از پان‌اسلامیسیم طرفداری می‌نمود و در مقابل امر مبارک حضرت بهاء‌الله به هیچ وجه حالت دوستانه‌ای نداشت. در عین حال مردی با استعداد، سخنور و عالم به شمار می‌رفت که هم زبان و هم قلمی آتشین داشت." جمال مبارک اشاره به سفر او به ایران می‌فرمایند که عده‌ای از رجال را تحت تأثیر خود قرار داد ولی مخالفان بی‌کار نشستند و طرحهای اصلاحی او را مورد انتقاد قرار دادند و نزد شاه شکایت کردند به حدی که مجبور شد مدتی بست نشیند تا از آسیب دولتیان محفوظ ماند و بالاخره وقتی از خاک ایران آزاد شد مبارزه‌ای شدید را بر ضد شاه (ناصرالدین شاه) آغاز کرد و بالاخره یکی از پیروان او موجب قتل شاه گردید. جمال‌الدین در سال ۱۸۴۸ در اسدآباد همدان متولد شد و در سال ۱۸۹۷ در استانبول درگذشت. از دوران جوانی و تحصیلات او در افغانستان، هندوستان و عراق و شاید استانبول اطلاع کافی و موثق در دست نیست. چندی وزیر امیر افغان محمد اعظم بود و با سقوط وی ناچار شد به سرزمین‌های دیگر کوچ کند (۱۸۶۸). در سال ۱۸۷۰ در استانبول بود و سخنان او موجب رنجش روحانیون شد. در سال ۱۸۷۱ به مصر (قاهره) رفت و در آن جا از جمله محمد عبده را به خود جلب و جذب کرد به طوری که بعدها همین شخص او را در تهیه و نشر عروة الوثقی یاری نمود. (۱۸۹۳) در افتادنش با خدیو مصر اسمعیل بار دیگر منجر به تبعید وی شد (۱۸۷۹) پس از حیدرآباد و کلکته به پاریس رفت (۱۸۸۳) و در آن جا بود که دوستانی چون ارنست رنان یافت. عروة الوثقی با سیاست انگلستان در مشرق‌زمین مبارزه می‌کرد و البته مطلوب خاطر اولیای امور نبود. در سال‌های ۱۸۸۷-۱۸۸۹ جمال‌الدین افغانی در روسیه سر در می‌آورد. به زودی رهسپار ایران می‌شود و نزدیک دو سال در آن

جا طرح‌های اصلاحی به ناصرالدین شاه پیشنهاد می‌کند. مخالفت درباریان و سوء ظن شاه در باره شخص او بالاخره منجر به تبعیدش در سال ۱۸۹۲ می‌شود.

بعد از ایران به لندن می‌رود و انتقادات و حملات شدید خود را بر ضد شاه ایران آغاز می‌کند و از کسانی است که در تحریک مردم بر ضد امتیاز تنباکو دخالت دارد بالاخره دعوت سلطان عبدالحمید را در سال ۱۸۹۲ می‌پذیرد و مقیم استانبول می‌شود و در همان جا در می‌گذرد.

برخی او را از متفکران بزرگ عالم اسلامی در قرن نوزدهم شمرده‌اند و از کسانی است که به طور جدی به احیاء اسلام کوشید. او در مقالات خود تمدن اسلام را می‌ستاید و اعتقاد خود را به تجدید حیات آن تمدن در آینده اظهار می‌دارد و اصول اخلاقی اسلام را در مقابل اخلاقیات غرب قرار می‌دهد. او را برخی پان‌اسلامیست شمرده‌اند در عین حال گفته‌اند که تکیه‌اش بیشتر بر سلطه عرب است و از طریق آن می‌خواهد اتحاد و آزادی ملل اسلامی را تأمین کند. به تحریک او بود که قتل ناصرالدین شاه توسط یکی از پیروانش در سال ۱۸۹۶ روی داد.

قبر او در استانبول مستور بود. حکومت افغان در سال ۱۹۴۴ از ترکیه خواست که جسد او را تحویل دهد و حال مقبره او در بنائی یادگاری در کابل قرار گرفته است.

۳. در لوح منیع دو بار اشاره به صحیفه حمراء می‌فرمایند که ممکن بود تصور شود اشاره به لوح مبارک عهدی است که هم جناب فاضل مازندرانی و هم جناب اشراق خاوری آن را به عنوان نعتی از لوح عهدی محسوب فرموده‌اند. اما چون در خود لوح می‌فرمایند که در سجن عکا نازل شده لذا در این مورد احتمال قوی آن است که مراد کتاب مستطاب اقدس بوده چنان که اصول مأخوذه از آن کتاب شریف (جز مورد زراعت) با صراحت بیشتری در لوح دنیا آورده شده است.

اما این که چرا کتاب اقدس را باید صحیفه حمراء خواند موضوع می‌تواند مورد تفسیرهای گوناگون باشد. در فرهنگ‌های مختلف "نمادها" رنگ سرخ به معنی رنگ حیات (خون - آفتاب) و رنگ عشق (گل - آتش) و رنگ شهادت و حتی رنگ جنگ تعبیر شده است و آن را رنگ شادی و سرزندگی نیز تلقی کرده‌اند. (۱۰)

ضمناً در پایان لوح مذکور از اهل بهاء به اصحاب سفینه حمراء تعبیر می‌فرمایند که از یک سوی سفینه نوح را به یاد می‌آورد و از سوی دیگر محتملاً رنگ حمراء اشاره به درخشندگی امر الهی است یا اشاره‌ای به آن است که این سفینه یعنی امرالله بر دماء

شهیدان جریان یافته است.

یادداشتها

۱. نجات ظهور حضرت بهاء الله، ج ۴، ص ۳۲۹
۲. لوح دنیا در مجموعه الواح نازل بعد از کتاب اقدس در صفحات ۴۶-۵۶ درج شده است.
۳. چهار یا پنج سال قبل از صعود مبارک، جمال ابهی حضرات ایادی امرالله را تسمیه و تعیین فرمودند از جمله جناب علی اکبر شهمیرزای معروف به حاجی آخوند را که در الواح الهی جناب علی قبل اکبر خوانده شده اند و شرح احوال ایشان از جمله در تذکرة الوفاى حضرت عبدالبهاء آمده است صعود ایشان در سال ۱۹۱۰ روی داد.
- اما ملا ابوالحسن اردکانی امین حقوق الله بعد از حاج شاه محمد منشادی به این سمت منصوب شد و در سال ۱۸۹۱م همراه جناب علی قبل اکبر در طهران و قزوین در حدود سه سال زندانی بود. صعودش در سال ۱۹۲۸م واقع شد.
۴. دلسوزی خاص هیکل اقدس در مورد ایران در این لوح منیع آشکار است. چون این بیان: "آز برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب"
۵. در این معنی است که سعدی علیه الرحمه گویند:
دینی آن قدر ندارد که بر او رشک برند با وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
۶. پیداست که در موارد اشاره به جنبه های جغرافیائی - سیاسی - اقتصادی دنیا به عنوان مجموعه ای کلی حضرت بهاء الله کار برد کلمه "عالم" را ترجیح می دهند هر چند که عنوان این لوح منیع "دنیا" است.
۷. رجوع کنید به مجله بین المللی علوم اجتماعی یونسکو به فرانسه و انگلیسی، شماره ۹۱ سال ۱۹۸۲
۸. والراشتاین، سامیر امین و فرانک به قضیه تقسیم کار میان مرکز و اطراف که یک خصوصیت نظام سرمایه داری جهانی است توجه کرده اند و نیز به مسأله نابرابری توزیع کالاها بین مرکز و حواشی که علت عمده توسعه نابرابر مناطق مختلف جهان است
۹. مجله بین المللی علوم اجتماعی یونسکو، شماره ۹۱
۱۰. در ملاک های توسعه انسانی بر عواملی چون طول عمر، دسترس به سواد و وضع بهداشت تکیه می شود در حالی که سابقاً فقط بر درآمد ملی و سرانه تأکید می شد.
۱۱. رجوع کنید به دائرة المعارف سمبولها (نمادها) به زبان فرانسه که تحت نظر میشل کازناو تنظیم شده - ترجمه از آلمانی - نشر در سال ۱۹۹۶.

نکاتی چند در باره سورة الزیارة (زیارت نامه جناب باب الباب)

مونا علیزاده

مطلع لوح و مأخذ مطالعه

این لوح منیع که به لسان عربی از یراعة جمال قدم عز نزول یافته در کتاب آثار قلم اعلیٰ، جلد چهار، چاپ دوم، از صفحه ۳۰۱ الی صفحه ۳۱۰ به چاپ رسیده و با عبارت "هذه سورة الزیارة قد نزلت من جبروت الفضل لاسم الله الأول لیزور به قانتته الکبری...". شروع و با بیان "کذلک فصلنا یا ورقة الفردوس و أذکرناک فی هذا اللوح لتتبعی ما امرت به و تکنونی من القانتات فی الواح منیرا" منتهی میگردد.

مخاطب لوح

این لوح به افتخار بی بی کوچک ملقب به ورقة الفردوس خواهر جناب باب الباب عز نزول یافته است. این بانوی محترم پس از وفات والد از زادگاه خود در شهر بشرویه، در معیت مادر و دو برادر بزرگوارش به کربلا رهسپار شد و در آن دیار مقیم گشت، او در دامن مادری فاضل و عالم و شاعر که دارای استعدادی فطری بود و از علوم دینی بهره و نصیبی برده و با تعالیم شیخیه آشنائی داشت پرورش یافته و زبان فارسی و عربی را بخوبی آموخته بود. در کربلا هر روز دو برادر در محضر درس أستاذ أجل سید کاظم رشتی حاضر

و مادر و خواهر به اتفاق نسوان دیگر در خارج از جلسهٔ مردان از بیانات استاد بزرگوار کسب فیض مینمودند.

پس از وفات سید، دو برادر به جستجوی موعود به کشور ایران راهسپار شدند، اول ملاحسین به درک وصال یار موفق و به لقب اول من آمن مفتخر شد و بعدا ملا محمد حسن نیز به او پیوست، مادر و خواهر در کربلا به وسیلهٔ جناب طاهره از امر جدید اطلاع یافتند و در نهایت صدق و اخلاص ایمان و ایقانشان را اعلام داشتند. پس از چندی ملا محمد حسن به کربلا رفته مادر و خواهر را در معیت موکب جناب طاهره به قزوین و از آنجا به طهران و مشهد برد.

در مشهد از محضر برادر ارجمندش جناب باب‌الباب کسب علوم معنویّه و معارف جدید دینیّه نمود و باب تبلیغ رجال و نساء را گشود و باعث هدایت نفوسی کثیره گشت، چنان تبحری از خود ظاهر نمود که به اعتراف شوهرش شیخ ابوتراب اشتهاردی در درک و فهم و حل غوامض مطالب عرفانی و تفسیر آیات قرآنی تحسین همگان را برانگیخت.

پس از گرفتاری و شهادت دو برادر ارجمند و شوهر دلبنده از مشهد به بشرویه منتقل شد و در خانهٔ موروثی پدر سکنی گزید، پس از چندی والده او این دار فانی را وداع گفت و به ملکوت ابهی صعود نمود. لکن جمیع این بلایا و رزایا از ایمان و ایقان و صبر و استقامت و تسلیم و رضا و همت و قدرت این امهٔ موقنه قدر سوزنی کم نکرد، کما فی السابق کلاس درس تبلیغش دائر بود، به تشکیل جلسات اماء الرحمن و تعلیم افراد بیسواد در خانواده‌های شهداء بشرویه میپرداخت و باعث تسلیت خاطر و قوت قلب آنها می‌گشت. بالاخره اعداء به فتوای آقا سید حسن مجتهد خانهٔ پدری را که محل اجتماعات باییه بشرویه و مرکز کسب اطلاع از امر جدید جهت یار و اغیار بود ویران ساختند و رقة الفردوس و عائلهٔ خواهر دیگرش خدیجه خانم را از بلد اخراج نمودند، مدت سه ماه کلّ در قلعه خرابهٔ (بجو) بدون هیچگونه وسائل زندگی و در غایت سختی سپری کردند، بطوریکه شبها احواء محرمانه قوت لایموتی به آنها میرساندند، بالاخره مجبور شد به مشهد و به روایتی دیگر به یزد رفته مقیم شود تا آنکه به دستور جمال مبارک عازم عشق آباد شد، و بقیهٔ ایام حیات را در آن اقلیم گذراند. این خانم فداکار به مثابهٔ ستاره‌ای درخشان چنان قیامی به تبلیغ امرالله و تربیت و خدمت یاران رحمن نمود که از لسان جمال اقدس ابهی به لقب رقة الفردوس مفتخر شد، و زیارتنامهٔ جناب باب‌الباب به افتخار او نازل شده است. از متن این لوح مبارک مراتب لطف و محبت و عنایت و شفقت حق را نسبت به او میتوان یافت. (۱)

مطالب لوح مبارک

وحدت حقیقت مظاهر مقدسهٔ الهیه و بلایای وارده بر ایشان در بدایت این اثر مبارک جمالقدم اشاره به وحدت حقیقت مظاهر مقدسه الهیه می‌نمایند که این حقیقت واحده در هر عهدهٔ بنامی و اسمی مبعوث شده است و لکن چون ناس غافل و جاهل از این واقعیت بودند بر جمیع آنها وارد کردند آنچه را که لسان از بیانش عاجز و قلم از احصایش قاصر است، متن این لوح مبارک با بیان "هذا کتاب من لدی المظلوم..." آغاز می‌گردد و ابتدا مطالبی به این مضمون نازل گشته: مقصود از مظلوم جمال اقدس ابهی است که در جبروت علا به نام علیّ اعلیٰ و در لاهوت عماء به جمیع اسماء الله الحسنی و در ارض انشاء به حسین مسمی است، و لکن مردم اکثراً به حجاب و وهم عظیمی گرفتارند، و این مظلوم در هر عهد و زمانی مبتلای ظلم فرعون و گهی بر صلیب معلق گشت، یکبار گرفتار شقاق و نفاق ابو جهل و عوانان او شد و بار دیگر در ارض طف (کربلاء) در نهایت مظلومیت سر مبارکش بریده و همراهان او کلاً از دم تیغ شمشیر گذشتند، و از ظلم عوانان شیطان اهل و افراد عائله‌اش به اسارت در آمده در بلاد و دیار رانده شدند، زمانی در هوا معلق و در راه خدا شهید شد و زمانی دیگر در ارض طا چهار ماه مسجون بود و بر او وارد شد آنچه را که قلم عالمیان از احصاء آن خارج است.... سپس جمال قدم شمه‌ای از بلایا و رزایای نازله بر هیکل اطهر را ذکر نموده تأکید می‌فرمایند که هرگز قضایای الهی در صبر و استقامت آن حضرت و مؤمنین خللی وارد نمود و نتیجهٔ آن غلبه و نصرت و عزت امرالله گشته است.

بیان حق جل و عز خطاب به ورقة الفردوس

بعد از ذکر این بلایا لسان عظمت ورقة الفردوس را مورد خطاب قرار داده به او می‌فرمایند و تو ای ورقة الفردوس اگر این لوح دری منیر به تو رسید از جای برخیز و با خضوع آنرا به دست گیر و از آن رائحهٔ پروردگار خود و عالمیان را استشاق کن، پس بیاد آر مصائبی را که ذکرشان در این لوح نازل گشته تا در الواح پروردگار مهیمن عزیز قدیر از متذکرین محسوب گردی، سپس امر الهی را بر امائی که در حول تو هستند و عبادی که به هدایت روح مهتدی و از موقنین محسوبند، ابلاغ کن. خوشا به حال تو ای ورقة الفردوس که نسائم روح ترا به حرکت درآورد، و به مصر لقاء که مقر عرفان حق است جذب کرد، و تو

از جامه‌های رحمت الهی پوشیدی و فائز شدی به آنچه که احدی به آن فائز نگشته است. لهذا شکر کن پروردگارت را و قنوت و رکوع نموده کتاب الهی را به قوهٔ لاهوتی بدست گیر.

۱. آداب بهائی

گر چه بیان مبارک سابق شامل چگونگی اجرای این زیارت‌نامه است، و لکن در واقع آن حضرت طرز بر خورد با آثار الهیه و کلمات مقدسه را بما می‌آموزند. می‌دانیم که دعا و مناجات و زیارت الواح مبارکه مخاطبه با حق است که یا از طرف بنده محتاج و ضعیف است که به بارگه الهی متوسل می‌گردد و یا آنکه لسان عظمت الهی او را مخاطب قرار می‌دهد. حال باید تجسم کرد که در وقت ملاقات و مخابره چگونه بنده که در رتبهٔ خلق است باید مراتب احترام و ادب و خضوع و خشوع را نسبت به عالم امر بجا آورد. باید در نهایت انقطاع با قلبی فارغ از آرایش دنیا و سمعی مطهر از استماع کلمات فانیه بزیور تقوی و طراز توکل مزین گردد. در حین دریافتن کتاب الهی از جا برخیزد و آن را با خضوع و خشوعی که لائق لسان عظمت و کلمات مقدسه الهیه است، بدست گرفته و بر سر و دیده نهد، و در هنگام زیارت و استماع بیانات مبارکه چنان کند که گویا در محضر حق حاضر است و رائحهٔ الهی را از کلمات مقدسه‌اش می‌یابد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "...باید حفظ مراتب نمود و ما منا الا و له مقام معلوم را مراعات کرد...". (۲) اجبای ایرانی که از آداب و فرهنگی شرقی که این اصول را رعایت می‌کند برخوردارند، الحق باید سرمشقی برای یاران دیگر باشند، و نه تنها تحت تأثیر افکار جدید که سبب عدم رعایت مراتب احترام شخصی حتی در نحوهٔ عبادت و ارتباط با حق است، قرار نگیرند بلکه با پیروی از نصائح حق طرز صحیح و شایسته این ارتباط را به دیگران بیاموزند. حضرت بهاء الله در بیانی می‌فرمایند: "...أن یا عبد اذا وصل الیک لوح الله قم بأمر من عنده ثم خذ اللوح وضعه علی رأسک ثم ول وجهک تلقاء البیت...". (۳) و نیز می‌فرمایند: "...أن أقبلوا الی الله بخضوع و أناب، اذا تلبت آیات ربکم خروا بالوجوه و الأذقان سجداً لله ربکم العزیز المنان...". (۴) ایضا: "...قل یا قوم اذا دخل علیکم رسول الله بلوچه قوموا عن مقاعدکم ثم استقبلوه و خذوه بأنامل الیقین و الأطمینان ثم استنشقوه اذا وجدتم منه عرف البیان و رائحة قمیص رحمة ربکم الرحمن اذا لا تنکروه...". (۵) البته این احترام مستلزم رعایت نظافت و لطافت و استعمال عطر و گلاب و وضع و حالت جسمانی نیز می‌باشد.

همچنین می توان گفت که تکرار ذکر الله ابهی عامل مؤثری در ایجاد این حالت مخابره روحانی با حق و نتیجه مطلوبه از سرور و نشاط روحانی است، علی الخصوص اگر با تآتی و توجه بیان گردد، چنانکه جمالقدم مخاطب لوح را هدایت می فرمایند که هر وقت اراده زیارت این اثر مقدس را نمود توجه به مرقد جناب باب الباب نموده و با سکون و احترام ایستاده نوزده مرتبه الله اکبر و سپس نه مرتبه الله ابهی گوید و این عمل را جهت ایقان و اقرار بسلطان و اعزاز بامر و اذعان بظهور و اقبال به وجه مقدس انجام دهد.

۲. مسأله تذکر و شکرگزاری

دیگر از مطالبی که حق ورقه الفردوس را مأمور به انجام آن میفرماید، تذکر بلایانی است که بر هیکل اطهر وارد شده و ذکر آنها در این لوح آمده و سپاسگزاری الطاف حق است. اهمیت تذکر در این است که سبب بصیرت و آگاهی خرد و اطلاع بر اسرار و حقائق امور می شود، و از آنجائیکه رحمت الهی بر کائنات سبقت گرفته است و کل مستغرق بحر الطاف و فضلند سزاوار است که این عنایتها و نعمتها را بیاد آورده، تفحص و تجسس نمود و قدر دانست و بشکرانه حق پرداخت زیرا که فرموده: "...لئن شکرتم لأزیدنکم..." (۶)

در بیانی جمالقدم شکر کردن را چنین توصیف فرموده اند: "گوشه میخانه محبت الهی آرامگاه منزل جان است زیرا که جان رقیق لطیف جز در هوای جانان طیر ننماید و غیر محفل دوست مقری نیابد، و شکر این ساقی خمر بقا را باید در جمیع اوقات بتمام جان و روان قیام و اقدام نمود، و معنی این شکر شکری است که گوش را از استماع چنگ و بریط ظاهری پاک سازد، تا از نواهای قدس معنوی ادراک نماید. و چشم را از ملاحظه جمال ظاهره مکذره منع نماید تا از مشاهده جمال هویه نصیب بردارد. فرخنده گویی که از این شاهباز هوای الهی شهنواز ملکوتی را استماع فرماید و از این طلعت عراقی نواهای عزّ حجازی بشنود تا همه جسمش جان شود و تمام جسدش منزل و مقر جانان گردد." (۷)

شکر و سپاسگزاری را میتوان اینگونه اداء کرد:

اولاً: قلباً و فکراً همیشه باید بیاد عنایات حق بوده و قدردانی نمود. جمالقدم

می فرمایند: "...کونوا... و فی القلب متذکراً..." (۸)

ثانیاً: لساناً باید حمد و ستایش پروردگار عالمیان را نمود. در قرآن می فرمایند: "و اما

بنعمة ربک فحدث..." (۹)

ثالثاً: عملاً به انفاق و خدمت پرداخت. زیرا جمالقدم می فرمایند: "...کن فی النعمة

منفقا و فی فقدها شاکرا...". (۱۰) کمال شکر انفاق از آنچه که عزیز و محبوب است میباشد حضرت عبدالبهاء می فرماید: "با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر بانفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات، اینست که میفرماید "لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون...". (۱۱) انفاق به معنی بخشش است و البته بهترین آن، ناطلبیده بخشش نمودن است. در این آیه کریمه حق وصول و فوز به احسان و نیکی را مشروط به انفاق از آنچه که گرامی و ارزشمند است مقرر فرموده، حال چه چیزی با ارزش تر از جان، مال، آسایش و راحت، صحت و سلامت، که در سبیل خدمت به حق انفاق شود؟ ورقة الفردوس تمام اینها را در راه امر مبارک فدا نمود و عملاً ثابت کرد که به حق بانوئی شکر گذار است.

ذکر عظمت مقام جناب بابالباب و اهمیت اسم حسین

در قسمت اخیر این اثر مبارک حضرت بهاء الله به ورقة الفردوس خطاب می نمایند که خوشا بحال تو که حق ترا به خود منسوب نمود، زیرا نام برادرش جناب بابالباب حسین بود. سپس عظمت و اهمیت این نام را بیان می فرمایند و ذکر مناقب و کمالات و علت بزرگی مرتبت و مقام ملاحسین را یاد می نمایند، و بالاخره ذکر نفوس مؤمنه مخلصه ای می شود که همراه با او به نصرت امرالله قیام نموده و آخر الامر در میدان فدا جان باختند و این تاج افتخار را الی الابد از آن خود ساختند. وقتیکه سرگذشت ملاحسین بشرویه را مطالعه می کنیم (۱۲)، ملاحظه می شود که این نفس نفیس علاوه بر علم و فضل و احاطه کامل بر معارف دینی و مواهب مادّیه به عنایتهای معنوی مخصّص بود که فقط منحصر به اوست من جمله:

اولاً: اول من آمن به حضرت نقطه اولی است و از این جهت دارای مقامی بسیار رفیع و عزیز. حضرت عبدالبهاء در این باره میفرماید: "اول من آمن روحی له الفداء به منزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سائر نفوس مهتدیه جلیله در آن کور به منزله نجوم". (۱۳) در وقت اظهار امر حضرت اعلیٰ جمیع اهل عالم به موت روحانی گرفتار بودند و تنها کسی که به مشیت و اراده ربانی لایق استماع کلمه الهیه بود جناب ملاحسین بودند، و از این جهت آن حضرت ملقب به اول من آمن و اولین حرف حی گردید. حضرت ولی امرالله می فرماید: "آن منادی حقیقت بعنایت و موهبتی فائز گردید که خلق اولین و آخرین در ظلّ بیان الی یوم القیامة بمنزلت او غبطه خورند". (۱۴)

ثانیا: در اثر سبقت در ایمان به عنوان اولین حرف حی مبعوث گشت، حی به معنی زنده است و در دور بیان همانطوری که مقام حضرت اعلیٰ مقام نقطهٔ اولیٰ و یا نقطهٔ البیان است، هیجده نفسی که در جرگهٔ مؤمنین اولیهٔ آن حضرت محسوبند در مقام حروفات بیانیه صادره از آن نقطه اند که مظاهر ما بعد از مشیت از رجعت نبوت و امامت و نوابند. در بارهٔ مقام حروف حی جمالمقدم می فرمایند: "این مسلم بوده که بعد از نقطهٔ حق منحصر است در حروفات حی چه که کل خلق بیان در ظل واحد اول خلق شده و می شوند و حق هر ذی حقی به این نفوس ثابت و همچنین کل صفات و اسماء حسنی". (۱۵)

حضرت ولی عزیز امر الله در بارهٔ این نفوس مبارکه می فرمایند: "این حروفات بیانیه که در الواح و آثار منزله به "حروف اولیه منبث از نقطهٔ اولیٰ" و "مکمن اسرار الهی" و "عیون ساریه از منبع فیض رحمانی" موصوف و در قرآن مجید به بیان "و جاء ربک و المملک صفا صفا" منعوت گردیده اند و حضرت اعلیٰ آنان را در کتاب مستطاب بیان به مقام "اقرب اسماء... الی الله ستوده و آن نفوس مقدسه را انوار ساطعه از فجر حقیقت که "لم یزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند" خطاب فرموده اند و در مکاشفات یوحنا به "پیران" که "در حضور خدا بر تختهای خود جالس" و "به جامه های سفید آراسته" و به "اکلیلی از طلا" مکمل میباشند مذکور شده اند". (۱۶)

ثالثا: به فرمودهٔ حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی برگزیدهٔ حق بود و جهت انجام وظائف عظیمی انتخاب شده بود. برای مشار در میان شاگردان سید کاظم رشتی بود، و بعد از مراجعت حضرت اعلیٰ از سفر حج و در اثر گرفتاری آنحضرت در چنگال علماء و حاکم فارس، مؤمنین از تماس و مراجعه به آن حضرت محروم گشتند، لذا امر فرمودند که کلّ امور و جواب سؤالات دینی و علمی به جناب ملا حسین محول گردد. همچنین از بین حروف حی ایشان رسول حضرت اعلیٰ به حضور حضرت بهاء الله بود و وسیلهٔ اتصال آن دو وجود مقدس. حضرت اعلیٰ در بارهٔ او می فرمایند: "ان یا اسم الکریم ارسل ذلک الکتاب الی الاصحاب لیکوننّ الکلّ بذلک بین یدینا لمن المحضرن هو الذی قد اصطفیٰ من بین العباد عبدا و جعله علیا من عند و هو الحسین فی السرّ عظیم شهد الله انه لا اله الا هو انا کنا بالله ربنا الرحمن لمنتصرون و کذلک قد انزلنا اسم العلی فی السرّ حسین و هو الحقّ لیس الا هو و هو المنصور عندنا لنصیر شهد الله انه الحق ولكن القوم هم الغافلون و کذلک ان الحمد منی لرب العالمین الا یا ایها البابیون ان احضروا بین یدی الحبیب و هو الحسین سر علی قد کان لدینا عظیم...". (۱۷)

خامسا: چنین مقدر بوده که تا چهل روز بعد از اظهار امر احدی جز ملاحسین این ثقل عظیم و امانت الهی را در دل نگهداری نکند تا به تدریج بقیه حروف حی مبعوث شده واحد بیانی اول تشکیل گردد، حضرت نقطه اولی میفرمایند: "و همچنین مبداء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین (ملاحسین) مؤمنن بیاء (حضرت باب) نبود احدی، و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمص ایمان پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد." (۱۸)

سادسا: حضرت اعلیٰ، وجود مبارک ملاحسین را رجعت حضرت محمد بیان نموده اند چنانچه می فرمایند: "رجوع محمد (ملاحسین بشرویه ای) و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اول عبادی بودند بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده آیات باب او را به کل رسانیدند و خداوند به وعده ای که فرموده بود در قرآن ایشانرا ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوت محمد ص از قبل ثابت است به همان رجوع ایشان به دنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است." (۱۹)

در این باره جمالقدم در سورة الوفاء می فرمایند: "فاشهد في ظهور نقطة البيان جل کبریاته انه حکم لاول من آمن بآته محمد رسول الله... و ان فطن البصير لن ينظر الى الحدود و الاسماء بل ينظر بما كان محمد عليه و هو امر الله و كذلك ينظر في الحسين الى ما كان عليه من امر الله المقتدر المتعالی الحکیم و لماکان اول من آمن بالله في البيان علی ماکان عليه محمد رسول الله لذا حکم عليه بانه هو هو و بانه عوده و رجعه و هذا مقام عن الحدود و الاسماء لا يرى فيهما الا الله الواحد الفرد العليم..." (۲۰)

سابعا: با قیام ملاحسین و خروج او از مشهد بصوب قلعه شیخ طبرسی و برافراشتن پرچم سیاه، حدیث مروی از حضرت رسول اکرم که میفرمایند: "اذا رأیتم الرايات السود اقبلت من خراسان فأسرعوا اليها." (۲۱) تحقق یافت.

ثامنا: این نفس نفیس دارای القاب فخمیه ای بوده که من جمله: باب الباب، باب اعظم، آیت استقامت و شهامت، نجم ساطع، بدر لامع، جوهر صدق و صفا، اول من آمن، رافع رایت سوداء، محبوب فؤاد، مرآت اولیه، اسم الله الاول، حبیب، سید علی، نفس نفیس، حرف سین، اول، قدوه أخیار، وجود مقدس، جند شجاع الهی، جوهر عرفان، عنصر شجاع و دلیر، قائد جیش الهی، جوهر کل وجود، منادی حقیقت، سالک سبیل هدی، جاهد طریق معرفت و تقوی، نجم بازغ افق عرفان، مطلع الایقان، مشرق الاحسان، مبداء الخیرات، مظهر البینات، اسوه ابرار، مظهر تکبیر. (۲۲)

باری در این اثر مبارک جمالقدم مقام ملاحسین را بسیار ارجمند و عزیز و والا ذکر نموده او را واسطه وصول فیض الهی به عالم خلق میدانند من جمله می فرمایند تو واسطه ای بودی که حق جل و عز بر کرسی جمال و جلال جالس شود و کشف حجاب نماید و مشیت اولیه تحقق یابد، اگر تو نبودی کسی نفس حق را عارف نمیشد، و کسی به شاطی قرب و لقاء واصل نمیگشت، و کائنات از خمر فضل و کرم ربّانی سرمست نمی شدند. به وسیله تو نفوس به شاطی قدس هدایت شدند، و به وسیله تو ورقاء احدیه بر شاخسار بقاء به تغتی پرداخت، و به تو جمال غیب ربّانی به اسم علی اعلی ظاهر شد و برقع از وجه جمال برکشید، به واسطه تو رحمت الهی جمیع ممکنات را احاطه نمود. اگر تو نبودی علائم و آثار روز قیامت تحقق نمی یافت. تو کلمه ای هستی که به آن بین نور و تاریکی و خوشبخت و بدبخت و مؤمن و کافر جدائی افتاد... شهادت می دهم که تو حامل امانت الهیه بودی و جمال سبحان را قبل از خلق اکوان شناختی، و به لقاء الله فائز شدی در یومی که هیچ کس غیر از تو او را نشناخت و این فضلی است که خداوند ترا به آن مخصّص داشت. گواهی می دهم که با ذکر و ثنای تو سائر کائنات لسان به ستایش رب علیم حکیم گشودند، شهادت می دهم بر اینکه دین الله را تو نصرت نمودی و با آنچه که در استطاعت داشتی در راه او مجاهدت نمودی، با نصرت تو حجت الله و برهان بس قدرت و اقتدار بس عظمت و کبریا و سلطنت او بر جمیع خلائق آشکار گشت... شهادت می دهم که در سبیل الهی مصائب و بلاهای عظیمه بر تو وارد آمده و سختی از جمیع جهات ترا احاطه نمود و لکن هیچ شیء ترا از سبیل خالقت منع ننمود و به نفس خود به مجاهدت پرداختی تا اینکه در راه او به شهادت رسیدی و از شهداء محسوب گشتی و روح و نفس و جسدت را در راه عشق و محبت مولای قدیم انفاق کردی. شهادت می دهم در مصیبت تو جمیع اشیاء از آنچه که بین آسمان و زمین است به گریه و زاری پرداختند... شهادت می دهم که در مصیبت تو جمیع اشیاء به ردای سیاه ملبس شده، سیمای مخلصین زرد گشته، ارکان موحدین مضطرب شده و چشم عظمت و کبریا در جبروت قدس رفیع گریان گشته... لعنت الهی بر قومی باد که بر علیه تو قیام نموده به محاربه و مجادله و انکار برهان تو پرداختند و از حضور و خضوع در پیشگاهت استکبار نمودند، بدرستی که آنها از مشرکینند... و بسیاری دیگر از اوصاف متعالیه سامیه و لکن در حقیقت تمام این حمد و ثنا و ذکر و بها راجع به مقام مقدس حضرت بهاء الله است زیرا باب الباب نامش حسین بود و این صفات و کمالاتی که حق به او ارزانی داشت تجلی صفات و کمالات حسین موعود

است و چه موهبت و عظمتی بیشتر از این که همنام محبوب عالمیان و مقصود اهل امکان باشد. با توجه به این مطلب که درک و فهم مقام طلعات قدسیه از جهتی مستلزم بلوغ روحانی و عرفانی افراد است، و این حقیقتی است که با گذشت زمان و به تدریج دست می‌دهد، و از جهت دیگر تبیین و توضیح و هدایتی که جانشین مرکز امر در بارهٔ مصدر امر سابق می‌دهد حقایق امور را واضح و روشن می‌کند، چنانچه مقام حضرت بهاء الله را حضرت عبداله‌بهاء با تبیینات خود و با آنچه که در خور فهم بشر است بیان فرموده‌اند، و حضرت ولی امر الله نیز مقام حضرت عبداله‌بهاء را بیان فرمودند. در ایام حضرت بهاء الله کمتر کسی بود که به عظمت مقام هیکل اطهر پی برده باشد، لهذا آن حضرت با تلویح و کنایه در این زیارتنامه اشاره به عظمت مقام خود نموده‌اند که شاید نفوس مؤمنه آگاه شده به اصل ایمان که شناسائی حق است فائز شوند.

باید متذکر شد که از یراعهٔ جمالقدم چند زیارتنامه که همه در بیان عظمت مقام و منزلت ملاحسین است به افتخار او نازل شده است.

اصل شفاعت

این اثر منیع با مناجاتی به انتها می‌رسد که پس از اشاره به مصائب وارده و استقامت و رسوخ و بالاخره شهادت ملاحسین و مؤمنینی که طائف حول او بودند آمده. جمالقدم به ورقهٔ الفردوس تعلیم می‌دهند که ملاحسین و نفوس مخلصه‌ای که با او در قلعهٔ شیخ طبرسی به مرتبهٔ رفیع شهادت رسیدند، شفیع خود قرار داده از ایشان طلب شفاعت کند تا واسطه‌ای قرار گیرند میان او و حق جلّ و عزّ که شاید مورد عفو و مغفرت الهی قرار گیرد و مشمول الطاف و عنایات حق کریم واقع شود. می‌فرمایند جلّ بیانه "اذا اسئل الله بک و بالذینهم فی حولک بأن یغفر لی و یکفر عَنّی جریراتی و یطهرنی عن دنس الارض و یجعلنی من المطهرین و یرزقنی بلقائه ... و یوقّنی علی الاقرار به و الاذعان لامره و الايقان بنفسه و الاقرار بآياته ... و نسئل الله بک بأن لا یحرمننا فی تلک الايام عن بوراق انوار وجهه ... فیا الهی و سیدی أسئلک به و بالذینهم رقدوا فی حوله بان تجعلنا من الذینهم طاروا فی هوا رحمتک ...".

اصل شفاعت یکی از اصول اساسیة ارتباط در امر بهائی است، که در آن انسان شخصی را و یا صفتی و یا هر شیئی دیگری که نزد حق دارای قربیت و یا منزلت عظیمی است واسطهٔ تقرب به حق و حصول آمال قرار میدهد، در اکثر مناجاتهای عربی این اصل زیارت

می‌شود، برای مثال تشبث به مظلومیت حضرت بهاء الله، آه و ناله عاشقان و مشتاقان در هجر و بعد از محبوب عالمیان، اسم اعظم، بحر جود و سماء فضل، انوار وجه، به آیات ملکوت و اسرار جبروت، جود و کرم الهی، ذکر علی اعلیٰ، عظمت این ظهور مبارک، ارواح مقربین و مخلصین و اولیاء و اصفیاء، رحمت منبسطه و کرمی که بر کائنات سبقت گرفته، هبوب اریاح فضل، مشارق وحی و مطالع الهام، خاتم انبیاء، کلمه علیا، وجود مبارک حضرت عبدالبهاء، وجود مبارک حضرت ورقه علیا،... و بسیاری از وسائط دیگر که شفیع ما در عالم بالا شوند و علّت تقرب ما به بارگاه الهی گردند.

حکمت الهی چنین اقتضاء نموده است که در آفرینش اصل مراتب و مقامات ایجاد شود، مثلاً در عالم ناسوت چهار مرتبه جماد و نبات و حیوان و انسان وجود دارد و هر کائناتی در مرتبه خود قادر به کسب کمالات لانهاییه است. البته امکان این نیز وجود دارد که مراتب دون بوساطتی به رتبه بالاتر ترقی یابند و لکن بالاتر از رتبه انسانی، به خصوص انسان کامل، رتبه‌ای نیست. به همین نحو انسانها در این عالم در اثر عرفان و ایمان و ایقان و اعمال مراتب روحانی خود را در عالم بالا تعیین می‌نمایند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... ارواح مؤمنین در وقت ظهور در عالم جسد متساویند و کلّ طیب و طاهر، اما در این عالم امتیاز پیدا خواهند کردن بعضی مقام اعلیٰ یابند و بعضی حد اوسط جویند و یا در بدایت مراتب این تساوی در مبداء وجود است و این امتیاز بعد از صعود". (۲۳) همچنین می‌فرمایند: "اهل بهاء که در سفینه الهیه ساکنند کلّ از احوال یک دیگر مطلع و با هم مانوس و مصاحب و معاشر، این مقام منوط به ایقان و اعمال نفوس است، نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و درانج و مقامات یک دیگر و نفوسی که تحت این نفوس واقعند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند، لکلّ نصیب عند ربک..." (۲۴) و ایضاً: "... البته آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم‌رتبه را نماید... آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکشوف گردد، در آن عالم به نظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق و مادون خویش را مشاهده خواهد کرد". (۲۵)

طبق تعالیم حضرت بهاء الله اصل وحدت عالم انسانی فقط مخصوص نفوسی که در این عالم در قید حیاتند نیست بلکه این وحدت با ارواح نفوس متصاعده نیز متواصل است، زیرا ارواح در جمیع عوالم الهی اجزاء و اعضاء یک هویت و حقیقت واحده هستند و با یکدیگر

میتوانند ارتباط روحانی برقرار کنند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "نفوسی که صعود کرده اند دارای صفاتی دیگری که خلق این عالم از آن بیخبرند مع ذلک انفصالی در میان نیست. در حالت تضرع و دعا این کیفیت با یکدیگر اتصال یابد، پس در حق آنها دعا کنید مثل اینکه آنها در حق شما دعا می کنند." (۲۶) و نیز: "یقین بدان در عوالم الهیه یاران روحانی یکدیگر را بشناسند و انیس و مونس همدیگر گردند ولی انس روحانی دارند، و همچنین اگر نفسی دیگری را دوست داشته باشد در عالم ملکوت فراموش نشود و حتی در آنجا حیاتی را که در این عالم داشتی فراموش ننمائی." (۲۷) پس آن عالم و این عالم بیکدیگر ارتباط وثیق دارد.

همانطوری که در این عالم هیأت بشری دارای مقامات و رتبه های مختلف است و همیشه مقام پائین تر احتیاج به رعایت و حمایت مقام بالاتر دارد، چنانچه که فقراء به محافظت و عنایت اغنیاء نیازمندند، به همین نحو نیز ارواح در عالم ناسوت محتاج الطاف ارواح عالم ملکوت است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در ایجاد قانون الهی چنین بوده که ضعیف امیدش بقوی باشد، به نفوسی که توجه می کنید ممکن است واسطه قدرت الهی برای شما باشند، حتی وقتی که در همین دنیا هستند و لکن معطی قوه به جمیع خلق یگانه روح مقدس الهی است." (۲۸) طبق بیان مبارک ما می توانیم از نفوسی که ما می دانیم از نظر قوای روحانی قوی هستند طلب شفاعت و کمک کنیم که واسطه ای بین ما و درگاه کبریا باشند و حق به خاطر آنها ما را مورد الطاف بی پایان خود قرار دهد در بیانی حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "موهبت شفاعت از کمالاتیست که به مقربان درگاه الهی و مظاهر ربانیه تعلق دارد، حضرت مسیح را قدرت شفاعت و طلب غفران دشمنانش چه وقتی که در این عالم بود و چه از عالم بالا الآن دارای این قوه بوده و هست. مؤمنین به انبیاء این قوه دعا و عفو خطایای نفوس را نیز دارند. پس نباید گمان نمائیم نفوسی که از حق غافلند و در گناه و عدم ایمان مرده اند در عذاب دائمی و هلاکتند چه که قوه نافذ شفاعت در حق آن نفوس همیشه موجود است، و اغنیای روحانی در عالم بالا فقر را مساعدت کنند... در آن عالم متاعی و غنائی و مساعدت و کمکی جز شفاعت نیست..." (۲۹)

از چه نفوسی و توسط چه اشیائی می توانیم طلب شفاعت کنیم؟ حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "غناى آن عالم تقرب به حق است در این صورت یقین است که مقربان درگاه الهی را شفاعت مقبول حق..." (۳۰) و نیز می فرمایند: "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند... لعمرالله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و

مقامات امم است، ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شیئی از اشیاء بی سبب و علت و مبداء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود... " (۳۱) دیگر ارواح نفوس مجردة است که می توانند شفاعت نمایند، چنانچه می فرمایند: "...ولکن این قدر ذکر می شود که ارواح مجردة که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مظهرًا عن شبهات الامم عروج نمایند لعمرالله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است... انوار آن ارواح مربی عالم و امم است... " (۳۲) و همین موهبت به نفوس ثابته راسخه نیز عنایت شده: "هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می نمایند..." (۳۳)

البته نه فقط توسط نفوس مؤمنه راسخه که به عرفان حق فائز شده اند می توانیم طلب شفاعت کنیم، بلکه به جمیع واسطه هائی که در مناجاتهای مبارکه ذکر شده است.

تقریباً یک ثلث این لوح مبارکه به مسأله بلایا اختصاص داده شده است.

۴. چرا باید در بلایای وارده بر مظاهر حق تفکر نمود؟

در این اثر منیع جمالقدم ورقه الفردوس را امر می نمایند که این لوح مبارک را با خضوع و خشوع به دست گیرد و از آن رائحة محبوب عالمیان را بیابد، سپس بیاد آرد مصائب و بلایائی را که ذکرش در این لوح آمده تا در جرگه متذکرین در آید، و بعد از آن تبلیغ امرالله را وجهه همت خود قرار دهد. اصولاً مسأله تذکر و تفکر در بلایای وارده بر مظاهر مقدسه قبل و مخصوصاً آنچه که بر حضرت اعلیٰ و جمالقدم در این دور مبارک وارد آمده به کرات و مرآت در آثار مقدسه به چشم می خورد که نشان دهنده اهمیت مطلب است. در اثری دیگر هیگل مبارک می فرمایند: "بر کل لازم است در احوال این مظلوم تفکر نمایند. از اول امر تا حین ما بین احباء و اعداء ظاهر بوده و هستیم و در احوالی که از کل جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را به کمال اقتدار به افق اعلیٰ دعوت نمودیم. قلم اعلیٰ دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البته مقربین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند..." (۳۴) تفکر سبب تذکر است و تذکر سبب تبصر (۳۵) و تبصر علت دانائی خرد است. (۳۶)

در خاتمه باید اذعان نمود که آنچه ذکر شده قطره ای از دریای حکم و اسرار الهی است که در این اثر مبارک نهفته می باشد، و الحق می باید هر شخصی بنفسه آن را زیارت کرده،

در حقائق نهفته در آن تفکر و تدبیر نماید شاید به عون و هدایت ربانی بر معانی بدیعه الهیه واقف گردد. و لیس هذا علی الله بعزیز.

یادداشت‌ها

۱. اختران تابان، فروغ ارباب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع، ج ۱، ص ۵۲، ایضا رک. ظهور الحق ج ۳، ص ۱۴۴.
۲. پیام آسمانی، از انتشارات پیام بهائی، نشر دوم، ۱۹۸۸م، ص ۸۸.
۳. آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۲۳.
۴. کتاب مبین، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۶م، چاپ سوم، لوح شماره ۲۲۰، ص ۲۲۰.
۵. ایضا، ص ۱۶۹، لوح شماره ۱۲.
۶. قرآن کریم، سورة ابراهیم، آیه ۷.
۷. لئالی الحکمه، منشورات دار النشر بهائیه فی برازیل (لبنان)، ۱۹۸۶م، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۷۲.
۸. لوح حکمت، مجموعه الواح جمالقدم، چاپ مصر، ص ۳۹.
۹. قرآن کریم، سوره الضحی، شماره ۹۳، آیه ۱۱.
۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، لجنة آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، نشر اول، ۱۴۱ بدیع، شماره ۱۳۰، ص ۱۸۲.
۱۱. گزار تعالیم بهائی، ریاض قدیمی، نشر ثانی، چاپ کانادا، ص ۱۹۰.
۱۲. رجوع کنید به تاریخ نبیل، ظهور الحق ج ۳ و کتاب حروف حی.
۱۳. حروف حی، هوشنگ گهرریز، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ص ۲۵- از کتاب مکاتیب جلد ۱، ص ۴۷۹ نقل شده).
۱۴. ایضا، ص ۳۰ (نقل از قرن بدیع جلد ۱، ص ۲۳۹)
۱۵. ایضا، ص ۲۳ (نقل از کتاب بدیع، ص ۳۳۸)
۱۶. ایضا، ص ۱۲ (نقل از قرن بدیع ج ۱، ص ۸۱)
۱۷. ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۲۳.
۱۸. حروف حی، ص ۷
۱۹. ایضا، ص ۱۰ (نقل از کتاب رهبران و رهروان ج ۲، ص ۴۶۵)
۲۰. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لجنة نشر آثار به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، نشر دوم، ص ۱۱۴.
۲۱. حروف حی، ص ۳۹.
۲۲. ایضا، ص ۴۵.

۲۳. روح و انکشافات روحانیه، عطاء الله کهریز، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت (هندوستان)، ۱۹۹۶م، چاپ اول، ص ۳۷.
۲۴. ایضا، ص ۲۱.
۲۵. ایضا، ص ۴۰.
۲۶. بهاء الله و عصر جدید، دکتر اسلمنت، حیفا، ۱۹۳۳م، ص ۲۳۳.
۲۷. ایضا، ص ۲۱۸.
۲۸. ایضا، ص ۲۲۳.
۲۹. ایضا، ص ۲۲۲.
۳۰. ایضا، ص ۲۱۹.
۳۱. روح و انکشافات روحانیه، ص ۱۷.
۳۲. ایضا، ص ۱۸.
۳۳. ایضا، ص ۱۸.
۳۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۲۲۱.
۳۵. گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۹۴.
۳۶. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۱۸.

ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن

شاپور راسخ

مقدمه

حضرت ولی عزیز امرالله آثار نازله جمال اقدس ابهی در ایام سجن اعظم عکا را به سه دسته تقسیم فرموده اند (۱):

۱- الواحی که متمم الواح و خطابات صادره در ارض سرّ محسوب و لاجل اعلان امرالله و ابلاغ کلمه الله به اهل عالم و رؤسا و زمامداران امم نازل گشته

۲- الواح متضمن احکام و حدود الهیه مخصوص این ظهور اکرم که قسمت اعظم آن در کتاب اقدس مدون و مسطور است

۳- الواحی که قسمتی از آن به وضع اصول و مبادی این امر افخم اختصاص یافته و قسمت دیگر به تشریح و تبیین همان اصول و تعالیم اساسیه تخصیص داده شده است (۲)

الواح متمم کتاب مستطاب اقدس از دسته اخیر هستند که اصول و مبادی اساسی این امر اعظم را وضع و تشریح می کنند.

شرحی که در همان توقیع منیع قرن اجبای غرب (کتاب قرن بدیع) راجع به الواح متمم آمده در ذیل عینا درج می شود (ص ۴۳۲):

"پس از نزول کتاب مستطاب اقدس و تشریح حدود و احکام الهیه، الواح متعالیه دیگری نیز در اواخر ایام از یراعه مالک انام عزّ نزول یافت که در آن صحائف مقدسه، اصول و مبادی سامیه این امر اعظم تشریح و بعضی از تعالیم و احکامی که از قبل از قلم اعلیٰ نازل شده بود تبیین و تکمیل گردید و در این الواح بدیعه منیعه، بشارات و انذارات جدیدی از سماء اراده رحمن ظاهر و پاره‌ای اوامر و نواهی که فی الحقیقه مکمل حدود و احکام کتاب اقدس محسوب است وضع و مقرر گردید. از آن جمله است: الواح اشراقات، و بشارات، و تجلیات، و کلمات فردوسیه، و لوح اقدس و لوح دنیا و لوح مقصود. این اسفار جلیله که از آثار عظیمه و اخیره قلم خستگی ناپذیر جمال اقدس ابهی محسوب، در عداد اعلیٰ و ابهی ثمرات جنبیه آن خزانه علم الهی و هدف غائی و کمال نهائی رسالت چهل ساله آن جمال مبین است."

از بیان اصلی حضرت ولی امرالله چهار توصیف زیرین را در مورد الواح متمم می‌توان یادداشت کرد:

- ۱- این الواح به یک اعتبار متمم کتاب اقدس امّ‌الکتاب دور بهائی محسوبند
 - ۲- از آثار برگزیده و زبده صادره از آن روح قدسی باید شمرده شوند
 - ۳- نوعی کمال نهائی دوران رسالت چهل ساله آن حضرت در این آثار مبارکه منعکس است
 - ۴- الواح مذکوره در نهایت قدرت و قوت از قلم حضرتش تراوش کرده (۲) و فی الحقیقه این الواح نمودار افاضات آن حضرت بعنوان سازمان‌دهنده جهان و محیی و مصلح عالم باید تلقی شوند.
- حضرت ولی عزیز امرالله مهمترین مباحث الواح متمم را در ۲۸ مطلب زیر خلاصه فرموده‌اند که اصل آن بیانات را در متن اصلی کتاب قرن بدیع که به زبان انگلیسی است (God Passes By) در صفحات ۲۱۶-۲۱۹ می‌توان یافت:

مهم‌ترین مباحث الواح متمم از نظر حضرت ولی عزیز امرالله

- ۱- اعلام وحدت عالم انسانی
- ۲- اعلام نارسائی نظم کنونی عالم

- ۳- اعلام انطواء نظم قدیم و گسترش و استقرار نظم جدید بر جای آن
- ۴- اعلام آن که وجه عالم رو به لا مذهبیه است
- ۵- اعلام آن که دین، اعظم سبب برقراری نظم و اتحاد در عالم است
- ۶- اعلام اصل امنیت تضامنی یا دسته جمعی
- ۷- اعلام ضرورت تحدید و تقلیل تسلیحات نظامی در سطح ملی
- ۸- توصیه تشکیل مجمع رؤسای دول و امم برای برقراری صلح بین المللی
- ۹- تأکید در اهمیت عدالت و لزوم استقرار سازمان عالم بر پایه عدل
- ۱۰- یادآوری دو اصل مجازات و مکافات به عنوان چشمه حیات برای نوع بشر
- ۱۱- پیش بینی اضطراب عالم بعد از اطمینان آن
- ۱۲- اعلام ضرورت اعتدال در کلّ امور از جمله در زمینه تمدن و آزادی
- ۱۳- اخبار و انذار: زود است که مَدَن عالم از نار "عدم اعتدال" محترق گردد
- ۱۴- اعلام اصل مشورت بعنوان یکی از اصول بنیادی امرالله
- ۱۵- تجلیل معرفت و علم و هنر
- ۱۶- تجویز و توصیه ثروت که از کسب و صنعت بدست آید
- ۱۷- ذکر دین عالم به علماء و اصحاب فن
- ۱۸- طرد علمی که از حرف ابتداء شود و به حرف انتهاه یابد
- ۱۹- توصیه معاشرت با همه نفوس و ادیان به روح و ریحان
- ۲۰- اعلام ضرورت انتخاب زبان و خط واحد
- ۲۱- تجویز قانون گذاری در امور غیر منصوصه و تفویض آن وظیفه به بیت العدل عمومی
- ۲۲- تأکید در اهمیت زراعت و لزوم توجه به احوال کشاورزان
- ۲۳- دستوراتی به اصحاب مطبوعات از جمله رعایت انصاف و عدالت و بی غرضی و امانت
- ۲۴- بحثی از اصل معصومیت یا مصون از خطا بودن مظاهر الهی (عصمت کبری)
- ۲۵- لزوم اطاعت حکومت و وفاداری به آن
- ۲۶- رفع حکم جهاد و منع امحاء کتب

۲۷- بزرگداشت اصحاب علم و حکمت

۲۸- تأیید لزوم برقراری حکومت مَتکی بر قانون اساسی و پارلمان (عندالامکان جمع

مزایای جمهوری و سلطنت مشروطه)

* * *

چنانکه به یک نگاه می‌توان ملاحظه کرد ۲۸ مطلب مذکور همه در زمینه مبادی اجتماعی و سیاست مُدن نیستند و بعضی مباحث دیگر را نیز در برمی‌گیرند از جمله مباحثی که به علم کلام یا الهیات مربوط است چون فقرات ۲۴ و ۲۶ و تا حدی ۲۵ و ۱۹. بر مباحثی که حضرت ولی عزیز امرالله یادآوری فرموده‌اند باید اخلاقیات و خصوصاً مبانی یک اخلاق جهان شمول را افزود که در اکثر الواح متمم جایگاهی شامخ دارند.

معنی یا معانی متمم یا مکمل بودن این الواح

در ابتدا باید متذکر شد که الواح مکمل بآن چه در عرائض این بنده تشریح شده و می‌شود محدود نیست بلکه شامل لوح اقدس، لوح مقصود و عده‌ای دیگر از الواح نازل در آخر ایام اقامت در عکا نیز می‌گردد که حضرت ولی امرالله از آن‌ها به صفت Unnumbered یعنی بیرون ز شمار یاد می‌فرمایند. مجموعه‌ای که تحت عنوان مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده توسط لجنة نشر آثار امری آلمان به طبع رسیده شامل ۱۶ لوح و عده‌ای "الواح ساثره" است که فقط منتخباتی از آنها در مجموعه ارائه شده است. حتّی لوح یا کتاب عهدی که از آخرین آثار نازل از قلم افخم اعلی است در همین مجموعه مندرج است.

وقتی سخن از متمم یا مکمل می‌شود ظاهراً با استناد به بیان حضرت ولی امرالله می‌توانیم آن وصف را شامل این دسته الواح بیست یا نوزده سال آخر حیات عنصری جمال مبارک در این عالم بدانیم که در یکی از طبقات ذیل جای می‌گیرند:

۱- اعلام بعضی اصول و مقررات که در قلب و مرکز (Core) امر مبارکش جای دارند

۲- تأکید و تشریح بعضی حقائق که حضرتش از قبل اعلام فرموده بودند

۳- اظهار بعضی نبوات و انذارات جدید (علاوه بر آنچه از قبل نازل گردیده بود)

۴- تنصیص حدود و اوامر متمم (Subsidiary) که می‌بایست دستورات و مندرجات کتاب مستطاب اقدس را تکمیل کنند (Supplement) ساده‌تر گفته شود این الواح مبارکه هم شامل مضامین جدید هستند، هم مطالب قبلی را تشریح و تبیین و تأکید می‌کنند و هم بر دستورات و حدود و احکام گذشته می‌افزایند (در معنی الحاق و ضم).

الف- به عنوان مثال می‌توانیم بگوئیم که در قلب و هسته امر مبارک تحقق صلح و وحدت عالم انسانی قرار دارد و نظامی که باید مجری این صلح و وحدت باشد در الواح مورد بحث ما تعیین شده است چون تشکیل مجمع رؤسای دول و امم برای برقراری صلح بین‌المللی و ایجاد حکومتی جهانی که ناظر بر خلع سلاح عمومی و ضامن امنیت دسته‌جمعی و مروج عدالت و محافظ دین حقیقی و مدافع وحدت خط و زبان باشد.

ب- لوح مبارک دنیا ۵ اصل مهم را اعلام می‌دارد که جز فصل آخرین (زراعت) که تازگی دارد هر چهار اصل دیگر، تأکید و تشریح حقایقی هستند که حضرتش از قبل، من جمله در کتاب مستطاب اقدس، اعلام فرموده بودند: اجرای صلح اکبر- تعلیم لغت واحده در همه مدارس عالم- توسل به اسباب الفت در همه امور- و تأمین هزینه تعلیم و تربیت اطفال توسط اولیاء یا امنای بیت‌العدل (محلی).

آیات کتاب مستطاب اقدس در این چهار مورد بدین قرار است:

- در کتاب مستطاب اقدس به ظاهر حکم صلح عمومی نیست اما در بند ۱۸۹ ذکر انتخاب لغت بین‌المللی برای اتحاد عمومی آمده و در خطابات به ملوک در همان سفر منیع تسخیر بلاد (۸۶) را محکوم فرموده‌اند و نیز در آیه دیگر حمل اسلحه جز در مواقع ضرورت را منع کرده‌اند (۱۵۹).

در سوره ملوک و الواح سلاطین در پایان دوره ادرنه و آغاز دوره عکاست که حضرت بهاء‌الله به صراحت تعلیم صلح عمومی را مورد تأکید قرار داده و وظائف امراء و رؤساء را در استقرار صلح و خلع سلاح عمومی و ایجاد ارتباطات بین‌المللی تأکید فرموده‌اند و از این بابت هر چند در لوح دنیا اشاره به صحیفه حمراء نازله در سجن عکا رفته ولی اصل اول بیشتر به دنبال اوامر مبارک خطاب به ملوک و سلاطین از جمله لوح ملکه ویکتوریا می‌رود.

اما در موارد سايره متن كتاب شريف اقدس چنين است:

بند ۱۸۹: "يا اهل المجالس و البلاد اختاروا لغة من اللغات ليتكلم بها من على الارض و كذلك من الخطوط ان الله يبين لكم ما ينفعكم و يغنيكم عن دونكم انه لهو الفضال العليم الخبير هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون و العلة الكبرى للاتفاق و التمدن لو انتم تشعرون"

بندهای ۵۷-۵۸: "ان الله اراد ان يؤلف بين القلوب و لو باسباب السموات و الارضين اياكم ان تفرقكم شئون النفس و الهوى كونوا كالاصابع في اليد و الاركان للبدن كذلك يعظكم قلم الوحي ان انتم من الموقنين"

بند ۴۸: "كتب على كل اب تربية ابنه و بنته بالعلم و الخط و دونها عما حدد في اللوح و الذي ترك ما امر به فلامنأ ان يأخذوا منه ما يكون لازماً لتربيتهما ان كان غنياً و الآ يرجع الى بيت العدل انا جعلناه مأوى الفقراء و المساكين"

يك معنای مکمل چنان که قبلاً بیان شد همان شارح است یعنی مفسر و مبین کتاب مستطاب اقدس که بهترین مثال در این مورد کلمه بیت العدل است که ۷ بار در کتاب اقدس مذکور افتاده و همیشه معلوم نیست که مقصود بیت العدل محلی است یا بیت العدل عمومی. این مشکل در الواح متمم حل شده است چنان که در لوح بشارات (پاراگراف ۲۴-۲۵): هر چند که در آغاز می فرمایند "امور ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی" و ممکن است تصور شود که منظور بیت العدل خصوصی یا ملی است ولی بعد صریحاً می فرمایند که "هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه مصلحت وقت دانند معمول دارند" و با توجه به اشراق هشتم (پاراگراف ۶۰-۶۱) که تقریباً همان عبارات لوح بشارات را تکرار می کند ولی اضافه می فرمایند که "امور سیاسیة کل راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزله الله في الكتاب" معلوم است که سخن از یک منبع دوّم برای وضع قوانین است در موارد غیر منصوصه پس کلمه ملت یا به معنی ملت ها یا مردم بطور مطلق است.

ملهم بودن بیت العدل بطور ضمنی در این عبارت اشراق هشتم آمده "نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند به الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم" و چون این عبارت در بین دو عبارت که در مورد بیت عدل صریح است آمده نمی تواند به افراد

دیگری اطلاق شود عبارت بر کل اطاعت لازم جای شبهه در این تعبیر باقی نمی‌گذارد.

اصل نهم در اشراقات که طی آن می‌فرمایند دین الله را نباید سبب اختلاف و نفاق کرد جنبه جهانی بیت‌العدل را خوب نشان می‌دهد چون در اجرای این دستور به رؤسای ارض و امنای بیت عدل هر دو خطاب می‌فرمایند: "رؤسای ارض مخصوص امنای بیت عدل الهی در صیانت این مقام (مقام دین) و علو و حفظ آن جهد بلیغ مبذول دارند (پاراگراف ۶۲)".

ج- نمونه نبوات و اندازات تازه را در لوح مبارک کلمات فردوسیه می‌توان یافت که به اقوی احتمال پیش‌بینی استفاده از نیروی مخرب اتم است به قرار ذیل:

"کلمه الله در ورق نهم از فردوس اعلیٰ برآستی می‌گویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده آلت جهنمی به میان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده. اصلاح این مفساد قویّه قاهره ممکن نه مگر به اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب. بشنوید ندای مظلوم را و به صلح اکبر تمسک نمائید اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از افنده و عقول مستور و آن اسبابیست که قادر است بر تبدیل هوآء ارض کلها و سمیت آن سبب هلاکت. سبحان الله امر عجیبی مشاهده گشت برق یا مثل آن مطیع قائد است و به امر او حرکت مینماید. تعالی القادر الذی اظهر ما اراد بامر المحکم المتین".

کلمه الهی خلّاق است فی‌المثل هنگامی که در لوح دنیا از باب دلسوزی می‌فرمایند "از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب و لکن شایسته آن که حسب‌الاراده حضرت سلطان ایده‌الله و حضرات علمای اعلام و امرای عظام واقع شود. باید به اطلاع ایشان مقرری معین گردد و حضرات در آن مقرّ جمع شوند و بحبل مشورت تمسک نمایند و آن چه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجراء دارند چه اگر به غیر این ترتیب واقع شود علت اختلاف و ضوضاء گردد".

هر چند توصیه حضرت بهاء الله در زمان سلطان مستبد ناصرالدین شاه عیناً اجراء نشد ولی به روزگار فرزندش مظفرالدین شاه انقلاب مشروطیت و صدور فرمان مربوط و تشکیل مجلس و تصویب قانون اساسی تحقق یافت و اتفاقاً علماء نظارت کلی خود را بر قوانین مجلس در ماده‌ای مخصوص از قانون اساسی تضمین و تثبیت کردند.

نبوت و انذارات خیلی بیش از آن است که در این گفتار کوتاه بتوان به بحث آنها پرداخت اما امید می‌رود که چنین موضوع دلگشی مورد مطالعه و تحقیق جوانان کوشا و بلند همت واقع گردد. زمینه کار را می‌توان در اواخر جلد چهارم کتاب امر و خلق تألیف جناب فاضل مازندرانی پیدا کرد که قسمتی از آن به اخبار از "ما یأتی من بعد" اختصاص دارد.

د- چهارمین معنی که بر صفات متمم یا مکتل برشمردیم تکمیل و بسط حدود و احکام کتاب مستطاب اقدس است. در مجموعه‌ای که اخیراً ساحت اقدس بیت العدل اعظم از متن کتاب اقدس و رساله سوال و جواب، جزوه تلخیص و تدوین حدود و احکام کتاب اقدس و یادداشت‌ها و توضیحات منتشر فرموده‌اند تحت عنوان ملحقاتی بر کتاب اقدس از جمله اشراق هشتم از لوح اشراقات را نقل فرموده‌اند بدین شرح:

"این فقره از قلم اعلیٰ در این حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب امور
ملت معلق است به رجال بیت عدل الهی ایشانند امناء الله بین عباده و
مطالع الامر فی بلاده.

"یا حزب الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات، و این دو رکن دو چشمه‌اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند به الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم امور سیاسیه کل راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزله الله فی الکتاب.

"یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را به سب و لعن احدی میالانید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید. آنچه را دارانید بنمائید، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل. ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم. سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع. امید هست در ظل سدره عنایت الهی تربیت شوید و بما اراده الله عامل گردید. همه اوراق یک شجرید و قطره‌های یک بحر."

این ملحقه بی گمان یگانه ملحقه‌ای در ضمن الواح متمم نیست که باید ارائه شود؛ به

یک اعتبار می‌توان رفع حرمت ربا را که در همان لوح مبارک اشراقات ذکر شده در این جا نقل کرد:

"اینکه سؤال از منافع و ربح ذهب و فضّه شده بود، چند سنه قبل مخصوص اسم الله زین‌المقربین علیه بهاء الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر قوله تعالی اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده میشوند چه اگر ربی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند، نفسی که موفق شود با همجنس خود و یا هموطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند، یعنی بدادن قرض الحسن، کمیابست. لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که ما بین ناس متداولست قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند. آنه یحکم کیف یشاء و احلّ الرّبا کما حرّمه من قبل فی قبضته ملکوت الامر، یفعل و یأمر و هو الامر العلیم یا زین‌المقربین اشکر ربّک بهذا الفضل المبین علمای ایران اکثری بصد هزار حیل و خدعه به اکل ربا مشغول بودند و لکن ظاهر آنرا به گمان خود به طراز حلیت آراسته مینمودند. یلعبون باوامرالله و احکامه و لا یشعرون. و لکن باید این امر به اعتدال و انصاف واقع شود قلم اعلیٰ در تحدید آن توقّف نموده، حکمة من عنده و وسعة لعباده، و نوصی اولیاء الله بالعدل و الانصاف و ما ینظهر به رحمة احبائه و شفقتهم بینهم آنه هو الناصح المشفق الکریم. انشاء الله کلّ مؤید شوند بر آنچه از لسان حق جاری شده و اگر آنچه ذکر شد عمل نمایند البتّه حق جلّ جلاله از سماء فضل ضعف آنرا عطا می‌فرماید. آنه هو الفضل الغفور الرّحیم الحمد لله العلیّ العظیم و لکن اجرای این امور به رجال بیت عدل محوّل شده تا بمقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند. مجدّد کلّ را وصیت می‌نمائیم به عدل و انصاف و محبت و رضا. انهم اهل البهآء و اصحاب السفینه الحمراء علیهم سلام الله مولی الاسماء و فاطر السماء."

بعید نیست که الواح مبارکه نازله بعد از کتاب اقدس حاوی حدود و احکام دیگری هم

باشند که البته تحقیقات مبسوط آینده در الواح کثیره به شمار نیامده روشن خواهد کرد. (۳)

رابطه تکمیلی میان الواح متمم

در عرائض قبلی این بنده خلاصه‌ای از مضامین الواح مهمه نازله بعد از صدور ام‌الکتاب، کتاب اقدس، مطرح شده است که اگر به آن فهرست نظر شود ملاحظه می‌شود که برخی مباحث در بیش از یک لوح مبارک مطرح شده و الواح مبارکه از این بابت حالت تکمیلی نسبت به یکدیگر دارند. بنده از میان مباحث مختلف فقط موضوع سیاست مُدن را برمی‌گزینم. در لوح بشارات توصیه سلطنت بعنوان آیتی از آیات الهی آمده در عین توجه به منافع جمهوریت. در لوح طرازات مظاهر قدرت را به آن چه سبب اصلاح عالم و راحت امم است دعوت می‌فرمایند. در اشراقات اصحاب عزت و قدرت را به حرمت داشتن دین فرا می‌خوانند. در همین لوح مبارک سلاطین آفاق را تشویق می‌فرمایند که به اتفاق به اجرای صلح اکبر برخیزند. لزوم معرفت دولت بر احوال مأمورین خود و رعایت عدالت در مورد آنها موضوع دیگری است که مورد تأکید واقع است. در همین لوح منیع به رؤسای ارض توجه می‌دهند که دین‌الله را نباید سبب اختلاف و نفاق کرد. تجلیل از علماء و اهل فن و ترویج علوم و فنون مورد اشاره لوح مبارک تجلیات است. در لوح دنیا دموکراسی و حکومت پارلمانی مورد تأیید هیکل مبارک قرار می‌گیرد. در کلمات مکنونه مسابقه تسلیحاتی که یکی از پدیده‌های رایج دنیای بعد از جنگ جهانی دوم است از جانب حضرتش محکوم دانسته شده و باز دعوت به برقراری صلح مکررا آمده است.

علاوه بر آن چه رفت نکات مهم دیگری از زندگی مدنی مورد عنایت جمال ابهی بوده از جمله وظیفه ارباب مطبوعات به انصاف و جستجوی حقیقت، احتراز از انزوا و ریاضت شاقه و تشویق به خدمت به خلق، اهمیت تربیت دینی و اخلاقی، لزوم تحصیل علوم مفیده، پرهیز از تکندی و بیکارگی، احتراز از جدال و فساد، رفتار به امانت و صدق و صفا با دولت متبوع، اعتدال در رفتار و ده‌ها نکته دیگر که تکرار آنها ضرورت ندارد.

نتیجه‌گیری

اگر باید در چند کلمه ارزش و منزلت کتاب مستطاب اقدس و الواح متمم و مکمل

آن را بیان کرد می‌توان گفت که این آثار مقدسه در حکم طرح تجدید سازمان جهان و ایجاد یک نظم عالمگیر بدیع و بنیان‌گذاری یک مدنیت تازه محسوب‌توانند شد، نظمی همه فراگیر که هم جنبه‌های دینی-معنوی-روحانی را در برمی‌گیرد و هم شامل اصول سیاست مدن و کیفیت و رفتار فرد در جامعه و وظائف دولت نسبت به مردم و نحوه تمشیت امور عمومی است.

یادداشت‌ها

۱. در ترجمه فارسی کتاب قرن بدیع (God Passes by) که باهتمام جناب نصرالله مودت صورت پذیرفته و اخیراً توسط مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی در کانادا تجدید طبع شده (ص ۴۱۵).
۲. این نکته را در ترجمه فارسی نمی‌توان یافت.
۳. در لوح بشارات حکم "منع سفر مخصوص زیارت قبور متبرکه" آمده یا حکم "آزادی در نحوه پوشش و آرایش" (ولی در حدی که شخص ملعبه جاهلان نگردد). می‌توان سؤال کرد که آیا این دستورات را نیز نباید در شمار احکام الحاقی به کتاب مستطاب اقدس محسوب داشت هر چند تصریحی در کار نباشد؟

نگاهی بر شفا و ادعیه مخصوصه در ادیان

کیان سعادت

بشر در طول تاریخ همیشه جهت بقای خویش در این جهان تلاش کرده است زیرا زندگی بعد از مرگ برای وی رازی پنهان بوده، اما این تلاش هیچوقت با موفقیت توأم نمیشده زیرا باید با مرض و بلیات دیگر بجنگد.

مسأله بقاء مهمترین غریزه بشری و حتی حیوانی و نباتی است. همه ما با داستانهای تلاش برای یافتن آب زندگانی آشنا هستیم، انسان همیشه برای بدست آوردن عمری طولانی و صحت و سلامتی خود آماده شده است که هر قیمتی را پرداخت کند، و حتی به ادویه و اعشاب و جادو نیز متوسل شده است.

نظری به مسأله شفا در ادیان گذشته

مسیحیت: یکی از مهمترین صفات مظهر ظهور قوه شفا دهنده وی بوده است که یکی از علائم قوت او بود، و این قوه یکی از دلایل حقانیت حضرت مسیح بود زیرا جزو وعودی بود که اشعیای نبی به آن اشاره کرده و ذکر آن در انجیل متی چنین آمده است: "ولما صار المساء قدموا الیه مجانین کثیرین فاخرج الارواح بکلمه و جمیع المرضی شفاهم. لکی یتم ما قبل باشعیاء النبی القائل: هو اخذ اسقامنا و حمل امر اضنا" که مضمون

این بیانات بفارسی چنین است: و چون شبانگاه در رسید دیوانگان بسیاری بنزد او آمدند، پس به کلمه ای ارواح را از آنها خارج کرد و جمیع مریضان را شفا داد، تا آن که آنچه را اشعیاء نبی بشارت داده بود که او اسقام ما را میگیرد و امراض ما را حمل میکند، اتمام نماید. و این نیرو پس از شهادت آن حضرت بصورت فیض اکتسابی به حواریون وی داده شد. در انجیل متی آمده است: "ثم دعی تلامیذه الاثنی عشر و اعطاهم سلطانا علی ارواح نجسه حتی یخرجوها و یشفوا کل مرض و کل ضعف... اکرزوا قائلین انه اقترب ملکوت السماوات، اشفوا مرضی، طهروا برصی، اقیما موتی، اخرجو شیاطین، مجانا اخذتم، مجانا اعطوا" ۲. که مضمون آن به فارسی چنین است: پس دوازده تلامذه خود را خواند و به آنها سلطنت و اقتداری داد که بر ارواح نا پاک غلبه نمایند تا خارج کنند آنها را و هر مریض و ضعیفی را شفا دهند... بشارت دهید که ملکوت سماوات نزدیک شد، مریضان را شفا دهید و ابرصان را پاک کنید، مردگان را بلند کنید و شیاطین را خارج کنید رایگان گرفتید رایگان به دهید.

اسلام: میتوان گفت که اعتقادات اسلامی در مورد مساله شفا و حکمت آن بسیار با آنچه در آئین بهائی آمده است مشابه میباشد، مثلا در حدیثی آمده است:

عن حابر- رضی الله عنه - عن رسول الله قال: "لکل داء دواء، فاذا اصیب دواء الداء برا باذن الله عز و جل." که مضمون آن به فارسی اینست: از برای هر دردی دارویی است پس اگر دارویی مناسب استفاده شود باذن خداوند مرض رفع میشود.

پس در اسلام می بینیم که مساله مهم آنستکه دارو و طبیب فقط وسیله ای برای حصول شفاست، اما شافی حقیقی خداوند تعالی میباشد، و مساله دیگر آنکه شفا ممکن است با استفاده از دوا و یا بدون آن حاصل گردد، و ممکن است که حتی با استفاده از داروی مناسب، دست ندهد چه که کل باذن و اجازه حق صورت میگیرد نه غیر آن. حضرت محمد در جواب شخصی که ادعای طبیب بودن مینماید میفرماید: "الله الطیب، بل انت رجل رفیق، طیبها الذی خلقها" ۳. مضمون آن به فارسی اینست: طبیب خداوند است بلکه تو همراه هستی و طبیب او خالق اوست.

اما آیات و اذکار و ادعیه شفا در اسلام عبارتند از:

۱. اسم اعظم: که در سه سوره قرآن آمده است: "اسم الله الاعظم الذی ادعی به اجاب

فی ثلاث سور من القرآن: فی البقره و آل عمران، وطه" ۴ و مضمون به فارسی: اسم الله الاعظم که اگر به او دعا شد اجابت میشود و در سه سوره قرآن است: بقره و آل عمران و

طه .

۲. ذکر اسماء الله الحسنی "ان لله تسعا و تسعين اسما مائة الا واحدا من احصاها دخل الجنة انه وتر يحب الوتر من دعا بها استجاب الله دعاءه" ۵ و مضمون: برای خداوند نود و نه اسم است. صد مگر یکی. کسی که شمارش کرد آنها را بهشت وارد شده فردانیت شان اوست و فردانیت (اشاره به عدد ۹۹ است که فرد است و نه زوج) را دوست دارد، کسی که دعا کرد به خداوند دعای او را مستجاب می فرماید.

۳. استشفاء با آیه های قرآن مثل سوره فاتحه، آیه الکرسی، خاتمه سوره البقره "آمن الرسول بما انزل الیه من ربه..."، سوره الاخلاص "قل هو الله احد...". معوذتین (منظور از معوذتین دو سوره الفلق و الناس است که با جملات "قل اعوذ برب الفلق" و "قل اعوذ برب الناس" شروع می شود)

۴. استشفاء با بعضی ادعیه: حدیثی است از عائشه که: "کان اذا اشتکی رسول الله (ص) رقاہ جبریل، قال: بسم الله یبریک، من کل داء یشفیک، و من شر حاسد اذا حسد، و شر کل ذی عین." ۶ مضمون اینکه اگر رسول از دردی شکایت میکرد جبرئیل برای وی دعا مینمود که: باسم خداوند، او تو را مبرا میکند، از هر دردی و علتی تو را شفا میدهد و از شر هر حسودی اگر حسادت ورزد و هر صاحب چشمی "یعنی چشم زخمی" ترا شفا می بخشد.

۵. ادعیه گوناگونی در اسلام برای مواقع مختلف آمده است مثل دعای کشف هم و کرب، درد بدن، بیخوابی، عطسه، زخم معده، سوختن و تب.

۶. استشفاء با نماز عن مجاهد عن ابی هریره رضی الله عنه قال: رأی رسول الله (ص) و انا نائم اشکو من وجع بطنی فقالی: "اشکم درد؟" این دو کلمه روایت شده که حضرت به فارسی فرموده اند یعنی آیا شکم درد میکند". قلت: نعم یا رسول الله، قال: قم فصل، فان فی الصلاة شفاء. ۷ که بمضمون فارسی اینست که ابی هریره میگوید من خوابیده بودم و از درد شکم شکایت میکردم پس بمن گفت آیا شکمت درد میکند گفتم بلی فرمود برخیز نماز گذار بدرستی که شفا در صلاة است.

همان طور که اشاره شد در شیعه اسلام دعاهای مختلفیه برای حفظ از بلاها نازل شده است که یکی از مهمترین آنها دعای جوشن کبیر است که گویند بر حضرت محمد در بعضی از غزواتشان بوسیله جبرائیل نازل شده است. شرح بیشتری در این موضوع در قسمت های بعد ارائه میشود.

دیانت بآبی: در کتاب بیان فارسی در مورد اسم مستغاث و تکرار یا الله المستغاث بیاناتی مذکور است. ۸. ادعیه بسیاری از قلم حضرت نقطه اولی برای موارد گوناگون نازل شده است از جمله برای فرج و رفع حاجت دو هزار و نود هشت بار در یک مجلس "یا الله المستغاث" با توجه و حضور قلب خوانده شود و برای هر حاجتی دویست و هشتاد و یک بار "اللهم انک مفرج کل هم و منفس کل کرب و مذهب کل هم و مخلص کل عبد و منقذ کل نعش خلصنی اللهم برحمتک . اجعلنی من عبادک المنقذین". ۹. و برای هر حاجت و یا رفع حزن و اندوه سیصد و چهارده بار در یک مجلس ذکر "قل الله یکفی کل شیء عن کل شیء و لا یکفی عن الله ربک من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و ما بینهما انه کان علاما کافیا قدیرا" را امر می فرمایند.

جمله "یا الله المستغاث" که در باییت نازل شده را میتوان با تکرار عبارت الغوث الغوث الغوث که بعد از هر فصلی از ۱۰۰ فصل دعای جوشن کبیر ذکر میشود مقایسه کرد.

در این دور مبارک

در این دور مبارک نیز همانطور که یاران الهی مطلع هستند ادعیه بسیاری برای مواقع گوناگون آمده است. تنها در کتاب ادعیه محبوب ۵ دعا که به جهت شفا نازل شده درج است و در کتاب امر و جلد چهار ۴ دعای دیگر نیز آمده است.

اولاً کلمه دعا با مناجات تفاوت دارد زیرا مناجات حالت عمومی دارد مثلاً در مناجات طلب مغفرت میکنیم زیرا بنده های خدا همه گنه کارند و یا راز و نیازی است که هر روز افراد با خدای خود میکنند، اما دعا برای مواقع مخصوص نازل شده است مانند دعای حفظ از وحوش و دعای آیات و یا دعای خروج از مدینه و دعای خواب و دعای حفظ از طاعون و وباء". ۱۰.

ادعیه شفا در امر مبارک:

در مبحث شفا شاید مفید باشد که اولاً به فرق میان شفا و استشفاء و معالجه اشاره شود. شفا یعنی بهبودی یافتن از بیماری، و استشفاء یعنی از خداوند طلب شفا کردن. اما معالجه استفاده از وسائل موجود برای بهبودی بخشیدن به فردی است لازم به ذکر است که شفا از طرف خداست و معالجه بواسطه طبیب و یا حکیم است حضرت عبدالبهاء

میفرمایند: "ای طالب حقیقت معالجه امراض بر دو قسم است یکی بواسطه ادویه و دیگری بقوای معنویه قسم اول به معالجه مادیه و قسم دوم به مناجات و توجه الی الله اجرای این دو عمل هر دو مقبول مخالف یکدیگر نه و معالجه را رحمت و موهبت الهی دان چه که علم طب را بر عبادش مکشوف و واضح فرمود تا از این نوع معالجه هم فایده برند... حتی در احیانی که معالجه بواسطه مادیه میشود شفا دهنده حقیقی قوه الهیه است زیرا خاصیت نباتات و میاه و معادن از مواهب حضرت کبریاست قل کل من عند الله طب و ادویه فقط وسیله است برای استمداد از شفای آسمان" ۱۱

در بیانات حضرت مولی الوری اهمیت و حکمت شفا بنحلی کامل توضیح داده شده است، و در این مقاله به چند نکته مهم آن اشاره می‌کنیم:

نکته اول: اهمیت تندرستی:

و اینکه چرا شفای از امراض در امر مبارک اهمیت دارد، حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند:

"هوالبهی - ای طیب ادیب اریب روات حدیث روایت کنند که نیر حجازی و آفتاب یشربی جمال محمدی روح المقربین له الفداء فرموده اند العلم علمان علم الابدان و علم الادیان در این حدیث صحیح تعریف و توصیف طب صریحست چه که مقدم بر علم ادیان است و ستایش اعظم از این نخواهد بود محققین در فحوای این حدیث حیران و سرگردان شدند که با وجود آنکه طب سقراط و بقراط و حکمت جالینوس و براکلوس جسمانی و شرائع الهی و ادیان آسمانی طب روحانی است و حکمت رحمانی چگونه این جسمانی بر روحانی تقدم یافته و صحت و سلامت اجسام بر ارواح مقدم شمرده شده است کل را حیرت دست داد بعد از بحث دقیق چنین تحقیق نموده اند که عبادت و فرائض عبودیت حصولش منوط به صحت و عافیت ابدان است اگر جسم نحیل و بدن علیل و اعضا سست و پر فتور و مزاج مختل و پر قصور باشد توانائی عبادت نماند و فرائض عبودیت بجای نیاید. بلکه مدارک مختل شود و مشاعر معطل گردد حصول صحت و عافیت روحانی و ظهور سلامت و راحت وجدانی منوط و مشروط به اعتدال مزاج عنصریست یعنی موقوف علیه" ۱۲

از این بیان مبارک نتیجه میگیریم که شفای نفوس خیلی مهم است زیرا بدون آن جسم انسان نمیتواند به فرائض روحانی خود پردازد، پس اگر انسان قدرتی و یا وسیله ای دارد که

میتواند از آن در شفای نفوس استفاده کند باید از آن نیرو استفاده کرده و به افراد دیگر کمک کند، زیرا این عمل تنها محدود به زندگی جسمانی فرد مریض نیست بلکه عاملی مهم در پیشرفت روحانی آن فرد میباشد. اینست که علم طب اشرف علوم است و خداوند هم به همه ما نیروئی داده است که با تلاوت ادعیه مخصوصه و توجه به خدا میتوانیم با مدد گرفتن از آن نیرو در افراد اثر مثبت بگذاریم. در ادیان سابقه نیز اهمیت دعا و مناجات برای شفای دیگران آمده است مثلاً در انجیل در رساله اول پطرس میفرمایند: "و صلوا بعضکم لاجل بعض لکی تشفوا" مضمون آنکه بعضی از شما بر بعضی دیگر نماز گذارید تا شاید شفا یابید. پس هنگامیکه طبیب بهائی از این نیروی معنوی همراه با روشهای عادی استفاده میکند این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء بر وی تطبیق میکند:

"دیدار طبیعی که از باده حب جمال قدم نوشیده باشد شفا و نفسش را رحمت و رجا دانسته‌اند زیرا خداوند چنین طبیعی را در معالجه نفوس تایید می نماید" ۱۳

نکته دوم: هدف از شفای جسمانی:

گر چه دعا بجهت حصول شفا در تمام ادیان الهی آمده است، اما در آئین بهائی و طبق آنچه که حضرت عبدالبهاء میفرمایند بهائیان باید با طرز فکری جدید جهت شفای دیگران دعا کنند.

حکمت و غایت اصلی از شفا باید استفاده مثبت از نیروی جسمانی برای پیشرفت روحانی و یا حتی خدمت و منفعت جسمانی عموم بشر باشد، اما اگر هدف از شفا تنها سلامت و عافیت جسم باشد بدون اینکه این سلامتی در نفع روحانی و یا عمومی صرف شود ممکن است که خود مرض مرجع بر عافیت باشد زیرا حصول سلامتی باعث مشغول شدن آن فرد به امور دنیوی و دوری وی از روحانیت گردد. پس هنگام دعا برای شفای افراد باید پیشرفت روحانی افراد را در نظر گیریم و نه تنها سلامت جسمانی آنها را. و اینجاست که اهمیت توکل بر خدا برای ما روشن میشود زیرا تنها خداوند است که نتیجه شفای آن فرد را قبل از حصول آن میداند پس ما باید تنها به آنچه او مقدر فرموده است راضی باشیم. این مطلب در بیان مبارک نکته چهارم نیز آمده است. حضرت عبدالبهاء خطاب به Wellesca Pollock می فرمایند: "صحت و سلامت جسم اگر در سیل ملکوت صرف شود بسیار مقبول و محبوب و اگر در نفع عموم عالم انسانی ولو منفعت جسمانی باشد صرف گردد و سبب خیر شود آن مقبول ولی اگر صحت و عافیت انسان در مشتتهیات

نفسانی و حیات حیوانی و تابعیت شیطانی صرف گردد مرض از آن صحت بهتر بلکه موت مرجح بر آن حیات، اگر چنانچه طالب صحتی صحت را بجهت خدمت ملکوت بخواه. امیدوارم که بصیرتی کامل و عزمی صارم و صحتی تامه و قوتی روحانیه و جسمانیه حاصل نمائی تا از سر چشمه زندگانی ابدی بنوشی و بروح تایید الهی موفق گردی^{۱۴} نکته سوم: طلب شفا و دعا بجهت آن، تنها در مورد اجل معلق موجه میباشد: از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله الاحلی: "و اما سئوالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و قرائت دعای شفا چگونه این نفوس وفات یافتند؟ بدان که این ادعیه و مناجات بجهت شفای از اجل معلق است نه قضای محتوم و مبرم زیرا اجل بر دو قسم است اجل معلق و اجل محتوم. اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر چنین باشد که از برای مریض تلاوت مناجات شود شفا یابد دیگر نفسی ترک قالب عنصری نکند، و از این جهان به جهان دیگر صعود و ترقی ننماید زیرا هر وقتی نفسی علیل گردد ترتیل مناجات شود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالغه الهیه است بلکه مقصد از طلب شفا اینست که از اجل معلق محفوظ ماند و از قضایای غیر محتوم مصون گردد. مثلا ملاحظه نمائید که این سراج را مقداری از دهن موجود و چون بسوزد دهن تمام گردد یقینا خاموش شود، ولکن ادعیه خیریه مانند زجاج است که این سراج را از باد های مخالف حفظ نماید تا بقضای معلق خاموش نگردد.^{۱۵}

نکته چهارم: اینست که استحابت دعا نه فقط منوط به شخص و انقطاع و ایمان خواننده دعا است بلکه به مقتضای شخص مریض هم میباشد که آیا مناسب حال وی هست یا خیر.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "مناجاتهایی که به جهت شفا صادر شده است شامل شفای جسمانی و روحانی هر دو بوده لهذا به جهت شفای روحانی و جسمانی هر دو تلاوت نمائید اگر مریض را شفا مناسب و موافق البته عنایت گردد. ولی بعضی از مریضها شفا از برایشان سبب ضررهائی دیگر شود اینست حکمت افتضای استجابت دعا ننماید ای امة الله قوه روح القدس امراض جسمانی و روحانی هر دو را شفا دهد^{۱۶}

امراض بر دو قسم است:

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "امراض بر دو قسم است روحانی و جسمانی به ادویه و خلاصه اعشاب و عقاقیر^{۱۷} معالجه گردد اما امراضی که از تاثرات نفسانیه حاصل به قوه

روح انسانی معالجه گردد ولی قوه روح الهی حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی است، لهذا چون روح انسانی بتاییدات روح القدس موید و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از مراتب تاثیرات خویش را بخشد و اما تصرفات نفسانی را نیز حکمی زیرا بقوه توجه انعکاساتی بین قلوب حاصل گردد و از قوه ارتباط فعل و انفعال حاصل شود و از فعل و انفعال معالجات تحقق یابد.^{۱۸}

نتیجه میگیریم که شفای روحانی و جسمانی هر دو با هم توأم میباشد و نمی توان یکی را از دیگری مجزا دانست و در حین دعا برای شفای هر فرد باید این نکته را مد نظر خود قرار دهیم.

شفای روحانی یعنی ایمان و اکتساب کمالات روحانیه است که می تواند اثر مستقیم در حالات جسمانی داشته باشد، حضرت بهاء الله در لوح طب در مورد ارتباط میان حالات جسمانی و روحانی در هر فرد و تاثیر یکی در دیگری میفرمایند "قل الحسد یا کل الجسدو الغیظ یحرق الکبد ان اجتنبوا منهما کما تجتنبون من الاسد" پس حالات روانی ما و حتی طرز فکرمان میتواند مدخلیتی بسیار مهم در صحت داشته باشد بحدی که جمال مبارک کلماتی مانند "یا کل الجسد" و "یحرق الکبد" را ذکر فرموده اند.

حال نه تنها شفای روحانی در حصول صحت جسمانی موثر است بلکه در بعضی از موارد استفاده از روشهای طب در درمان بیماران روحانی نیز لازم است، حضرت عبدالبهاء در ادامه شرح حدیث العلم علما علم الابدان و علم الادیان اشاره میفرمایند که علم طب بسیار اهمیت دارد نه تنها برای اینکه بدن سالم بتواند فرائض روحانی خود را انجام دهد بلکه علم ادیان از علم طب سرچشمه میگیرد زیرا: "در میان طب جسمانی و حکمت روحانی تطبیق تام حاصل و مشابهه حقیقیه مطابق النعل بالنعل موجود و مشهود بقسمیکه نکات جزئی در بین علمین نیز مطابق و موافق یکدیگرند."^{۱۹}

همچنین در بسیاری از بیانات مبارکه انبیاء به اطباء روحانی تشبیه شده اند. در اینجا لازم است به اثر روحانیت و دعا در حالات جسم از دیدگاه غیر بهائی نظر بکنیم. دکتری بنام لاری دوسی هارپر از سانفرانسیسکو کتابی نوشته است که شامل نکاتی جالب میباشد.

مثلاً در مقدمه اشاره میکند که فقط در ۴۰۰ سال گذشته بخصوص در غرب دین و شفا دادن از هم جدا شده اند و قبل از آن جدائی میان این دو بهیچوجه ممکن نبود. بعد وی اشاره میکند که حتی روحانیون هم مبتلا به امراض میشدند مثلاً بودا از تسمم فوت

کرد ۲۰ و این مرگ بهیچوجه مرگی روحانی نمیباشد. کتاب این دکتر که عنوانش 'کلمات شفا بخش' (Healing Words) است یکی از صدها کتابیست که در چند دهه گذشته توسط پزشکان چاپ و انتشار یافته است که تدریجا به رابطه میان روحانیت و شفا پی میبرند. و اینهم یکی دیگر از اثرات کلمه الله بود که با ظهور حضرت بهاء الله روح جدیدی در عالم دمیده شد.

در مثالی دیگر از پزشکانی که به این مساله معتقداند میتوان اشاره به دکتر Elaine Ferguson نمود که بعد از تحقیقات و تجربیات خود برای صحت قلب شش نکته را توصیه میکند:

۱. برای امروز زندگی کن
 ۲. خودت و دیگران را ببخش
 ۳. روابط اجتماعی طویل المعده ایجاد کن (مردم دوست باش)
 ۴. ایمان به خود داشته باش
 ۵. دعا بخوان (با قلب پاک و نیت خالص)
 ۶. وقت صرف گوش دادن کن
- در مقاله ای راجع به اثر دعا برای اشخاص بیمار آمده است که در آزمایشی ۹۹۰ شخص مبتلا به مریضی قلب را به دو گروه تقسیم کرده و بدون اینکه این بیماران اطلاع داشته باشند برای یکی از این دو گروه ۷۵ تن از ادیان مختلفه دعا خوانده و طلب شفا کردند در نتیجه گروهی که بر ایشان دعا خوانده شده بود ۱۱٪ حالشان از گروه دیگر بهتر شده بود.
- تمام این مثالها نه تنها برهان نیست بر رابطه علمی میان دعا و شفا بلکه دلیلیست که علم طب امروزی به تنهایی نمیتواند امراض بشر را رفع کند.
- دکتر لاری هارپر در کتاب خود می نویسد که او در هنگام دعا برای مریضهای خود طلب شفا نمیکند بلکه هر چه را خیر می باشد برای آن مریض میخواهد، او همچنین شرح می دهد که اگر مریضی و مرگ نبود صحت و زندگی معنی نداشت.
- حال می پردازیم به مساله شفا و معالجه بدون استفاده از دارو:
- حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات به چهار روش برای مداوای بدون دارو اشاره می فرمایند که این چهار روش عبارتند از:
۱. همانطور که مرض مسری است صحت هم میتواند مسری باشد ولی بسیار بطیء و

قلیل تاثیر است مثلاً صحت فردی که بسیار سالم باشد ممکن است در فردی که مریض باشد کمی اثر گذارد.

۲. قوه مغناطیس که آن نیز بسیار ضعیف است ولی ممکن است شفا دهد مثلاً دست گذاشتن بر روی عضو بیمار مانند سرو یا معده، ولی تاثیرات روانی و حالت‌های نفسانی مریض نیز در جریان علاج موثر است.

۳. رابطه قلبی میان مریض و شخص سالم که هر دو اعتقاد کامل و تام به قوه شفا دهنده روحانیه دارند، و در اثر این ارتباط هیجانی در عصب مریض بوجود می‌آید که ممکن است مرض را شفا دهد. مثال آن، خبر بدی که به فردی سالم می‌رسد و هیجانی در وی بوجود می‌آید که در اثر آن بیمار می‌شود.

۴. بقوه روح القدس شفا حاصل گردد و آن نه مشروط به تماس است و نه مشروط به نظر حتی و نه مشروط به حضور به هیچ شرطی مشروط نیست خواه مرض ضعیف باشد و خواه قوی خواه تماس جسمین حاصل گردد خواه نگردد خواه در بین مریض و طبیب ارتباط حاصل شود خواه نشود خواه مریض حاضر باشد خواه غائب آن بقوه روح القدس است. ۲۲

در بسیاری از موارد هنگامیکه در مورد شفا بوسیله ادعیه صحبت میشود افرادی آنرا

به روشهای مختلف طب جانشین Alternative Medicine "طب طبیعی" ربط میدهند که امروزه موجود است، حال با در نظر گرفتن بیان مبارک حضرت عبدالبهاء نتیجه می‌گیریم که آن سه روش اول میتواند به طب بدیل مرتبط شوند و از اینرو به روشهای طب بدیل مسمی میشوند که تا بحال طب امروزی نتوانسته است اثر آنرا کاملاً ثابت کند و آنهم به این علت است که حضرت عبدالبهاء نیز می‌فرمایند اثر این روشها بسیار ضعیف میباشد و تنها ممکن است بنیه مریض را برای تلاش با مرض کمی تقویت کند اما کافل علاج صد در صد نیست اما روش چهارم که آن قوه روح القدس است که ما به آن در هنگام دعا متوسل میشویم و به مومنین و منقطعین اختصاص داده شده است و ربطی به تماس و آشنائی و مکان ندارد و تنها مربوط به مشیت الهی است.

"مقصود از روح القدس فیض الهیست و اشعه ساطعه از مظهر ظهور" ۲۳

"روح القدس جامع جمیع کمالات است معلم اول است..." ۲۴

و همانطور که میدانیم جامع جمیع کمالات و یا انسان اول همان مظاهر الهیه میباشد، اشاره به روح القدس در این عصر است و حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات اشاره می‌فرمایند که روح القدس همان مظهر امر الهی در هر زمان و عصر است. ۲۵

در مورد قوه روح القدس حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"شفائی که بوسیله قوه روح القدس حاصل شود تمرکز ذهن و تماس مخصوص لازم ندارد تنها بستگی به میل و آرزو و دعای طبیب روحانی دارد مریض ممکن است در شرق باشد و شفا دهنده در غرب و ممکن است با همدیگر آشنائی هم نداشته باشند ولی بمحض اینکه آن طبیب روحانی قلبا توجه به خدا کند و شروع به دعا نماید مریض شفا یابد این موهبت مخصوص مظاهر مقدسه و اولیای الهیست." ۲۶

میتوان گفت که حضرت مسیح از این قوه در شفای افراد استفاده میکردند و این فیض پس از حضرت مسیح به حواریون آن حضرت به عنوان فیضی مکتسب داده شد.

الواح شفا در امر مبارک

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "حضرت بهاء الله جهت این سه صلوات و چند ادعیه مخصوص دیگر، مانند لوح شفاء و لوح احمد قوه و تاثیر و اهمیت خاصی قائل شده اند. بدین جهت باید افراد احبا آنها همینگونه بپذیرند و بلا تردید با ایمان و اطمینان کامل تلاوت نمایند و از طریق آن به خداوند تقرب جویند و به احکام و اوامرش آشنائی بیشتر بیابند." ۲۷

با نگاه به الواح شفا که از قلم مبارک نازل شده است می بینیم که تقریبا در تمام این الواح نکاتی مشابه است .

. ادعیه شفا که در کتاب ادعیه محبوب آمده است اینطور شروع میشوند.

. بسمه المهیمن علی السماء الهی الهی اسالک ببحر شفانک و اشراقات انوار نیر

فضلک ...

. هو الشافی الکافی المعین فسبحانک اللهم یا الهی اسالک باسمک الذی به ارفعت

اعلام هدایتک ...

. بسم الله الامنع الاقدس الارفع الابهی بک یا علی بک یا وفی بک یا بهی ...

. هو الحافظ الشافی انت الذی یا الهی باسمک بیرا کل علیل و یشفی کل

مریض ...

. هو الشافی فسبحانک اللهم یا الهی اسالک باسمک الذی به استقر جمالک علی

عرش امرک ...

و در کتاب امر و خلق جلد چهارم ادعیه دیگری که آمده است:

. ولو ان سوء حالی یا الهی استحقنی لسیاطک و عذابک ولكن حسن عطفوتک و مواهبک ...

. بسم الله الشافی الکافی المبین سبحانک اللهم یا الهی و محبوبی اسالک باسمک الذی به سبقت رحمتک ...

. هو اشافی سبحانک اللهم یا الهی اسالک باسمک الذی به احییت العباد و عمرت البلاد ...

. یا الهی اسمک شفائی و ذکرک دوائی و قریک رجائی ...

با نظر به بدایت ادعیه مخصوص شفا که در ادعیه محبوب و کتاب امر و خلق جلد ۴ نازل شده است میبینیم که اولین مساله تمسک به اسم الله است و تشبث به نام خدا و در اول این الواح اقرار به قدرت و عظمت خداوند میکنیم و سپس در انتهای این ادعیه است که طلب شفا میشود، در لوح انت الکافی اسماء الله ذکر شده است و این با دعای جوشن در شیعه خیلی شباهت دارد که در دعای جوشن در ۱۰۰ فصل است که هر فصلی ۱۰ اسم از اسماء الله ذکر شده است و در خاتمه آن جمله الغوث الغوث الغوث تکرار میشود که باز هم به عبارت یا الله المستغاث در باییت شباهت دارد.

دعای جوشن در غزوات حضرت رسول بر آن حضرت بوسیله جبرئیل نازل شده است. و هنگامیکه حضرت رسول از سنگینی زرهی که به تن داشت خسته شده بود و درد داشت این دعا نازل شد و جبرئیل به حضرت رسول گفت که زره خود را از تن در آورد و بجای آن این دعا را برای حفظ خود به خواند. ملاحظه میشود چگونه یک دعای روحانی حالت یک شیء مادی را پیدا می کند و اثر آن شیء را دارد. پس این دعا و تکرار اسماء الله در آن مانند درعی میشود که انسان را از اجل معلق حفظ می کند.

پس در ابتدا شروع با تسبیح و تقدیس خداوند کرده و اقرار به عجز خود می کنیم و سپس مرحله طلب می آید مانند فردی از رعیت که از پادشاه خود خواهشی و یا درخواستی داشته باشد، و این راجع به بیان حضرت عبدالبهاء میشود که قبلاً ذکر شد در مورد حکمت از طلب شفا و اینکه میفرمایند شان ضعیف است که به قوی روی آورد و از او درخواست کند.

دعای انت الکافی:

یکی از خصوصیات این دعا تکرار اسماء الله است، ۳ صفت از صفات الهی در هر فقره

آمده است که غالباً بر یک وزن میباشند مانند بک یا علی بک یا وفی بک یا بهی و بعد از این صفات جمله انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی میاید تکرار ۳ صفت و جمله انت الکافی در ۴۰ دفعه است.

اسماء الله: همه ما میدانیم که ذات الهی مقدس از اسم و صفت است و یا در مقام احدیت اسماء و صفات الهی جزئی از همان ذات الهیست که لایدرک میباشد و لذا ظهور و تعیینی ندارد، اما در مقام واحدیت که همان مقام امر میباشد این اسماء در مظاهر الهیه ظاهر و متعین میشوند. حضرت عبدالبهاء در تفسیر حروفات مقطعه میفرمایند: "انه لا الله الا هو کان و احدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و واحدا فی اسمه و واحدا فی صفة" ۲۸

و در شرح همین مطلب حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب مائده آسمانی درج شده می فرمایند که هنگامیکه نور حقیقت در زجاجیه احدیت منعکس میشود عاشق و معشوق با یکدیگر مندمج میشوند بطوریکه اسماء و صفات الهی با ذات یکی است اما هنگامیکه این نور در زجاجیه واحدیت منعکس میشود در این صورت است که اسماء الله در نفس مظاهر الهی ظاهر میگردد. ۲۹

حتی در یادداشتها و توضیحات کتاب اقدس بیت العدل اعظم در مورد تکرار ذکر الله الابهی ۹۵ مرتبه اشاره میفرمایند که اسم اعظم اسم مظهر ظهور در این امر مبارک - بهاء - است همان اسمیکه در اسلام پنهان بوده و در اعتقاد روحانیون اسلام اسم اعظم در کنه اسماء الهی و یا جوهر تمام این اسماء میباشد، و این اسم راجع به جمال مبارک میشود که به اجل و اعظم اسماء الهی مبعوث گشته اند، در کتابی بعنوان "الصله بین التصوف و التشیع" آمده است که بسیاری از صوفیان اعتقاد به قوای خارق العاده حروف قرآن و حروف بسم الله الرحمن الرحیم داشته اند، و بسم الله الرحمن الرحیم را همان اسم اعظم می دانستند، در معتقدات اسلامی آمده است که اسم اعظم "یجاب به عند الاضطرار" ۳۰ یعنی "هنگامیکه ضرورت به او اجابت میشود که اشاره به قوت این کلمه است و حضرت مسیح با حرف باء آن دردها را درمان می دادند" ۳۱. حضرت عبدالبهاء نیز در تفسیر بسم الله می فرمایند که حرف باء اشاره به مظهر الهی یعنی حضرت بهاء الله است، اینست که نتیجه میگیریم که تمام اسماء الله حتی اسم اعظم به نفس مظهر کلی الهی راجع میشود.

حضرت عبدالبهاء نیز در مورد چهار تحیت - الله اکبر و الله اعظم و الله ابهی و الله

اجمل که در بابیت متداول بود میفرمایند: "مقصد از هر چهار جمال قدم روحی لاحباء الفدا است نه دون حضرتش... هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد و الی الیوم بانگ ملا اعلی الله ابهی است و روح این عبد از این ندا مهتر ۳۲

اما در مورد اثر اسماء الله و بخصوص اسم اعظم جمال اقدس ابهی می فرمایند:
 قوله تعالی: "سبحان الذی خلق الاسماء و جعلها سببا لبلوغ العباد الی عوالم البقاء ليعرفن ما ستر عنهم فی ملکوت الانشاء لا الله الا هو العزیز المقتدر المهیمن القیوم و قدر لكل اسم اثرا و سلطانا علی الغیب و الشهود و جعل اثر الاسماء کلها منوطا باسمه الاعظم و انه قد ظهر بالحق و لکن الناس اکثرهم عنه معرضون" ۳۳ که مضمون آن به فارسی چنین است: "مقدس است آن که اسم ها را خلق فرمود و آنها را وسیله ای برای بلوغ بندگان به عالم باقی قرار داد تا آنکه بشناسند و عرفان بیابند بآنچه که در عالم وجود "عالم خلق" از آنها پوشیده بود. نیست خدائی مگر او که عزیز است و مقتدر و حاکم و صاحب اختیار و قائم بذات و بی نیاز. و مقدر فرموده برای هر اسمی اثری و قدرت و غلبه ای بر غیب و شهود و مقرر داشته اثرات این اسماء را منوط و مربوط به اسم اعظم خویش. بدرستی که او بحق و راستی ظهور نموده است و لیکن اکثر مردمان از او اعراض می نمایند."

"یا طیب اشف المرضی اولا بذکر ربک مالک یوم التناد" (لوح طب)

پس ما در این ادعیه توسل به مظهر ظهور و قوه روح القدس که در او ظاهر میشود می کنیم به این معنی که با تکرار اسماء الله در ادعیه شفا اولا ایمان خود را به مظهر امر الله بعنوان تنها رابط میان ما و خدا و منعکس کننده صفات الهی در زمین ابراز می کنیم، ثانیا با تکرار صفات و اسماء الهی اقرار می کنیم که تنها مظهر امر الهی مظهر قدرت و قوت است و او را با صفاتی مانند شافی و باقی و کامل و رحیم مخاطب ساخته به این صفات او متوسل میشویم، و ثالث اقرار به عجز و ضعف خود در مقابل این صفات الهیه می کنیم لازم بذکر است که بسیاری از اسماء الله که در این ادعیه آمده است در صیغه مبالغه اند که بر اوزان فعل، فعیل، فعول، فعال، فعال. ابتدای این دعا آمده است "بسم الله الامنع الاقدس الارفع الابهی" یعنی با صفاتی مانند رفعت تقدیس و علو شان شروع شده و با صفت ابهی که اشاره به مظهر ظهور کلی الهی در این عصر میباشد خاتمه یافته.

اما تکرار اسماء الله: مثلاً جمله الله ابهی به این معنی میباشد که حضرت بهاء الله

مظهر کلی الهی در این دور هستند و هنگامیکه ما این جمله را ۹۵ بار تکرار می‌کنیم ما اهمیت این یوم را بیشتر ادراک کرده و حالت روحانی بخصوصی به ما دست می‌دهد. همچنین تکرار جمله مانند یا الله المستغاث در باییت، در اسلام نیز حدیثی آمده است در تاثیر ذکر اسماء الله. حدیثی است که جمعی از صحابه و اهل حدیث از جمله ابو هریره و ابن خزیمه و ابو عوانه و ابن جریر روایت نموده‌اند. روی عن الرسول (ص): "ان الله تسعا و تسعين اسما مائه الا واحدا من احصاها دخل الجنة انه و تر يحب الوتر من دعا بها استجاب الله دعاءه" که مضمون آن اینست: بدرستی که برای خداوند ۹۹ اسم است صد بدون یک کسی که آنها را بر شمرد وارد جنت میشود بدرستی که او احد است و واحد را دوست دارد.

حتی در مسیحیت از نام و یا اسم خدا و مظهر ظهورش برای شفا استفاده میشود. در رساله یعقوب ۳۴ می‌فرمایند: "امریض احد بینکم فلیدع شیوخ الكنیسه فیصلوا علیه و یدهنوه بریت باسم الرب و صلوه الایمان تشفی المریض و الرب یقیمه و ان کان قد فعل خطیه تعفر له." که مضمون آن بفارسی چنین است که آیا در بین شما نفسی مریض است پس شیوخ کنیسه بر او دعا میکنند پس نماز می‌گذارند بر او و باسم خداوند او را به روغن میمالند و صلاه ایمان مریض را شفا میدهد و رب او را بلند می‌کند و آن خطائی عمل کرده او را می‌بخشد.

در انجیل آمده است که یوحنا به حضرت مسیح می‌گوید: "یا معلم راینا واحدا یخرج شیاطین باسمک و هو لیس یتبعنا فمنعنا لانه لیس یتبعنا. فقال یسوع: لاتمنعوه لانه لیس احد یصنع قوه باسمی و یتستطیع سریعا ان یقول علی شرا. ۳۵ و نیز می‌فرمایند: "...فضجر بولس و التفت الی الروح و قال انا امرک باسم یسوع المسیح ان تخرج منها فخرج فی تلك الساعة." ۳۶

همین اثر نیز در حین تلاوت دعای انت الکافی محسوس است که با ذکر و تکرار اسماء الله حالت عجز ما در مقابل قدرت و عظمت مظهر ظهور شدت پیدا می‌کند و بدین وسیله توکلیمان به او بیشتر می‌شود.

اگر تلاوت این ادعیه در حالت روحانی تام و با توجه کامل انجام پذیرد فرد خود را کاملا عاجز مشاهده کرده و اراده خود را همان اراده الله قرار می‌دهد و در این حالت است که فرد خود را در حمایت مشیت الله قرار می‌دهد، و احساس می‌کند که در میان درعی قرار گرفته است و حالت اطمینان و راحت قلب و همچنین قدرت احساس می‌کند. مانند

نباتی که حالت جامد دارد و کاملاً خواص او با خواص آب تفاوت دارد، اما هنگامیکه در آب میافتد کم کم خواص خود را از دست میدهد و در آب حل میشود.

اینجاست که انسان مظهر صفات و اسماء الله میشود یعنی قدرتهائی مانند شفا و عظمت و رحمت... در او ظاهر میشود، گرچه در ادیان گذشته این فیض تنها مخصوص به حواریون و اولیاء الهی بود اما در این دور تمام مومنین الهی در حقیقت حتی قوه شفا دهنده الهی را میتوانند داشته باشند. زیرا در این دور اعظم مومنین مقام انبیاء سابق را دارند چنانچه حضرت بهاء الله در لوحی که عنوانش (ای بنده جمال ابهی مسائلی که سوال نموده بودی) است می فرماید: "... و اما امکان حصول مقام انبیا از برای جمیع خلق این ممکن نه زیرا خلق بمراتب است مادون ادراک مافوق را ننماید... مومنین این ظهور بمقام انبای بنی اسرائیل رسند نه انبیای اولوالعزم زیرا آنان ظهور کلی بودند." ۳۷

این کاملاً با آنچه که پیروان ادیان دیگر می کنند مانند گذاشتن دست روی مریض و خواندن وردهای مخصوص متفاوت است.

از جمله صفاتی که در این دعاء آمده است: محفوظ و ملحوظ، ظاهر مستور، غائب مشهور، ناظر منظور. یا قاتل عشاق راجع میشود به حدیث قدسی که میفرمایند: "من احبته قتلته فعلی دیته". مضمون بیان مبارک: کسی را که دوست داشتم او را کشتم و هر که را کشتم پس جزای او با من است.

پس از ذکر اسماء الله و جمله انت الکافی و انت الشافی... لحن دعا تغییر پیدا می کند و توسل و تضرع می شود که شباهت پیدا می کند با بسیاری از ادعیه شفای دیگر "سبحانک اللهم یا الهی اسالک بجدوک الذی به فتحت ابواب الفضل و العطاء و به استقر هیکل قدسک علی عرش البقاء و برحمتک التی بها دعوت الممكنات علی خوان مکرمتک و انعامک و بعنایتک التی بها اجبت فی نفسک من قبل کل من فی السموات و الارض فی حین ظهور عظمتک و سلطنتک و طلوع عز حکومتک بکلمه (بلی)ک" (که منظور از بلی قبول امر الهیست و حرف (ک) اشاره به ضمیر مخاطب است).

اینجا کلمه بلی اشاره است به اولین کلمه که از فم موجودات خارج شد زیرا در قرآن آمده است که پس از آنکه خداوند زمین و آسمان را ساخت و موجودات را آفرید خطاب به آنها گفت :

"الست بربکم" و گفتند "بلی" و بهذه الاسماء الحسنی الاعظم و بهذه الصفات العلیا

الاکرم.

پس از این قسمت حفظ حمل ورقه است، حضرت عبدالبهاء میفرمایند که حمل حرز و دعا یا حل اسم اعظم مرقوم در آب و نوشیدن بجهت امراض اگر این دو عمل به توجه تام و خلوص قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود تاثیرش شدید است. ۳۸

از حضرت عبدالبهاء در کتاب بهاء الله و عصر جدید نقل شده است که در جواب سوالی در مورد حکمت طلب حاجات می فرمایند: "اعلمی ان شان الضعیف ان یتهل الی القوی و یلیق للمستفیض ان یتضرع الی الفیاض الجلیل و اذا ناجی ربه و توجه الیه و استفاض من بحرہ فنفس هذا التضرع نور لقلبه و جلاء لبصره و حیاہ لروحه و علو لکینونته فلذلک انظر عند مناجاتک الی اللہ و تلاوتک(اسمک شفائی) کیف یهتز قلبک و یترنج روحک من روح محبه اللہ و ینجذب فوادک الی ملکوت اللہ فبهذه الانجذابات تزداد السعة و ادا اتسع الاناء زاد الماء و اذا زاد العطش عذب فی ذوق الانسان فیض الغمام هذا سر المناجاة و حکمة طلب الحاجات." که مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: "بدان که هر ضعیفی را شایسته آنست که بدرگاه قوی استغاثه کند و هر طالب فیضی را سزاوار است که از فیاض ذوالجلال مسئلت نماید و چون انسان بمولای خود تضرع کند و باو توجه نماید و از بحر رحمت، رحمت طلبد نفس این حالت و ابتهاج جالب انوار بر قلبش شود بصیرتش روشن گردد بجانش روح بخشد و وجودش به پرواز آید وقتی که بتضرع و مناجات پردازی و تلاوت کنی "یا الهی اسمک شفائی" ملاحظه کن چگونه قلبت مستبشر گردد و جانت از روح محبت اللہ فرحی بی اندازه یابد و دلت منجذب ملکوت اللہ شود. این انجذابات سبب ازدیاد قابلیت و استعداد گردد هر چه وسعت ظرف بیشتر است گنجایش آب در آن بیشتر و چون عطش شدت نماید فیض سحاب بمذاق گوارا تر آید اینست حکمت و سر ابتهاج در طلب حصول نیت و آمال".

پس در نتیجه ابتهاج و تضرع در حین طلب حاجات روح ما مسرور شده و انجذاب ما بیشتر می شود زیرا استعداد ما افزایش پیدا می کند.

ادعیه شفا شامل شفای جسمانی و روحانی هر دو می باشد و نباید تنها بجهت شفای جسمانی خوانده شود، استفاده از این ادعیه برای تبلیغ یا برای تغییر نفوس هم بسیار مهم است، پس تلاوت دعای شفا تنها در حالات مریضی سخت خود و یا نزدیکان نیست، بسیاری از افراد اظهار میکنند که تنها در مواقع بخصوصی مایلند دعاها را شفا را بخوانند، گر چه این مسأله تنها به افراد ربط دارد ولی میتوان گفت که پس از مطالعه این بیان مبارک به این نتیجه میرسیم که خواندن ادعیه بطور عمومی حالت تضرع و تبتل را به

ما میدهد، و با تلاوت ادعیه شفا نه تنها طلب صحت و سلامت خود و دوستان و نزدیکان خود را میکنیم بلکه میتوانیم برای افرادی که نمیشناسیم دعا بخوانیم.
 "ثم اشف بها كل مريض و علیل و فقير عن كل بلاء و مكروه و آفة و حزن ثم اهد بها كل من يريد ان يدخل في سبل هداينك و مناهج فضلک و غفرانک" (لوح انت الكافی)

یادداشت ها

- * متن مطالبی که در سی و پنجمین دوره مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو، ایتالیا در جولای ۲۰۰۱ ارائه گردید.
- ۱- انجیل متی، اصحاح ۸
 - ۲- انجیل متی، اصحاح ۱
 - ۳- از ابو داود روایت شده است.
 - ۴- الاستشفاء بالدعاء، ابراهیم محمد حسن الجمال، (دار الفضیله، القاهره)، ص ۵۱
 - ۵- ماخذ بالا، ص ۵۴
 - ۶- ماخذ بالا، ص ۹۹
 - ۷- ماخذ بالا، ص ۹۹
 - ۸- کتاب بیان فارسی، ص ۲۵۲
 - ۹- امر و خلق، جلد چهارم، ص ۵۸
 - ۱۰- کتاب امر و خلق، جلد ۴، ص ۶۸
 - ۱۱- بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۰۹
 - ۱۲- مانده آسمانی، جلد ۵، ص ۲۳-۲۴
 - ۱۳- طب و بهداشت در تعالیم بهائی، ص ۱۰۰
 - ۱۴- کتاب بهاء الله و عصر جدید، (طبعه البرازیل ۱۹۸۸)، ص ۱۳۲
 - ۱۵- امر و خلق جلد سوم، ص ۲۹-۳۰
 - ۱۶- کتاب بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۲۷
 - ۱۷- خلاصه اعشاب: موادیست که از گیاههای مختلفه بروشهای گوناگون - مانند جوشاندن و یا حل کردن در الکل - استخراج میشود و هر کدام دارای خاصیت شفا دهنده مخصوص بخود میباشد.
 عقایر: جمع عقار و بمعنی دارو و دوا میباشد

- ۱۸- امر و خلق، جلد ۳، ص ۲۵
- ۱۹- مائده آسمانی، جلد ۵، ص ۲۴-۲۵
- ۲۰- در تاریخ زندگی حضرت بودا آمده است که هنگامیکه او به سن هشتاد سالگی رسید به دوستان خود گفت که بزودی آنان را ترک خواهد نمود، و طولی نکشید که وی در کوشیناگارا خوراکی فاسد خورده و در حال تامل از این دنیا رفت. این مطلب از شبکه انترنت استخراج شده است آدرس صفحه آن:
www.ship.edu/~cgboeree/siddharatha.html
- ۲۱- Archives of Internal Medicine Vol. 159, No.19, October 25, 1999
- ۲۲- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۹۱
- ۲۳- مفاوضات، فصل ۲۵
- ۲۴- مکاتیب، جلد ۳، ص ۳۷۹
- ۲۵- مفاوضات، ص ۳۲۴
- ۲۶- کتاب بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۲۶
- ۲۷- ترجمه بیان مبارک حضرت عبدالبهاء، کتاب روحی ۱، فصل ۲، قسمت ۸
- ۲۸- مقامات التوحید، کمال الدین بخت آور (موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع)، ص ۱۶
- ۲۹- ماخذ بالا، ص ۲۳
- ۳۰- الصله بین التصوف و التشیع، النزعات الصوفیه فی التشیع، الدكتور کامل مصطفی الشیبی، الطبعه الثالثه، (دار الاتدلس، بیروت، ۱۹۸۲) ص ۱۷۲
- ۳۱- ماخذ بالا، ص ۱۷۲
- ۳۲- امر و خلق، جلد ۳، ص ۷۴
- ۳۳- مائده آسمانی، جلد ۸، ص ۲۴
- ۳۴- رساله یعقوب، اصحاب ۵
- ۳۵- انجیل مرقس، الاصحاح التاسع
- ۳۶- اعمال الرسل ۱۶ قصه المراه العرافه
- ۳۷- مائده آسمانی، جلد ۲، ص ۱۵
- ۳۸- مکاتیب جلد دوم، ص ۳۰۶

مروری بر دو زیارتنامه از آثار قلم اعلیٰ

آرمین اشراقی

این فکر که از رفتن به اماکن مقدسه تبرک حاصل می‌شود از قدیم در همه ادیان و تمدن‌ها معمول و رایج بوده است. مثلاً مسیحیان اماکنی را که تصور می‌کنند به قدم حضرت مسیح یا یکی از حواریون متبرک شده یا قبور قدیسین یا محللهایی را که معروف است که حضرت مریم آنجا ظهور کرده زیارت می‌کنند. این قبیل مکانها فراوانند و گرچه اکثر آنها در واقع از حقیقت تاریخی برخوردار نیستند ولی مردم با تحمل زحمات بسیار به امید متبرک شدن، یا شفا یافتن، یا بخشیده شدن گناهان خود به این اماکن می‌روند. پیروان فرقه‌های مختلف هندو مسافتهای طولانی را برای زیارت این‌گونه اماکن طی می‌کنند و هر قدر که سفر طولانی‌تر و مشکک‌تر باشد شوابش را بیشتر می‌دانند. (۱)

در اسلام یکی از مهمترین دستورات شرعی حکم حج است یعنی زیارت خانه خدا (بیت‌الله) در مکه و اماکن دیگری در اطراف آن. این حکم از جمله پنج حکم اصلی اسلام است. علاوه بر این زیارت مدفن حضرت رسول و انبیاء و اولیاء در سایر بلاد اسلامی بین مسلمانان مرسوم و متداول است.

در مذهب شیعه زیارت قبور و اماکن مقدسه اهمیت بیشتری دارد و آداب و رسوم مربوط به آن با آنچه در این مورد بین اهل تسنن رواج دارد متفاوت است. (۲)

زیارتگاههای شیعیان در درجه اول قبور ائمه است و سپس امامزاده‌ها. در احادیث و کتب فقهی شیعه بیش از کتب سنی درباره اهمیت زیارت روایاتی موجود است. (۳) در حقیقت به زیارت قبور ائمه رفتن، هم از لحاظ آداب و رسوم و هم از لحاظ اهمیت شبیه حج

است. به عنوان مثال این حدیث را روایت می‌کنند: «من زار قبر الحسن بن علی عارفا بحقه کمن زار الله تع فی عرشه» (۴) یعنی اگر شخصی قبر امام حسین را زیارت کند و در آن حین عارف به حق آن حضرت نیز باشد، عین آن است که خدا را بر عرشش زیارت کرده باشد، یعنی زیارت قبر امام حسین را در واقع از زیارت خانه خدا که حج است مهمتر دانسته است.

احادیثی نیز موجود است که شفا پیدا کردن یا آمرزیدن گناهان را از طریق زیارت تأیید می‌کند و به طلب شفاعت نیز اشاره می‌کنند.

در کتب احادیث شیعه ادعیه و زیارتنامه‌های متعددی نقل شده است که معمولاً آنها را از ائمه اطهار روایت می‌کنند. این زیارتنامه‌ها معمولاً شامل دستورات دقیقی در باره آداب زیارت و همچنین مقام ائمه است. این زیارتنامه‌ها چون دال بر مقام و اهمیت ائمه هستند در آثار شیخیه بسیار به آنها توجه شده است. بزرگترین و مهمترین اثر شیخ محمد احسائی «شرح الزيارة الجامعة الکبيرة» می‌باشد. زیارت جامعه کبیره از امام الهادی روایت شده است و در حین زیارت قبر هر یک از چهارده معصوم تلاوت می‌گردد (۵). شیخ احمد تمام کلمات و عبارات مذکوره در آن دعا را در ۴ جلد شامل بیش از ۱۲۰۰ صفحه شرح داده است و می‌توان گفت که تمام عقاید او در آن کتاب مسطور است (۶).

در ایام حضرت نقطه اولی زیارتنامه‌های متعددی نازل گردیده که اکثر آنها تا کنون به طبع نرسیده است. در آثار اولیه که مربوط به ایام بطون و مخفی نگاهداشتن ادعای ایشان است، آثاری در آداب و رسوم زیارت قبور ائمه نازل فرموده‌اند و در سالهای بعد زیارتنامه‌های بسیار دیگری مانند زیرتنامه برای جناب قدوس و جناب ملاحسین و شهدای قلعه و غیره عز نزول یافته است.

از قلم اقدس جمال ابهی نیز زیارتنامه‌هایی برای شهدا و متصاعدین الی الله و مؤمنین و مخلصین و نیز اعضای عائله مبارکه نازل شده که تا کنون معدودی از آنها منتشر شده است. از قلم حضرت عبدالبهاء نیز اذکار و ادعیه و زیارتنامه‌هایی صادر گردیده است.

زیارت در امر بهائی:

حکم حج در کتاب مستطاب اقدس منصوص است و چنین می‌فرمایند: «قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البیت دون النساء...» (۷) بنابر نصوص قم اعلیٰ این حکم مربوط به زیارت بیوت مبارکه در شیراز و بغداد است. (۸) و جزئیات آن در سورة حج (۹)

شرح داده شده است.

زیارت اماکن دیگر از احکام شرعی امر بهائی محسوب نمی‌شوند و تنها استثنایی که در این امر موجود است زیارت دو مقام مبارک حضرت اعلیٰ و حضرت بهاء‌الله در ارض اقدس است که باوجود اینکه در کتاب مستطاب اقدس و الواح دیگر جمال مبارک این حکم منصوص نیست، حضرت عبدالبهاء زیارت این دو مقام را بسیار مهم ذکر فرموده‌اند. در یکی از الواح می‌فرمایند: «من عازم غرب هستم ولی احباب باید احرام روضه مبارکه را ببندند و به عتبه مقدسه مشرف شوند و اذن و اجازه دارند ولو این عبد در اقصی بلاد باشد زیرا اصل زیارت روضه مبارکه و مقام اعلیٰ است. شدّ رحال از برای این دو لازم است. در ضمن اگر ملاقاتی هم با این عبد نمایند بی‌ثمر نخواهد بود...» (۱۰)

۱. زیارتنامه روضه مبارکه و مقام اعلیٰ

این اثرمبارک در حین زیارت مقام اعلیٰ، روضه مبارکه و نیز در جلسات صعود حضرت بهاء‌الله و شهادت حضرت رب‌اعلیٰ تلاوت می‌شود. در نصّ این زیارتنامه بر خلاف زیارتنامه‌های شیعه و بعضی زیارتنامه‌های نازله از قلم حضرت نقطه اولیٰ دستوراتی به اعمال خاص از قبیل وضو یا سجده یا رکوع در حین زیارت موجود نیست. حتی تلاوت این زیارتنامه در حین تشرّف به مقامات نامبرده امرواجب نیست.

این زیارتنامه به شکل و ترتیبی که امروز در دست است و از آن استفاده می‌شود از قلم جمال قدم نازل نگردیده است. بلکه بعد از صعود مبارک حضرت عبدالبهاء به جناب نبیل اعظم دستور دادند که از الواح مختلفه جمال مبارک زیارتنامه‌ای را تدوین نماید. جناب نبیل فقراتی از چهار لوح مبارک انتخاب کردند و به حضور حضرت عبدالبهاء معروض داشتند. این انتخاب تأیید گردید. بدین ترتیب تمام نصّ زیارتنامه‌ای که امروز مورد استفاده احباء قرار می‌گیرد متشکل از آیات الهی است ولی به نظم و ترتیبی است که جناب نبیل به دستور و تأیید حضرت عبدالبهاء تهیه نموده است. (۱۱)

تحقیق دقیق در همه جنبه‌های عرفانی و اعتقادی و ادبی این اثر مبارک کاریست بسیار مفصل و از حد یک مقاله خارج است زیرا برای غالب مطالبی که در این لوح مطرح می‌شوند می‌توان بحثهایی مفصلی کرد و مقالاتی متعدد تدوین نمود. ولی برای آشنایی بهتر با متن، اشاره مختصری به اهمّ مطالب زیارتنامه می‌شود.

بخش اول زیارتنامه که بیش از نصف متن این لوح را تشکیل می‌دهد مأخوذ از لوح «آقا بابا» است. از بخشهای آن لوح که در زیارتنامه نقل نشده است زمان نزول لوح

آقا بابا در دورهٔ ادرنه مشخص می‌شود. در آن زمان احباء از مشرف شدن به حضور جمال مبارک محروم بودند، لذا در اول آن لوح می‌فرمایند کسانی که از شرف لقا محروم هستند این لوح را تلاوت نمایند و آن حکم زیارت حضوری را دارد. «ان یا عبد ان احرم قلبک فی الکعبة الحرام ثم زرها بخضوع مبینا. فلما سد السبیل الی ربک قدر للزائرین بان یتوجهوا بقلوبهم الی مقرّ عرش عظیما. لانّ الناس قطعوا السبیل و منعوا العباد عن الورد علی شاطی عزّ منیعا. لذا اقبل الله عنهم توجهم الی شطر البیت بقلب طاهر منیرا. فاذا اردت الزیارة توضاً كما امرت فی کتاب الله ثم ولّ وجهک شطر العرش و قل: الثناء الذی...» یعنی می‌توان چنین نتیجه گرفت که لوح آقابابا در ابتدا زیارتنامه‌ای بوده است که در آن حتی امر به وضو آمده است و لکن در زیارتنامهٔ این بخش دیگر ذکر نمی‌گردد.

در آخر لوح آقا بابا بعد از فقره ای که در زیارتنامه نقل می‌گردد می‌فرمایند: «و من زار هذا الغریب المحزون المسجون بما القی الروح علیه فی هذا اللوح و قد یغفر الله و ابيه و امه و ذوی قرابته الذینهم امنوا بالله و یبعثه لدی کل ظهور بوجه مشرق منیرا...» (۱۲) قلم اعلیٰ می‌فرمایند که اگر کسی این لوح را با قلب پاک و منیر تلاوت کند خویشاوندان و منتسبین به او که به خداوند ایمان آورده‌اند مورد عفو و آمرزش خداوند قرار خواهند گرفت.

در آیهٔ اول زیارتنامه می‌فرمایند: «الثناء الذی ظهر من نفسک الاعلیٰ و البهاء الذی طلع من جمالك الابهی علیک یا مظهر الکبریا و سلطان البقاء و ملیک فی الارض و السماء.» در این آیه اشاره ایست به وحدت ذاتی دو مظهر الهی، حضرت رب اعلیٰ و جمال اقدس ابهی. البته با توجه به این مطلب که حضرت اعلیٰ مبشر جمال اقدس ابهی بوده‌اند. (۱۳) و در بسیاری از آثار مبارک حضرت اعلیٰ به عظمت حضرت من یظهره الله در مقایسه با مقام خود تأکید می‌فرمایند. همچنین قابل توجه است که در آثار جمال مبارک آیات بسیاری یافت می‌شود که در آنها وحدت ذاتی این دو مظهر مورد تأکید قرار می‌گیرد. در بسیاری از الواح حضرت بهاء الله حضرت اعلیٰ را به «ظهور قبلم» (۱۴) خطاب می‌فرمایند و یا خودشان را با نقطهٔ بیان و یا نقطهٔ اولیٰ و رجعت آن یکسان می‌دانند. (۱۵) آنچه در ارتباط با این موضوع در لوح سراج نازل شده و مؤید این مطلب است، اینست: «اسم اعلیٰ به اسم ابهی تبدیل شد» (۱۶) مطلب دو اسم ابهی و اعلیٰ و تبدیل یکی به دیگری بحث بسیار مفصلی است که خارج از موضوع این مقاله است. مطلب قابل توجه دیگر در این بیان مبارک این است که می‌فرمایند: «الثناء

الذی ظهر من نفسک... علیک...» یعنی درودی که از نفس خودت ظاهر شده بر تو باد. در ادیان بابی و بهائی امکان توصیف حق و حتی مظهر او به آنچه لایق اوست در حد امکان عباد نیست. هر نعت و وصفی که از عباد صادر می شود محدود به حدودات بشریست و لایق ساحت اقدس نه. منتهی خدا شنائی را قبول می فرماید که از طریق مظاهر خود به عباد آموخته و آن وصف حق است از خود حق. لذا در این مقام زائر چون به نامناسب بودن ذکر خود واقف است شنائی را برای خدا می فرستد که از خود حق بر آمده است و مقدس از اوصاف بشریست.

در این آیه نیز مقام مظهر به عنوان مظهر عظمت خداوند در دنیا و مالک و سلطان همه عباد معلوم شده است. این اسامی که ذکر شده از «اسماء جلال» الهی هستند و در نتیجه بر خضوع و خشوع عبد زائر دلالت می کنند.

«بک اشرفت شمس القدم فی سماء القضاء و طلع جمال الغیب عن افق البداء»

اشاره است به مقام خاص جمال اقدس ابهی به عنوان «مرسل کلّ رسل» و «مکلم طور» و القاب شبیه آن که در بسیاری از الواح نازل شده است. من جمله در لوح سراج می فرمایند: «یا ملعون! تا الله ما امنت من قبل باحد من رسل الله . و لو امنت فی عهد ذالک الایمان ما کان ایمانا حقیقتا بل کان شبحا. و لو کان علی التّحقیق ما کفرت بالذی به حقّ رسالة کلّ رسول و بعث کلّ نبی و ایمان من فی السّموات و الارضین...» (۱۷) موضوع بداء و قضاء که در این آیه آمده است از مسائل بسیار دشوار فلسفی و اعتقادیست. در اسلام، اهل تشیع بحثهای متعدد و مفصلی را در این باره مطرح کرده اند. (۱۸) حضرت ربّ اعلیٰ در باب سوم از واحد چهارم کتاب مستطاب بیان فارسی می فرمایند: «ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمی شود به هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف به قدرت اوست بر ما یشاء. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصور نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه او کرده می گردد.» (۱۹)

«و اشهد انّ بحركة من قلمک ظهر حکم الکاف و النون و برز سرّ الله المکنون

و بدئت المکنونات و بعثت الظهورات» آیه ای شبیه به این در صلوة کبیر نیز نازل شده که می فرمایند: «انک انت الله لا اله الا انت و الذی ظهر انه هو السرّ المکنون و الرّمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه النون» در اینجا اشاره شده است به عظمت این ظهور که در اکوار سابق مکنون و مستور بوده و در این ظهور آشکار شده است. در یکی از الواح لفظ «کلمه مکنون مشهود» نازل شده است. (۲۰)

حروف کاف و نون امر تکوینی را تشکیل می‌دهند که با آن خداوند خلق را بوجود می‌آورد. در باره معنی خاص هر یک از این دو حرف و ترکیب شدن آنها باهم در آثار فلسفی و عرفانی اسلامی از قبیل آثار ابن عربی توضیحات و تفسیرات بسیار و مفصل و پیچیده داده شده است. در آثار شیخی و همچنین در آثار بابی و بهائی مکرر لفظ «کاف مستدیره» ملاحظه می‌شود و این اصطلاح اشاره به کاف قبل از انتساب به نون است. به طور مختصر می‌توان گفت که دو حرف کاف و نون تعبیراتی هستند برای دو قوه که از اقتران آنها شیئی ثالث بوجود می‌آید. رموز بسیاری برای این حقیقت در آثار مبارکه ملاحظه می‌شود، من جمله: صورت و ماده، پدر و مادر، مشیت و اراده، محمد و علی، آدم و حوا: قلم آن قلم است که خدا با آن بر لوح محفوظ اسامی تمامی خلق و همه حوادث و واقعات را می‌نویسد و قلم اعلیٰ نیز از القاب آن است. اینجا در حقیقت اشاره شده است به مقام مظهر الهی به عنوان خالق اشیاء. در الهیات شیخی و بابی و بهائی ذات خداوند مقدس است از هرگونه ارتباط مستقیم با خلق و توسط مشیت اولیه، که به اسماء دیگر هم معروف است، خلق را بوجود می‌آورد. حدیثی که در این مورد به آن استشهاد می‌گردد این است: «ان الله خلق الاشياء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها» (۲۱) «بکلمة من عندک فصل بین الممكنات و سعد المخلصون الی الذروة العلیا و المشرکون الی الدرکات السفلی» اینجا اشاره به این حقیقت است که فرق بین مؤمنین و مشرکین به وسیله کلمه الهی مشخص می‌گردد. در اسلام یکی از اسامی قرآن «الفرقان» است و بعضی از مفسرین این لقب را به این معنی تعبیر کرده اند که آیات الهی حرام را از حلال جدا می‌کنند (۲۲)

میزان بین مؤمن و معرض در آثار جمال قدم کلام الهی ذکر شده است. مثلاً در لوح سلمان این امر مفصلاً توسط قلم اعلیٰ تشریح گردیده است. مضمون کلام مبارک به اختصار این است که در تاریکی رنگی دیده نمی‌شود و همه اشیاء یکسان به نظر می‌رسند تا وقتی که نور به آنها بتابد و به حدی که آنها نور را منعکس کنند از هم مشخص می‌شوند. یا ذات شخص فقیر معلوم نمی‌شود تا اینکه ثروتمند شود. در آن زمان است که معلوم می‌شود آیا به کمک فقرا می‌رود یا ثروتش را وسیله جنگ و جدال قرار می‌دهد و به این ترتیب است که ذات او معلوم می‌گردد. قلم اعلیٰ در لوح سلمان می‌فرماید: «حال ملاحظه کن که از یک تجلی چه مقدار امور مختلفه متغایره ظاهر می‌شود. ولكن قبل از تجلی جمیع این نفوس در اماکن خود مخمور و مستور و افسرده بوده...» (۲۳) از این آیه مبارکه نیز معنی عبارت «و بدتت الممكنات» که در آیه قبل ذکر شده بود معلوم

می‌گردد. در عالم امکان قوا در اشیاء مستور هستند و آن زمان که به عالم اکوان می‌رسند بروز می‌کنند.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان شرح مفصلی درباره حقیقت کلمه الهی می‌فرماید: «این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است. در مقبلین حرارت حبا حداث نماید و در مغرضین برودت غفلت آورد.» (۲۴)

نکته دیگر برای توضیح این موضوع، مطلبی است که در قرآن کریم، سوره الاعراف، آیه ۱۷۱، نازل شده است که چنین می‌فرماید: قبل از خلق اشیاء و ورود آنها به عالم تکوین، خدا از آنها پرسید: «الست بریکم؟» آنان که جواب دادند «بلی» بر حق شناخته شدند و دیگران از اهل نار. (۲۵) در آثار عرفا از قبیل ابن عربی و در آثار شیخیه و همچنین در کتاب مستطاب بیان فارسی این نکته دارای اهمیتی خاص و تعبیرات و تفسیرات متعددی است. در آثار بهائی این ندای الهی رمزی است برای اظهار امر مظهر الهی در هر عصر و اجابت خلق به آن و اشاره ایست به ایمان آوردن یا انکار کردن آنان. در یکی از الواح صیام، نازل از قلم جمال مبارک نیز کلمه الله به شمشیری تشبیه می‌گردد که هم فصل و هم وصل می‌کند؛ یعنی مؤمنین را از معرضین جدا می‌سازد و نیز مؤمنین را به خداوند و مظهر او نزدیک می‌کند. «و انطقنی یا الهی بکلمة من عندک و جعلتنا سیفا ذا ظبتین بقدرتک و اقتدارک. بظبة منها فصلت و فرقت عبادک و خلقک الذنیهم استکبروا علیک و توقفوا فی امرک الذی ما اظهرت امرا اعظم منه. و بظبة اخری جمعت و وصلت و بلغت و ربطت و الفت بین الذین اقبلوا الی وجهک و آمنوا بآیاتک الکبری...» (۲۶)

«و اشهد بان من عرفک فقد عرف الله و من فاز بلقائک فقد فاز بلقاءالله» مجددا این حقیقت تأکید می‌شود که چون ارتباط مستقیم بین خدا و خلق ممکن نیست، مظهر الهی در دنیا نایب مطلق خداست. و چون عرفان ذات الهی از برای عباد غیر قابل حصول است، لذا عرفان مظهر امر و لقای او نفس لقاءالله است زیرا او مرجع کل اسماء و صفات الهیست. در قرآن کریم نیز ذکر لقاءالله شده است که اشاره به ظهور بعدی است. «فظوی لمن آمن بک و بآیاتک و خضع بسطانک و شرف بلقائک و بلغ برضائک و طاف فی حولک و حضر تلقاء عرشک.» این آیه شرح و تفصیل آیه قبل است که اوصاف کسان است که به اجابت ندا و عرفان مظهر الهی فائز شده‌اند و به او ایمان آورده‌اند و اظهار خضوع و خشوع و تسلیم و رضا نموده‌اند. اینها، در مقابل «مظاهر ویل» (۲۷) که در آیه بعدی ذکر می‌گردند، «مظاهر طوی» (۲۸) هستند.

«فویل لمن ظلمک و انکرک و کفر بآیاتک و جاهد بسطانتک و حارب بنفسک و استکبر لدی وجهک و جادل بیرهانک و فرّ من حکومتک و اقتدارک و کان من المشرکین فی الواح القدس من اصبح الامر مکتوباً» در مظاهر ویل (۲۷) همه صفات ضد صفات اهل طوبی (۲۸)ده می شود، یعنی جحود (سرکشی) مقابل خضوع، کفر و انکار مقابل ایمان... مقصود از الواح قدس احتمالاً مطالبی است که خداوند هنوز آنها را به این عالم خاکی نازل نفرموده است و در آنها نام مؤمنین و مخلصین و نیز منکرین و معرضین نوشته شده است. مطلب «ذکر اسماء لدی الوجه»، نوشتن نام اشخاصی در کتابی عندالله و غیره، موضوعیست که در اکثر الواح ذکر می گردد و در آینده باید مورد توجه محققین قرار گیرد. (۲۹)

در آخر این قسمت دعایی است که در آن طلب مغفرت و تأییدات الهی می شود و تقاضای نزدیکی به خدا.

به طوری که مشاهده شد در بخش اول زیارتنامه مقام روحانی و مکنون مظهر الهی توصیف می گردد و قسمت دوم مربوط است به ظهور مظهر الهی در این عالم خاکی، که در آنجا مظلومیت او معلوم می گردد. با درود بر مظهر الهی آغاز می شود و بعد از آن به شادان و بلایای وارده به او اشاره می گردد و می فرمایند: «ما رأی عین الابداع مظلوماً شهک» یعنی تا کنون هیچ چشمی مظلومی شبیه تو (حضرت بهاءالله) ندیده است. و پس از این برای هدایت مؤمنین به عرفان حق طلب تأیید می شود.

در بخش سوم اشاره به عهد و میثاق و ذکر عائله مبارکه یا به اصطلاح اسلامی «بیت النبوة» می گردد و سپس بر سدره (خود مظهر الهی) و بر اغصان و اوراق، یعنی فرزندان او درود فرستاده می شود و از خداوند حفظ آنها از شرّ ستمکاران و کسانی که به حق دیگران تجاوز می کنند و سپاه ظالمان خواسته می شود. البته با ملاحظه تاریخ امر می دانیم که متأسفانه تعداد زیادی از افراد عائله مبارکه عهد الهی را نقض نمودند و اعمالی بسیار قبیح مرتکب شدند..

در بخش آخر زیارتنامه عبد زائر بر مؤمنین، یعنی فائزین و فائزات (مردان و زنانی که زائر هستند) درود می فرستد و به کرامات و فضل خداوند شهادت می دهد. در این بخش آخر هم مانند بخشهای دیگر به دو مقام مظهر الهی و به عائله مبارکه، و همچنین به جامعه بهائی یعنی «امت» اشاره شده است.

چنانکه معلوم گردید در این متن نسبتاً کوتاه اغلب موضوعهای الهیات و

اعتقادات اهل بهاء مطرح می‌شود و در باره ارتباط میان خدا و خلق و راجع به مقام مظهر الهی و ظهور او در عالم تکوین و بلایای وارده بر او و نیز در باره عهد و میثاق و جامعه بهائی اشاراتی ذکر شده. گذشته از این دعایست برای عبد زائر جهت عرفان حق و طلب تأییدات الهی و هدایت به راه راست و حفظ او.

۲. زیارتنامه آسیه خانم ملقب به نواب و ورقه علیا

در تاریخ امر درباره بلایا و مصائب وارده بر حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء شرحهای مفصل موجود است، ولیکن درباره مشکلات و گرفتاریهای نسوان عائله مبارکه اطلاع کمتری در دست است، با وجود اینکه آسیه خانم تقریباً در تمام مدت حیات عنصری جمال مبارک، غیر از زمان اقامت در سلیمانیه، در خدمت ایشان بوده و در اکثر مصائب و شدائد شریک آن حضرت بوده‌اند، علت این کمبود اطلاع در باره نسوان عائله مبارکه احتمالاً رعایت آداب و رسوم آن زمان بوده که اصولاً صحبت در باره همسر کسی یا حتی احوالپرسی از او را بی‌احترامی می‌دانستند. علاوه بر این البته کمال توجه مؤمنین و مورخین آن زمان به خود مظهر ظهور و مرکز میثاق بوده است.

آسیه خانم دارای مقام خاصی هستند چنانکه حضرت بهاءالله می‌فرمایند که در همه عوالم الهی مصاحب ایشان هستند. (۳۰) ولی دو همسر دیگر جمال مبارک، مهد علیا و گوهر خانم به این افتخار نائل نشدند. با وجود محدودیت اطلاعات، این مختصر در اینجا ذکر می‌گردد (۳۱): تاریخ تولد آسیه خانم معلوم نیست ولی ایشان دختر یکی از اشراف طهران به نام میرزا اسمعیل وزیر یالرودی بودند. در باره مادرشان تا بحال هیچ اطلاعی به دست نیامده است. برادر آسیه خانم قسلاً با خواهر بزرگ حضرت بهاءالله، ساره خانم ازدواج کرده بود و احتمالاً ایشان آسیه خانم را برای برادر خود انتخاب نموده بودند. ازدواج حضرت بهاءالله با آسیه خانم در سال ۱۸۳۵م. واقع شده است. یعنی در زمانی که حضرت بهاءالله ۱۸ساله بودند. سن آسیه خانم در آن موقع معلوم نیست فقط می‌دانیم که به سن بلوغ رسیده بودند. القاب آسیه خانم نواب و ورقه علیا بود که لقب اخیر بعداً به دخترشان، بهائیه خانم، اعطاء گردید. از این اقتران ۷ کودک متولد شد، که چهار نفر از آنها در طفولیت فوت کردند و سه طفل دیگر عبارتند از حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم، میرزا مهدی، غصن اطهر و بهائیه خانم، ورقه علیا.

آسیه خانم در سال ۱۸۸۶م. صعود نمودند، یعنی در حدود ۵۱ سال در خدمت حضرت بهاءالله و در همه مراحل تبعید و سجن همراه ایشان بودند. حضرت عبدالبهاء در

لوحی می‌فرمایند که تمام متن اصحاح ۵۴ کتاب اشعیام در عهد عتیق شامل اشاراتی به سرکار آسیه خانم می‌باشد. (۳۲)

لوحی که در این مقاله مورد بحث است در کتاب «اختران تابان» (ص ۲۷۴-۲۷۲) به اسم «زیارتنامه ورقه علیا، آسیه خانم، حرم حضرت بهاءالله» به طبع رسیده است. در کتاب اماکن تاریخی بهائی در ارض اقدس (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۵۰ بدیع) ص. ۱۲۸ لوحی دیگر نیز نقل شده است که با این عبارت شروع می‌شود: «یا اهل الوفاء اذا حضرتتم رمسة ورقة العلیا التی صعدت الی الرفیق الاعلیٰ قفوا و قولوا...» ولی بیشتر به نظر می‌رسد که این لوح زیارتنامه‌ای باشد که هنگام حضور در مقام حضرت ورقه علیا (آسیه خانم) تلاوت می‌گردد، در صورتی که لوح مندرج در «اختران تابان» که متن آن مفصلتر است را می‌توان برای ذکر مصائب و بلائی وارد بر آسیه خانم تلاوت نمود. الواح دیگر خطاب به آسیه خانم و یا در ذکر و توصیف ایشان از قلم جمال اقدس ابهی نازل و از قلم مرکز میثاق صادر شده است. (۳۳)

در مورد تاریخ نزول این لوح اطلاعی یافت نشد ولی از مطالعه متن آن به نظر می‌رسد که بلافاصله یا اندکی بعد از صعود آسیه خانم نازل گردیده باشد. در اول زیارتنامه، حضرت بهاءالله قلم را مخاطب قرار داده می‌فرمایند: «یا قلم جاء کرة بعد اخرى ما اخذت به الاحزان اهل البهاء الذین آمنوا بالله مالک الاسماء و فاطر السماء و طاروا باجنحة العرفان في هواء الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة في الامکان. یا قلמי الاعلیٰ قد اتتک مصیبات ناحت بها سكان الفردوس الاعلیٰ و الجنة العلیا و الذین طافوا العرش في الصباح و المساء.» یعنی بار دیگر امری واقع شده که قلم اعلیٰ را به نفس و همه اهل بهاء را محزون کرده است و نیز اهل فردوس اعلیٰ و جنّت علیا و طائفین عرش یعنی مؤمنین در همه عوالم الهی به ندبه و نوحه افتاده‌اند. بار دیگر، کرة بعد اخرى، احتمالاً اشاره به صعود میرزا مهدی، غصن اطهر است که چند سال قبل اتفاق افتاده بود. بعد به قلم می‌فرمایند: «اسمع ندائی ثم اذکر المصیبة التی بها احاطت الهموم اسمی القیوم و انهزم بها الصبر و الاصطبار و تفرقا فی الدیار. قل:....» یعنی ندایم را بشنو و مصیبتی را ذکر کن که توسط آن هموم قیوم، یعنی حضرت بهاءالله، را احاطه نموده و صبر و اصطبار از این دیار فرار کرده...» از اینجا به بعد نصّ لوح خطاب به خود آسیه خانم است. می‌فرمایند: «یا ورقة العلیا المذكورة في الصحيفة الحمراء.» صحیفه حمراء در آثار بهائی هم از القاب کتاب مستطاب اقدس و هم اشاره به کتاب عهد است و همچنین به کتابی نیز اطلاق می‌گردد که نزد خداست و در این عالم خاکی نازل نگردیده و

در آن اسما مخلصین و مؤمنین و شهداء مذکور است. (۳۴)

بعد می فرماید: «انت التي خلقك الله للقيام على خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق و حیه و مطلع آیاته و مصدر احکامه» یعنی تویی آن کسی که خدا تو را خلق کرده برای خدمت خود و مظهر الهی که اینجا به القاب متعددی توصیف گردیده است. «و ایدک علی شأن اقبلت بکک الیه اذ اعرض عنه العباد و الاماء و سمعت ندائه الاحلی و اجبته.» یعنی و خدا تو را تأیید فرموده و کمک کرده تا کاملاً به او ایمان آوردی و ندای الهی را جواب دادی در حالی که اکثر عباد و اماء از معرضین مشاهده شدند. منظور از ندای الهی «الست بربکم» (آیا خدای شما نیستم؟) است که اشاره به ظهور مظهر الهی در این عالم است که در آن حین همه عباد امتحان می شوند که آیا به این ندا جواب مثبت می دهند یا منفی، یعنی ایمان می آورند یا منکر می شوند.

«و کنت معه في کلّ الاحوال الی ان هاجرت من ارض الطاء الی الزوراء و من الزوراء الی ارض السر و منها الی هذا السجن الّذی سمي بكل الاسماء من لدی الله فاطر السماء.» اشاره ایست به این که آسیه خانم در همه احوال با حضرت بهاء الله بودند و از طهران به بغداد و از آنجا به ادرنه و نهایتاً به عکا، سجن اعظم، هجرت کردند. «و کنت في الليالي و الايام فائزة بلقائه و ناظرًا الی وجهه و طائفة حول عرشه و سامعة ندائه و ساکنه في بيته و متمسكة بحبله و متشبثة باذيال رداء كرمه و فضله...» یعنی در همه شبها و روزها به دیدار او، یعنی مظهر الهی، فائز بودی و به صورت او می نگریستی و عرشش را طواف می کردی و ندای او را می شنیدی و در خانه او ساکن بودی و به فضل و کرمش متمسک بودی. عباراتی از قبیل فوز به لقا و نظر به وجه و طواف عرش هم اشاره به این حقیقت است که در حضور هیکل عنصری مبارک بودند و هم به این معنی که به اعلیٰ مرتبه عرفان و ایقان رسیده بودند.

«الی ان جاء القضاء بما كان مكتوباً في كتاب الله رب الاخرة و الاولى و حملت شدائده الی ان انفقت روحک في سبيله امام وجهه» یعنی تا اینکه قضائی که در کتاب خدا ثبت است واقع شد و گرفتاریهای او را تحمل نمودی تا اینکه در مقابل او روح را در راهش انفاق نمودی.

«طوبی لک یا امتی و یا ورقتی المذكورة في کتابی و المسطورة من قلمی الاعلیٰ في زبیری و الواحی.» یعنی خوشا به حال تو ای کنیز من و ای ورقه من که اسمت در کتابم ذکر شده است و در الواح و زیر من از قلم اعلیٰ نوشته شده است. مقصود از این

الواح و زُبُر احتمالاً مانند صحیفه حمرا که قبلاً ذکرش شد، اشاره به کتبی است که در این عالم نازل نشده است.

«اشهد انک شربت رحيق العرفان من كأس البيان و صبرت فيما ورد عليك من البساء و الضراء في سبيل الله مُنزل الآيات و مُظهر البينات.» یعنی شهادت می‌دهم که شراب عرفان را از کأس بیان نوشیدی یعنی به عرفان مظهر الهی فائز گشتی و در تحمل گرفتاریها و سختیها که در راه خدای نازل کننده آیات و ظاهر کننده بینات بر تو وارد شد تحمل نمودی.

«نشهد انک آمنت به و رسله و ما انزله من سماء مشيته و هواء ارادته» شهادت می‌دهیم به آنکه مؤمن بودی به او، یعنی خدا یا مظهر الهی، و به کتب و رسل او و به آنچه از آسمان مشیتش و هوای ارادتش نازل گردیده است.

«افرحي في هذا الحين في المقام الاعلى و الجنة العليا و الافق الابهي بما ذكرک مولی الاسماء» یعنی خوش باش که مولی الاسماء تو را ذکر نموده و تو در مقام اعلیٰ و جنت علیا، یعنی بهشت و افق ابهی حاضر هستی.

« نشهد انک فزت بكلّ الخير و رفعت الله الی مقام طاف حولک کلّ عز و کلّ مقام رفیع» یعنی شهادت می‌دهیم که به کل خیر فائز شدی. اصطلاح کل الخیر در آثار حضرت رب اعلیٰ به عنوان اشاره به ظهور مظهر بعدی ذکر شده است. در آیه اول کتاب مستطاب اقدس نیز به معنی عرفان مظهر ظهور آمده است. قوله عز ذکرة: «انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره... من فاز به قد فاز بكلّ الخیر» یعنی شهادت می‌دهند که آسیه خانم به کل خیر یعنی عرفان مظهر الهی جمال اقدس ابهی فائز گردیدند. (۳۵) و لذا خدا ایشان را به مقامی ارتقاء داده که سایر مقامات رفیعه به دور آن می‌گردند.

قد کنت نائمة علی الفراش و کان قائما علی خدمتک الغصن الاعظم و من دونه الاغصان ثم ذوی القربی و الاماء اللاتی کَرّ من اهل سرادق العصمة ثم اللاتی جعلهن الله من اوراق سدره امره و اثمار شجرة فضله» در این بخش از لوح مبارک قلم اعلیٰ به آخرین روزهای حیات ورقه علیا می‌پردازند و می‌فرمایند که در بستر خوابیده بودی و غصن اعظم یعنی حضرت عبدالبهاء، و سایر اغصان و اعضای عائله مبارکه به خدمت قائم بودند. «کان الاغصان یدخلون علیک بسلام و یخرجون باذکار و زفرات و اسفات.» یعنی اغصان با سلام پیش تو می‌آمدند و از ملاحظه بلایای وارده بر تو می‌گریستند و با دعا و اظهار تأسف از نزد تو باز می‌گشتند.

«و بعد صعود روحک نزلت عبراتهم و ناح کل ذی قلب و ذی مقام عند ربک مالک الارضین و السماوات» و بعد از صعود روحت گریستند و هر صاحب قلب و مقامی نزد خدا به نوحه و ندبه افتاد.

«فاه اه بحزنک حزن اهل خباء المجد و فسطاط الفضل و ذرفت عیون اللائی طفن حول العرش بمصیبتک ظهر الفزع الاکبر و ذرفت الابصار تلقاء وجه ربک المختار و نَحَنَ المقربات علیٰ شأن ناح بنوحهن اهل الجنة العلیا و الفردوس الاعلیٰ و الملاء الابهیٰ الذین طافوا فی ازل الازال حول ارادة ربهم مالک المبدء و المال.» یعنی به حزن تو سگان همه عوالم الهی یعنی طائفات عرش (زنانی که دور عرش طواف می کنند) و مقربات (زنانی که از مقربان الهی هستند) و ساکنان بهشت و ملاء ابهی به حزن و به نوحه افتاده اند. و نیز فزع اکبر ظاهر شد. این اصطلاح در قرآن آمده است و در آنجا اشاره به روز قیامت است. ولی در ادبیات و نیز در آثار مبارکه اصولاً به عنوان اشاره به اتفاق شدید و غم انگیز به کار می رود. (۳۶) من جمله در یکی از الواح حضرت بهاءالله به واقعه خروجشان از ارض سرّ با این بیانات اشاره می فرمایند: «و لَمَّا خَرَجْنَا بَكَت عَلَيْنَا مِنْ كُلِّ الْمَلَلِ وَ ظَهَرَ الْفَزَعُ الْاَكْبَرُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ الْعَظِيمِ.» (۳۷)

«یا ورقة العلیا قد بدل بحزنک الیوم باللیل و الفرح بالحزن و السکون بالاضطراب الیٰ ان احاطت الاحزان من فی الامکان بما حزن الاسم المکنون و السرّ المخزون و القیوم الذی فدی لنفسه القائم امام الوجود.» در باره شدت بلایا و حزن ایشان می فرمایند که به خاطر حزن تو روز به شب و شادی به غم و آرامش به اضطراب تبدیل گردید. این غم حتی خود اسم مکنون و سرّ مخزون و قیوم، یعنی حضرت بهاءالله، را احاطه نموده است. در این آیه «قائم» اشاره به حضرت رب اعلیٰ است که خود را فدای قیوم، یعنی حضرت بهاءالله نمود. موضوع دو اسم قائم و قیوم و فرق عددی آنها که در آثار حضرت رب اعلیٰ و جمال اقدس ابهی ذکر شده است در الواح متعدد صادره از قلم اعلیٰ شرح و تفصیل داده شده است. (۳۸)

«یا قلم اصبر الاحزان اخذت الغیب و الشهود ضع ما کنت علیه و قل مقبلاً الیٰ الله مولیٰ الاسماء و فاطر السماء...» در اینجا دوباره به قلم خطاب می فرمایند که این مطلب یعنی ذکر بلایا و مصائب و احزان را ترک کن زیرا که احزان تمام عالم را احاطه نموده. توجه به خدا کن و بگو... از اینجا مناجاتی شروع می شود که قسمت آخر زیارتنامه را تشکیل می دهد. در این دعا طلب مغفرت و تأیید برای عائله مبارکه و همه مؤمنین می شود و این که حزن و بلایا به سرور و شادمانی تبدیل گردد. همچنین از

خداوند می‌طلبند که اعضای عائله مبارکه را بخصوص، و نیز همه مؤمنین را، از اعمالی که بر احزان حضرت بهاءالله بیفزاید حفظ کند و همه گناهانشان را بیامرزد.

یادداشتها

۱. برای اطلاعات بیشتر در باره زیارت در ادیان مختلفه ن.ک. به کتاب *Les Pelerinages, Paris: Editions le seuil, 1960* و نیز به *M.Eliade: Encyclopedia of Religion, New York & London: McMillan, 1987* تحت عنوان Pilgrimage
۲. برای اطلاعات بیشتر در باره زیارت در تشیع ن.ک. به جلد هشتم دائرةالمعارف تشیع (طهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۹ ق) و نیز به دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، جلد اول (طهران: دوستان ناهیدو، ۱۳۷۷) بذیل کلمه زیارت)
۳. تعداد زیادی از این احادیث در کتاب بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، جلدهای ۱۰۰-۱۰۲ (طهران: ۱۳۹۸) آمده است
۴. بحارالانوار، ج. ۱۰۱ ص ۱۷۴
۵. بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۲۷
۶. کتاب شرح الزیارة بارها در ایران طبع و نشر شده و در سالهای اخیر در لبنان تجدید چاپ شده است.
۷. کتاب مستطاب اقدس، بند ۳۲
۸. رساله سوآل و جواب، شماره ۲۹
۹. این دو لوح مبارک در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، ج ۴ (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع، ص ۷۵-۱۰) و در کتاب فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۴، ص ۱۱۰-۱۱۷ و ۱۲۰-۱۳۳ منتشر گردیده است. برای اطلاعات بیشتر در باره جزئیات امر زیارت در دیانت بهائی ن.ک. به مقاله سورة حج از دکتر وحید رأفتی، در مجموعه محبوب عالم (مؤسسه معارف بهائی: دانداس ۱۹۹۵)
۱۰. «شد رحال، بستن بار برای رفتن به جایی... از جایی به جای دیگر کوچ کردن، کنایه از سفر است.» لغتنامه دهخدا، ج ۳۰
۱۱. مصادر این چهار قسمت زیارتنامه توسط دکتر رأفتی تعیین گردیده و در مقاله «مصادر فقرات زیارتنامه روضه مبارکه» در مجله عنذلیب شماره ۷۱، ص ۱۹ به طبع رسیده است.
۱۲. به نقل از نسخه محفظة آثار، ج ۴۹، ص ۲۸۶-۲۸۹
۱۳. لئالی الحکمة (دارالنشر البهائیه، فی البرزیل، ۱۹۸۶، ج ۱ ص ۱۶۵)
۱۴. عبدالحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی (ج ۷، طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۲)

- ۱۴، ۱۵، ۲۲، و نیز لنالی الحکمه (ج ۱، ص ۲۲، ۳۰، ۳۲)
۱۵. لنالی الحکمه ج ۱ ص ۶۵
۱۶. مائده آسمانی، ج ۷،
۱۷. مائده آسمانی، ج ۷، ص ۵۴ و نیز لنالی الحکمه ج ۱، صص ۸۷، ۸۰، ۹۴، ۱۲۷، ۱۵۹
۱۸. برای اطلاعات دقیقتر و سابقه اسلامی آن نک. به جلد ۳ دائرة المعارف تشیع، ذیل بداع (ص ۱۲۸-۱۳۵)
۱۹. در باره موضوع قضاء و قدر و بداء مراجعه فرمایید به مقاله «مراتب سبعه و حدیث مشیت» (وحید رأفتی؛ سقیفنه عرفان؛ عصر جدید؛ دارمشتاد؛ ۱۹۹۹؛ جلد اول)
۲۰. لنالی الحکمه ج ۱ ص ۱۷۶، نیز نک به ۹۵، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۷۶، و نیز در زیارتنامه حضرت ورقه علیا
۲۱. کمال الدین بخت آور؛ مراتب توحید؛ ص ۵۱
۲۲. دانشنامه قرآن، ج ۲، ذیل فرقان
۲۳. مجموعه الواح مبارکه (ویلمت ۱۹۷۹، ص ۱۴۸)
۲۴. بند ۲۲۶
۲۵. سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۱-۱۷۶ ۲۵۲۴۱۷۶
۲۶. عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۹، بدیع، ۴۸-۴۹) و نیز لنالی الحکمه ج ۱، ص ۴۲، ۲۷، ۷۲، ۹۳، ۱۵۸
۲۷. ویل نام چاهیست در جهنم
۲۸. طویی نام درختیست در بهشت
۲۹. لفظی که در این مورد در بعضی الواح زیارت می شود «صحیفه حمراء» است لنالی الحکمه ج ۱ ص ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۶۲، نیات بینات ۱۳۹، وحید رأفتی، الوان در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف امری، ۱۴۴ بدیع، ص ۵۵)
۳۰. « وجعلک صاحبة له فی کل عالم من عوالمه.»
۳۱. مفصلترین تحقیقی که تاکنون در باره آسیه خانم منتشر شده از خانم بهاریه معانی به زبان انگلیسی است: George) *Asiyih Khanum-The most Exalted Leaf entiteled Navvab* (Ronald:Oxford,1993)
32. *God Passes By* ص ۳۴۸.
۲۳. کتاب قاموس توفیق منبع نوروز ۱۰۸ (عصر جدید: دارمشتاد، ۲۰۰۱)
۳۴. وحید رأفتی، الوان در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف امری، ۱۴۴ بدیع، ص ۵۵)
۳۵. «امروز کوثر حقیقی و شراب معنوی معرفه الله بوده و هست، هر نفسی به آن فائز شد به کل خیر فائز است.» لنالی الحکمه ج ۱ ص ۱۴۵

«آنچه در بیان ذکر اسماء حسنیسه مقصود ظهور بعد بوده و خواهد بود و همچنین آنچه ذکر خیر که در

بیان نازل شده در حقیقت اولیه مقصود ظهور بعد بوده و در حقیقت ثانویه اول مؤمن بهاو» کتاب

مستطاب بدیع، ص ۲۱۳

۳۶. آیه مذکور در سوره ۲۱ آیه ۱۰۳: «لا تحزنهم الفزع الاکبر و تتلقیه الملائکه هذا یومکم الذی به کنتم

توعدون»

۳۷. لنالی الحکمه ج ۱، ص ۶۲

۳۸. مانده آسمانی، ج ۴ ص ۱۷۳ و کتاب مستطاب بدیع، صص. ۱۱۴_۱۱۵

نالۀ بدیعه و گریۀ ربیعه

شرحی اجمالی در سوابق و مضامین لوح مریم*

فتحیة رشیدی (سروستانی)

از قلم معجز شیم جمال اقدس ابهی الواحی به افتخار مریم، دختر عمۀ آن حضرت، نازل شده است. از جمله لوحی است با عنوان « هوالمحزون فی حزنی » و با این عبارت آغاز می گردد: « ای مریم، مظلومیتم مظلومیّت اسم اولم را از لوح امکان محو نمود. » (۱) که اشاره به مظلومیّت حضرت سیدالشهدا، امام حسین است و حضرت بهاءالله در اواخر این لوح آن را « نالۀ بدیعه و گریۀ ربیعه » نام نهاده اند.

الواح دیگری نیز از حضرت بهاءالله به اعزاز مریم نازل شده که جملگی به الواح مریم موسومند. از جمله لوحی است که مطلعش این است: « هو، مریم، عیسی جان به لا مکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی ماند و بلبل قدم به صحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی درسدرۀ ریانی به خروش آمد. » زیارتنامه ای نیز پس از صعود مریم به اعزازش نازل شده و در ابتدایش می فرمایند: « هذه زیارة الّتی سمیت بمریم أنّها اشتعلت بنار حبّ ربها قبل ان تمسّها و أنّا سترنا شأنها فی حیاتها فلما الی ارتقت الی الرفیق الاعلیٰ » (۲) و حاکی از آن است که مریم قبل از اظهار امر جمال مبارک پی به عظمت وجود آن حضرت برده بود و حضرت بهاءالله شأن و مقام وی را قبل از صعودش مکتوم داشته بودند. ذکر این نکته مقام شامخ مریم را در تاریخ امر بهائی مسجّل می سازد.

شمه ای از احوال مریم

مریم دختر میرزا کریم نمدساب و ملک نسا خانم، عمّه جمال اقدس ابهی، و خواهر مهد علیا حرم دوم حضرت بهاءالله (مادر میرزا محمدعلی) بود. او که ده سال از جمال قدم کوچکتر بود در سن پانزده سالگی، دوسال قبل از اظهار امر حضرت اعلیٰ به ازدواج میرزا رضاقلی، برادر ناتنی حضرت بهاءالله درآمد. مریم رویی داشت جذّاب و خوبی رحمانی. دارای صفات الهی بود و آیتی از جمال و کمال. چون ندای جمال اقدس ابهی را شنید بدون وقفه ایمان آورد و مرضی رضای محبوب گردید و به خطاب مبارکه: "یا ایتها الورقة الاحدیة و الکلمة الاولیة و الساذجة القدمیة و الثمرة الالهیة و الطلعة العمائیة و الآیة الله هویته" (۳) مخاطب گردید.

زمانی که حضرت بهاءالله از زندان سیاه چال رهایی یافتند همه دارایی خود را از دست داده بودند، پشتشان از سنگینی بند و زنجیر خمیده بود، گردنشان متورم و مصدوم شده و سلامت جسمانشان در حال اختلال بود. لذا پیش از آغاز سرگونی مدت یک ماه در خانه میرزا رضاقلی که پزشک هم بود مسکن گزیدند. مریم که به عظمت مقام مبارک پی برده بود به همراه خواهرش فاطمه خانم، حرم دوم حضرت بهاءالله، به نهایت محبت و رعایت در پرستاری آن حضرت کوشید تا حال هیكل مبارک قدری بهبود یافت و با اینکه هنوز صحت کامل حاصل نگشته بود، طهران را به قصد عراق ترک فرمودند.

حضرت بهاءالله در تمام دوران سرگونی خود غالبا به خلوص و وفاداری مریم اشاره فرموده و او را مورد مرحمت و عنایت خویش قرار داده‌اند و الواحی به افتخار مشارالیها نازل گردیده که، چنان که گذشت، به الواح مریم معروف و از نظر لحن کلمات و رقت احساسات بی سابقه و نظیرند. در این الواح، حضرت بهاءالله به لحنی مهیج و محبت آمیز احساسات قلبی خود را به مریم ابراز نموده و بلایایی را که از طرف بعضی از دوستان و خویشان و اصحاب به آن حضرت مهاجم بوده با وی در میان گذاشته‌اند: "ای مریم، مظلومیت مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نموده... از ارض طاء بعد از ابتلای لایحسی به عراق عرب به امر ظالم عجم وارد شدیم و از غل اعداء به غل احباء مبتلا گشتیم و بعد الله یعلم ما ورد علی... تالله حملت ما لا یحمله الابحار و لا الامواج و لا الاثمار و لا ماکان و لا ما یكون."

در ایام سرگونی جمال اقدس ابهی به عراق عرب، مریم عاشق شیدایی آن نیر اعظم، در نار حرمان می سوخت. جمال قدم به این احوال پُر وینال مریم شهادت داده می فرمایند: "مریما حزن را سرور بخش و غم را از جام فرح درکش. اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ مخراش و آب از دیده میاش و از بی صبران مباش. تیر

قضای الهی را سینه منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شائق...
 هنگامی که صیت عظمت جمال قدم و دعوت جهری آن محیی رمم از بغداد گوشزد
 خاص و عام گردید، مریم به مظهریت تامه حضرت بهاءالله مؤمن شد. فاطمه خانم خواهر
 ناتنی حضرت بهاءالله که قلبی پر کین داشت و دل به برادر ناتنی اش یحیی ازل سپرده بود،
 مریم را که با او در یک منزل می زیستند، از پیروی معبودش شماتت می کرد و رنج
 می داد. مریم که از شوق زیارت مولایش در سوز و گداز بود پس از استقرار آن حضرت در
 قلعه عکا مصمم به زیارت و تشرف به آن عتبه سامیه گردید ولی شوهر و بستگانش
 موافقت ننموده مانع اجرای تصمیمش شدند و او ناچار در رنج و حرمان باقی ماند. مریم
 که دارای قریحه شاعری بود، در سوز هجران اشعاری سروده است که برای نمونه یکی از آنها
 در اینجا نقل می شود:

به خدا اگر از دل سوخته یک آه کنم	در زمانه چون امینی و وفاداری نیست
در زمانه چون امینی و وفاداری نیست	با دلارام جهان چون دو دلند این عشاق
با دلارام جهان چون دو دلند این عشاق	گر خلاق شنوند آنچه ز شه مأموریم
گر خلاق شنوند آنچه ز شه مأموریم	دیو بر ملک سلیمان شده حاکم دارم
دیو بر ملک سلیمان شده حاکم دارم	در پس پرده دل مهر جمالیست مرا
در پس پرده دل مهر جمالیست مرا	گر جهان پرشود از لشکر شیطان، همه را
گر جهان پرشود از لشکر شیطان، همه را	با گدایی در دوست مرا ننگ آید
با گدایی در دوست مرا ننگ آید	من که از حمله شیران نبود باکم، کی
من که از حمله شیران نبود باکم، کی	کهربایی بود از دوست به دستم که بدان
کهربایی بود از دوست به دستم که بدان	برگشا روزنی از دل سوی خود ای دلدار
برگشا روزنی از دل سوی خود ای دلدار	

در سال ۱۲۸۴ هجری قمری مریم به سن ۴۲ سالگی رسیده بود و حضرت بهاءالله
 در ادرنه مسجون بودند. مریم روز به روز نحیفتر و ضعیفتر می شد تا عاقبت ناله های
 حزینش پایان یافت و به جنت اعلیٰ پرواز کرد و در آرامگاه حضرت عبدالعظیم مدفون
 گردید. پس بحر اعظم به جوش آمد و زیارتنامه ای مشحون از بیاناتی احلیٰ نازل گردید و
 مقام و منزلت مریم را معلوم گردانید. در این زیارتنامه مریم را ورقة الحمراء نامیده،
 می فرمایند: یا ايتها الورقة الحمراء تالله من سقوطك عن شجرة الامر سقت اوراق سدرة
 المنتهى و انكسرت افنان دوحه البقاء و يبست اغصان شجرة الطوبى و استدمت قلوب
 الاولياء و اصفرت وجوه الاصفياء و تشبكت افئدة الاتقياء في الجنة المأوى و ناح روح

الامین علی محضر الکبریا و صاحت سکان الارض و السماء انت الّتی کنت لوجنة الاماء شامة الهدی و لجبین التّقوی غرة الغراء و بک شقت سبحات الاوهام عن وجه الاماء... (۴) جمال اقدس ابهی در این لوح مبارک رزایای آن ورقه موقته را ذکر نموده، می فرمایند: "آئی لو اذکر رزایاک علی ما هی علیها لیرجع الوجود الی العدم ترتفع صریر قلم القدم. لم ادر رزایاک اذکره بین ملاء الاعلی اذکر ما ورد علیک من احبائک أو ما ورد علیک من اعداء الله رب الآخرة و الاولی. انت الّتی حملت فی سبیل مولاک ما لا حملته أمة من القانتات... یا ورقة الحمراء بمصیبتک تغیر وجه الظهور و بدل السرور و اضطربت ارکان البیت المعمور و طوی رق المنشور... (۵)

پس از صعود میرزا محمد وزیر پسر عمه حضرت بهاءالله و برادر مریم، اثر مشهوری از قلم جمال قدم در مصیبت او و برای تسلیت مریم و حوا (خواهرزاده حضرت بهاءالله و زوجه میرزا محمد وزیر) نازل شده که به لوح مصیبات حروفات عالین و یا کلمات عالیات معروف است. در این لوح به بلایایی که به ویژه بر این دو نفس نفیس یعنی مریم و حوا وارد شده اشاره می فرمایند، قوله تعالی: "اگر چه ای پروردگار من، بلایا جمیع اجباء را احاطه نموده و لکن در این ایام تخصیص یافته به دو کنیز تو یکی به اسم حوا نامیده شده و دیگری به اسم مریم... (۴)

از یکتا دختر مریم، زهرا خانم، ملقب به ثمره که به عقد یکی از بستگان درآمد، دختری به وجود آمد به نام زبینه خانم که از بازماندگان سلالة مبارکه بود و به علت ایمان و ایقان فوق العاده اش مورد عنایت مولای توانا حضرت ولی امرالله قرار گرفته است. (۶)

مواضع مختلفه لوح مریم

لوح مریم مشحون است از ذکر بلایا و مصائب و احزانی که بر هیکل اطهر از هر جهت وارد آمده بود. در ابتدای لوح حضرت بهاءالله با بیانی مؤثر و مهیمن اشاره می فرمایند که از ابرهای قضا باران بلایا و رزایا در کل حین بر تن هیکل اطهر باریده و فردا وحیدا به مدت دو سال در بیابانها هجرت اختیار نمودند تا آنکه دوباره به بغداد باز گشتند و در مقابل اعداء به اقتداری اطهر از شمس قیام نمودند که گردنها در مقابل آن سلطنت الهی فرود آمد و اصحاب کبر و غرور خاضع شدند. در خاتمه اشاره می فرمایند به خروج هیکل مبارک از عراق عرب در حالی که معینشان قطرات اشکهایشان بوده و مصاحبشان زفرات قلب مبارکشان. و در پایان لوح می فرمایند: "باری مریم این لوح را به ناله بدیعه و گریه ربیعه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا به راحت نوحه نمایی و در حزن

با جمال قدم شریک باشی." لذا این لوح نوعی نوحه سرایی است که حضرت بهاءالله مریم را در آن با خود شریک فرموده‌اند و معمولاً در لیلۀ صعود جمال اقدس ابهی تلاوت می‌شود. اکنون به ذکر مطالب مختلف این لوح تحت عنوانهای جداگانه می‌پردازیم.

۱. مظلومیت جمال اقدس ابهی

در ابتدای لوح مبارک جمال قدم و اسم اعظم اشاره به مظلومیت خود و استقامت در برابر بلایا می‌فرمایند: "ای مریم، مظلومیت مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نمود... و در موقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت...". و باز در همین لوح می‌فرمایند: "حسین بر مظلومیت گریست" و در آخر لوح به این بیان مبارک ناطق قوله جلت عظمت: "ای مریم، جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که به هیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیت خود گریسته."

۲. حبّ محبوب یکتا

جمال مبارک در ابتدای لوح مریم حبّ محبوب یکتا و رضای مقصود بی‌همتا را علت بلایا و رزایای وارده بر خود بیان نموده‌اند، چنانچه می‌فرمایند: "آخراج از وطنم را سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از دیارم را علتی جز رضای مقصود نه." و همچنین در لوح شکرشکن می‌فرمایند، قوله الابهی: "ولکن محبتان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند. از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند. زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند. در صحراهای بی‌آب مهلک به یاد دوست مواجند و در بادیه‌های متلف به جانفشانی چالاک. دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته‌اند و به جمال دوست گشوده‌اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند." (۸)

۳. استقامت جمال کبریا بر بلایا

جمال اقدس ابهی در لوح مریم می‌فرمایند که در مواقع بلایا چون جبل ثابت بودند و در سبیل الهی سهام بلایا را تحمل فرمودند، و همین نکته را در لوح مدینه الصبر، سوره ایوب، به این مضمون می‌فرمایند که خداوند صبر را لباس پیامبران مقرر فرموده به طوری که هیچ نبی یا رسولی را مبعوث نفرموده مگر آنکه پیراهن صبر را زینت و زیور هیکل او قرار داده است. (۱۰)

۴. شئون قدرت جمال اقدس ابهی و حسد اعداء

جمال قدم جل اسمه الاعظم در این لوح مبارک اظهار می نمایند که به قوت و اقتدار در ارتفاع امر مالک ابداع قیام نمودند و مشیت الهی اسرار کنزهای پنهان در نفس مبارک را آشکار ساخت و این علت غل و حسد اولی البغضاء شد چنانچه می فرمایند: "لهذا این بنده فانی در مراقبت امرالله و ارتفاع او به قسمی قیام نموده که گویا قیامت مجددا قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهر ظاهر و در هر بلدی مشهود به ارتفاعی که جمیع ملوک به مدارا و سلوک عمل نمودند. ای مریم، قیام این عبد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبائل سبب ازدیاد حسد اعداء شد به شأنی که ذکر آن ممکن و مقصور نه کذلک قدر من لدن عزیز قدیر..."

۵. کشف برقع ستر از جمال کبریا

در لوح مبارک مریم می فرمایند، قوله الاعلی: "ختم اسرار را ید افتخار گشود و لکن لا یعقل العاقلون بل المنقطعون" یعنی عقلا ادراک آن نتوانند و لکن برای منقطعین درک آن ممکن است. ختم اسرار همان رحیق مختوم است که جمال اقدس ابهی با انگشتان قدرت و اقتدار مَهر آن را گشودند. البته این اسرار و این رحیق تعبیرات متعددی دارد. در لوح خطاب به غلام قبل علی حضرت بها، الله مقصود از رحیق را چنین بیان می فرمایند: "هنینا لک و للذین شربوا رحیق البیان من عد عنایة ربهم الرحمن و مقصود از رحیق گاهی نفس آیات الهی بوده و هنگامی حُبش. من شرب منه لن یظما ابدا و این رحیق حیات بخشد و زندگانی ابدی عطا نماید و در مقامی مقصود از آن لئالی مکنونه در بیان مقصود عالمیان است و کووس آن آثاریست که از قلم اعلی نازل گشته. این رحیق را زوال اخذ نماید و لازال باقی بوده و هست و او با راحة الهی محفوظ است به خاتم عصمت و چون به مشیت الهی در این ظهور اعظم به ید قدرت ختمش برداشتیم لذا مخلصین و مقربین و مستعدین عرفش را یافتند و به شطرش شتافتند. در یک مقام رحیق اسباییست که انسان را به مبداء می رساند و نشاطش به بساط انقطاع مبسوط نماید. و در یک مقام ایادی امر او هستند. ایشانند ساقیان رحیق عرفان. طوبی از برای نفسی که به آن فائز شد. و در این رحیق، تحقیق حقیقی مکنون و مخزون. هر سمعی که به اصغاء آن فائز شد از مدینه لقاء لدی الله مذکور. اوست مائی که سبب حیات ابدی و علت بقای سرمدی است. امروز یدالله عطا می فرماید و می بخشد. از حق میطلبیم کل را به این رحیق حقیقی معنوی فائز فرماید و احدی را محروم نکند. اوست بخشنده و توانا." (۱۱)

۶. وقایع هجرت جمال اقدس ابهی به جبال کردستان

در این لوح مهیمن حضرت بهاءالله با بیانی مؤثر هجرت خود را به سلیمانیه و ایامی را که در آنجا بسر بردند چنین توصیف فرموده‌اند، قوله تعالی: "فردا واحدا هجرت اختیار نمودم و سر به صحراهای تسلیم نهادم و به قسمی سفر نمودم که جمیع در غریتم گریستند و جمیع اشیاء بر کریتم خون دل باریدند. با طیور صحرا مونس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم." که اشاره به هجرت هیکل مبارک در دوازدهم رجب سال ۱۲۷۰ه.ق. (۱۰ اپریل ۱۸۵۴م.) به سوی کردستان است. در یکی از الواح مبارکه از لسان خادم الله در این باره چنین نازل شده است: "شب گذشته جمال منیع فردا واحدا و ترا بدون خبر احدی و اطلاع نفسی، حتی اهل حرم، غیبت فرموده‌اند و احدی مطلع نیست که به کدام سمت تشریف برده‌اند و چه شده‌اند و حال جمیع حرم در اضطراب و تزلزل و نوحه و ندبه مشغولند الله اکبر از حزن آن یوم که جمیع عالم را احاطه نموده و آن مظلوم فرید و حید من غیر ناصر و معین سر به صحرا گذاشت و احدی را مطلع نفرمود که مبدا نفسی سبب منع شود و بین ناس انتشار دهد." (۱۱) و در لوح مریم اشاره بدین هست که جمال قدم مدتی را در غاری در کوه سرگلو به سر می‌بردند: "در کهف جبلی نشان از این بی‌نشان یافتند."

جمال مبارک در این لوح می‌فرمایند، قوله جلت عظمته: "در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفسار از این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض. فوالله نفسی فی سفری لیکون خیرا من عبادة التقلین. با آنکه آن هجرت حجتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم، بلی صاحب بصر باید تا به منظر اکبر ملاحظه نماید. بی بصر از حسن جمال خود محروم است چه رسد به جمال قدس معنوی."

چنان که مشاهده شد جمال قدم جل ذکره و ثناؤه این دوره هجرت را "حجت اعظم و برهان اتم و اقوم" از حقیقت ظهور خویش محسوب فرموده‌اند. و در کتاب ایقان نیز در باره این دوران چنین می‌فرمایند: "از عیونم عیون جاری و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت، و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود... قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه..." (۱۲) همچنین اشاره می‌نمایند که قلم عاجز و قاصر است از اینکه اسرار آن هجرت را بیان نماید و در اشاره به این که عاقبت محل اقامت ایشان مکشوف شد می‌فرمایند، قوله الاعلی: "قسم به آفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد به قسمی که

از ذکر آن قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم جدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را به صدق مبین و حقّ یقین اظهار دارد و یا یک لسانی به بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد و لیس هذا علیّ الله بعزیز. شاید این مطلب اشاره به آن باشد که در ظهور آینده قدرت و جلال و اسرار نهفته در آن هجرت عظمی آشکار خواهد شد.

بعضی از مناجات‌ها و قصیده‌ عز ورقائیه و قصیده ساقی در این دوران از غیب بقا نازل گردیده است.

۷. اطلاق نام و عنوان یوسف بر جمال اقدس ابهی

در لوح مبارک مریم جمال قدم اشاره می‌فرمایند که بعضی از احباب در جستجوی غلام کنعانی افتادند چنانچه می‌فرمایند، قوله الاعلی: "... تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را به فکر غلام کنعانی انداخت." و این اشاره ملیحی است به مندرجات کتاب قیوم الاسماء که حضرت نقطه اولی در تفسیر سوره یوسف تشریح و تبیین فرموده‌اند که سوره مزبور در قرآن بشارتی به ظهور یوسف بهاء یعنی حضرت بهاء الله است و حضرت بهاء الله در رساله چهار وادی خود را یوسف البهاء نامیده‌اند. (۱۳)

۸. مراجعت جمال قدم به بغداد و اوضاع و احوال حزب بایی در آن دیار

در لوح مریم حضرت بهاء الله جلّ اسمہ الاعلی می‌فرمایند: "تا نیر آفاق به عراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بی‌روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده. حرفی از امرالله مذکور نبود و قلبی مشهود نه." سپس جمال مبارک اشاره به استقرار مجدد هیکل اطهر در مدینه بغداد و قیام آن حضرت به بسط و توسعه و ارتفاع صیت امرالله می‌فرمایند، قوله الاعلی: "لهذا این بنده فانی در مراقبت امرالله و ارتفاع او به قسمی قیام نموده که گویا قیامت مجدا قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود به ارتفاعی که جمیع ملوک به مدارا و سلوک عمل نمودند."

۹. نصایح و مواعظ جمال اقدس ابهی

الف - تطهیر قلب از کل ماسوی الله:

حضرت بهاء الله در لوح مریم پاکی قلب را از اعظم امور محسوب می‌دارند چنانچه می‌فرمایند، قوله تعالی: "ای مریم، قلم قدم می‌فرمایند که از اعظم امور تطهیر قلب است از کل ماسوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدس کن تا قابل بساط انس شوی." همچنان که در لوح احمد (فارسی) فرموده‌اند: "قلب خزینة من است لثالی مکنونة آن را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار." (۱۴)

ب - آزاد شدن از تقييد و تقلید:

در همین لوح مبارک می‌فرمایند، قوله جلت قدرته: "... ای مریم، از تقييد تقلید به فضای خوش تجرید وارد شو. دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا به سلطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و به قوت انقطاع، حجاب وهم را خرق کن و در مکمن قدس یقین درای...". این نصیحت و توصیه ایست که در آثار قلم اعلیٰ به تکرار نازل شده، از جمله در کتاب مستطاب ایقان برای "سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان" چند شرط مقرر شده تا "قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند." و در ادامه این بیان تصریح می‌فرمایند که "... حجابات غلیظه را بردرید و اصنام تقلید را به قوت توحید بشکنید..." (۱۵)

ج - لزوم توجه به اصل شجره ربانیه و غصن سدره عزّ و حدانیه:

در این لوح حضرت بهاءالله می‌فرمایند قوله الابهی: "پس نظر از اصل شجره ربانیه و غصن سدره عزّ و حدانیه منصرف منما" و منظور از "غصن سدره عزّ و حدانیه" به فرموده مبارک، غصن اعظم است و بنا بر مضامین سورة الغصن، غصن القدس یا غصن الامر می‌باشند که از اصل قدیم منشعب گردیده. هرکس به او تقرّب نجست و از میوه‌های علم و حکمت او نچشید از نعمت الهی محروم خواهد بود ولو به آنچه در روی زمین است مرزوق شده باشد. (۱۶)

د - مؤانست با نفس رحمن :

در لوح مبارک مریم می‌فرمایند، قوله الاعزّ الابهی: "ای مریم، با نفس رحمان مؤانس شو و از مجالست شیطان در حفظ عصمت متان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی تو را از مسلک نفسانی به فضای عزّ ابهائی کشاند. ای مریم، از اظلال فانیه به شمس عزّ باقیه راجع شو و وجود جمیع اظلال به وجود شمس باقی و متحرک، به قسمی که اگر در آنی اخذ عنایت فرماید جمیع به خیمه عدم راجع شوند. زهی حسرت و ندامت که نفسی به مظاهر فانیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند."

در خاتمه لوح نصیر حضرت بهاءالله بیانی نیز به این مضمون می‌فرمایند که بدان که می‌آید نزد تو کسی که تو را منع می‌کند از حب الهی و اگر تو از او روایح حقد و حسد نسبت به جمال سبحان استشمام نمودی بدان که او شیطان است و لو این که از بالاترین انسانها باشد، پس از او بپرهیز. (۱۷) همان طور که در شرح احوال مریم ذکر شد فاطمه سلطان، خواهر ناتنی جمال مبارک، می‌کوشید که توجه و مهر مریم را از حضرت بهاءالله منصرف و به یحیٰ ازل معطوف سازد، لذا در این لوح مریم مخاطب چنین ارشادی قرار

گرفته است.

۱۰. پایان لوح مبارک

در لوح مبارک مریم جمال اقدس ابھی می فرمایند: "باری امر به مقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از بین یأجوج نمود..." و مقصود از یأجوج، ازل و اتباعش می باشد.

در خاتمه لوح اشاره به قرب صعود مبارک می فرمایند: "ای مریم، قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نبینی و در جمع اشیاء آثار حزن ملاحظه نمایی فسوف تضعن أنامل الحسرة بین انیابکن و لن تجدن الغلام و لو تجسسن فی اقطار السموات و الارض و كذلك نزل من ملکوت عزّ علیا. بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نمایی و به لقای غلام فائز نشوی."

در آخرین سطور لوح مبارک اشاره به وحدت انبیاء نموده می فرمایند، قوله تعالی: "باری این جان و سر را فی ازل الازل در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود به آن راضی و شاکریم وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر. وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و كذلك فعلوا ابناء المشركون." که اشاره به جریان شهادت حضرت سیدالشهداء و داستان ابراهیم خلیل و شهادت حضرت مسیح است و حاکی از وحدت حقیقت انبیاء الهی است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان درباره مقام وحدت انبیاء می فرمایند: "... و در این مقام اگر کل را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمایی بآسی نیست چه که می فرماید لا نفرق بین احد من رسله." (۱۸)

خاتمه

مندرجات لوح مریم گذشته از ذکر مصیبات وارده بر هیکل مبارک حضرت بهاءالله که قبلاً به اختصار شرح داده شد به نظر می رسد که در قبال بعضی احوال مریم و در پاسخ به سوالات و مشکلات او و نیز ارشاد و راهنمایی وی در وضع و حالی که با آن مواجه بوده است نازل شده است. لذا این لوح علاوه بر مطالبی مربوط به سرگذشت زندگانی جمال مبارک متضمن نصایح و مضامین عرفانی و شئون ایمانی و تفسیر و تبیین رموز مندرج در کلمات الهی نیز هست و در طی آن نه بار با خطاب «ای مریم» تجدید مطلع شده است و غالب نصایح و ارشادات مندرج در آن جنبه عمومی نیز دارد.

یادداشتها و مآخذ

- * این شرح اجمالی، تلخیص مقاله مفصلی است که مطالب آن درسی و پنجمین دوره مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی، آکوتو، ایتالیا در جولای ۲۰۰۱ ارائه شده است.
۱. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله ایام تسعه (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۳ بدیع) تجدید چاپ (لس آنجلس، کلمات پرس، ۱۹۸۱ م.) صص ۳۶۶-۳۷۱
 ۲. عبدالحمید اشراق خاوری بر حیق مختوم: قاموس لوح مبارک قرن، جلد دوم (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع) صص ۴۲۸-۴۲۲
 ۳. مضمون بیان مبارک ای ورقه احدیه و کلمه اولیه و ای جوهر خالص ازلی و ثمره الهی و طلعت عمانی، غیبی و آیت الهی
 ۴. مضمون بیان مبارک: ای ورقه الحمراء، قسم به خداوند که از افتادن تو از شجره امر (صعود تو) اوراق سدره منتهی بر زمین افتاد و قلوب اولیا خونین گردید و روی اصفیاء زرد شد و قلبهای پرهیزکاران مشبک گردید و روح الامین در مشهد کبریا نوحه نمود و ساکنین آسمان و زمین فریاد برآوردند که تو برای گونه‌های کنیزان خدا خال هدی بودی و بر پیشانی تقوی آیت حسن و به وجود تو پرده‌های اوهام کنیزان خدا برداشته شد.
 ۵. مضمون بیان مبارک: اگر بلایای تو را چنان که هست ذکر کنم وجود به عدم باز می‌گردد و صریح قلم اعلی بلند خواهد شد. نمی‌دانم کدام یک از رزایای تو را نزد ملاء اعلی ذکر کنم، آیا آن چه بر تو از احبای الهی وارد شده را بر شمرم یا آن چه را که از اعداء الهی بر تو وارد گردیده. تو آن وجودی هستی که در سبیل مولایت تحمل نمودی آنچه را که هیچیک از کنیزان مؤمن تحمل ننمودای ورقه الحمراء، به مصیبت تو وجه ظهور متغیر شدو سرور مبدل گردید و پایه‌های خانه آباد به لرزه درآمد و رق منشور درهم پیچیده شد.
 ۶. نعمت‌الله ذکائی بیضانی، تذکره قرن اول بهائی (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع) صص ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۵، ۳۳۴
 ۷. فروغ ارباب، اختران تابان، جلد اول (دهلی نو، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، چاپ سوم، ۱۹۹۹ م) صص ۳۶۶-۳۷۱
 ۸. حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (منتخبی از الواح)، (دهلی نو، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۸۵ م) صص ۱۴۷-۱۵۳
 ۹. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله ایام تسعه (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۳ بدیع)
 - تجدید چاپ (لس آنجلس، کلمات پرس، ۱۹۸۱ م.) صص ۳۰۴-۲۶۲
 ۱۰. حضرت بهاء‌الله، مائده آسمانی جلد هشتم (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع) صص ۲۸۸

۱۱. عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم: قاموس لوح مبارک قرن، جلد اول (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۰۳ بدیع) ص ۳۴۳
۱۲. رحیق مختوم، جلد اول ص ۳۳۲
۱۳. حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، جلد سوم (طهران، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع)
۱۴. حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره، مصر، مطبعة سعاده، ۱۹۲۰ م.)
۱۵. فاضل مازندرانی، امر خلق، جلد اول (طهران، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۱۱ بدیع)
۱۶. رحیق مختوم، جلد اول، ص ۵۹۷
۱۷. حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۹۹
۱۸. حضرت بهاء الله، کتاب ایقان، (لانگنهاین، آلمان، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۹۸ م.) ص ۱۰۱

چهار نکته مختصر در باره رساله ابن ذئب

وحید بهمردی

رساله مبارکه ابن ذئب آخرین اثر مفصلی است، در حد یک کتاب، که در چهلمین سال عهد ابهی، یعنی در آخرین سال حیات عنصری حضرت بهاءالله، از قلم مبارکشان عز نزول یافت. در تعریف آن، حضرت ولی امرالله می فرمایند: "مقتضی است لوحی را که از قلم اعلیٰ خطاب به شیخ محمد تقی ملقب به ابن ذئب نازل و از جمله توقیعات منیعه و اسفار رشیقۀ صادره از سماء مشیت الهیه است متذکر گردید. در این کتاب مبین، جمال اقدس ابهی آن مجتهد حریص پرکین را به توبه و استغفار از معاصی و سیئات خویش دعوت و بعضی از مهمترین اصول و تعالیم این ظهور اعظم را نقل و دلائل حقانیت امر مبارک را تشریح و تبیین می فرمایند. با ارسال و انتشار این کتاب منیر، که قریب یک سنه قبل از غروب شمس لاهوت از افق عالم ناسوت از سماء عز احدیه نازل گردید، صدور الواح و آثار معجزه آسای حضرتش که عددشان به صد مجلد بالغ، و مخزن دُرر و لثالی ثمینۀ مستخرجه از دریای علم و حکمت آن مظهر کلیۀ الهیه است، عملاً خاتمه می یابد." (۱)

تعیین زمان و مکان ابتدا و انتهای نزول بر مبنای قرائن تاریخی راجع به کیفیت و مکان آغاز نزول رساله ابن ذئب، میرزا نورالدین زین که در وقت ابتدای نزول آن شرف حضور داشته، در خاطرات خود چنین می نویسد: "در یومی از ایام تشریف، هنگام صبح جمال قدم جل ذکره و ثنائۀ الاعظم از قصر مبارک نزول اجلال فرموده بر

مرکوب سفیدی سوار و جلودار ملازم رکاب حرکت به نقطه ای فرمودند معروف به «نهر» و امروز در این تاریخ، آن را «نهاریا» می نامند. چند نفسی از احباء که در قصر بودند، از جمله ابوی و حقیر و یک نفر از احبای نجف آباد موسوم به آقا محمد باقر جوزایی، طلعت ابهی لقب «هائی» به ایشان عنایت فرمودند (۲)، و جناب مشکین قلم و بعضی دیگر، کل را فضلاً و عنایتاً امر فرمودند که به همان موقع توجه نمایند. «نهر» عبارت از موقعی است طرف شمال عکا که محتوی ینابیع میاه متعدده و بساتین و حدائق کثیره، و از جمله منبع آبی که به عکا می رود. مالکین آن بساتین هر یک حول هر چشمه آبی حوض بسیار بزرگی ساخته برای سقایه اشجار و مزروعات، و هر یک از صاحبان آن باغها تشریف فرمایی قدوم انور هیکل اقدس را به باغ خود منتهی آمال و آرزوی خود می شمردند و افتخار و مباهات می نمودند.

"برای جلوس و استراحت جمال اقدس ابهی بر سر یکی از آن برکه ها خیمه کوچکی نصب شد، و از صبح تا بعد از ظهر در آن مکان و مقام ارفع اسمی تشریف داشتند. ابتدای نزول کتاب مستطاب شیخ، که مکرر بر مکرر به او خطاب فرموده می فرمایند «یا شیخ»، در آن روز و آن موقع بود.

"سایرین عموما، که حسب الامر مبارک به آن نقطه توجه نموده بودند، در بوستانی مجاور آن حدیقه که به قدوم انور مشرف شده بود مجتمع، یوم بهجت و انبساط مشعشع نورانی بی نظیری بود. اوقات وجد و نشاط بی مثیلی بود، لحظات طرب و شادمانی بی شبه و نذی بود." (۳)

بنا بر این گزارش، مکان ابتدای نزول رساله ابن ذئب باغی در نهریه در خارج شهر عکا بوده، و چنانچه در فقرات بعدی توضیح داده خواهد شد، این تنزیل برای مدتی ادامه یافت. با آن که در مدرک مذکور ذکر «آن روز» شده، تاریخ دقیقی برای آن معین نگردیده، و لذا برای تعیین تاریخ دقیق نزول، تا وقتی که مدرکی موثق یافت نشده است، باید به خود متن رجوع کرد و از طریق جمع بین قرینه های متن و تاریخ به نتیجه ای نسبتاً دقیق رسید.

در قسمتهای آخر رساله ابن ذئب، حضرت بهاء الله می فرمایند: "خبر رسیده اولیا، را در ارض طاء اخذ نموده اند." (۴) این بیان ظاهراً اشاره به گرفتاری ایادیان امرالله، جناب علی اکبر شهمیرزادی و جناب محمد تقی ابن ابهر و امین حقوق الله جناب ابوالحسن اردکانی در

سال ۱۳۰۸ق/۱۸۹۱م (۵) می باشد. این حادثه آخرین واقعه تاریخیست که از لحاظ تسلسل زمانی در رساله ابن ذئب به آن اشاره شده است و عبارت «خبر رسیده... اخذ نموده اند» نشان می دهد که رسیدن خبر این حادثه همزمان با نزول رساله ابن ذئب بوده، بنابراین مدارک تاریخی این محبوسیت بهائیان مذکور در ضمن دستگیری عده ای از آزادی طلبان و هوا خواهان سید جمال الدین افغانی اتفاق افتاد. از جمله این عده میرزا رضای کرمانی بود که چند سال بعد ناصرالدین شاه را به قتل رساند. این دستگیریها در رمضان ۱۳۰۸ق/آوریل ۱۸۹۱م اتفاق افتاد. (۶) در اثنای استنطاق، میرزا رضا، پس از قتل ناصرالدین شاه، گفت: «من بدبخت را بردند با یک نفر بابی دیگر به انبار» (۷) پس از دو ماه، همه زندانیان به قزوین تبعید و در آنجا محبوس شدند. بنا بر آنچه گذشت، به این نتیجه می توان رسید که ابتدای نزول رساله ابن ذئب، در حدود اواخر رمضان ۱۳۰۸ق یا در اثنای ماه شوال بوده است.

نکته دیگری که در این خصوص قابل ملاحظه می باشد این است که در رساله مبارکه هیچ ذکری از شهدای سبعة یزد نشده، با این که این واقعه یکی از مهمترین وقایع شهادت در عهد ابهی بوده است. بعید به نظر می رسد که خبر این واقعه قبل از خاتمه نزول رساله ابن ذئب به ارض اقدس رسیده باشد و در عین حال ذکری از آن در ضمن شرح وقایع شهادت و اسماء شهدا در آن رساله نیاید. از این رو خبر شهادت شهدای سبعة یزد باید ظاهراً پس از ختم نزول رساله ابن ذئب به ارض اقدس رسیده باشد. آن شهادتها در تاریخ ۸ شوال ۱۳۰۸ق / ۱۸ می ۱۸۹۱م به وقوع پیوست، (۸) و بنا بر خاطرات میرزا حبیب الله افغان، خبر آن بر حسب ظاهر در محرم ۱۳۰۹ق/آگست ۱۸۹۱م به ارض اقدس رسید و برای نه روز وحی قلم اعلیٰ منقطع شد و در روز نهم پس از رسیدن آن خبر، لوح دنیا نازل گردید. (۹) علاوه بر این، افرادی از خانواده میرزا آقا نورالدین افغان در ۹ ذی الحجه ۱۳۰۸ق/۱۷ جولای ۱۸۰۱م وارد ارض اقدس شدند. در آن وقت حضرت بهاء الله در شهر حيفا تشریف داشتند و آنها تا چند هفته قبل از صعود، مهمان هیکل مبارک بودند. در خاطره ای که از میرزا نورالدین زین در بالا نقل شد اسم کسی از خانواده افغان مذکور نیست و البته بسیار بعید به نظر می رسد که مهمان جمال اقدس ابهی باشند و در چنان مناسبتی دعوت نشده باشند.

علاوه بر آنچه بیان شد، حکایتی از جناب نعیم سدهی نقل شده است که شاید به تحدید دقیق تاریخ نزول رساله ابن ذئب کمک کند. ایشان می گویند: «پس از ورود به طهران،

در لوح منبع ابن ذئب مناجاتی بسیار مؤثر و جاذب و نافذ زیارت شد «قل سبحانک یا الهی لولا البلیا فی سبیلک...» (۱۰) فی الحین در قلب آرزو کردم که چه می شد اگر این کلمات درّیات به افتخار این ذرّه بی مقدار از قلم اعلیٰ نازل می گشت. چندی از این واقعه گذشت... پاکتی از ساحت قدس کبریا به نام ابن عبد ذلیل عز وصول بخشیده... پس از دقت معین گردید که در همان آن که آرزوی قلبی در کانون دل شعله ور بوده، در ساحت کبریا، نظر عطوفت و وفاء به جانب طهران و ابن عبد منعطف گشته، مناجات سابقه بار دیگر از قلم اعلیٰ لاجل این بنده شرمنده نازل و به چاپار تسلیم شده (۱۱)، چه که مدت عادی وصول رسائل از ارض اقدس به ارض طاء در آن ایام کاملاً با فاصله زمانی بین ساعت تمّتی و حین ورود پاکت امنع اقدس به طهران منطبق و موافق بود. (۱۲) معلوم است که در آن زمان وصول آثار مبارکه از ارض اقدس به طهران چند ماه طول می کشیده و بنا بر تفصیلاتی که جناب نعیم ذکر می کنند، اولاً چند ماه لازم بود تا رساله ابن ذئب به طهران برسد و ثانیاً چند ماه دیگر تا لوح جناب نعیم از عکا برسد و همه این برنامه به هفت هشت ماه، کم و بیش، احتیاج داشت. جناب نعیم ذکر نمی کند که هنگام وصول لوح مبارک به دست او در طهران صعود واقع شده بود. لذا می توان چنین نتیجه گرفت که بین تاریخ نزول رساله ابن ذئب و وصول لوح جناب نعیم به طهران باید هفت هشت ماه فاصله باشد و این فاصله زمانی باید اندکی بیش از فاصله زمانی بین نزول رساله ابن ذئب و صعود هیکل مبارک باشد.

با در نظر گرفتن نکات بالا، می توان احتمال قریب به یقین داد که پیش از اوائل محرم ۱۳۰۹ق/اواسط آگست ۱۸۹۱م نزول رساله ابن ذئب به پایان رسیده بود. علاوه بر این، شرحی که میرزا نورالدین زین از مکان ابتدای نزول داده است ظاهراً دلالت می کند به این که در فصل بهار بوده. از مجموع این قرائن به این نتیجه می توان رسید که ابتدای نزول رساله ابن ذئب به تحدید در نصف دوم بهار ۱۳۰۸ق/۱۸۹۱م، یعنی دقیقاً در ماه اول سنه اربعین عهد ابهی بوده است.

اما راجع به مکان و زمان دقیق انتهای نزول رساله مبارکه، چنانکه معلوم است، حضرت بهاءالله در روز جمعه ۱۹ ذی القعدة ۱۳۰۸ق/۲۷ جون ۱۸۹۱م به شهر حیفا تشریف بردند و در حدود چهل روز، یعنی تا اواخر ذی الحجة ۱۳۰۸ق/ اوائل آگست ۱۸۹۱م در آنجا اقامت داشتند. (۱۳) ملاحظه می شود که در قسمتهای اخیر رساله ابن ذئب می

فرمایند: "کرمّل در کتاب الهی به کوم الله و کرم الله نامیده شده... و این مقامی است که در این ایام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته." این بیان مبارک اشاره واضحی است به تشریف داشتن جمال مبارک در حیفا در وقت نزول بیان مذکور. بنا براین، پایان نزول رسالۀ ابن ذئب در ماه ذی الحجه ۱۳۰۸ق/جولای ۱۸۹۱م در شهر حیفا بوده و از این رو آغاز و انجام نزول در ظرف دو سه ماه، در نیمۀ دوم بهار و نیمۀ اول تابستان سال ۱۳۰۸ق/۱۸۹۱م بوده است.

ناگفته نماند که همزمان با مراحل پایانی نزول رسالۀ ابن ذئب در شهر حیفا، دو لوح دیگر عزّ نزول یافت؛ یکی زیارتنامه سیدالشهداء حضرت حسین بن علی (در ۲۴ ذی القعدة ۱۳۰۸ق/۱ جولای ۱۸۹۱م) و دیگری لوح کرمّل (در اواخر ذی القعدة ۱۳۰۸ق/اول آگست ۱۸۹۱م) (۱۴).

چند بعد معنوی رساله ابن ذئب

ارادۀ الهی بر این تعلق گرفت که اثر عمده سنۀ اربعین دعوت ابھی به قطب اعداء امر در ایران در آن برهه از زمان، یعنی شیخ محمد تقی اصفهانی، معروف به آقا نجفی، متوجه شود. در این اثر مبارک او را «شیخ» خطاب می فرمایند و در الواح مختلفه به اسماء گوناگون مذکور آمده؛ مانند «ابن باقر ارض صاد» و «ابن ذئب» و حضرت عبدالبهاء در لوحی او را «ذئب نجفی» توصیف می فرمایند. عنوانی که در آثار حضرت عبدالبهاء و آثار حضرت ولی امرالله به لوح مشارّ الیه عموماً داده شده «رسالۀ ابن ذئب» می باشد. (۱۵) حضرت عبدالبهاء در بیانی شفاهی راجع به این رساله می فرمایند: "رساله جمال مبارک خطاب به ابن ذئب، از اهم کتب، و فی حد ذاته مانند کتابخانه است که سزاوارست هر یک از اجباء نسخه ای از آن را داشته باشد." (۱۶)

لقب «ابن ذئب» از قلم حضرت بهاءالله در حق او صادر شده است و ظاهراً در همان وقتی که در پی شهادت نورین نیرین پدر او شیخ محمد باقر به «ذئب» و میر محمد حسین امام جمعه اصفهان به «رقشاء» از قلم اعلی نامیده شدند. حضرت عبدالبهاء، در ضمن شرح واقعه شهیدان اصفهان و یزد در سال ۱۳۳۱ق/۱۹۰۳م، در باره آقا نجفی می فرمایند: "شخص موجود در اصفهان و پدرش، چون به خون حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دست بیالود، حضرت بهاءالله پدر را «ذئب» و پسر را «ابن ذئب» لقب فرمود. هر کس متحیر بود که حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد، تا آنکه در

این ایام ظاهر شد. (۱۷) بنا بر این، رابطه منفی آقا نجفی با امر مبارک، به طور قطعی از سال ۱۲۹۶ق/۱۸۷۹م که تاریخ شهادت نورین نورین است شروع شد و برای مدت سی و پنج سال، یعنی تا وقت مرگ او در اصفهان در ۱۱ شعبان ۱۳۳۲ق/۵ جولای ۱۹۱۴م ادامه یافت.

این رساله مبارکه، در تاریخ ادیان، پدیده بی سابقه‌ایست؛ زیرا بنا بر مضامینی که بر آن مشتمل می‌باشد، می‌توان گفت برای اولین بار در طول تاریخ، مظهر کلی الهی، شخصا پیش از صعود، خلاصه رسالت خود را به صورت یک اثر مستقل نازل می‌فرماید و در آن «تاریخ مظلومیت» و «کلمه خلافت الهیه» که منتهی می‌شود به بیان «مقاصد شریعت» خود را با هم جمع و خلاصه می‌فرمایند، تا از اجتماع این سه عنصر، که آئینهای آسمانی از آن به وجود می‌آید، جوهر آئین بهائی واضح و معین گردد.

معلوم است که هر مظهر الهی صاحب سیره زندگی ظاهرست که در آن با مجموعه‌هایی از بشر، در دو وجه مثبت و منفی، تفاعل پیدا می‌کند؛ و این پدیده تاریخی و پود تاریخ هر دیانت را می‌بافد. از جهتی دیگر، مظهر الهی کتابی برای اهل عالم می‌آورد که به صورت مفروق و تدریجی، از ابتدای عهد رسالت تا فرارسیدن غیبت تشکیل و تکوین می‌شود و در نتیجه آن مبانی اعتقادی و شرعی و اجتماعی یک آئین مستقل، مشخص و معین می‌گردد. حضرت بهاءالله در رساله ابن ذنب این دو رکن «آئین جهان آرا» یعنی «تاریخ مذهبی» و «کتاب تاریخ ساز» را به هم پیوند می‌دهند، و صورت صحیح و دقیق خصوصیات عمده عهد ابه‌ی و مقاصد آئین بهائی را در یک جا به دست نسلهای آینده بشر می‌دهند تا مانند دوره‌های سابق پس از رحلت مظهر در سیره مظهریت او، یعنی آنچه به خود مسیر رسالت الهیه ارتباط مستقیم دارد، و همچنین در مقاصد شریعت و رسالت او اختلاف و چندگانگی نظر و نیز جعل تاریخ و بدعه سازی و اختراع عقاید غریبه به وجود نیاید. این خود یکی از اسباب اتحاد عباد است که مقصود اصلی حضرت بهاءالله است از حمل شدائد و بلاها و انزال آیات و اظهار بینات (۱۸) در طول چهل سال عهد رسالت الهی خود.

اگر این مزیت رساله ابن ذنب در نظر گرفته شود، آن وقت می‌توان فهمید چرا حضرت بهاءالله این اثر مبارک را به این صورت و با این مشخصات در سال پایانی حیات عنصری خود نازل فرمودند. می‌توان گفت که رساله ابن ذنب گاه به تفصیل و گاه به

اختصار آن وقایع تاریخی را ذکر می‌کند که خط سیر دور بهائی و خصوصیات فراگیر انسانی و جهانی امر مبارک را روشن می‌کند. علاوه بر این، حضرت بهاء‌الله از آثار نازله خود بیاناتی را مجدداً در این رساله مبارکه نازل می‌فرماید که شامل عنوانهای بزرگ آن مدنیت الهی است که مقدر است در طول قرنهای متمادی به جامعه بشری شکل و صورت بخشد. شاید به این علل مذکوره باشد که حضرت ولی امرالله این اثر مبارک را انتخاب فرمودند تا با چند اثر عمده دیگر به زبان انگلیسی ترجمه نمایند. (۱۹) گویا مقدر بوده که همانگونه که رساله ابن ذئب آخرین اثر عمده حضرت بهاء‌الله است، ترجمه آن نیز آخرین ترجمه عمده‌ای باشد که حضرت ولی امرالله، پنجاه سال پس از نزول آن به انجام رساندند. (۲۰)

اندکی پیش از چاپ ترجمه انگلیسی رساله ابن ذئب، حضرت ولی امرالله در تلگرافی درباره آن چنین می‌فرمایند: "امید و طمید آن است که مطالعه آن سهمی داشته باشد در توضیح بیشتر و فهم عمیقتر آن گونه حقایقی که، آخرالامر، ادامه فعال تبلیغ امر و نیز اقدامات اداری بر آن متکی می‌باشد." (۲۱) بنا بر این "ادامه فعال تبلیغ امرالله" و نیز اقدامات جامعه بهائی در زمینه امور اداری از آن گونه "حقایقی" که در این رساله مبارکه نهفته شده می‌تواند مایه بگیرد. اثرات مطالعه این رساله که حضرت ولی امرالله معین می‌فرمایند، نتیجه حتمی درک مقام مظهر ظهور و ماهیت پیغام او برای عالم انسانیت و همچنین فهمیدن اجتماع مظلومیت با پیروزی. این حقایق از طریق آثار نازله و همچنین از تاریخ مظهریت از جهت ارتباط با حروف نفی و اثبات دریافت می‌شود و همه این نکات در رساله ابن ذئب به اندازه لازم و مناسب برای وصول به هدف مقصود گنجانیده شده است.

با تدقیق در موضوعهایی که در رساله مذکوره بیان شده، می‌توان یک سلسله حوادث و جریاناتی را ملاحظه نمود که در سجن سیاه چال طهران شروع و در عکا و کوه کرمیل پایان یافت. آنچه در بین این دو نقطه ابتدا و انتها قرار دارد، ظهورات مختلفه دو حقیقت است: یکی "مظلومیت" و دیگر "کلمه الهی". این دو موضوع عنوانهای اصلی رساله ابن ذئب است که تجلیات فعلی آن، در درجه اول شخص مقدس حضرت بهاء‌الله است و در درجه بعد مؤمنان و دشمنان؛ و کلمه الهی که در نتیجه تفاعل مظهر کلی الهی با مظاهر ایمان و مظاهر کفر و طغیان به عالم محسوس نازل می‌شود و به صورت الفاظ به جهانیان می‌رسد.

پس، می‌توان گفت آن حقایق نهفته در رساله ابن ذئب که حضرت ولی امرالله به آن

اشاره می فرمایند زیر دو عنوان "مظلومیت" و "کلمه خلاقه الهیه" قرار دارد و اگر به دقت در تسلسل وقایع ظهور ملاحظه شود، معلوم خواهد شد که مظلومیت به مثابه مغناطیسی بوده که کلمه الله را به عرصه شهود جذب می کرده، به این معنی که اول همیشه مظلومیت واقع می شده و این مظلومیت باعث و منجر به نزول وحی و اكمال شریعت الهیه می گشته؛ چنانچه در رساله ابن ذنب ابتدای وحی تشریحی را در زمانی معین می فرمایند که هیکل مبارک در تحت سلاسل و اغلال در سجن سیاه چال محبوس بودند. (۲۲) در سوره هیکل نیز می فرمایند که در "قطب بلا" قرار داشتند وقتی که "ندای احلی" را شنیدند (۲۳) بنا بر این سیره حضرت بهاء الله سیره مظلومیتی است که در مسیری متوازی با نزول وحی سیر اعتلانی خود را پیش می برد و این واقعیت روح احیا کننده آئینهای آسمانی بوده و خواهد بود. مطالعه دقیق رساله ابن ذنب ثابت می کند که یکی از اهداف و مقاصد عمده آن متوجه ساختن نظر مؤمنان به این واقعیت است.

مظلومیت مظهر امر و کلمه نازله او دو چیز را بوجود می آورد: یکی شریعت الهی و دیگر جامعه روحانی. در دور بهائی شریعت الهی به وسیله نظم اداری حضرت بهاء الله به مرحله اجرای فعلی در آمد و جامعه بهائی از طریق تبلیغ دوام و رشد یافته و می یابد. لذا مظلومیت و وحی، از یک جهت، و شریعت و امت بهائیه از جهت دیگر، حکم فاعل و منفعل دارند. اگر حقیقت مظلومیت و وحی به طور عمیق و دقیق درک شود، آن گاه سیر صحیح نمو شریعت در چهار چوب نظم اداری و خصوصیات پیشرفت تبلیغ به منظور تأسیس مدنیت الهیه در عالم، بهتر فهمیده می شود. شاید مقصود حضرت ولی امرالله از بیانی که در تلگراف مذکور فرمودند همین باشد.

نکته جالب این است که ترتیب ساختمانهای قوس کرمل که مرکز اداره نظم جهانی حضرت بهاء الله است، منعکس کننده همین مسیر اعتلانی امر مبارک می باشد؛ به این معنی که سلسله ابنیه قوس که عبارت است از دارالآثار و دارالتحقیق و دارالتشریح و دارالتبلیغ و در آخر آن دارالعلوم و الفنون، با دارالآثار شروع می شود که در مجموعه اش سند مظلومیت مظاهر امر و اولیای الهی در هر عصر و زمان قرار دارد و اکثر اشیاء متبرکه ای که دارالآثار را زینت می بخشد آثاریست که حاکی از دو چیز است: یکی شهادت و دیگری مسجونیت، که این دو عنصر مکون مظلومیت مظاهر امر و اولیای الهی در هر عصر و زمان بوده اند. پس از دارالآثار دارالتحقیق است که در آن کلمه الهیه و وحی

تدوین شده، مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد تا لثالی حکمت و اسراری که در آن نهفته شده کشف شود. لهذا در این دو بنای اول قوس دو موضوع اصلی رساله ابن ذئب منعکس و متمثل است.

بعد از این دو ساختمان، دارالتشریح در وسط قوس قرار دارد که قطب نظم جهان آرای بهائیت و تنفیذ کننده شریعتی است که به وسیله مظهر الهی مظلوم و کلمات نازله از قلم او موجود گردید. پس از آن دارالتبلیغ است که نشر و صیانت امر منوط به آن است. نشر امر جنبه انسانی و جهانی دارد و صیانت آن جنبه رویارویی دائم با دو نوع دشمن: یکی خارجی و دیگر داخلی. دشمن اول از خارج بر امر حمله دشمنانه می‌کند تا به آن صدمه بزند و دشمن دیگر از داخل به آن حمله "دوستانه" می‌کند تا آن را فاسد سازد. از این رو به گونه‌ای بسیار لطیف و رمز آمیز دو ساختمان طرف شرقی قوس کرم‌ل نمایانگر حقائق فاعله‌ایست که انعکاس کامل آن در رساله ابن ذئب نمودار گشته و دو ساختمان بعدی نمودار دو نتیجه یا دو منفعل آن حقائق فاعله می‌باشد، یعنی نظم اداری و تبلیغ امر الهی که هر دو صورت و هیولای (باطن و ماده اولیه) جامعه اسم اعظم را تشکیل می‌دهند. در پایان قوس دارالعلوم و الفنون قرار دارد که مخصوص این است که علماء در آن از طریق بحث و مطالعه به اکتشافات و اختراعات جدید دست یابند و مدنیت مادی با مدنیت روحانی و معنوی قرین و همجوار باشد. این پدیده به مثابه ثمره جهانساز امر مبارک است که پس از طی و کامل شدن مراحل چهارگانه اول از حیث قوه به عرصه فعل در می‌آید. شاید بعد غیبی و حکمت الهی این که آخرین ساختمان قوس کرم‌ل هنوز ساخته نشده است این باشد که امر مبارک به آن مرحله از سیر تصاعدی خود، که مثال آن دارالعلوم و الفنون است هنوز نرسیده و لذا در قوسی که نمایانگر مسیر تسدریجی و اعتلائی امرالله است، در وقت حاضر، منعکس نشده است.

شمه‌ای از مقاصد نزول رساله ابن ذئب

سؤالی که فوری مطرح می‌شود این است که چرا اثر مبارکی که به مثابه اکمال وحی و اتمام تنزیل دوره چهل ساله رسالت حضرت بهاءالله است به اسم ابن ذئب و خطاب به او از قلم اعلیٰ نازل شده و نه به افتخار یکی از اقطاب مؤمنین سابقین؟ البته احتیاج به تکرار این مطلب نیست که همه اهل بها معتقدند که خداوند عالمیان یفعل و مایشاء و یحکم ما یرید و لا یُسأل عما یفعل است و لم و بم به ساحت مقدس او راهی ندارد و

به هر که اراده کند لوح نازل می فرماید. منتهی گاهی به وسیله تفکر و تأمل و تعمق در آثار و بینات و تاریخ امر می توان تا اندازه ای و در حد استطاعت محدود بشری، به جوانبی از خصوصیات هر تنزیلی که از قلم اعلی صادر می شود پی برد و در نتیجه از لذت معرفت بهره یافت. این کار با اصل اعتقاد به این که حق تعالی یفعل ما یشاء است هیچ منافاتی ندارد، بلکه کاملاً با آن عقیده توافق دارد؛ زیرا این تفکر و تعمق و تأمل در آثار عبارت است از سعی در شناسایی ظهورات و تجلیات مشیت حق در آیات کتابی او. افعال حق بدون ادنی شائبه شک و تردیدی بر مبنای حکمت بالغه نهاده شده است و بدون سبب و غایت اجرا نمی شود. لذا هیچ مانعی نیست از این که انسان جهد نماید تا به وسیله روح و قلب و عقل خود به گوشه ای از اسباب و غایات و نیز مقاصد و حکمت‌های نزول اقسام وحی در مراحل تدریجی آن مطلع شود تا شناسایی او بر ظهور و مظهر آن علی‌الدوام ترقی نماید.

باری برای پی بردن به جوابی برای سؤال مذکور باید اولاً قضیه نقش بلایا و مصائب و ظلم در پیشرفت آئین الهی روشن گردد و ثانیاً مفهوم خدمت مثبت و خدمت منفی به امر مبارک معلوم شود. چه که در تاریخ هر آئینی بلایا و مصائب دهن شعله امر الهی بوده و هست. اگر چه حالت دهن ظلمانیست، ولیکن باعث به وجود آمدن نورانیت است. مثلاً در لوح سلطان، بلا را "ابر بارنده" و نیز "ذباله"، یعنی فتیله ای که شعله چراغ به وسیله آن روشن می شود، توصیف می فرمایند. بقوله: "قد جعل الله البلاء غادیهً لهذه الدسكرة الخضراء، و ذباله لمصباحه الذی به اشرققت الارض و السماء" (۲۴) و در همان لوح باز می فرمایند: "لم یزل بالبلاء، علا امره و سنا ذکره، هذا من سنته قد خلت بالقرون الخالیة و الاعصار الماضیه" (۲۵) معلوم است که فتیله در نفس خود ظلمانیست و نوری ندارد، ولیکن موجد نور می شود و هر چه شعله نور درخشانده تر شود، فتیله سیاهتر و ظلمانیتر می شود. این پدیده در عالم ظاهر محسوس بر عالم باطن مجرد منطبق است، به این معنی که نیروهای ظلمانی در ایام الله چون فتیله ای هستند که باعث به وجود آمدن شعله می شوند و آن شعله موجد نور هدایت و عرفان می شود. بنا بر این می توان گفت که نیروهای ظلمانی ناخودآگاهانه به نشر نور الهی خدمت می کنند، اگرچه آن خدمت جنبه منفی داشته باشد. و هرچه هر چه آن جذوه نور مشتعلتر می شود، قوای ظلمانی تیره تر و سیاهتر می شود؛ و هرچه فتیله قویتر و بزرگتر باشد، نور آن شعله نیز قویتر و عظیمتر می شود؛ چنانچه حضرت

بهاءالله می فرماید: "معلوم بوده که هر چه ظهور اظهر و اکمل، همان قسم مظاهر نفی و مطالع سجین اشرف و اخسر ظاهر" (۲۶) علاوه بر این، ابر بارنده، که بلا را به آن توصیف می فرمایند، هرچه تاریکتر شود بارندگیش بیشتر می شود و این نوع ابر با رعد و برق متلازم می باشد و این عبارت است از اجتماع و احتکاک دو نیروی برقی مثبت و منفی که منجر به حدوث طوفان و نزول باران شدید می شود و مایه سرسبزی باغ و راغ و خرمی بستان می گردد.

این است که در عصر رسولی بطولی و عصر تکوین دو قوه ضد و نقیض، منفی و مثبت، در برخورد با یکدیگر به پیشرفت امر الهی خدمت کرده و می کنند. به این معنی که هر آئینی به وسیله اجتماع دو قوه مثبت و منفی به وجود می آید و یکی بدون دیگری اثر ندارد. همان طور که در عالم طبیعت نور برق از اجتماع دو سیم مثبت و منفی به وجود می آید، در عالم روحانی نیز نور دیانت بر مبنای همان قاعده می تابد و جهان را روشنایی می بخشد. مثلاً مبلغان و شهیدان و مهاجران و مؤمنین عموماً سیم مثبت هستند که به سیم منفی، یعنی ظالمان و معرضان و امثالهم احتیاج دارند تا در نتیجه اقترا و احتکاک هر دو، چراغ امر روشن شود و نور حق در عالم بتابد. بنا بر این خدماتی که به نشر و تأسیس و تمکین امر الهی در عالم انسانی منتهی می شود، متکی است بر خدمت مثبت و منفی گروه موافق و گروه مخالف.

اگر برای خادمان امر حضرت بهاءالله این حقایقی که در رساله ابن ذئب آمده، بخصوص آنچه در باره اقترا و احتکاک بین مظاهر اثبات و مظاهر نفی می باشد معلوم و واضح گردد، آنگاه طبیعت و خصوصیات سیر تکاملی امر مبارک بهتر فهمیده می شود. در نتیجه، راه خدمت، چه در میادین تبلیغ و چه در مؤسسات اداری، نمایان می شود و نیروهای منفی که سد راه افراد و مؤسسات و جامعه های بهائی می شوند، به نظر به صورت قوه خدمت منفی جلوه خواهند کرد که به پیشرفت امرالله خواه و ناخواه کمک می کنند. در نتیجه آن خادم امرالله که نقش سیم مثبت را بازی می کند، بهتر می تواند از سیم منفی استفاده کند تا روشنایی مناسب را به وجود آورد، چنان که نه چراغ از زیادی قوه برق بسوزد و نه خانه از خاموشی و فرسودگی چراغ تاریک بماند. مثلاً شهیدی که با خون خود صفحات تاریخ ادیان را می نویسد، بدون وجود ظالمی که مسبب شهادت او شود به مقام شهادت فائز نمی شود و از آنجا که شجره ادیان به خون شهیدان آبیاری می شود به همان

اندازه که به شهیدان احتیاج هست تا نقشه الهی تحقق یابد، به قاتلان آنها نیز نیاز هست و الا خداوندی که مقتدر و حکیم و رحیم است آنها را هرگز به وجود نمی آورد و اجازه نمی داد به اندازه سر مویی ظلمی بر مؤمنین و احبایش وارد آید. بنا بر این شهید، خدمت مثبت به قضیه شهادت می کند، چنان که قاتل او خدمت منفی خود را به همان قضیه ادا می کند، غافل از این که علی رغم رضای خود و به طور ناخودآگاه خادم امر الله است. از این رو می توان گفت که همه قوای عالم بدون استثناء، به گونه های مختلف و حتی گاه متضاد، به امرالله خدمت می کنند.

شاید مناسب باشد در اینجا به نکته ای اشاره شود که مطلب مورد بحث را روشنتر سازد و آن این است که حضرت رب اعلی همه وجود را در دو شق اثبات و نفی محدود می فرمایند، بقوله: 'کَلَّ وجود از دو شق بیرون نیست؛ یا از شجره اثبات است یا از شجره نفی. اول شجره خیر است و هر ذکر خیری از برای او سزاوار است و ثانی شجره نفی است و از برای او هر ذکر دون خیری سزاوار' (۲۷). ملاحظه می شود که در عبارت دوم این بیان مبارک در مقابل "شجره خیر" ذکر "شجره نفی" می فرمایند نه شجره شر، که ظاهراً نقیض خیر است. لذا در قرآن همان طور که خطاب "یا ایها الذین آمنوا" نازل شده، به موازات آن "یا ایها الذین کفروا" نیز آمده است، زیرا قرآن که "ذکر" نازل شده الهیست (۲۸) برای تمامی عالم انسانیت، یعنی هم برای آنهایی که از شجره اثباتند و هم برای آنهایی که از شجره نفی هستند. از این رو، ذکر خیر ایمان برای شق اول وجود نازل شد و ذکر دون خیر، کفر و اعراض، برای شق دوم آن. بر همین منوال کلمه الهیه در دوران چهل ساله عهد ابھی نازل گردید.

از آنچه بیان شد به این نتیجه می توان رسید که آقا نجفی یکی از سیمهای منفی عمده ای بود که پس از برخورد او با سیمهای مثبت، چراغ آئین مبین بهائی روشنتر شد و چون او دست کم برای مدت سی و پنج سال نمودار کامل این نیروی منفی بود و هیچ کس از علمای ایران، در عصر رسولی، به اندازه او خدمت منفی به امر نکرد، مستحق شد که مرحله پایانی وحی حضرت بهاءالله به اسم او شروع شود تا در آن اثر مبارک این حقیقت ثابت، یعنی ضرورت اجتماع نیروهای نفی و اثبات برای روشن کردن چراغ الهی به اکمل وجه و اتم تبیان بیان شود و اهل عالم بر ممر قرون و اعصار چگونگی تکوین و نیز وسیله پیشرفت امر مبارک را بدانند و هرگز گمان نکنند که نیروهای ظلمانی ظلم قدرت آن را

دارند که کاری جز خدمت به امر الهی انجام دهند.

این واقعیت یکی از تجلیات و بروزات قدرت مطلقه الهیه است که امر مبارک خود را به اراده نافذ خود به وسیله اجتماع احباب و اعداء پیش می‌برد و نصرت می‌بخشد. علاوه بر این، این واقعیت، یعنی اجتماع نفی و اثبات در جلوه‌های گوناگون تاریخ آیین مبین بهائی در گذشته و حال و آینده، از خصوصیات لازم و ضروری برای ترقی امر بوده و خواهد بود و جامعه و افراد بهائی و مؤسسات امری با آن روبرو بوده و خواهند بود. از این جهت، حضرت بهاءالله، همان‌طور که در پایان دوره حیات عنصری خود در کتاب عهدی جلوه‌های قوای اثبات را بیان نمودند، در رساله ابن‌ذئب، جلوه‌های قوای نفی را توضیح فرموده‌اند و بدیهی است که جلوه‌های نیروهای ظلمانی نفی در حین اكمال وحی می‌بایست "مثل اعلانی" پیدا کرده باشد تا بالنیابه از همه آن نیروها، مورد خطاب خالق خود قرارگیرد. در خاتمه اربعین عهد ابهی قلم اعلیٰ آقا نجفی را صاحب این رتبه منفی مقدر فرمود و رساله به اسم او نازل شد تا شاهدی باشد بر مجمل خصوصیات و حالات و اعمال نیروهای نفی که در نتیجه برخورد با نیروهای اثبات، در دریای عالم، به کشتی امرالله قوه دافعه برای حرکت و پیشرفت می‌بخشد.

سؤال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که نزول این گونه الواح برای دشمنان لدود امر، از قبیل آقا نجفی که مظاهر نفی و ظلمتند، چه تأثیری می‌توانست بر آنها داشته باشد؟ و آیا در حین نزول، توقع می‌رفت که به طور مثبت کلمه الهیه را دریافت کنند و از اعراض به اقبال روی آورند؟ جواب این سؤال را حضرت بهاءالله در لوحی بیان می‌فرمایند، بقوله: "این را که در سنه قبل مخصوص بعضی از مشرکین آیات الله نازل و ارسال شد که تلاوت نمایند؛ مقصود این بوده که حجت الهیه بر آن نفوس مشرکه تمام شود، اگرچه تمام بوده. و الاّ حالت هر نفسی معلوم بوده و خواهد بود. صاحب ذائقه طعم فواکه طیبه را درک نماید. نفوسی که از این مقام محرومند، تنزیل مانده در حقشان قهر الهیه بوده و خواهد بود؛ چنانچه مشاهده نمودی رئیس قوم را، مع علم به اعراض و طغیانش، چگونه به کتاب بدیع او را اخذ نمودیم. حال عین نعمت از برای او عین نعمت شد و آثارش در کلّ دیار ظاهر، فسوف یظهر فی نفسه، ان ریک لهو العلیم الخبیر. ذکرالله نعمت ابرار است و نعمت اشرار. و این نظر به تغییریست که در انفس مشرکه احداث می‌شود و به آن جهت از تصدیق آیات الهیه و ادراک فواکه طیبه ممنوع می‌شوند." (۲۹)

دلالت معنوی نزول رساله ابن ذنب در سنهٔ اربعین عهد ابھی

دوران عهد ابھی که از اعلان سری در سنهٔ تسع (۱۲۶۹ق/۱۸۵۲م) شروع و با صعود حضرت بهاءالله در سجن اعظم در سنهٔ اربعین آن (۱۳۰۹ق/۱۸۹۲م) منتهی شد امریست که کل آن در لوح محفوظ مقدر و خصوصیات و علامات تفصیلی و جزئی آن در لوح محو و اثبات مسطور بوده؛ چنانچه نبوات سابقه به آن اشاره کرده است و کتب استدلالیه شواهدی بر آن آورده اند.

در سنهٔ تسع وقتی که حضرت بهاءالله در سجن اکبر طهران تحت سلاسل و اغلال مظلومیت قرارداداشتند، حوریهٔ غیب مظهر شهود را "در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات به این کلمهٔ علیا" بشارت داد (۳۰): "آنا نصرک بک و بقلمک، لا تحزن عما ورد علیک و لا تخف، انک من الآمنین. سوف یبعث الله کنوز الارض و هم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی به احیی الله افئدة العارفین" (۳۱) سالها بعد، وقتی که هیکل مبارک در سجن اعظم عکا تشریف داشتند، باز در همان عالم رؤیای سابق حوریهٔ غیب مظهر شهود مسجون خود را بشارتی داد که باعث تبسم مظهر کلی الهی گردید. چنانچه در لوح رؤیا بیان شده است، آن خطاب چنین بوده است: "کلّ الوجود لبلائک الفداء یا سلطان الارض و السماء! الی م اودعت نفسک بین مولا فی مدینة عکاء. اقصد ممالک الاخری المقامات التي ما وقعت علیها عیون اهل الاسماء." (۳۲) چون این کلمه استماع شد، در باره آن می فرمایند: "عند ذلک تبسمننا. اعرفوا هذا الذکر الاحلی، و ما اردناه من السرّ المستسر الاخفی" (۳۳)

حضرت عبدالبهاء در اولین لوحی که پس از صعود حضرت بهاءالله از قلم مبارکشان عزّ نزول یافت و غیبت نیر اعظم را در آن بیان می فرمایند، صعود هیکل اقدس را امری توصیف می کنند که از قبل و بالتحدید، جمال مبارک در لوح رؤیا به آن اخبار نموده بودند و آیهٔ مشارّ الیها را به این عنوان تضمین می فرمایند. (۳۴) این اخبار شاید در حرف میمی باشد که به صورت غیر عادی در این لوح به طور منفصل بعد از حرف جرّ (الی) آمده است. در بعضی از نسخه های خطی لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که در زمان آن حضرت در ارض اقدس استنساخ شده بود عباراتی بالای حرف میم مذکور نوشته شده مبنی بر این که ارزش عددی میم چهل است و این اخباری بود از این که تا پایان

اربعین هیکل مبارک در عکاء خواهند بود و پس از انقضای آن اربعین، از آنجا، به ممالک اخری خواهند شتافت. مثلاً در یک نسخه خطی که در سال ۱۳۱۷ق / ۱۸۹۹م در عکا استنساخ شده، در حاشیه آیه لوح رؤیا که در لوح حضرت عبدالبهاء تضمین شده چنین نوشته شده است: "الی میم تلویحا میقات صعود است، زیرا میم عدد چهل است. از اول ظهور مبارک تا یوم صعود چهل سنه است" (۳۵). در همان مجموعه در حاشیه آیه مذکور از لوح رؤیا که لوح دیگری از قلم حضرت عبدالبهاء صادر گشته، ناسخ نوشته است: "الی م ۴۰ اشاره به به چهل سال است که از بدایت اظهار امر است الی میم که میقات صعود است." (۳۶) آنچه این برداشت از حرف میم منفصل در لوح رؤیا را تأیید می کند این است که پس از ذکر آن حضرت عبدالبهاء می فرمایند که سرّی در خطاب حوریه مستور است. اگر فرض شود که آن سرّ صعود هیکل مبارک باشد دیگر این قضیه سرّ اخفی نیست زیرا عبارت "أقصد في الممالک الاخری" تصریح واضحی است بر این که صعود در عکا واقع خواهد شد ولیکن در ظاهر نصّ سال صعود به تصریح معین نشده است، لذا شاید این نکته همان سرّی باشد که بدان اشاره شده و در حرف میم منفصل مستسر مخفی نمودند. چنانچه ذکر شد مبدأ این اربعین سنه تسع می باشد که ابتدای عهد ابهی و کرة (رجعت) حسینی است که در روایتی از امام جعفر صادق به آن اشاره شده، چنانچه می فرمایند: "أول من یکرّ فی الرجعة الحسین بن علی علیه السلام، و یمکث فی الارض اربعین سنة حتی یسقط حاجباه علی عینیة" (۳۷) ظاهر این روایت مدت سلطنت ارضی حسینی را در روز رجعت، چهل سال معین می کند و این با عدد مدت عهد ابهی مطابق است. مضمون این حدیث با برداشت عده ای از مؤمنین دوره میثاق از اشاره حرف میم منفصل در لوح رؤیا، که پس از تحقق صعود در سال موعود به آن پی بردند، موافق است. ناگفته نماند که جمال اقدس ابهی در خود رساله ابن ذئب به مسئله "چهل سال" اشاره می فرمایند، بقوله: "یا شیخ! مکرر ذکر شده و می شود، چهل سنه به عنایت الهی و اراده قویة نافذة ربانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم... قبل از اربعین هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم" (۳۸) پیش از این اشاره به "اربعین"، حضرت بهاءالله در خود رساله مبارکه مبدأ امر خود را زمان مسجونیت در سیاه چال معین می فرمایند (۳۹) و لذا "چهل سنه" و "اربعین" که ذکر شده بنا بر بیانات مبارکه سابق بر آن، از سنه تسع شروع می شود و با در نظر گرفتن آنچه از امام جعفر صادق راجع به "اربعین"

حسینی روایت شده، می توان گفت که حضرت بهاءالله در رساله ابن ذئب به فرارسیدن آخرین سال عهد خود اشاره فرموده اند، بخصوص اگر در عبارت "قبل از اربعین" دقت شود. گو این که "اربعین" خود به مثابه تعریف علمی است برای یک دوره مستقل از آنچه قبل از آن بوده و آنچه بعد از آن خواهد آمد.

باری، چنانچه مقدر شده بود، و حوریه غیب بدان اخبار نموده بود، بعد از گذشت چهل سال از سنه تسع مقدر بود که وحی قلم اعلیٰ به پایان رسد. پس می توان گفت که سنه اربعین سال اتمام و اکمال وحی بوده و حضرت بهاءالله این اکمال و اتمام را به وسیله نزول رساله ابن ذئب شروع فرمودند، زیرا مرحله اکمال و اتمام وحی، مثل هر پدیده ای در عالم هستی آغاز و انجامی دارد... همه آثار قلم اعلیٰ که در طول چهل سال رسالت به تدریج نازل گردیده در حقیقت یک کتاب منزل را تشکیل می دهد، چنانچه سور و آیات متفرقه ای که بر حضرت رسول در ظرف بیست و سه سال رسالت نازل شد یک کتاب قرآن را تشکیل داد. بنا بر این توصیف می توان گفت که در یک سو قصیده شرح عما مقدمه مختصر این کتاب الهی است و در سوی دیگر رساله ابن ذئب به مثابه ابتدای خاتمه آن. این خاتمه، که متعلق به تفصیلات فصول سابق وحی است، زمینه را برای قیامت عهد جدیدی که با باز کردن "کتاب عهدی" افتتاح گردید، هموار می سازد.

یادداشت ها

۱. کتاب قرن بدیع *God Passes By* اثر حضرت ولی امرالله شوقی افندی، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۲۵، ج ۲، صص ۴۰۶، ۴۰۷.
۲. ملا محمد باقر فرزند آقا میرزا جوزانی مؤذن جناب زین المقرئین در مسجد آقا در نجف آباد بوده، و تکبیرات را ادا می کرده. چون جناب زین به امر مؤمن شد، ملا محمد باقر نیز تصدیق نمود. تولد او در نجف آباد سال ۱۳۳۵ق بوده، و در نجف آباد سال ۱۳۳۵ق درگذشت. حضرت بهاءالله به او لقب "هائی" عنایت فرمودند، و از آن پس لقب خانوداگی او گردید. در سال ۱۳۰۸ق به حضور جمال اقدس ابهی در عکا فائز شد، و مدت ۹۵ روز در ساحت اقدس ماند. (اقتباس از شرح حال او در تاریخ امری نجف آباد، تألیف فتح الله مدرّس، طهران، ۱۳۲۲، صص ۳۲-۳۴ [نسخه تایپی خصوصی])
۳. خاطرات حیات در خدمت محبوب، تألیف میرزا نور الدین زین (خطی).

۴. لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقا نجفی، لجنة نشر آثار امری بلسانهای عربی و فارسی، لانگنهاین، آلمان، ۱۳۸۰، ص ۸۰.
۵. نک لثالی درخشان، تألیف محمد علی فیضی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، [تاریخ ندارد]، صص ۲۶۶-۲۶۸. جناب کاظم سمندر در ضمن شرح حال ملا ابو الحسن امین اردکانی چنین می گوید که "در اواخر ۱۳۰۸ق ایشان را با حضرت ایادی علی اکبر سمنانی [شهمیرزادی] علیه بهاء الله در طهران گرفته، و مغلولاً به قزوین فرستاده در دولت خانه آنجا حبس نمودند". تاریخ سمندر، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱۰، ص ۲۰۱.
۶. اعتماد السلطنه در خاطراتش در تاریخ پنج شنبه ۱۴ رمضان ۱۳۰۸ق چنین نوشته است: "آنچه مشهور است، چندی بوده است که خانه میرزا فروغی اجماعی از بابیها بوده است. این که فرار کرده از ترس نوشتجاتی نبوده، بلکه به واسطه این که آقا جمال منزلش بوده". روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهارس از ایرج افشار، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، طهران، ۱۳۷۷ ش، صص ۷۴۸، ۷۴۹. در همین خاطرات (ص ۷۵۱) نیز در تاریخ سه شنبه ۲۶ رمضان ۱۳۰۸ق می نویسد: "نائب السلطنه [کامران میرزا حکمران طهران] به شاه عرض کرده که شصت هزار نفر بابی مسلح در طهران پیدا شده که به من و شما صدمه میزنند و کسی نیست از حضرت والا بپرسد: جمعیت طهران شما به همه جهت نود هزار است چه طور شصت هزارش بابی می شود؟".
۷. تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، نشر پیکان، طهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص ۱۲۰. شاید آن یک نفر بابی، که میرزا رضا به او اشاره کرده است، جناب ابن ابهر باشد، زیرا ایشان را در حدود دو ماه پیش از دستگیری میرزا رضا گرفته بودند، چنانچه اعتماد السلطنه در یکشنبه ۸ رجب ۱۳۰۹ق / ۷ فوریه ۱۸۹۲م نوشته است: "میرزا تقی نام ابهری بابی را گرفته اند. نوشتجات زیاد از بغل او بیرون آوردند. شب به حضور همایون می خواندند". روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۹۳.
۸. اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود (ص ۷۵۵) در تاریخ ۲۸ شوال ۱۳۰۸ق / ژوئن ۱۸۹۱م نوشته است: "امین الدوله نقل میکرد جلال الدوله در یزد هفت نفر را به تهمت بابی گری گشته، و نعش آنها را در کوچه های یزد گرداندند، طوری که اعضای آنها متلاشی شده. و این خبر باعث تغیر خاطر مبارک [ناصر الدین شاه] گردیده است".
۹. نک Balyuzi, H.M., *Baha'u'llah the king of Glory*, George Ronald, Oxford, 1980, p. 406-410.
۱۰. لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقا نجفی، صص ۶۳، ۶۴.
۱۱. در آغاز نزول مجدد مناجات مذکور به اسم جناب نعیم می فرمایند: "یا نعیم علیک بهاء الله العزیز

- العلیم. در سجن ترا ذکر می‌نمائیم، و در این حین به تو توجه کرده‌ایم، قل سبحانک یا الهی لولا البلایا... (احسن التَّقْویم با گزارِ نعیم، انتشارات شُبهَا، دهلی جدید، [۷۰ ب]، مقدمه، ص ۲)
۱۲. مأخذ سابق. مقدمه، ص ۹، ۲۰.
۱۳. برای تفصیلات سفر چهارم جمال اقدس ابهی به شهر حیفا نک "جمال قدم در حیفا و الواح نازل در آن شهر" تألیف دکتر وحید رفتی، در پژوهشنامه، ج ۲، شماره یک، پائیز ۱۹۹۷، انتشارات مؤسسه معارف بهانی کانادا، صص ۹۷-۱۱۴.
۱۴. نک مأخذ سابق، ص ۱۱۳.
۱۵. مثلاً نک منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، لجنة ملّی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگن‌هاین، آلمان، ۱۵۷ ب، ص ۲۴۵، و نیز تویعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به احتبای شرق، لجنة ملّی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگن‌هاین، آلمان، ۱۴۹ ب، صص ۱۷، ۱۲۶، ۱۷۳.
۱۶. لثالی درخشان، ص ۵.
۱۷. مکاتیب عبدالبهاء، قاهره، ۱۹۲۱ م، ج ۳، ص ۱۲۵.
۱۸. از "کتاب عهدی" در ادعیه حضرت محبوب، قاهره، ۱۳۳۹ ق، صص ۴۱۲، ۴۱۱.
۱۹. زیر عنوان *Epistle to the Son of the Wolf*
۲۰. ترجمه این لوح مبارک در سال ۱۹۱۳ به وسیله مسیو هیپولیت دریفوس به زبان فرانسه انجام گردیده، و در سال ۱۹۲۸ به وسیله مستر ژولی شافلر از احبای امریکا، از روی نسخه فرانسه به انگلیسی ترجمه شده، و با تصویب محفل روحانی ملّی آمریکا به طبع رسیده است. و متن کامل آن را حضرت ولی امرالله در تاریخ ۱۹۴۱ به زبان انگلیسی ترجمه فرموده، و در آمریکا طبع و منتشر گردیده است. لثالی درخشان، ص ۱۰.
۲۱. Rabbani, R. *The Priceless Pearl*, Baha'i Publishing Trust, London, 1969, P. 222.
۲۲. می‌فرمایند: "در ایام توقّف در سجن ارض طاء، اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روانح منتنه قلیل بود، و لکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلای راس چیزی بر صدر میریخت بمثابة رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد، و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر، و در آن حین لسان قرانت می‌نمود آنچه را که بر اصفاء آن احدی قادر نه". (لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقا نجفی، ص ۱۶). حضرت عبدالبهاء، در تبیان این حالت که در ابتدای دعوت در سجن ارض طاء دست داد، چنین می‌فرمایند: "این بیانی که می‌فرماید "از اعلای راس بر صدر می‌ریخت"، آن ظهور و تجلیات است که بذاته لذاته است، و نار محبت است که مشتعل بنفسه

- لنفسه... و همچنین ظهور و تجلی حرارت و شعاع آفتاب است از ظاهر در مظهر. (محاضرات تألیف عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسہ مطبوعات امری، طهران، ۱۲۰، صص ۱۹۳، ۱۹۴).
۲۳. می فرمایند: "فلما رأیت نفسی علی قطب البلاء سمعت الصوت الابدع الاحلی من فوق رأسی، فلما توجهت شاهدت حوریه ذکر اسم ربّی معلقه فی الهواء محاذی الرأ و رأیت أنّها مستبشرة فی نفسها کان طراز الرضوان ینظر من وجهها و نضرة الرّحمن تعلق من خدها، و كانت تنطق بین السموات و الارض ببناء تنجذب منه الأفئدة و العقول، و تبشّر کُلّ الجوارح من ظاهری و باطنی ببشارة استبشرت بها نفسی و استفرحت منها عباد مکرمون و اشارت باصبعها الی رأسی و خاطبت من فی السموات و الارض تالله هذا محبوب العالمین و لکن انتم لا تفقهون...". (آثار قلم اعلیٰ، کتاب مبین، مؤسسہ مطبوعات امری، طهران، ۱۲۰، ص ۴) مضمون بیان مبارک اینست: در آن هنگام خود را بر قطب بلا دیدم و صدای ابدع احلی را بالای سرم شنیدم و چون نظر کردم حوریه ذکر اسم خداوند را دیدم که کنار سرم در هوا معلق است و چنان مسرور است و گوئی زینت بهشت که درخشش الهی از چهره اش آشکار است و در میان آسمانها و زمین بنحوی سخن میگوید که دلها و عقلها را شیفته میسازد و به همه ارکان و جوارح ظاهر و باطن به بشارتی نوید می دهد که از آن نفس من و بندگان بزرگوار مسرور شدند و با انگشت خود به سر من اشاره کرد و به اهل آسمانها و زمین خطاب نمود که قسم به خدا این محبوب عالمیان است و لیکن شما در نمی یابید.
۲۴. آثار قلم اعلیٰ، کتاب مبین، ص ۹۰. مضمون: خداوند بلا را برای این دشت آسمانی ابری بارنده و فتیله ای برای چراغ آن نموده که بوسیله آن زمین و آسمان روشن شده.
۲۵. مأخذ سابق، ص ۹۳. مضمون: امر او همواره بواسطه بلا مرتفع گردید و ذکر او تابان شد و این بنا بر سنت او در قرن ها و اعصار گذشته است.
۲۶. مجموعه الواح حضرت بهاء الله به خط علی اکبر میلانی (خطی)، موزه بریتانیا، شماره ۷۸۵۲، Or. ص ۱۱۰.
۲۷. دلائل سبعه، چاپ سربی طهران (؟)، [تاریخ ندارد]، ص ۶۹.
۲۸. بنا بر آیه ۹ سورة الحجر که می فرمایند: "انّا نحن نزلنا الذکر و انّا له لحافظون".
۲۹. از مجموعه الواح (خطی) که آقای حشمت الله ریحانی در مرو یافتند، و اصل آن را به ساحت معهد اعلیٰ تقدیم کردند، صص ۱۳۲، ۱۳۳.
۳۰. بنا بر لوحی که در ادرنه پس از فصل اکبر نازل گردیده، این نصرت که در سجن سیاه چال آمد، به وسیله "جنود الغیب" بوده، چنانچه در آن لوح می فرمایند: "سترنا و صبرنا الی ان یأتی الله بأمره و ینظر طلائع النّصر، اذا ینصر الغلام بجنود الغیب کما نصره اولّ مرّة حین الّذی کان فی سجن الظلم و اخرجه

بالحق بسلطان من عنده و انزل عليه سكينه من لذه". (الثالی الحکمة، من منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۳، ج ۱، ص ۳۸) مضمون: ستر نمودیم و صبر کردیم تا زمانی که خداوند امر خود را بیاورد و طلیعه پیروزی را آشکار ساخت. در آن هنگام که غلام در زندان ظلم گرفتار بود برای نخستین بار وی را توسط سپاهیان غیب از روی حق با سلطنت الهی نصرت نمود و رهانی داد و از پیشگاه خود او را آرامش بخشید.

۳۱. لوح مبارک خطبا به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقا نجفی، ص ۱۵، ۱۶. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین می باشد: ... ترا به نفس خودت و قلمت نصرت می کنیم. از آنچه وارد شده محزون مباش و واهمه نداشته باش و در آرامش باش.

۳۲. مضمون: ... ای پادشاه زمین و آسمان همه هستی فدای بلای تو باد تا "م" ترا در بین آنان در مدینه عکا به ودیعه نهاده. پس سوی ممالک دیگر بشتاب. یعنی مقاماتی که چشم های اهل اسماء بر آن نیفتاده است.

۳۳. رساله ایام تسعه، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰، ص ۱۶. یعنی: آنگاه تبسم کردیم. بدانید این ذکر احلی را و آنچه خواستیم از سر مستسر اخفی.

۳۴. من مکاتیب عبدالبهاء، من منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۳۹، ص ۱۲۷.

۳۵. مجموعه خطی الواح حضرت عبدالبهاء مورخ ۱۳۱۷ق متعلق به خانم طاهره نعیمی، ورقه ۶۱. در این مجموعه مقداری از الواح عربی حضرت عبدالبهاء موجود است، که ناسخ آن الواح را سطر به سطر ترجمه کرده است. از این معلوم می شود که از اشخاص مطلع و با سواد بوده است، و حاشیه ای که در معنی حرف میم لوح رؤیا نوشته است به احتمال زیاد مستند بر اطلاعی است که در بین اجنای مجاور در عکا رواج داشته است، و احتمالاً حضرت عبدالبهاء از آن مطلع بودند.

۳۶. مأخذ سابق، ورقه ۵۹.

۳۷. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، تألیف محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۳م، ج ۵۳، ص ۶۴. ترجمه روایت مذکور چنین است: اولین کسی که حمله می کند در روز رجعت حسین ابن علی علیه السلام است و می ماند در زمین چهل سال تا ابروان او بر چشمانش فرو آید.

۳۸. لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، ص ۴۸.

۳۹. مأخذ سابق، ص ۱۵، ۱۶.

موسیقی کلام در برخی از آثار حضرت بهاء الله*

ع-صادقیان

مروری بر برخی از آثار مبارکه نازله در اوائل ظهور حضرت بهاء الله حاکی از این نکته است که هیکل اطهر به قدرت القائی موسیقی در کلام، توجه داشته‌اند. شواهد و دلالتی موجود است که از همان سحرگاهان ظهور، کلام موزون مورد توجه و استفاده مظهر امر بوده است. در اهمیت این مطلب همین بس که اولین اثر خود را در قالب قصیده موزون "رشح عما" بیان داشته‌اند. (۱) "...روایت شده است که حضرت بهاء الله بعضی از الواح خود را به صورت تغنی و ترنم نازل می‌فرمودند." (۲)

حمامه، ورقا، عندلیب

در بسیاری از آثار نازله از قلم جمال مبارک به این مطلب برمی‌خوریم که وجود مبارک خود را به حمامه یا ورقا یا عندلیب که به آهنگ دلکش عراقی و حجازی به شور و تغنی مشغول است تشبیه کرده‌اند.

۱. "إذا طارت الورقاء عن ایک الشناء" (۳) (کتاب اقدس)

۲. "تا حمامة ازلی در شور و تغنی است و بهاء الهی در جلوه و تزئین..." (۴)

(کتاب ایقان)

۳. "قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمه هاست..." (۵) (کتاب ایقان)
۴. "هذه ورقة الفردوس تغنى على افنان سدره البقاء بالحن قدسٍ مليح..." (۶) (لوح احمد)
۵. "كذلك يذكركم الورقاء في هذا السجن و ما عليه الآ البلاغ المبين..." (۷) (لوح احمد)
۶. "الحمد لله الذى انطق ورقاء البيان على افنان دوحه البيان بفنون الالحان." (۸) (مجموعه الواح، چاپ مصر)
- و نیز در کثیری از آثار مبارکه، وجود مکرم خویش را به این عناوین توصیف فرموده‌اند: حمامه قدسی، حمامه البقاء، حمامه القدس، ورقاء ایکه بقاء، ورقاء الهی، ورقاء احدیه، ورقاء دوحه بquam، ورقه الفردوس، ورقاء البیان، ورقاء البقاء، ورقاء معنوی، ورقاء الاحزان، عندلیب البقاء...
- مطلبی را که نبیل زرنندی از قول جمال مبارک نقل کرده دلیل دیگری بر توجه هیکل مبارک به تأثیر کلام موزون می‌باشد: "در خصوص سایر اشخاصی که با حضرت بهاء الله در سیاه چال محبوس بودند مطالب ذیل را از حضرت بهاء الله شنیدم. فرمودند: نفوسی که در آن سال در آن سامان به شهادت رسیدند با من در سیاه چال محبوس بودند. هوای آن زندان بی اندازه متعفن و سنگین و زمینش مرطوب و کثیف و مملو از حشرات موزیه و فضایش تاریک و نور آفتاب را به هیچ وجه در آن راهی نبود. جمیع ما را در یک محل محبوس نمودند. پای ما در زنجیر و گردن ما در اغلال بود. ما در دو صف روبروی هم نشسته بودیم. نزدیک طلوع فجر در هر شب ذکر می‌کردیم که بصدای بلند می‌خواندند. صف اول می‌گفتند: قل الله یکفی من کل شیء، صف دیگر جواب می‌دادند: و علی الله فیتوکل المتوکلون (قرآن، ۱۶:۱۶) زندان به قصر شاه نزدیک بود. صدای اذکار مؤمنین به گوش ناصرالدین شاه میرسید و با وحشت می‌پرسید این صدا چیست و از کیست؟ می‌گفتند صدای ذکر بابیان است که در سیاه چال محبوسند..." (۹)
- در اثری به امضای (خ. ادم) (میرزا آقا جان خادم الله) به عنوان (مخدوم مکرم و آقای مفتاح جناب نبیل جلیل من اهل قا علیه ۶۹۹ بهاء الله) الابهی بلحاظ انور ملاحظه فرمایند) از جمله چنین آمده است: "...فرمودند بنویس بجناب نبیل علیه ذکر و بهائی و نفحات قمیصی و فوحات اوراد ریاض عرفانی ثم اذکر اذ کنا فی سجن ارض طاء چهار شهر در آن ارض در سجنی که شبه آن دیده نشده با غل و زنجیر بودیم و جمعی از اجباء

در حضور بودند و آن ایامی بود که کَلّ از سطوت سلطان و غضب اولیای او خائف و مضطرب و پریشان بودند... مع این بلایای وارده و رزایای نازله و محن محیطه، احباب را امر فرمودیم این آیه مبارکه را به آهنگ خوش ملیح تلاوت نمایند: «هو حسبی و حسب کل شیء و کفی بالله حسیبا» قسم برشحات بحر معانی که فرح و سروری در آن مقام ظلمانی مشاهده شد که شبه آن از برای هیچ یک از احباب از بعد دست نداد و شوق و اشتیاق بمقامی رسیده بود که هر یک را بجهت شهادت می طلبیدند بکمال رضا بر می خواست و با دوستان مصافحه می نمود و با وجه منیر و قلب مطمئن بمقرّ فدا توجه می نمود... ۲۰ شعبان سنه ۱۲۹۷. (۲۰)

کوشش نگارنده در این مقاله، نقل شواهدی از آثار جمال اقدس ابهی و نشان دادن و دقایق موسیقائی در آن آثار مبارکه است و امیدوار است این پژوهش مقدمه ای برای تحقیقات وسیع تر و کامل تر محققان آینده باشد.

بحثی در موسیقی کلام

پیش از ورود به اصل مطلب باید گفت هر اثر، چه منظوم و چه منشور، از ترکیب کلمات بوجود آمده است. هر کلمه با آهنگ و طنینی که دارد و تأثیری که بر دستگاه شنوایی مخاطب می گذارد، دارای ممیزه و مشخصه صوتی و موسیقائی مخصوص به خود است. این کلمات با طنین و زنگ مخصوص خود، وقتی در کنار هم قرار گیرند و به صورت جمله یا بیت ترکیب شوند، بر حسب کیفیت ترکیبی که یافته اند، به همراه مفاهیمی که حامل آنها هستند در شنونده تأثیرات گوناگون می گذارند. و اگر بدرستی و استادی ترکیب شوند، بهترین و بیشترین تأثیر را بر شنونده یا خواننده می گذارند و این چیزی جز "حسن ترکیب" نیست که از اصول مسلّم سخن بلیغ شمرده شده است. وقتی سخن از "موسیقی کلام" به میان می آید، ذهن انسان بی اختیار به "وزن" متوجه می شود. ما میدانیم که اساس موسیقی بر وزن (ریتم) نهاده شده است. هر آهنگ موسیقی مرکب از "ریتم هائی" در فواصل "گام" های کوتاه و بلند است. در اینجا بواسطه "وزن" متوجه رابطه تنگاتنگ شعر با موسیقی می شویم و وجه اشتراک این دو هنر را در می یابیم. علت بوجود آمدن محور عروضی هم چیزی جز وجه مختلف الاوزان نیست. همین محور مختلف الاوزان هستند که الحان حماسی و رزمی، هنری و عاشقانه، تغزل، مرثیه و مانند آن را بوجود آورده اند.

آنچه لحن اشعار را در شاهنامه فردوسی، خسرو و شیرین نظامی، غزلیات حافظ، و مولوی (شمس) از یکدیگر متمایز می‌کند اوزان گوناگونی است که هر یک از شعرا برای بیان مفاهیم و حالات روحی در اشعار خود اختیار کرده‌اند. آنچه شعر عروضی (و بسیاری از اشعار نو) را از نثر تمایز می‌بخشد، عمدتاً "وزن" است. وزن هم چنانچه دیدیم جز آهنگ و موسیقی کلام نیست. اگر دقت کنیم حتی در نثرهای مسجع هم نوعی وزن حکم فرماست.

شادروان دکتر غلامحسین یوسفی برای تأثیر کلام چند عامل از جمله وزن و آهنگ و نیروی معنوی کلمات و نیروی القاء و قدرت تأثیر را برشمرده است: "وزن و آهنگ یکی از ارکان مهم شعر است. زیرا شاعر با اختیار سخن موزون، در شنونده شور و هیجانی بر می‌انگیزد و او را برای دریافت شعر خویش آماده می‌سازد و به خصوص که در همان حال نیروی معنوی کلمات نیز بر آن افزوده می‌شود و اندیشه و خیال او را به دیگران القام می‌کند. اسلوب و صورت در شعر وقتی زیباست که در عین تأثیر و شورانگیزی، به تفهیم معنی و مضمون به خواننده نیز نائل آید. بدیهی است شعر باید از نیروی القاء و قدرت تأثیر بسیار برخوردار باشد تا در این کار کامیاب گردد" (۱۱). این شرایط را علاوه بر آثار منظوم جمال مبارک، به آثار منشور حضرتشان هم می‌توان تسری داد و تطبیق کرد و بخصوص "نیروی معنوی" را که نویسنده قائل شده، و ما آنرا در آثار آن حضرت ناشی از منشاء الهی میدانیم.

همین نویسنده علاوه بر "حسن ترکیب" از جمله ممیزات موسیقائی که برای تأثیر سخن قائل شده "گوشنواز بودن" را اضافه می‌کند و می‌نویسد: "... نکته در این است که کلمات علاوه بر ادای معنی، صوتی را بگوش می‌رسانند که این اصوات وقتی در کنار هم قرار گیرند آهنگی خاص بوجود می‌آورند، مناسب مفاهیم و حالات گوناگون. بنابر این شاعر توانا آن است که از کیفیت آنها غافل نماند و این لطیفه را درک کند. مبحث تنافر حروف و تنافر کلمات در معانی و بیان و جناس در بدیع نمودار توجهی است به جنبه صوتی الفاظ. اما این اثر می‌نویسد علمای معانی و بیان راجع به صفات الفاظ مفرد سخنانی گفته و اختلاف نظر و آراء گوناگونی داشته‌اند. در صورتی که اگر در باب زیبایی و نازیبائی بعضی الفاظ تأمل می‌کردند به این نتیجه می‌رسیدند که الفاظ در زمره اصواتند و مرکب از مخارج حروف. بنابر این اگر گوش از لفظی لذت برد، زیباست. و اگر به گوش ناخوش آید نازیباست..." (۱۲)

با توجه به آنچه نقل شد در آثار اولیه نازل از قلم جمال مبارک علاوه بر آثار منظوم، آثاری در قالب نثر وجود دارد که چنان لطیف و پراحساس بیان گردیده‌اند که به مرز نظم نزدیک می‌شوند. از جمله می‌توان به کلمات مکنونه، لوح بلبلان الهی، قسمتی از کتاب ایقان، لوح شکر شکن و ده‌ها اثر دیگر اشاره کرد. گر چه این الواح مبارکه در کسوت نثر نازل شده‌اند ولی از نظر رقت و گوشنوازی و شورانگیزی کلام با شعر تفاوتی ندارد.

هر اثری که از قدرت تاثیر و القاء مفهوم برخوردار باشد حالتی را به شنونده القاء می‌کند و طنین آشنائی را در ذهن وی تداعی می‌نماید. مثلاً لحن لطیف و گوشنواز کلمات مکنونه زمزمه جویباری را که در بستر سبزه‌زاری به آرامی جریان دارد در خاطر تداعی می‌نماید و یا برگردان مهیمن و پر طنین لوح ناقوس (سبحانک یا هو، یا من هوهو، یا من لیس احداً الا هو) آبشار عظیمی را که از ارتفاعات با صدای مهیب و پرطنین، بی‌امان و پرتوان از فراز صخره‌ها به پائین می‌ریزد، به خاطر می‌آورد.

عامل تکرار و توالی در برخی از آثار مبارک

در مروری بر برخی از آثار در الواح نازل از قلم حضرت بهاء الله به این نکته متوجه می‌شویم که هیکل اطهر به عامل تکرار و توالی و تسلسل در این گروه از آثار توجه بسیار داشته‌اند. بدین معنی که در یک لوح در پایان یا ابتدای هر جمله کلماتی را مانند ترجیع‌بند متوالیا تکرار فرموده‌اند و خواننده متوجه این مطلب می‌شود که هیکل اطهر به مفاهیم یا معانی این کلمات توجه مخصوص داشته‌اند. تکرار و توالی می‌تواند به یک یا چند مقصد از مقاصد زیر باشد:

۱. تأکید بر جمله یا کلمه مورد تکرار به قصد تأثیر شدید بر مخاطب
۲. القای معنی و مفهوم موجود در جمله یا کلمه مورد تکرار در ذهن مخاطب
۳. تشبیت و تمرکز مفهوم کلمه یا جمله مورد تکرار در حافظه و ضمیر مخاطب
۴. ایجاد حالت روحی ناشی از مفهوم یا مفاهیم موجود در کلمه یا جمله مورد تکرار در مخاطب از قبیل غم، شادی، تذکر و تنبّه، توجه و مانند آن (مثلاً برای شادی، لوح "بلبلان الهی" و برای حزن "لوح احتراق")
۵. ایجاد وزن و طنینی که از کلمه یا جمله مورد تکرار حاصل می‌شود به قصد تمرکز در ذهن مخاطب

۶. انتقال حالت و احساس گوینده به وسیله کلمه یا جمله مورد تکرار به مخاطب

۷. جلب توجه و حصر نظر مخاطب به کلمه یا جمله مورد تکرار

۸. خاطر نشان کردن اهمیت کلمه یا جمله مورد تکرار به مخاطب

دکتر حسین فاطمی در اهمیت تکرار چنین می‌نویسد: "خاصیت تکرار، تأکید است و تأکید زمینه تصویر را پررنگ‌تر نشان می‌دهد و، اگر آنرا جزء وزن شعر به مفهوم کلی آن بگیریم، در آن صورت به گفته خواجه نصیرالدین طوسی "بوجهی اقتضاء تخیل کند".
 قدما به تکرار توجه داشته‌اند و یکی از ضایع بدیع را تکرر با مکرر نامیده‌اند و آوردن آنرا برای تأکید و یا ایجاد وزن میدانسته‌اند. در شعر مولوی تکرار نقش عمده‌ای را برعهده دارد و کلام را به مرز موسیقی و کیفیت انتزاعی آن می‌رساند به طوری که اگر کسی زبان فارسی را نداند با شنیدن این گونه اشعار او به وجود شور درونی گوینده‌اش پی میبرد... " (۱۳)

در میان سخن‌سرایان بزرگ زبان فارسی، مولوی (در دیوان شمس) بیش از هر سراینده دیگر به عامل تکرار و توالی در غزلیات خود توجه داشته و در حقیقت با تکرار کلمه یا کلمات در هر بیت یا مصراع، موسیق جدیدی را در هر غزل ابداع کرده است. این ضرب‌های سریع باعث شده‌اند که مولوی شور و شیدائی و عشق و جذبه درونی خود را در بستر ابیات مانند رودخانه‌ای خروشان جاری سازد و حالات روحی خود را به خواننده منتقل نماید.

در غزلی که نقل می‌شود مولوی سعی کرده با تکرار کلمه توئی و مرا تأکید خود را بر مفهوم این دو کلمه نشان دهد. بطوریکه ملاحظه می‌شود. در این غزل ۸ بیتی سی بار کلمه توئی و ۱۱ بار کلمه مرا تکرار شده است:

یار مرا، غار مرا، عشق جگرخوار مرا	یار توئی، غار توئی، خواجه نگهدار مرا
نوح توئی، روح توئی، فاتح و مفتوح توئی	سینه مشروح توئی، بر در اسرار مرا
نور توئی، سور توئی، دولت منصور توئی	مرغ گه طور توئی، خسته به منقار مرا
قطره توئی، بحر توئی، لطف توئی، قهر توئی	قند توئی، زهر توئی، بیش میازار مرا
حجره خورشید توئی، خانه ناهید توئی	روضه امید توئی، راه‌ده‌ای یار مرا
روز توئی، روزه توئی، حاصل دریوزه توئی	آب توئی، کوزه توئی، آب ده این بار مرا
دانه توئی، دام توئی، باده توئی، جام توئی	پخته توئی، خام توئی، خام بمگذار مرا
این تن اگر کم تندی، راه دلم کم زندی	راه شدی، تا نبدی این همه گفتار مرا (۱۴۱)

البته از این دست غزلیات در دیوان شمس فراوان وجود دارد که مولوی عامل تکرار را برای القاء معنی و تأکید بکار گرفته که برای پرهیز از طول کلام، خوانندگان را به دیوان مزبور احاله می‌دهد.

سخن موزون و تکرار کلام در ادوار گذشته

در ادوار گذشته آثار دینی موزون متعددی وجود داشته که به تکرار و با آهنگ خوش و موزون خوانده میشده است که از جمله میتوان به "وداها" در آئین برهما و "سرودگهان" در آئین زردشت و مزامیر داود در عهد عتیق اشاره کرد.

در دیانت مسیحی نیز آوازها و سرودهایی در ستایش آن حضرت وجود دارد که فرق مختلفی مسیحی در کلیساهای خود به صورت دسته جمعی (کُر) همراه با آهنگ می‌خوانند. غالب مندرجات قرآن کریم را جملات مسجع و موزون تشکیل میدهد و گر چه آن سفر جلیل در قالب نثر نوشته شده ولی به خاطر اوزانی که در ساختمان جملات آن وجود دارد آن را می‌توان (نوعی شعر منشور) محسوب داشت که وزن و موسیقی کلام در سراسر مندرجات آن ساری و جاری است.

از دیر باز، قاریان خوش صوت، با رعایت علم تجوید و استفاده از اوزان کلام در این کتاب مجید، قرآن کریم را با لحن حجازی قرائت کرده و می‌کنند.

در اسلام ادعیه متعددی وجود دارد که از جمله می‌توان به دعای "جوشن کبیر" منسوب به حضرت رسول و دعای کمیل منسوب به حضرت امیر و دعای ندبه منسوب به امام غائب و دعای سحر از امام محمد باقر (که اسامی ماههای بیانی از آن استخراج شده) اشاره کرد. در بسیاری از ادعیه اسلامی (شیعه) کلمات و جملاتی از صفات جلالیه و جمالیه باری تعالی تکرار شده یا صفاتی هم‌وزن در کلام مورد تأکید قرار گرفته. مثلاً از دعای "جوشن کبیر" برخی جملات نقل می‌شود: "اللهم انی اسئلك باسمک یا حنان، یا متان، یا دیتان، یا برهان، یا سلطان، یا رضوان، یا غفران، یا سبحان، یا مستعان، یا ذالمَن و البیان" و نیز: "اللهم انی اسئلك باسمک یا علی، یا وفی، یا غنی، یا مکی، یا خفی یا رضی، یا زکی، یا یدی، یا قوی، یا ولی". (۱۵)

ادعیه و اوراد اذکار اسلامی بسیار متعدد است مثلاً در کتاب "مفاتیح الجنان" که مجموعه‌ای از ادعیه اسلامی (شیعه) است نزدیک به ۵۰۰ دعا درج شده است.

اهمیت ذکر و تکرار اسماء الله نزد عرفا

از حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار روایات متعددی در اهمیت "ذکر حق" که همان تکرار محامد و نعوت ذات باری تعالی است وجود دارد. از جمله دو آیه از قرآن مجید نقل می‌شود: "... الا بذكر الله تطمئن القلوب" (رعد ۲۸) و نیز "اذکرونی اذکرکم". (بقره ۱۵۲) در اهمیت ذکر و تکرار اسماء جلالیه و جمالیة الهیة اقوال و عقاید متعددی از بزرگان صوفیه وجود دارد که حاکی از آن است که در مراحل سیر و سلوک، سالک باید با ذکر جلی و تمرکز فکر و حواس خود به حق، خود را فراموش کند و در حقیقت از هر چه غیر از حق و ذکر حق خالی شود و سراسر وجودش محلّ تجلی حق قرار گیرد تا در مراحل سیر و سلوک بتواند ترقی نماید.

در مورد وجوه گوناگون ذکر نزد عرفا، برخی از عقاید آنان از "فرهنگ اصطلاحات عرفانی" نقل می‌شود:

"ذکر- در کلمات عارفان به معانی یادکردن، مواظبت بر عمل، حفظ، طاعت، نماز، بیان، قرآن، حلم، شرف، شکر... ادهم خلخالی آورده است، بدان که ذکر، یادکردن حق تعالی است در بدایت کار به تکرار اسم آن حضرت، و اقرار به وحدانیتش، و در نهایت آن به شهود وجود پر جودش در مظاهر ممکنات. و فاضل‌ترین عبارات و الفاظ برای ذکر، کلمة طیبة "لا اله الا الله" است... و نیز گفته‌اند: ذکر به معنی استیلائی مذکور بر دل است. یا ذکر یعنی توجه به محبوب و غفلت از ماسوی... ذکر خفی- آن است که نه در مقام علم و نه شهود، بلکه بی‌آگاهی نفس باشد. به عبارت دیگر ذاکر زبان سر و سر را ببندد، و گه غیبت بنده با غیبت حق موافق شود... ذکر قلب- آن است که خدا به دل یاد شود چندان که فراموش نشود تا به یاد کردن حاجت نباشد... این است یاد دوست مهربان، آسایش دل و غذای جان. یادی که گوی دست و آنسش چوگان و مرکب او شوق و مهر او میدان. گل او سوز و معرفت او بوستان..." (۲۶)

توالی و تکرار اذکار در آثار حضرت اعلیٰ

حضرت اعلیٰ در آثار مبارکه خود به ذکر الهی و تکرار اسماء و صفات حق تعالی توجه بسیار داشته‌اند. قبل از اظهار امر، در ایامی که در بوشهر اقامت داشته‌اند ساعات متوالی در پشت بام به دعا و مناجات مشغول می‌شده‌اند و از همان ایام به "سید ذکر" معروف شدند. شاید علت تسمیة هیکل اطهر به "سید ذکر" در حقیقت این باشد که

اصطلاح "ذکر" که ریشه قرآنی دارد و از اسماء قرآن است در آثار مبارکه مخصوصاً قیوم الاسماء برای حضرت باب مکرر بکار رفته و جزء اسماء مبارک در آن کتاب است. در آثار مبارکه نازل از قلم حضرت ربّ اعلیٰ اذکار و آیات مخصوصه و به تعداد زیاد وجود دارد. از جمله در کتاب بیان فارسی چنین فرموده اند: "قل الله یکفی من کلّ شیء و لا یکفی عن الله ربّک من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان علاماً کافیا قدیراً و از برای هیچ مطلب این آیه راتلاوت نمائی بعدد اسم قدیر ۳۱۴ مگر آنکه مشاهده اجابت نمائی از مبداء امر، زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو و قادر بوده بر هر شیء و عالم بوده و هست بهر شیء که اسم شیئیت بر آن تعلق گیرد." (۱۷)

و نیز در کتاب پنج شأن این آیه مبارکه نازل گردیده است: "... و در هر شب و روز نوزده مرتبه بگو لا اله الا الله حقاً حقاً..." (۱۸)

آن هیکل مکرم در اثر دیگری چنین فرموده اند: "...سؤال: ذکر مجربى از برای قضاء حوائج دنیویه و اخرویّه خصوصاً حافظه و اولاد و اداء دین و رفع خیالات و عاقبت بخیری... جواب: پنجاه و نه مرتبه و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد". (۱۹)

و در کتاب امر و خلق، جلد چهارم، ذیل عنوان (ادعیه و اوراد و مناجات) چنین آمده است: "...از ادعیه و اوراد صادره از حضرت نقطه است که برای هر مطلبی خصوصاً برای فرج دو هزار و نود و هشت بار در یک مجلس "یا الله المستغاث" با توجه و حضور قلب خوانند و برای هر حاجتی دویست و هشتاد و یک بار: "اللهم اناک مفرج کلّ همّ و منفس کلّ کرب و مذهب کلّ همّ و مخلص کلّ عبد و منقذ کلّ نعش خلصنی اللهم برحمتک و اجعلنی من عبادک المنقذین". (۲۰)

و نیز در همین کتاب ذیل "صلوة مولود" چنین آمده است: "پنج تکبیر، در تکبیر اول نوزده مرتبه انا کلّ بالله مؤمنون و بعد از تکبیر ثانی نوزده مرتبه انا کلّ بالله موقنون و بعد از تکبیر سیم نوزده مرتبه انا کلّ بالله محیون و بعد از چهارم انا کلّ بالله ممیتون و فی الخامس انا کلّ بالله راضیون". (۲۱)

البته در آثار مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ اذکار و اوراد بسیار دیگری برای رفع حوائج قضاء حاجات و موارد متعدد وجود دارد که برای اطلاع از آنها می توان به آثار مبارکه نازل از قلم آن هیکل اطهر مراجعه کرد.

اشاره‌ای به آثار منظوم حضرت بهاء الله

اولین اثری که از جمال مبارک در دست است قصیده معروف "رشح عما" است که در سال ۱۲۶۹ هـ ق (۱۸۵۳ م) در طهران نازل گردیده است. امتیاز این منظومه که در بحر ریع مطوی مکفوف (مفتعلن مفتعلن فاعلن) سروده شده اینست که برای اولین بار مظهر امر طی آن امر خود را اظهار فرموده‌اند. این قصیده شورانگیز سرشار از جذب و شور و شوق و غلیان احساسات روحانیه مظهر کل الهی است و با عناصر متشکله آن از نیروی القاء و تأثیر شگرفی برخوردار است. (۲۲) در سالهای بعد تعدادی قصیده و غزل از قلم جمال مبارک نازل گردید که همه آنها لبریز از عواطف شوقیه و احساسات جذبیه آن هیكل مکرم بوده و حاکی از شور و انجذاب و عشق به محبوب ازلی و بشارت به ظهور کلی الهی است. این آثار جذبیه در الواح مبارکه‌ای که در ایام رضوان و اندکی پیش از آن نازل گردیده‌اند به اوج خود می‌رسند. (۲۳)

گروه دیگری از آثار منشور صادره از قلم جمال مبارک از قبیل کلمات مکنونه، هفت وادی، چهار وادی، الواح مریم، بخشی از کتاب ایقان، لوح شکر شکن، لوح بلبلان الهی، الواح یاران پارسی، مناجات‌ها و دهها اثر مبارک دیگر همه مشحون از ضایع لفظی و بدیعی و زیبایی‌های کلامی هستند که در این جا مورد بحث نمی‌باشند. (۲۴)

عنصر تکرار و توالی در آثار منشور جمال اقدس ابهی

اکنون آن دسته از آثار نازله از قلم جمال مبارک را که در آنها به عامل تکرار و توالی و تأثیرات القائی آنها توجه داشته‌اند به ترتیب تقریبی نزول نقل خواهیم کرد: البته باید به این نکته توجه داشت که در میان این دسته آثار مبارکه تنها دو اثر (ذکر کلمه الله ابهی و نماز میت) وجود دارد که در زمره احکام کتاب مستطاب اقدس محسوب‌اند. بقیه الواحی است که طی سالهای مختلف (غالباً الواح نازله در ایام رضوان و صیام) از قلم مبارک صادر گردیده است. در دسته دوم آیه‌ای بصورت (ترجیع‌بند) بعد از یک یا چند جمله به صورت برگردان تکرار می‌شود. در یک مورد (لوح اقدس) چنانکه خواهد آمد، یک کلمه (طوبی) به نشانه تأکید در اول هر جمله آمده و تکرار شده است.

۱. ذکر کلمه تکبیر (الله ابهی) ۹۵ مرتبه در هر شبانه روز

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس چنین فرموده‌اند: "قد کتب لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کل یوم یدیه ثم وجهه و یقعد مقبلاً الی الله و یذکر خمسا و تسعین مرّة"

الله ابهی...". (۲۵)

بیت العدل اعظم الهی در دستخط مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۹ ذکر فوق را برای عموم احباء مورد تأکید قرار داده و آنرا از اسماء الهی دانسته‌اند.

۲. صلوٰة مَیت

در صلوٰة مَیت بعد از تلاوت قنوت: "یا الهی هذا عبدک و ابن عبدک...". باید ۶ بار کلمه (الله ابهی) تلاوت شود و بعد از هر تکبیر، هر یک از این آیات ۱۹ بار تلاوت شود
 اَنَا كُلُّ لَهِ عَابِدُونَ، اَنَا كُلُّ لَهِ سَاجِدُونَ، اَنَا كُلُّ لَهِ قَانِتُونَ، اَنَا كُلُّ لَهِ ذَاكِرُونَ، اَنَا
 كُلُّ لَهِ شَاكِرُونَ، اَنَا كُلُّ لَهِ صَابِرُونَ. (۲۶)

ایجاد توجّه و تذکر و تنبّه و تأثیرات القانی این اذکار شش گانه که هر بار ۱۹ مرتبه تکرار می‌گردد بسیار شدید است و این حالات را همه احباء بارها تجربه کرده‌اند.

۳. لوح سبحان ربی الاعلیٰ - حرف بقاء

این لوح به اعزاز حاجی میرزا موسی جواهری در بغداد نازل شده و مطلع آن اینست: "یا حرف البقاء فالبس نعلین الانقطاع ثم امش علی رفر الاعلیٰ فسبحان ربی الاعلیٰ...".
 در این اثر جلیل برگردان "فسبحان ربی الاعلیٰ" در آخر هر جمله ۲۱ بار تکرار گردیده است.

۴. لوح هله هله یا بشارت

این لوح مبارک در اواخر ایام بغداد نازل شده و در بشارت به ظهور می‌باشد.
 آغاز این اثر مبارک اینست: "هو المحبوب، حور بquam از فردوس علاء آمد، هله هله یا بشارت...". و با این جملات دلنشین پایان می‌یابد: "این ذکر بدیع از گلشن باقی آمد تا عاشقان جمال جانان آتش حبّ از دل و جان در کمال اطمینان به بدایع لحن‌های خوش به آن مشغول شوند که شاید از جذبۀ آن عاکفان کعبه عرفان بشور آیند و وطن قدس الهی را فراموش نفرمایند". (۲۸)

در هر آیه این لوح برگردان "هله هله یا بشارت" تکرار گردیده و جمعا ۲۴ بار ذکر شده است.

۵. لوح غلام الخلد

این لوح که در ایام بغداد در بشارت به ظهور حضرت رب اعلیٰ نازل گردیده است با این عبارت آغاز می‌گردد: "هذا ذکر ما ظهر في سنة السّتين في ایام الله المقتدر المهيم العزیز العليم...".

این لوح مبارک به عربی است و در آخر هر جمله برگردان "فيا بشرى غلام الخلد قد جاء بماءٍ معین" تکرار شده و جمعا ۳۴ بار تکرار گردیده است. البته در هر برگردان صفت جدیدی برای "غلام الخلد" ذکر کرده اند فی المثل در یک برگردان: "... قد جاء باسمٍ عظیم" و در برگردان دیگر: "... قد جاء باسمٍ عظیم" الی آخر. در خاتمه این لوح مبارک جملات اختتامیه بسیار زیبایی (حدود دو صفحه) به فارسی نازل گردیده است: "منادی بقاء از عرش عماء ندا فرموده که ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب و بقاء غلام روحانی که در کنائز عصمت ربّانی مستور بود به طراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدسی طالع شد... الی آخر". (۲۹)

۶. لوح ملاح القدس

این اثر جلیل در روز پنجم نوروز ۱۲۷۹ هـ ق (۱۸۶۳ م) در ایامی که هیکل مبارک و اصحاب برای چند روز در مزرعة و شاش (نزدیک بغداد) می گذارنده اند به عربی و فارسی نازل شد در قسمت عربی این لوح در پایان هر جمله آیه (فسبحان ربّي الابهی) آمده و جمعا ۴۱ بار به صورت برگردان تکرار گردیده است. (۳۰)

۷. لوح حور عجاب

این لوح منیع که در ایام بغداد نازل شده با جمله "قد طلع جمال القدس عن خلف الحجاب..." آغاز می گردد. در سراسر این اثر مبارک در آخر هر جمله کلمه "عُجاب" ذکر شده و ۲۹ بار تکرار گردیده است. (۳۱)

۸. لوح رضوان

این اثر مبارک در اواخر ایام بغداد نازل گردیده با این آیه مبارکه آغاز می گردد: "هو المستوي علیٰ هذا العرش المنیر، یا قلم الابهی بشر الملاء الاعلیٰ بما شق حجاب السّتر و ظهر جمال الله من هذا المنظر الاکبر بالضیاء الّذی به اشرقت شمس الامر من مشرق اسمه العظیم..." در پایان هر جمله برگردان "فيا مرجبا هذا عید الله قد ظهر عن افق فضل منیع" با جزئی تغییری ذکر شده و جمعا ۱۳ بار تکرار گردیده است. (۳۲)

۹. لوح از باغ الهی

این لوح مبارک در اواخر ایام بغداد به فارسی نازل شده چنین آغاز می گردد: "از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد. های های، هذا جذب اللّهی هذا خلع یزدانی هذا قمص ربّانی... الی آخر" در این لوح مبارک به ظهور حضرت رب اعلیٰ و هم چنین هیکل اطهر خود بشارت می دهند برگردان "های های" آمده و جمعا ۳۰ مرتبه در آخر هر

جمله تکرار گردیده است. این لوح منیع با این جملات دلنشین پایان می‌یابد: "... باید اطیار عرشی که قصد معارج قدسی نمایند به وله و آهنگی تلاوت نمایند که جمیع مَنْ فِي الْمَلِكِ رَأْسٌ قَدِيمٌ وَ حَيَاتِ اَبَدِي وَ زَنْدِغِي دَائِمِي بِخَشْدِ لَعَلَّ رَشْحَاتِ النَّارِ عَلِيَّ صَدُورِ الْاِبْرَارِ قَدْ كَانِ بَاذِنِ اللّٰهِ مَرْشُوشًا" (۳۳)

۱۰. لوح رضوان

این لوح با این مطلع آغاز می‌گردد: "هذا عيد الله قد ظهر عن افق فضل منيع. يا اهل سرادق العظمة ثم يا اهل خباء العصمة ثم يا اهل فسطاط العزة و الرحمة غنوا و تغنوا باحسن النعمات في اعلى الغرفات بما ظهر الجمال المستور في هذا الظهور و اشرفت شمس الغيب عن افق عز قديم..." (۳۴)

در آخر هر جمله این اثر جلیل این آیه تکرار شده است: "فيا مرحبا هذا عيدالله قد ظهر بطراز عظيم" (با اندک تغییری جمعا پنج بار ذکر شده است)

۱۱. لوح ناقوس

لوح ناقوس در سال ۱۲۸۰هـ ق (۱۸۶۳م) در اسلامبول بخواهش آقا محمد علی اصفهانی از قلم جمال مبارک نازل گردیده است. این اثر مبارک با این جمله آغاز می‌شود: "هو العزيز هذه روضة الفردوس ارتفعت فيها نعمة الله المهيمن القيوم و فيها استقرت حوريات الخلد ما مسهن احد الا الله العزيز القدوس و فيها تغرد عندليب البقاء على افنان سدره المنتهى بالنعمة التي تتحير منها العقول و فيها ما يقرب الفقراء الى شاطي الغناء و يهدى الناس الى كلمة الله و ان هذا لحق معلوم" (۳۵)

هر جمله این لوح مهیمن با عباراتی خطابی آغاز می‌گردد و در سراسر این اثر منیع مؤده و بشارت ظهور مظهر کلی الهی تکرار می‌شود.

بند آغازین این لوح مبارک چنین است:

بسمك الهو و انك انت الهو يا هو، يا راهب الاحديه اضرب على الناقوس بما ظهر يوم الله و استوى جمال العز على عرش قدس منير، (سبحانك يا هو يا من هو هو يا من ليس احد الا هو)

شاید حرکت هیكل اطهر به طرف آسیای صغیر و نزدیک شدن به سرزمین‌های مسیحی نشین موجب شده که وجود مبارک این لوح مهیمن و پرطنین را خطاب به (راهب الاحديه) و امر به صدا در آوردن ناقوس آغاز فرمایند. این لوح مبارک با مخاطب‌های مختلف ادامه پیدا می‌کند و هر جمله با آیه (سبحانك يا هو يا من هو هو يا من ليس احد الا

هو) به صورت برگردان ذکر می‌شود و جمعا ۲۸ بار تکرار می‌گردد. اگر دقت شود برگردان این لوح مبارک سه بار کلمه (هُو) و یک بار کلمه (هَوَ) آمده است کلمه (هُو) از یک حرف صامت (ه) و یک حرف مصوت (اُو) ترکیب شده و در موقع ادای این جمله سه بار کلمه (هُو) با ایجاد سه بار عامل صوتی مشترک در این جمله که به اصطلاح موسیقی در (فا ماژور) ادا می‌شود هیمنه و صلابت کم نظیری را به مخاطب القاء می‌کند که از نظر قدرت القائی و مشخصات آوایی اثری یگانه و ممتاز است. همه تأثیرات ۸ گانه‌ای که در صفحات گذشته برای تکرار و توالی برشمردیم در مورد این لوح منیع صادق است.

آنچه از استماع مجموع مفاهیم مندرج در این لوح فخیم به گوش می‌رسد مشخصه کوبندگی و هشداردهندگی آن است که در هر یک از جملات، جمال مبارک ظهور خود را با قدرت و صلابت کم سابقه اعلان می‌فرماید.

تعداد مخاطبان این اثر جلیل از قبیل: "هُود الحکم، طلعت البقاء، ملک التور، عندلیب السناء اهل الفردوس..." به ۲۱ می‌رسد که جمال اقدس ابهی با هیمنه و جلال امر خود را اعلام می‌فرمایند و از آنان می‌خواهند که بشارت این رستاخیز عظیم روحانی را به عالم امکان اعلام نمایند. هر یک از این خطابات شورانگیز به آیه پرتنین و گوشنواز: "سبحانک یا هو، یا من هو، یا من لیس احد الا هو" خاتمه پیدا می‌کند و با خاصیت آوایی این آیه، تأثیر خطابات ۲۱ گانه را شدت می‌بخشد.

پس از خطاب‌های ۲۱ گانه مذکور، حضرت بهاء الله طی ۷ بند بقیه لوح به ستایش محبوب یکتا می‌پردازند و درخواست می‌کنند الطاف و عنایات خود را شامل حال محبتان و عاشقان آن محبوب لایزال نمایند و شعله و حرارت حب خود را بیش از پیش در دلهای آنان برافروزند.

سراسر این اثر فخیم مانند سایر آثار عرفانی جمال مبارک مشحون از اصطلاحات و تمثیلات و اشارات عرفانی اسلامی است. بحث مشروح در باره عقاید عرفا و متصوفه در مورد این اصطلاحات مخصوصاً در مورد کلمه (هُو) و ترکیب (هَوَ هو) و (انا هو) به معنی (اتحاد بالذات) که همه حاکی از نعوت و محامد حق تعالی است و دیگر مباحث مشابه که ریشه در عرفان گذشتگان بخصوص عرفان اسلامی دارد خارج از حیطه بحث ماست. (۳۶)

۱۲. مناجات صیام

مناجات معروف صیام با آیه "بسمه المشرق من افق البیان. اللهم انی اسئلك بالآیة الكبرى و ظهور فضلک بین الوری ان لا تطردنی عن باب مدنیة لقائک و لا تخیبنی عن ظهورات فضلک بین خلقک. (ترانی یا الهی متمسکا باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی الابهی و متشبثا بذیل تشبث به من فی الآخرة و الاولی) این آیه اخیر تا انتهای این اثر مبارک بصورت برگردان ۱۳ بار تکرار شده است. (۳۷)

۱۳. لوح حمد

این لوح مبارک با مطلع "هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار، الهی الهی اشکرک فی کل حال و احمدک فی جمیع الاحوال..." آغاز می شود و در هر جمله ذات باری تعالی را هر بار با یکی از محامد و نعوت ستایش می نمایند و برگردان (یا لا اله الا انت) ۱۰ بار تکرار می شود. (۳۸)

۱۴. لوح انت الکافی یا لوح شفاء

این لوح مبارک که بین احباء بسیار معروف است با این جمله شروع می شود: "بسم الله الامنع الاقدس الارفع الابهی. بک یا علی بک یا وفی بک یا بهی، انت الکافی و انت الشافی و انت الباقی یا باقی." بطوریکه ملاحظه می شود در هر جمله که با کلمه (بک) شروع می شود چند بار صفات و اسماء حق را ذکر می فرمایند و در آخر هر جمله آیه مبارکه (انت الکافی...) ذکر شده و جمعا بصورت برگردان ۴۲ بار تکرار می گردد. کلمه (بک یا...) هم در این لوح مبارک ۱۱۳ بار تکرار شده است. (۳۹)

۱۵. لوح شفاء

این لوح مبارک با عنوان (هو الحافظ الشافی) آغاز می گردد ظاهرا از آثار نازله در عکا میباشد. جمله آغازین این اثر جلیل چنین است: "انت الذی یا الهی باسمائک یبراء کل علیل و یشفی کل مریض..." در این لوح منیع کلمه (کل) ۱۵ بار تکرار شده است. (۴۰)

۱۶. مناجات شفا

این مناجات با این جمله آغاز می شود "هو الشافی فسیحانک اللهم یا الهی اسئلك باسمک الذی به استقر جمالك علی عرش امرک و باسمک الذی به تبدل کل شیء و یحشر کل شیء..." کلمه (کل شیء) در این اثر مبارک ۸ بار تکرار شده است. (۴۱)

۱۷. لوح قد احترق المخلصون

این لوح معروف در سال ۱۸۷۱م در سجن عکا در ایامی که فتنه و فساد اصحاب ازل به

اوج خود رسیده و جمال اقدس ابهی از شدت حزن و اندوه عزلت گزیده بودند و اندکی پس از نزول آن واقعه معروف استنطاق رخ داد نازل گردیده است. مندرجات این اثر منیع حاکی از شدت مصائب و بلایای وارده بر هیکل اطهر می باشد.

این لوح منیع با این جمله شروع می شود: "بسم الله الاقدم الاعظم. قد احترق المخلصون من نار الفراق. این تشعشع انوار لقانک یا محبوب العالمین...". در این اثر کم نظیر که از نظر القاء حالت حزن و اندوه مظهر امر بی سابقه است، هیکل اطهر زبان بشکوه و شکایت می گشایند و برگردان (این... یا...). ۳۵ بار تکرار شده است. (۴۲)

۱۸. لوح اقدس

هنگامی که کشتی حامل جمال مبارک و عائله جلیله و اصحاب از ادرنه بطرف عکا حرکت می کرد وقتی کشتی به آبهای مقابل بندر اسکندریه رسید و لنگر انداخت. یک نفر کشیش اهل سوریه به نام (فارس) که در زندان با نبیل زرنندی آشنا شده و به وسیله او بامر مبارک هدایت گردیده بود عریضه ای به حضور جمال مبارک عرض کرد و از داخل زندان اسکندریه آنرا به وسیله جوانی مسیحی به حضور مبارک در کشتی تقدیم داشت. حضرت بهاء الله در لوحی خطاب به نبیل زرنندی کشیش مزبور را مورد عنایت قرار دادند و پس از ورود به عکا لوح اقدس را خطاب به وی نازل فرمودند. لوح اقدس از نظر محتوا بر ابلاغ امر مبارک به ملل مسیحی، راهبان و کشیشان و خلاصه همه کسانی که به مسیح ایمان دارند بسیار مهم است. در این لوح مبارک به کشیش مزبور ابراز عنایت فراوان می فرمایند و به وی امر می فرمایند ظهور مبارک را به مسیحیانی که از مظهر امر محجوب مانده اند ابلاغ نماید.

لوح اقدس در حقیقت اظهار امر و اتمام حجت مظهر کلی الهی به عموم ملل مسیحی اعم از روحانیون و افراد و آحاد مسیحیان است که تفصیل در باره آن از دائره بحث حاضر خارج است. (۴۳)

آنچه در این لوح منیع مورد نظر نگارنده است، بخش پایانی آن است. در این بخش چنانکه خواهیم دید جمال مبارک ۲۲ بار کلمه (طوبی) را تکرار کرده اند. به نظر چنین می رسد که حضرت بهاء الله در تکرار کلمه (طوبی) به "وعظ جبیل" حضرت مسیح نظر داشته اند. (۴۴) و خواسته اند با تکرار آن، مفاهیم وعظ جبیل را در خاطر مخاطبان تداعی فرمایند و به طور صریح رابطه خود را با مسیح و اینکه ایشان "ظهور پدر (اب)" هستند را به آنان خاطر نشان فرمایند. آنجا که فرموده اند: "... قل جاء الأب و کمل ما وعدتم

به في ملكوت الله هذه كلمة التي بشرها الأبن اذ قال لمن حوله انتم اليوم لا تحملونها
فلما تم الميقات و اتى الوقت اشرفت الكلمة من افق المشية... (۴۵)

نتیجہ بحث

پیش از آنکه سخن را به پایان بریم از آنچه در این پژوهش مطرح شد چنین می‌توان نتیجه گرفت که منظور حضرت بهاء الله از تکرار و توالی جملات در الواحی که نقل شد تأکید بر مفاهیم آنها بوده است. این تأکیدها در هر مورد می‌تواند یک یا چند یا همه تأثیرات هشت‌گانه‌ای را که در اوائل مقاله بدانها اشاره شد، بر مخاطبان داشته باشد.

* * *

سخن را با نقل آخرین بخش لوح اقدس که کلمه مبارکه (طوبی) در آن تکرار شده به پایان می‌بریم تا کام جان خوانندگان با حلاوت این جملات دلنشین شیرین گردد:

"...ذکر من قبلي من سمی بالمراد قل طوبی لک یا مراد بما نبذت مرادک و
اخذت مراد العالمین. قل طوبی لرافد انبه من نسماي طوبی لمیت حی من
نفحاتي. طوبی لعین قرّت جمالي. طوبی لقاصد قصد خباء عظمتي و
کبریائی. طوبی لخائف هرب الی ظل قبایي. طوبی لعطشان سرع الی سلسیل
عنایتي. طوبی لذلیل تمسک بحبل ذکري. طوبی لروح بعث من نفحتي و دخل
ملکوت. طوبی لنفس هرّتها رائحة وصلي و اجتذبتها الی مشرق امر طوبی لاذن
سمعت و للسان شهدت و لعین رأّت و عرفت نفس الرّب ذي المجد و الملكوت و
ذي العظمة و الجبروت و طوبی للفائزين. طوبی لمن استضاء من شمس کلمتي.
طوبی لمن زّن رأسه باکلیل حیي. طوبی لمن سمع کربي و قام لنصرتي بین
شعبي. طوبی لمن فدی نفسه في سیلي و حمل الشّدائد لأسمي. طوبی لمن
اطمئنّ بکلمتي و قام بین الاموات لذکري. طوبی لمن انجذب من نفماتي و
خرق السّبحات بقدرتي طوبی لمن وفی بعهدی و ما منعه الدنيا عن الورد في
بساط قدسي. طوبی لمن انقطع عن سوآئي و طار في هوآء حیي و دخل
ملکوتي و شاهد ممالک عزّي و شرب کوثر فضلي و سلسیل عنایتي و اطلع
بامري و ما سترته في خزائن کلماتي و طلع من افق المعاني بذكري و ثنائی انه
منّي عليه رحمتي و عنایتي و مکرمتي و بهائی."

یادداشتها

- * مجمل این مقاله در هفدهمین دوره (مجمع عرفان) جون ۱۹۹۸ در آکوتو(ایتالیا) ارائه شده است.
۱. ر.ک. وحید رأفتی، قصیده رشع عما، سفینه عرفان، دفتر دوم، دارمشتات، آلمان، عصر جدید، ص ۵۰.
 ۲. دکتر شاپور راسخ، مقدمه‌ای بر سبک شناسی آثار فارسی جمال مبارک، خوشه‌های از خرمن ادب و هنر شماره ۴.
 ۳. حضرت بهاء الله، کتاب اقدس، حیفا، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵م، فقرة ۱۷۴.
 ۴. حضرت بهاء الله، کتاب ایقان، آلمان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۹۸م، ص ۱۶-۱۵.
 ۵. کتاب ایقان، ص ۱۱۶.
 ۶. حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب، قاهره، فرج الله ذکی الکردی، ۱۳۳۹م، ص ۱۹۳.
 ۷. ایضا، ص ۱۹۵.
 ۸. حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه، قاهره، محی الدین صبری، ۱۹۲۰م، ص ۲.
 ۹. عبد الحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار، تاریخ نبیل زرنندی (ترجمه و تلخیص)، دهلی نو، مؤسسه مرآت، ۱۹۹۱م، ص ۵۷۶.
 ۱۰. حضرت بهاء الله، مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸، طهران، لجنة ملی محفظه آثار، ۳۲(ب)، ص ۳۴۹-۳۵۰.
 ۱۱. دکتر غلامحسین یوسفی، کاغذ زر، طهران، یزدان ۱۳۶۳ش، ص ۹۸.
 ۱۲. ایضا، ص ۹۹.
 ۱۳. دکتر حسین فاطمی، تصویرگری در غزلیات شمس، طهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش، ص ۲۹۸.
 ۱۴. جلال الدین محمد بلخی، گزیده غزلیات شمس، به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی، طهران، کتابهای جیبی، ۱۳۶۳ش، ص ۲۳.
 ۱۵. حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، طهران، سبحان، ص ۱۵۱.
 ۱۶. سید جعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، طهران، ظهوری، ۱۹۹۲م، ص ۴۰۲.
 ۱۷. حضرت اعلی، کتاب بیان فارسی (الباب السادس من الواحد التاسع)، ص ۳۲۲.
 ۱۸. حضرت اعلی، کتاب پنج شأن، ذیل اسم لا اله الا الله (شأن فارسی)، ص ۳۶.
 ۱۹. حضرت اعلی، آرشیو مرکز جهانی بهائی، شماره ۱۹۱ INBA، ص ۱۹۴.
 ۲۰. اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق جلد ۴، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۸۶م، ص ۵۸.
 ۲۱. امر و خلق، جلد ۴، ص ۷۳.
 ۲۲. برای اطلاع مشروح از مندرجات این اثر فخیم ر.ک. مرجع شماره ۱.
 ۲۳. برای اطلاع مشروح از این دسته آثار مبارکه ر.ک. ع صادقیان، مروری بر آثار جذیبه جمال اقدس

- ابهی، مجموعه محبوب عالم، کانادا، مجله عنذلیب، ۳-۱۹۹۲، ص ۲۶۹.
۲۴. برای اطلاع مشروح در باره صنایع لفظی و بدیعی در آثار فارسی جمال مبارک ر.ک. مرجع شماره ۲.
۲۵. کتاب اقدس، ص ۱۸.
۲۶. ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۱۴.
۲۷. عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان، طهران، مدرسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۲۴، ص ۶۱.
۲۸. ایضا، ص ۳۳.
۲۹. عبد الحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، امریکا، کلمات پرس، ۱۹۸۱م، ص ۹۲.
۳۰. مجموعه الواح احتراق و ملاح القدس با ترجمه انگلیسی، آلمان، لوکس، بدون ناشر و تاریخ نشر.
۳۱. ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۵۳.
۳۲. ایضا، ص ۱۵۲.
۳۳. مجموعه آثار قلم اعلیٰ. شماره ۱۹، طهران لجنة محفظة آثار امری، ۱۳۲۲، ص ۴۴-۴۰.
۳۴. ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۵۸.
۳۵. ایضا، ص ۱۴۱.
۳۶. برای اطلاع مشروح از این بحث ر.ک. کتاب ایقان و از جمله سید صادق گوهرین (شرح اصطلاحات تصوف) و سید جعفر سجادی (فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی) و کتب مشابه.
۳۷. ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۲۱.
۳۸. ایضا، ص ۴۹.
۳۹. ایضا، ص ۱۸۳.
۴۰. ایضا، ص ۱۹۹.
۴۱. ایضا، ص ۲۰۲.
۴۲. ایضا، ص ۱۶۹.
۴۳. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، آلمان، لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۳۳۷، ص ۳.
۴۴. وعظ جبیل چنین آغاز می گردد: "طوبی للمساکین بالروح، لأن لهم ملکوت السموات، طوبی للحزانی، لأنهم یتعزّون، طوبی للودعاء، انهم یوشون الارض، طوبی للجباع و العطاش الی البر لأنهم یشبعون، طوبی للرحماء لأنهم یرحمون... الی آخر" انجیل متی، اصحاح ۵.
۴۵. لوح اقدس، ص ۵.

اصول و اهداف تعلیم و تربیت

استنتاجاتی از آثار قلم اعلیٰ*

ایرج ایمن

مقدمه

این بررسی کوششی است مقدماتی به منظور استنتاج و استخراج مبانی و اهداف تعلیم و تربیت از ۲۸ فقره نصوص از آثار قلم اعلیٰ. این نصوص بخش اول مجموعهٔ منتخباتی از آثار مبارکه در زمینهٔ تعلیم و تربیت است که در مرکز جهانی بهائی فراهم شده و در سال ۱۳۵ بدیع (۱۹۷۹م) توسط مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری در طهران طبع و نشر گردیده. * باید در نظر داشت که سایر آثار قلم اعلیٰ نیز متضمن مفاهیم و مطالبی است که به جنبه‌ها و مسائل مختلف تعلیم و تربیت مربوط می‌شود. و علاوه بر این در تبیینات حضرت عبدالبها، و توقیعات حضرت ولی امرالله نیز مطالبی در شرح و تفصیل تعالیم مزبور آمده است. بنا براین اصول و اهداف تعلیم و تربیت و شرح و تفصیل آنها از دیدگاه بهائی منحصر به آنچه در این بررسی مشخص گردیده نیست.

در این بررسی ابتدا دو اصطلاح "اصل یا مبنی" و "هدف" در تعلیم و تربیت به معنایی که در این تحقیق به کار گرفته شده تعریف می‌شود و سپس نظری اجمالی به تحولات کنونی در تعلیم و تربیت به عنوان ارائهٔ زمینهٔ وضع موجود در قبال تعالیم بهائی خواهد آمد و

سرانجام اهداف و مبانی تعلیم و تربیت که از نصوص فوق‌الذکر استخراج شده گروه‌بندی و عرضه می‌شود.

اصل و هدف

منظور از اصطلاح "مبنی" یا "اصل" در این مبحث، منشاء و مصدر رفتار تربیتی است. و مقصود از رفتار تربیتی تأثیرات و روابط متقابل بین دو قطب آموزش و پرورش یا به عبارت دیگر یاددهنده و یادگیرنده است. علاوه بر این، اصطلاح مزبور به معنای وسیعتر به رهنمودهایی اطلاق شده که در آثار مبارکه برای تعلیم و تربیت توصیه شده است. "هدفهای" تعلیم و تربیت آرمانها و مقاصد است که اقدامات آموزشی و پرورشی در صدد تحقق بخشیدن به آنهاست و خط مشی کلی و نکاتی که باید در اقدامات مزبور ملحوظ گردد را مشخص می‌سازد. بنابراین این بین اصل و هدف ارتباط و گاه وجوه مشابهت زیادی وجود دارد.

نظری اجمالی به تحولات کنونی در تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت به معنای اخص به جریاناتی اطلاق می‌گردد که رفتار انسان را متشکل می‌سازد. این جریانات در حال حاضر دستخوش تحولاتی شگرف و بنیانیست. تحولاتی که در آموزش و پرورش روی می‌دهد بعضی جنبه مثبت و مفید دارد و برخی تأثیر منفی و زیانبخش.

یعنی نمی‌توان تمامی آنچه که امروزه به صورت تعلیم و تربیت عرضه می‌شود را از نظر تعالیم بهائی قابل قبول تلقی کرد. از جمله تغییرات و تحولاتی که در عرصه تعلیم و تربیت ملاحظه می‌شود می‌توان برای نمونه به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. تحول قابل ملاحظه در هدف آموزش و پرورش است. در گذشته از آموزش گیرنده انتظار می‌رفت که آنچه را که به او آموزش داده می‌شود، فراگیرد و تحویل دهد. امروزه معلم یاددهنده معلومات نیست بلکه راهنمایی کننده است و متعلم باید نحوه یادگرفتن را بفهمد و فراگیرد و بکاربندد و قادر باشد که خود آنچه را لازم است بیابد و یاد بگیرد. این دگرگونی، در روش تربیت معلم تغییرات کلی بوجود آورده و با دادن توانایی و آزادی عمل بیشتر به متعلمان به آنان نقش و وظیفه محوری در جامعه داده است.

۲. آموزش و پرورش که در گذشته فعل و انفعالی بین شخص معلم یا مربی و فرد یا افراد آموزش گیرنده بود امروزه تأثیر و تأثیرست که بین دو گروه روی می‌دهد. به عبارت دیگر عاملی که به طور سنتی معلم یا مربی نامیده می‌شد و به طور انفرادی و مستقل به

کار تعلیم و تربیت می‌پردازد، اکنون از گروهی از متخصصان و متصدیان گوناگون تشکیل می‌شود. و آنچه نصیب یادگیرنده می‌شود حاصل اقدامات و همکاری این گروه آموزش‌دهنده است. آموزش‌گیرندگان نیز که در گذشته هر یک به تنهایی موظف به فراگرفتن آموخته‌ها بودند، روز به روز بیشتر به صورت گروهی و تیمی به اجرای وظایف و تکالیف مورد نظر می‌پردازند. به این ترتیب است که در این زمان تعلیم و تربیت شبکه ارتباطات متقابل بین این دو قطب یا دو گروه شده است. حاصل آنکه آموزش و پرورش امروز نیازمند بهره‌گیری از فنون و تخصصها و ابزار و وسائل گوناگونی شده است که دانستن و به‌کار بستن آنها از عهده یک فرد ساخته نیست. این تحول سبب تغییرات بسیاری در تجهیز نیروی انسانی و راه و روش و سازماندهی آموزش و پرورش شده است که به توجه و منابعی افزون از آنچه در گذشته فراهم بود نیاز دارد.

۳. توجه روزافزون به مراعات "حقوق بشر"، نیاز به اجرای عدالت، یعنی ایجاد تساوی فرصت برای تعلیم و تربیت همه افراد را روز به روز بیشتر مورد تقاضا و تأکید قرار می‌دهد. بویژه که از لحاظ تسهیلات و امکانات آموزش و پرورش شکاف بین جوامع یا طبقات مرفه‌تر و ثروتمندتر هر جامعه، و جوامع یا طبقات ضعیفتر و فقیرتر پیوسته افزایش می‌یابد. تعلیم و تربیت، بدون تردید، یکی از مؤثرترین عوامل ایجاد عدالت و تساوی حقوق در جامعه است و تا بنحو یکسان و عادلانه در دسترس عموم قرار نگیرد عدالت اجتماعی به نحو مطلوب تحقق نخواهد پذیرفت.

۴. تعلیم و تربیت در دنیای امروز بهترین وسیله برای پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی افراد است و به همین جهت بیش از پیش مورد تقاضاست. یعنی هم روز به روز تعداد متقاضیان فرصتهای آموزشی افزایش می‌یابد و هم بر علاقه‌مندی آنان به دسترسی یافتن به مراحل بالاتر از تعلیمات افزوده می‌شود. در ضمن افزایش جمعیت جهان سبب می‌شود که پیوسته تعداد افرادی که خواهان تعلیم گرفتن هستند نسبت به تعداد افرادی که از لحاظ سنی در موقعیت آموزش دادن هستند افزایش یابد و توازن بین عرضه و تقاضا را متزلزل سازد. این تحول، انگیزه بسیار مؤثری برای ایجاد تغییر در روشها و وسائل آموزش و پرورش شده است.

۵. آموزش در گذشته مستلزم ارتباط حضوری بین معلم و شاگرد بود اما پیشرفتهای وسائط مخابراتی و ارتباطی از یک سو و فشار روزافزون برای دست‌یافتن به فرصتهای آموزشی از سوی دیگر، طریقه جدیدی را بوجود آورده است که به "یادگیری از راه دور"

(Distance Learning) موسوم است که پیوسته ابعاد و انواع و توسعه بیشتری پیدا می‌کند. این تحول بتدریج تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تعمیم و ایجاد تساوی حقوق در تعلیم و تربیت و از بین بردن شکاف و فاصله موجود بین جوامع مرفه و جوامع ناتوان خواهد داشت.

۶. آموزش در گذشته منحصر به اقدامات مدرسه و معلم بود و پدر و مادرها و سایر افراد خانواده در این جریان سهم و دخالت چندانی نداشتند. اما امروزه مشارکت والدین در بهره‌گیری کودکان از تعلیمات مدرسه‌ای مورد توجه و استفاده خاص قرار گرفته است. از جمله جریان‌ات حاصل از این تغییر، در برخی از کشورها، توجه روزافزون به آموزش در خانه به جای اعزام اطفال به مدرسه است و مؤسسات و تسهیلاتی که به این رویه کمک می‌کنند پیوسته کاملتر و وسیعتر می‌شوند. استفاده از این طریق زائیده سه چیز است: یکی افزایش علاقه مندی والدین به دخالت و نظارت مستقیم در آموزش و پرورش فرزندان است. سبب دیگر نگرانی والدین از ناامنی و نارسایی و محیط نامطلوب اخلاقی در مدارس است. فایده دیگر این رویه این است که افرادی که به دلیل جغرافیایی امکان شرکت در آموزشگاههای مورد علاقه خود را ندارند بدین ترتیب به آموزش مورد نظرشان دسترسی می‌یابند.

۷. برداشت نادرست از مفهوم آزادی محیط تربیتی مدارس را دستخوش تحولاتی کرده است که مانع پرورش اخلاقی شاگردان می‌شود. در بسیاری از کشورها منع تعلیم مفاهیم دینی در مدارس، از مهمترین سببهای این تحول است. علاوه بر این انحطاط ارزشهای اخلاقی در جامعه در پذیرش رفتارهای نامطلوب در مدارس تأثیر گذاشته است. در نتیجه مدرسه به جای آن که موجبات پیشگیری از بروز رفتارهای ناروا را فراهم آورد سرگرم مقابله با عوارض انحطاط اخلاقی در جامعه شده است که از لحاظی این خود به طور غیر مستقیم در تدنی اخلاق جامعه نیز مؤثر است.

۸. ازدیگر عواملی که در رسیدن به اهداف تعلیم و تربیت تأثیر منفی دارد تعارض اهداف اقتصادی با اهداف تربیتی است. به عنوان مثال سودجویی در سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش و ارائه خدمات در این زمینه، و طولانی کردن دوره‌های آموزش رسمی به منظور جلوگیری کردن از ورود نسلهای جوانتر به بازار کار را می‌توان نام برد.

۹. فشار روزافزون محدودیتهای مالی برای تأمین نیروی انسانی واجد شرائط و تأسیس و نگهداری و توسعه و تکمیل مؤسسات و تسهیلات لازم برای خدمات آموزشی و پرورشی، لزوم افزایش قابل ملاحظه منابع مالی برای این گونه خدمات را بیش از پیش آشکار ساخته است.

مقصود از ذکر مثالها و موارد فوق جلب توجه به جریانات مثبت و منفی در عرصه تعلیم و تربیت است که ارتباط حیاتی با تعالیم حضرت بهاءالله در این زمینه دارد و نقش و ضرورت تعالیم مزبور را در احیاء و پیشرفت و تعمیم خدمات آموزشی و پرورشی آشکار می‌سازد.

اصول تعلیم و تربیت بهائی

۱. اصالت وجود روحانی انسان

از دیدگاه معتقدات بهائی انسان موجودیست که در اصل و اساس حقیقتی روحانی و جاودانه دارد، که برای مدتی کوتاه به صورت جسمانی در دنیای مادی زندگانی می‌کند تا در اصلاح عالم و تهذیب امم بکوشد و برای حیات ابدی در عوالم الهی آماده شود. یعنی این زندگانی که ما در آن قرارداریم مقدماتی و موقتی و برای کسب کیفیات و صفات و خصوصیات است که برای زندگانی جاودانی ضروریست. این است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اگر حیات انسانی و وجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود، ایجاد چه شمره‌ای داشت. بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه می‌بخشید، بلکه موجودات ممکنات و عالم مکنونات کل مهمل بود. استغفرا لله من هذا التّصوّر و الخطاء العظیم." (۱) بنا بر آثار قلم اعلی: "فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین با این عالم است." (۲)

بر مبنای چنین اصلی آرمان و خط مشی تعلیم و تربیت از آنچه در حال حاضر معمول و مقبول است منفک و مجزّی می‌شود و تصویری کاملاً متفاوت از انسان و از نقش و کاربرد یا وظیفه تعلیم و تربیت پدید می‌آید. حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "انسان طلسم اعظم است ولکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده." و در شرح "آنچه با اوست" فرموده‌اند: "انسان را به مشابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد." (۳)

از این بیان مبارک معلوم می‌شود آن خصوصیات که در این عالم باید درانسان جلوه‌گر شود در نهاد وی مکنون است و در اثر تربیت ظاهر و فعال می‌گردد.

۲. تربیت معنوی

از نظر کلی تربیت امریست معنوی که مقصد اصلی ظهور انبیاء الهی است یعنی مظهر ربوبیت الهی است. "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." "تجلی شمس اسم رب را در کل ملاحظه نمایید چه که در

کل آثار تجلی این اسم مشهود است و تربیت کل منوط به او." در تأثیر تربیتی ظهور مظاهر مقدسه الهیه حضرت عبدالبهاء تشریح فرموده اند که: "این است حکمت بعثت انبیاء به جهت تربیت بشر، تا این زغال سنگ دانه الماس شود و این شجر بی ثمر پیوند گردد و میوه ای در نهایت حلاوت و لطافت بخشد." (۴) و در همین بیان مبارک انبیاء را "مرئی حقیقی" نامیده اند که در اثر تربیت آن مظاهر مقدسه انسان "مصدر صفات روحانیه گردد، مشرق انوار ملکوتی شود، مهبط الهامات ربانی گردد، و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطنانی گردد، جامع رذائل حیوانی شود، مصدر شؤن ظلمانی گردد." (۵)

بنا بر آنچه گذشت تربیت اساسی تربیت معنویست که مبنی و اساسش تأثیر حیاتبخش تعالیم و احکام الهی است.

حضرت بهاءالله می فرمایند که این تربیت الهی بر دو قسم است: "یک قسم آن محیط بر کل است و کل را تربیت می فرماید و رزق می دهد چنانچه خود را رب العالمین فرموده" یعنی عموم افراد بشر را در برمی گیرد، چه مؤمنین به امر او و چه سایر افراد. بعد اضافه می فرمایند: "و قسم دیگر مخصوص نفوسی است که در ظل این اسم در این ظهور اعظم وارد شده اند. ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل، ممنوعند. چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس." مائده احدیه همان کلمات الهی یعنی احکام و تعالیم مظهر ظهور در هر عصر و زمان است که دارای اثر تربیتی خاص در نفوس مؤمنین حقیقی است و سبب تربیت معنوی افراد انسانی می گردد.

۳. تربیت جامع وحدانی

تعلیم و تربیت باید جامع هر دو جنبه وجود انسانی باشد یعنی هم معارف بشری را بیاموزد و هم کمالات روحانی را در انسان پرورش دهد و این دو جنبه چنان با یکدیگر تلفیق و التیام یابد که به صورت یک جریان وحدانی در آید. حضرت بهاءالله توصیه فرموده اند که: "در تحصیل کمالات ظاهره و باطنیه بجهت بلوغ نمایند چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهره و باطنیه بوده. انسان بی علم و هنر محبوب نه. مثل اشجار به ثمر بوده و خواهد بود. لذا لازم که به قدر قوه و وسع سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمایند."

این تلفیق و ترکیب علم و اخلاق از اصول اساسی تعلیم و تربیت در امر بهائی محسوب می شود.

۴. تقدم تربیت روحانی و اخلاقی

گرچه تربیت اخلاقی و تعلیم معارف بشری هر دو با هم ضروری است اما در مقام مقایسه حق تقدم و اهمیت نسبی با تربیت اخلاقی و روحانی است. "دار التعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرائط دین تعلیم دهند تا وعده و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد ولکن به قدری که به تعصب جاهلیه منجر و منتهی نگردد."

"أما الاطفال امر نمودیم در ابتدا به آداب و احکام دین تربیت نمایند و بعد بالعلوم النافعة و التجارة المزينة بطراز الامانة و الاعمال التي تكون دليلاً لنصرة امره او يجذب به امرا يقرب العبد الى مولاه."

در این بیانات مبارکه چند نکته مهم ملاحظه می شود: یکی تقدم و تأثیر و لزوم تربیت دینی در تشکل اخلاق و رفتار مطلوب و دیگری جلوگیری از ایجاد تعصب و انجماد و تحجر فکری تا از عقب افتادگی و اعمال و رفتار جاهلانه ممانعت شود. نکته دیگر آن است که پس از تکوین مبانی دینی و اخلاقی باید به آموزش علوم نافع و کسب و کاری پرداخت که به زینت امانت مزین باشد. و چنین تعلیم و تربیتی سبب نصرت امر الهی و موجب تقرب بندگان به محبوب عالمیان می گردد.

حضرت بهاء الله می فرمایند: "آیات الهی در کل مشهود و موجود لکن مادامی که در ظل حق مشاهده می شوند از آیات علیین مذکور و من دون آن از سجین محسوب." (۶) به عبارت دیگر نفوسی که تحت تأثیر مستقیم تعالیم الهی قرار می گیرند به مقام و مرتبت رفیعی می رسند و آنان که از این تعالیم محروم می مانند مثل این است که محبوس و زندانی هستند. و در تشریح این نکته حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "انسان آیت کبرای الهیست. یعنی کتاب تکوین است. زیرا جمیع اسرار کائنات در انسان موجود. پس اگر در ظل تربیت مری حقیقی بیفتد و تربیت شود جواهرالجواهر گردد و نورالانور شود و روح الارواح گردد و مرکز سنوحات رحمانیه شود..." (۵)

این است که تربیت روحانی و اخلاقی مقدم و مرجح بر سایر جنبه ها و ابعاد تعلیم و تربیت است. این اصلی است که متأسفانه در حال حاضر مورد عنایت و توجه و اقدام در مؤسسات آموزشی نیست.

۵. عمومی و اجباری بودن تعلیم و تربیت

بنا بر نص کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۸) تعلیم و تربیت پسران و دختران عمومی و

اجباریست و این فریضه پدران است که موجبات تعلیم و تربیت فرزندان را فراهم آورند و اگر نتوانند یا نخواهند در این امر اقدام کنند تشکیلات امری آنان را وادار به اجرای این حکم خواهند نمود و در صورت لزوم کمک مالی در اختیارشان قرار خواهند داد. بدین ترتیب هیچ فردی نباید از آموزش و پرورش محروم بماند.

اقدام به تربیت فرزندان چنان حائز اهمیت است که در ادامه همان بند در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند که اگر کسی طفلی را تربیت کند مانند آن است که فرزند آن حضرت را تربیت کرده‌است. و بدین ترتیب بالاترین رتبه و مقام را به خدمات تربیتی عنایت فرموده‌اند. "کل را وصیت می‌فرماییم... در اموری که سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است و سبب اعظم، تربیت اولاد است. باید کل به آن تمسک نمایند..." بعد در اشاره به این حکم آن را "امر مبرم که از قلم مالک قدم ظاهر شده و نازل گشته" توصیف می‌فرمایند.

۶. تعمیم آموزش سواد و علم و صنعت

در حکم کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۸) که قبلاً ذکر شد امر شده است که به همه اطفال باید سواد و علم و صنعت تعلیم داده شود و در لوح این ذئب می‌فرمایند: "سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود، تحصیلش بر کل لازم..." بنا بر تعلیمات حضرت بهاءالله همه افراد بشر باید باسواد شوند و برای فرا گرفتن دانش و هنر، آموزش لازم را ببینند یعنی نه فقط خواندن و نوشتن را بدانند بلکه باید توانایی علمی و فنی را نیز کسب کنند. این دو توانایی پایه و اساس فراگرفتن مراحل بالاتر دانش و فن است و مؤثر در این که انسان شهروندی مفید شود.

تحقیقات علمی در روانشناسی و تعلیم و تربیت این نکته را مکشوف ساخته است که تحصیل دانش و صنعت به همراه یکدیگر سبب ایجاد مهارت در به کارگرفتن مغز و دست می‌شود و این دو یکدیگر را تقویت می‌نمایند. در نتیجه هم انسان در تسلط یافتن بر معلومات نظری و هم در مهارت و ابتکار در صنعت و هنر موفق تر می‌گردد.

باید توجه داشت که این اصول را حضرت بهاءالله در اواسط قرن نوزدهم تشریح فرمودند و پس از انقضای یکصد سال، در اواسط قرن بیستم، سازمان ملل متحد و یونسکو برای اجرای تعمیم جهانی سواد آموزی اقدام کردند که متأسفانه هنوز هم به نحو کامل تحقق نیافته‌است و در زمان حاضر بیش از ۹۰۰ میلیون نفر از مردم جهان از نعمت سواد

محرومند و در حدود ۱۲۰ میلیون نفر از کودکان که دو سوم آنها را دختران تشکیل می‌دهند به مدارس راه نیافته‌اند. تعلیم عمومی علوم اساسی و دانش فنی پایه‌ای که در ربع چهارم قرن بیستم مورد توجه یونسکو قرار گرفت هنوز هم از نظر اجرا در مراحل بسیار ابتدایی است.

۷. تعمیم آموزش حرفه‌ای

بنا بر احکام کتاب مستطاب اقدس بر هر فرد مؤمن فرض و واجب است که به حرفه و صنعتی اشتغال داشته باشد و این حکم استثنائی ندارد. لذا آموزش حرفه‌ای امری است عمومی و سبب خواهد شد که برنامه‌های مدارس متضمن آموزش حرفه‌ای برای عموم دانش‌آموزان باشد. بدین ترتیب تغییر قابل ملاحظه‌ای باید در وضع کنونی در مدارس بوجود آید. اکنون تعلیمات حرفه‌ای از تحصیلات علمی و ادبی مجزی شده است و در نتیجه در جامعه دو گروه مجزی از یکدیگر به وجود می‌آید: گروهی که با دستهای خود کار می‌کنند و گروهی که فقط اشتغال فکری دارند. در صورتی که تحقیقات علمی نشان داده‌است که آموزش حرفه‌ای و فراگرفتن فنونی که دست و به‌طور کلی بدن انسان را به کار وادار می‌کند در قوای ذهنی و اشتغالات فکری تأثیر مفید و مثبتی دارد. اجرای این اصل، یعنی تعمیم آموزش حرفه‌ای، هم مانع بیکاری و تکدی و بطالت می‌شود و هم سبب وحدت بیشتر در جامعه و هم باعث موفقیت بیشتر برای افراد در اموری که بدان اشتغال دارند می‌گردد.

۸. لزوم تعلیم و تربیت یتیمان و محرومان

اصل دیگری در تعلیم و تربیت که در آثار قلم اعلیٰ تشریح شده فراهم آوردن موجبات تعلیم و تربیت برای افرادیست که شرائط و احوال زندگانی امکان بهره‌گیری از فرصتهای مطلوب آموزش و پرورش را از آنان سلب کرده است. این است که احکام کتاب مستطاب اقدس ناظر به اهمیت و برکات روحانی اقدام به پذیرفتن این قبیل کودکان در خانواده و اقدام به آموزش و پرورش آنان با کیفیتی مطلوب است. تحقیقات علمی ثابت کرده‌است که بالیدن اطفال در محیط خانواده از جهات مختلف برتر از نگاهداری و پرورش آنان در دارالایتمها و مؤسسات مشابه است. حضرت بهاءالله میفرماید: « بسیاری از امور است که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد شد. چه بسیار اطفال که در ارض بی اب و ام مشاهده می‌شوند. اگر توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند...»

۹. تعلیم علوم نافع

همانطور که گذشت تحصیل علم از اصول آموزش و پرورش در امر بهائی است زیرا حضرت بهاءالله می فرمایند: "باید اطفال کمال جهد را در تحصیل علم و خط مبذول دارند." ولیکن تأکید و تصریح فرموده اند که مقصود "علوم نافع" است و در توضیح آن در لوح مقصود می فرمایند: "علمای عصر باید ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علمی که از لفظ ابتدا و به لفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود." و نیز فرموده اند که تحصیل علوم و فنون و صنایع بر کل لازم است "ولیکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که از حرف ابتدا و به حرف منتهی گردد."

این اصل سبب می شود که جامعه از شر تباهی و فساد رهایی یابد و رفاه و آسایش عمومی حاصل شود. می فرمایند: "باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود و از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است، اطفال به آن مشغول گردند تا رانحة فساد از عالم منقطع شود و کل به همت اولیای دولت و ملت در مهد امن و امان مستریح مشاهده شوند."

۱۰. فریضه عمومی

از اصول بدیع تعلیم و تربیت در امر بهائی مشارکت عمومی در خدمات تعلیم و تربیتی است. یعنی همه افراد باید در آموزش و پرورش که به فرموده جمال قدم سبب ترقی و پیشرفت جامعه بشری و افراد انسانیت خدمت و مساعدت نمایند. تأکید در مشارکت و مساعدت عمومی در امر تعلیم و تربیت بسیاری از مسائل و موانعی را که در تأمین تساوی حقوق و ایجاد امکانات برای به ظهور و بروز آمدن جواهر مکنون در وجود انسانی موجود است را برطرف می سازد و جامعه ای را بوجود می آورد که در آن جو مساعد و مطلوبی برای آموزش و پرورش همه افراد حکمفرماست. "کل را وصیت می فرماییم به ... اموری که سبب ارتقاء و ارتفاع نفوس است و سبب اعظم، تربیت اولاد است. باید کل به آن تمسک نمایند. اما امرناکم بذلک فی الواح شتی و فی کتاب الاقدس طوبی للعالمین. از حق می طلبیم کل را تأیید فرماید و توفیق بخشد بر اجرای این امر مبرم که از قلم مالک قدم ظاهر شده و نازل گشته."

۱۱. تقویت مالی

این مشارکت عمومی متضمن تقویت مالی خدمات تربیتی نیز هست. یعنی همه

افراد از دو طریق موظف و تشویق شده‌اند که موجبات مالی و اقتصادی تأمین خدمات تعلیم و تربیتی را فراهم سازند: یکی ایجاد صندوق تعلیم و تربیت و اهداء منظم و مرتب تبرعات به آن و دیگر رعایت ترتیب تقسیم ارث در احکام کتاب اقدس که توصیه شده‌است یک هشتم ماترک متوفی به "معلم" اختصاص یابد. بدین ترتیب مشکل بزرگ کمبود بودجه تعلیم و تربیت که از مشکلات ما به‌الابتلاء همه کشورهای جهان از غنی و فقیر است برطرف خواهد گشت. حضرت بهاء‌الله در لوح دنیا می‌فرمایند: "جمع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را از برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی و دیعه گذارند و به اطلاع امنای بیت‌عدل صرف تربیت ایشان شود." بدین ترتیب پایه و اساس مالی و اقتصادی تعلیم و تربیت تقویت می‌شود و توسعه شایسته می‌یابد.

۱۲. اجر و مقام معلم

یکی از مسائل و مشکلات کنونی در تعلیم و تربیت موقعیت اجتماعی و اقتصادی نفوسی است که به کار تعلیم و تربیت می‌پردازند. زیرا این افراد از نظر درآمد و نیز از لحاظ اهمیتی که خدماتشان برای جامعه دارد در رتبه و مقام اول قرار ندارند و در نتیجه افرادی که از نظر استعداد و امکانات آمادگی بیشتر دارند به سایر مشاغل روی می‌آورند و مؤسسات آموزشی از تأثیر و خدمات چنین افرادی محروم می‌ماند. حضرت بهاء‌الله از میان جمیع مشاغل و خدمات اجتماعی و انسانی فقط شغل تعلیم و تربیت و شخصی که به چنین خدمتی اشتغال داشته باشد را جزء وراث همه افراد مؤمنین قرار داده‌اند و بدین ترتیب هم حیثیت و مقام و مرتبه معلمی را برتر از همه مشاغل نموده‌اند و هم چنانچه گذشت از نظر مالی خادمین این خدمت را مرفه و مستغنی ساخته‌اند. "طوبی از برای معلمی که به عهد الهی وفا نمود و به تربیت اطفال مشغول گشت. اجر آنچه در کتاب اقدس نازل در باره او از قلم اعلیٰ ثبت شد. طوبی له، طوبی له."

۱۳. اطاعت ابویین

از جمله اصول تعلیم و تربیت در امر بهائی این است که اطفال باید به نحوی پرورش یابند که از پدر و مادر خود اطاعت کنند و موجبات رضای خاطر آنان را فراهم سازند. زیرا منظور حکومت مطلقه و رفتار استبدادی والدین نیست. و البته بزرگترها نیز باید به وضع و حال افراد کوچکتر توجه داشته و رعایت حالشان را نمایند. لذا برنامه های آموزشی و روش تربیت اطفال باید چنان تنظیم و ترتیب یابد و اجرا شود که چنین اخلاق و رفتاری

در نونهالان و نوجوانان ایجاد شود و استحکام یابد. این اصل ناظر به اصل وحدت و یگانگی در جامعه انسانی است. اصل مزبور در خانواده تأمین و تضمین می شود و حفظ مقام و احترام افراد سنین بالا بوسیله نسلهای جوانتر در رفتار اجتماعی مؤثر واقع می شود و موجب حفظ وحدت و حسن روابط بین افراد جامعه می شود. این است که حضرت بهاءالله می فرماید: "اطاعت ابوبین ... در مقامی اطاعة الله است." و بعد اضافه می نمایند که اگر از این اصل غفلت شود "چنین اولاد مبالغت نداشته و ندارد، یفعل ما هوانه ماشاء" یعنی آنچه هوئی و هوس به او حکم کند معمول و مجری خواهد داشت. علاوه بر این در آثار قلم اعلی در لزوم تعلیم دین به اطفال تأکید شدید شده و تعلیم و تربیت دینی را پایه و اساس برای اطاعت از والدین و جلب رضای آنان محسوب داشته اند.

۱۴. تعلیم و تربیت دینی

حضرت بهاءالله می فرماید: "آنچه از برای اطفال در مقام اول و رتبه اولیه واجب و لازم است تعلیم کلمه توحید شرایع الهیه است، چه که من دون آن خشیه الله حاصل نمی شود. و در فقدان آن هزار اعمال مکروهه غیر معروفه و اقوال غیر طیبه ظاهر می گردد." و چنین تربیتی را "طراز اول" برای اطفال محسوب می فرمایند. و در بیانی دیگر می فرماید: "آنچه سبب اول است برای تربیت خلق خشیه الله بوده. طوبی للفاضلین" و در مقامی دیگر اضافه فرموده اند: "آباء باید در دین ابناء و اتقان آن جهد نمایند، چه هر فرزندی از دین الهی خارج شود البته به رضای ابوبین و حق جل جلاله عمل ننماید. جمیع اعمال حسنه به نور ایمان ظاهر و مشهود و در فقدان این عطیه کبری از هیچ منکری اجتناب نکند و به هیچ معروفی اقبال ننماید."

این موضوع، یعنی لزوم تعلیم و تربیت دینی و اثر و فایده آن مبحثی است مفصل که در این مختصر مجال شرح و بسط آن نیست زیرا از مهمترین مسائل مورد بحث و اختلاف نظر در بین متخصصان تعلیم و تربیت و سایر پیشوایان جامعه در بسیاری از کشورهاست. در همین چند بیان کوتاهی که از آثار قلم اعلی نقل شد ملاحظه می شود که خشیه الله در اثر ایمان به خداوند و اعتقاد به شرایع الهی بوجود می آید و این خشیه الله دو اثر دارد: هم انسان را تشویق و وادار به اعمال و اخلاق پسندیده می نماید و هم او را از ارتکاب اعمال ناروا و ناپسند ممانعت می نماید و پایه و اساس تربیت بوجود آمدن چنین وجدان اخلاقیست. از دیدگاه آئین بهائی، وجدان اخلاقی، در اثر معتقدات دینی در وجود انسان جایگزین می گردد. نظر به اینکه منظور از تربیت تشکل اخلاق و رفتاریست که سبب سعادت انسان

و آسایش دیگران و حفظ وحدت و یگانگی در جامعه باشد لذا تربیت دینی و تعالیم دینی را نمی‌توان از جریان تعلیم و تربیت اطفال مجزئ کرد و جداگانه و خارج از جریان تعلیم و تربیت، و یا چنانکه برخی معتقدند، در سنین بزرگسالی بدان پرداخت. به عبارت دیگر علاوه بر سواد خواندن و نوشتن و دانش عمومی انسان نیازمند سواد روحانی و ایمانی نیز هست که باید به‌همراه هم مورد تعلیم و تعلم قرارگیرد.

۱۵. خط و زبان واحد

از جمله موانع و مشکلات موجود در تعلیم و تربیت تعدد زبانهایی است که مردم جهان بدان تکلم می‌کنند و خطهاییست که با آنها مطالب خود را می‌نویسند. اگرچه زبان و خط از خصوصیات قومی و فرهنگی است و حفظ و استفاده از آن ضرورت و فواید معلومی دارد، اما در تعمیم و ترویج و پیشرفت تعلیم و تربیت در جهان امروز مشکلات متعددی بوجود آورده است. برای نمونه به برخی از این مشکلات اشاره می‌شود.

شیوع مهاجرت مردم از زادگاه اصلی خود به نقاط دیگرسبب شده است که در مؤسسات آموزشی دانش‌آموزانی گرد هم می‌آیند که به زبانهای مختلف سخن می‌گویند. برای افرادی که از جامعه و محیط دیگری آمده‌اند فراگرفتن و تسلط یافتن بر خط و زبان و فرهنگ کشور میزبان کاریست غالباً دشوار. گذشته از این معلم و مربی نیز گرفتار مشکل ایجاد ارتباط با افرادی می‌شود که به زبان و فرهنگ آنها آشنایی ندارد. در نتیجه در چنین وضعی امر آموزش با موفقیت لازم صورت نمی‌گیرد.

تعلیم و تربیت نیازمند کتب و سایر وسایل آموزشی است و ناچار تعلیم گیرنده باید به زبان و خطی که مورد استفاده این وسایل است آشنا باشد. گذشته از این دانش بشری امروز به زبان و خطوط مختلف انتشار می‌یابد. تهیه مستمر انواع وسایل آموزشی و کتب مختلف به جمیع زبانهای رایج جهان و انتشار آنان به‌طور عادلانه و یکسان به زبانها و خطهای گوناگون خارج از توان و امکانات موجود جهان است. در نتیجه، کثرت السنه و خطوط سبب بوجود آمدن شکاف و تفاوت در دسترسی به اطلاعات و علوم بین جوامع توانمند و ناتوانتر شده است و این تفاوت علت دیگری برای وجود نابرابریهای اجتماعی گردیده است.

افزایش سریع و روزافزون ارتباطات و امکانات سفر سبب افزایش سفر افراد به نقاط مختلف جهان چه به منظور کار و شغل و چه به خاطر جهانگردی شده است. تعداد مجامع بین‌المللی نیز رو به افزایش است و این هر دو امر با اشکال اختلاف السنه و خطوط مواجه

هستند زیرا تأمین نیازهای ترجمه در کلیه موارد ذکر شده بسیار مشکل و پرهزینه است و تأمین آنها همیشه و بسادگی میسر نیست.

از اینها گذشته تدریس و فراگرفتن زبانهای مختلف از جمله مسائلی است که هم از لحاظ مالی و هم از نظر نیروی انسانی و نیز از لحاظ اتلاف وقت آموزش گیرندگان مشکل گوناگونی را بوجود می آورد.

حضرت بهاءالله این مشکل مهم بین المللی را از طریق لزوم آموزش عمومی زبان و خط واحد بین المللی، علاوه بر زبان و خط بومی، برطرف ساخته اند و نحوه بوجود آوردن آن را نیز ارائه داده اند: "باید... وکلای دولتها مجلسی بیاریند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط موجوده را اختیار کنند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم فرمایند. در این صورت «مردم» دارای دو زبان می شوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم به آن تکلم نمایند. اگر به آنچه ذکر شد تمسک جویند جمیع ارض قطعاً واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلم السن مختلفه فارغ و آزاد شوند."

۱۶. کوشش فردی

اكتساب دانش و کسب مهارت و تخلق به اخلاق پسندیده بدون سعی و کوشش فردی امکان پذیر نیست. یعنی تا فرد، خود برای یادگیری سعی و مجاهدت ننماید جمیع عوامل دیگر از معلم و وسائل آموزشی قادر به آموختن وی نخواهند شد. اینست که حضرت بهاءالله می فرمایند: "در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایید... لذا لازم که به قدر قوه و وسع، سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمایید."

۱۷. اقدامات دولتی و ملی

به همان قسم که کوشش فردی برای توفیق در یادگیری ضرورت دارد، دخالت مقامات اداری مملکتی و سازمانهای دولتی و ملی نیز هم آهنگ و همراه با مساعی فردی ضرورت دارد. به طور خلاصه یادگیری در نتیجه تأثیر دو عامل تحقق می یابد: یکی رغبت و علاقه مندی و کوشش فردی و دیگری در دسترس بودن وسائل و تسهیلات لازم که باید توسط مؤسسات دولتی و ملی تأمین گردد. این است که حضرت بهاءالله برای توفیق در خدمات و حصول اهداف آموزشی و پرورشی به "همت اولیای دولت و ملت" هر دو اشاره می فرمایند.

اهداف تعليم و تربيت

نکاتی که به عنوان اصول تعليم و تربيت از آثار مبارکه قلم اعلیٰ استنتاج و استخراج گردید علاوه بر آنکه مبنی و اساس تنظيم و اجرای برنامه های آموزش و پرورش محسوب می شوند، می توان آنها را آرمانها و مقاصدی نیز دانست که در اثر اجرای خدمات آموزشی و پرورشی تحقق می یابند. به عبارت دیگر این نکات دارای دو جنبه هستند: هم طريق خدمات مزبور را مشخص می نمایند و هم غایت مقصود و منظور از آن خدمات را ارائه می دهند. بر اساس ۲۸ قطعه نصوص آثار قلم اعلیٰ در باب تعليم و تربيت در امر بهائی می توان اهداف و مقاصد خدمات و اقدامات تعليماتی و تربیتی را در مقولات پنجگانه ذیل تقسیم بندی کرد:

الف. تربيت معطوف به ايمان و ديانت

۱. اعتقاد به توحيد

اولین هدف در این مقوله بار آوردن کودکان به ترتیبی است که افرادی خدا شناس و متدین و مؤمن و دارای وجدان و شعور روحانی شوند. این است که حضرت بهاءالله می فرماید: "آنچه از برای اطفال در مقام اول و رتبه اولیه واجب و لازم است تعليم کلمه توحيد و شرايع الهیه است" یا "دارالتعليم باید در ابتدا اولاد را به شرائط دين تعليم دهند" و یا "آبا، باید کمال سعی را در تدین اولاد مبذول دارند" و نیز "آباء باید در دین ابناء و اتقان آن جهد بلیغ نمایند".

۲. ایجاد خشية الله

اعتقاد به وجود خالق و شناسایی مظهر ظهور الهی و بوجود آمدن رابطه عشق و محبت صمیمانه به مطلع امر در انسان حالتی ایجاد می کند که خشية الله نامیده می شود. زیرا از خصوصیات عشق و محبت این نگرانیست که مبادا رفتار انسان موجب نارضایی محبوبش شود. بنابر این حضرت بهاءالله فرموده اند که "من دون آن (یعنی تعليم توحيد و شریعت الهی) خشية الله حاصل نمی شود." و بعد در لزوم ایجاد خشية الله اضافه می فرمایند که "در فقدان آن صد هزار اعمال مکروهه غیر معروفه و اقوال غیر طیبه ظاهر می گردد." و بدین ترتیب اهدافی را که مورد نظر است مشخص می نمایند که رفتار و گفتار پسندیده است.

۳. آموزش آیات الهی و نحوه تلاوت آنها

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس مقرر فرموده اند که کلمات و آیات الهی به فرزندان تعليم داده شود به نحوی که بتوانند آیات الهی را با بهترین الحان در مشارق اذکار

تلاوت نمایند. بنا بر این ملاحظه می شود که باید تدریس و تعلیم نصوص و آثار قلم اعلیٰ در برنامه درسی منظور گردد و علاوه بر آن نحوه تلاوت آیات به بهترین الحان نیز تعلیم داده شود. اجرای این دستور از نظر روانشناسی تربیتی متضمن تأثیرات و فواید چندیست. اولاً روح و ذهن اطفال با نص کلام الهی تغذیه و آبیاری می شود و چون کلام الهی خلّاق و واجد قوای مکنونه مخصوص است، در روح و رفتار و نحوه تفکر و قضاوت فرد تأثیر می گذارد. ثانیاً افراد را مستقیماً با پیام الهی مربوط می سازد و مانع می شود که پیام الهی را از راه آنچه دیگران فهمیده اند، دریافت و درک کنند. ثالثاً توانایی سخنرانی و دانش روحانی را در افراد افزایش می دهد. رابعاً سبب وحدت فکر و نظر در بین افراد جامعه می شود و از بروز اختلافاتی که حاصل عدم اطلاع از نص پیام الهی است جلوگیری می کند. و سرانجام، فرا گرفتن لحن خوش برای تلاوت آیات سبب تلطیف روح می گردد و در خواننده و شنونده حالت احترام و تمرکز فکری بیشتری بوجود می آورد. در نتیجه آنچه توسط آنان دریافت می شود بیشتر مورد توجه قرار می گیرد و مؤثرتر خواهد بود.

۴. اطاعت

تدین و خشیه الله سبب پیروی از احکام و اوامر الهی و اطاعت از تعالیم و نصایح قلم اعلیٰ می شود که نتیجه آن بنا بر توجیهی که در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است اخلاق نیکو و اعمال پسندیده و حصول آزادی حقیقی و رهایی از سلطه خواهشهای نفسانی انسان است. حضرت بهاء الله این پیروی و اطاعت را به معنایی بسیار وسیعتر از آنچه در ابتدا به نظر می رسد مطرح می فرمایند زیرا رسیدن به این مرحله از رشد روحانی و ایمانی را سبب "اطاعت ابوبین" ذکر می نمایند.

۵. پایداری در رفتار پسندیده

حضرت بهاء الله می فرمایند: "جمیع اعمال حسنه به نور ایمان ظاهر و مشهود و در فقدان این عطیه کبری «انسان» از هیچ منکری اجتناب نکند و به هیچ معروفی اقبال ننماید." ملاحظه می شود که ایمان را به نوری تشبیه فرموده اند که در پرتو آن اخلاق و رفتار مطلوب ظاهر و جلوه گر می شود. گاه این سوآل مطرح می شود که پس چگونه است که برخی افرادی دیده شده اند که از نعمت ایمان محرومند ولی دارای اخلاق و رفتار پسندیده هستند. باید توجه داشت که در شرائط مساعد هر فرد پاک سرشتی رفتار مطلوب دارد اما زمانی که شرائط و احوال ادامه چنان رفتاری را سخت و ناگوار می سازد یا هنگامی که منافع شخصی حکم به رفتاری متضاد می کند در چنین افرادی عامل منع کننده ای وجود

ندارد که از طریق صواب منحرف نشوند. هر نفسی در معرض غلبه هوی و هوس و مقابله با احوال و شرائطی قرار می‌گیرد که وی را به ارتکاب رفتار ناشایست وادار می‌کند. تنها مانع و رداعی که انسان را در چنان احوال و شرائط حفظ می‌کند و از اقدام به عمل خطا باز می‌دارد نیروی ایمان و عشق به اطاعت از اوامر و نصایح الهیست. از این روست که ایجاد عشق و ایمان الهی از اهداف تعلیم و تربیت در امر بهائی محسوب شده‌است.

۶. کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع

از جمله هدفهایی که در آثار قلم اعلیٰ برای تربیت ذکر شده است احراز کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع است که باید قبل از رهایی انسان از جهان خاکی و صعود به عوالم الهی تحقق یابد. یعنی در اثر تربیت معنوی و روحانی نه تنها انسان دارای رفتاری می‌شود که در نهایت درجهٔ پسندیدگی و پاکی باشد بلکه از دل بستگی به امور مادی و هوی و هوسهای نفسانی بکلی فارغ و آزاد گردد. این است که حضرت بهاء، الله می‌فرمایند: «انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ نمایند.

ب. تربیت معطوف به مصالح عمومی

۱. ایجاد صلح و صفا در جهان

حضرت بهاء، الله «رفع نفاق و اختلاف اهل امم» و تأسیس صلح و صفا و وحدت و یگانگی بین اهل عالم را از اهداف و مقاصد تربیت روحانی محسوب فرموده‌اند. بنا بر تعالیم بهائی هدف شرایع الهی ایجاد وحدت و محبت بین افراد بشر است. «ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید.» (۷) و «اگر دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است.» (۸) تربیت دینی است که در اثر ترویج و اجرای تعالیم الهی افراد را توانا می‌سازد تا باعث رفع نفاق و اختلاف شوند و سرپردهٔ یگانگی و محبت را در جهان برپا کنند.

۲. ایجاد محیط امن و امان

تربیت روحانی و دینی مانع از بروز رفتاری می‌گردد که مضر به حال فرد و مخل نظم و امنیت جامعه است. بعلاوه حضرت بهاء، الله یکی از مقاصد تعلیم علوم و فنون نافع را تأمین امن و امان و ایجاد رفاه و آسایش در جامعه محسوب فرموده‌اند. و حصول به این منظور را با همکاری دولت و ملت میسر دانسته‌اند. تأکید بر این همکاری چنانکه در ذیل اصول شرح داده شد حائز اهمیت خاص است زیرا یکی از علل عدم موفقیت برنامه‌های تعلیم

و تربیت همین عدم همکاری و پشتیبانی صمیمانه این دو نیروی اجتماعی است. بی‌اطلاعی و بی‌توجهی و بی‌علاقه‌گی همهٔ مردم نسبت به برنامه‌های تعلیم و تربیت و اجرای آنها توانایی مؤسسات دولتی و ملی را برای تحقق بخشیدن به آن اهداف تضعیف و محدود می‌سازد.

۳. احتراز از ارتکاب اعمال ناپسند و رفع فساد

از جمله علل عمدت ناامنی و بی‌ثباتی و نگرانی و اضطراب عمومی در جامعه یکی ارتکاب جرائم و جنایات است و دیگری فساد روزافزون در خدمات عمومی و مؤسسات خصوصی که حتی به بالاترین مقامات جامعه سرایت کرده است. تجربه نشان داده است که مجازات موفق به ریشه کن کردن هیچ یک از این دو نشده است. تربیت دینی و اجرای احکام الهی و پیروی از تعالیم و نصایح ربانی است که منجر به ایجاد وجدان روحانی می‌شود و افراد را از ارتکاب اعمال ناپسند و مضر و خشونت در رفتار و گفتار باز می‌دارد و مانع بروز فساد در جامعه می‌گردد. تحقق یافتن این هدف دو اثر و نتیجهٔ مطلوب خواهد داشت: یکی تأمین محیط زیستی آرام و امن و مطلوب برای همه، و دیگر صرفه‌جویی در هزینه‌هایی که برای یافتن و محاکمه و مجازات و زندانی کردن خطا کاران مصرف می‌گردد. این نوع صرفه‌جوییها سبب کاهش فشار مالیات بر افراد و افزایش منابع مالی برای خدمات عام‌المنفعه از جمله تعلیم و تربیت می‌شود.

۴. رفع تعصبات جاهلیه

تحقیقات علمی روز به روز بیشتر آشکار می‌سازد که تعصبات جاهلیه یا تعصباتی که اساسش برنادانی است محصول تأثیرات تعلیم و تربیتی است که به‌طور رسمی و غیر رسمی از ابتدای زندگانی در افراد تأثیر می‌گذارد و مایهٔ جدایی و نفاق و عناد بین گروه‌های مختلف جامعه می‌گردد و گاه به گاه منجر به جنگ و جدال و خونریزی و ناامنی و بی‌عدالتی می‌شود. حضرت بهاء‌الله رفع تعصبات جاهلیه را از اصول و اهداف تعلیم و تربیت اعلام نموده‌اند و حتی در مورد تعلیم دین که تا این حد آن را حائز اهمیت شمرده‌اند، توصیه فرموده‌اند که اگر چه باید طفل را به شرائط دین تعلیم داد اما تا حدی که منجر به "تعصب جاهلیه" نگردد. علاوه بر این ثابت شده است که تعصبات ناپسند رایج را نیز می‌توان از طریق تعلیم و تربیت، مخصوصاً اگر از دوران کودکی به مرحلهٔ اجرا درآید، ریشه کن ساخت و از زیانهای نفاق و جدایی نژادی و مذهبی و قومی رهایی یافت.

۵. تأمین عدالت اجتماعی

تساوی حقوق در دسترسی به تعلیم و تربیت و بهره بردن از برنامه‌های آموزشی بر اساس نوع رغبت و علاقه و میزان استعداد افراد موجب تأمین عدالت اجتماعی در جامعه می‌گردد. این تساوی حقوق سبب می‌شود که موجبات تعلیم و تربیت با کیفیت مطلوب و به نحو یکسان در دسترس عموم در جمیع جوامع بشری قرار گیرد و این فواصل و طبقاتی که در اثر نارسایی خدمات تربیتی در جامعه بشری بوجود آمده و به نوبه خود مانع حصول عدالت اجتماعی می‌گردد تعدیل گردد.

۶. فراگرفتن علوم و فنون مفید و اشتغال به کار

چنان که در بحث اهداف ذیل شماره ۹ شرح داده شد، حضرت بهاءالله علاوه بر تحصیل علوم و فنون نافع، فراگرفتن صنایع و حرفه‌های مفید که "اهل ارض از آن منتقم شوند" را نیز بر همه افراد فرض و واجب دانسته‌اند و در کتاب مستطاب اقدس جمیع را به اشتغال به حرفه و کسب مأمور نموده‌اند. بنا بر این آمادگی برای اشتغال به مشاغلی که برای جامعه مفید است نیازمند تحصیلاتی می‌شود که متوجه چنین هدفی باشد. تحقق بخشیدن به این هدف حائز فواید متعددی است. اولاً شخص را از کاهلی و زندگانی آتکالی به زندگانی فعال و مفید سوق می‌دهد. ثانیاً نفس اشتغال به کار مانع بروز افسردگی و ناامیدی می‌شود. ثالثاً سبب رفاه مادی فرد و خانواده وی می‌گردد. رابعاً از این طریق افراد جامعه مولد ثروت می‌شوند و در نتیجه جامعه نیز غنی و توانا می‌گردد. و بدین ترتیب هر فردی به سهم خود به خدماتی در جامعه موفق می‌شود، زیرا از دیدگاه آیین بهائی، خدمت به عموم بشر از اهداف آفرینش انسان است.

ج. تربیت معطوف به ایجاد "خلق جدید"

از نظر هدفهای انفرادی تعلیم و تربیت آنچه به طور کلی مورد نظر و مقصود غایی امر بهائی محسوب می‌شود بوجود آوردن "خلق جدید" یعنی ایجاد تحول و تغییر روحانی و اخلاقی در افراد است. این تحول و تغییر متوجه آرمانها و مقاصد ذیل است:

۱. کشف و پرورش استعدادها

همانطور که در اصل اول بخش قبل اشاره شد، حضرت بهاءالله انسان را به معدنی تشبیه فرموده‌اند که دارای سنگهای قیمتی است و فقط تربیت، آن جواهر، یعنی کمالات و استعدادهای پنهان در وجود آدمی، را به ظهور می‌رساند. بنا بر این هدف تعلیم و تربیت کشف و استخراج فضائل و استعدادهاییست که در هر فردی از افراد به ودیعه نهاده شده است.

۲. رهایی از خواهشهای نفسانی

یکی از گرفتاریهای انسان جاذبه و کشش هوئی و هوسهای نفسانیست که امروزه به منظور جلب منافع و مقاصد مالی و اقتصادی به شدت مورد استفاده قرار می‌گیرد. حضرت بهاءالله انسان را به پولاد تشبیه فرموده‌اند که در اثر تربیت صحیح جوهر آن ظاهر می‌شود و اگر به حال خود گذاشته شود و گرفتار هوئی و هوس و مشتتهیات نفسانی گردد، دچار زنگزدگی و پوسیدگی می‌شود و از بین می‌رود. یعنی وجود حقیقی انسان که جنبه روحانی وجود اوست از بین می‌رود. بنابر این هدف تعلیم و تربیت زدودن زنگ خواهشهای نفسانی و رهایی انسان از غرقه شدن در منجلاب امور مادی دنیویست تا از فنای روحانی انسان جلوگیری شود و صفات و خصوصیات که سبب رفاه و امنیت در این جهان و ارتقاء روح در عوالم الهی است در اخلاق و رفتار انسان جلوه‌گر شود.

۳. پیشرفت و تعالی افراد

حضرت بهاءالله صریحا فرموده‌اند که بزرگترین وسیله برای ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس، یعنی پیشرفت و تعالی افراد، تربیت است. زیرا تربیت از یک جهت انسان را برای پیشرفت در امور زندگانی توانا می‌سازد و از طرف دیگر محیطی را بوجود می‌آورد که در پیشرفت و ترقی افراد نقشی سازنده و مؤثر دارد و به این ترتیب این دو جنبه در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند.

۴. تهذیب اخلاق

در تربیتی که در آثار قلم اعلیٰ توصیه شده است تربیت اخلاقی و رشد و بلوغ اخلاقی انسان در مقام اول از اهمیت و ضرورت قرار گرفته است و در نتیجه افرادی که از این چنین تربیتی بهره‌مند می‌گردند دارای اخلاق حسنه و اعمال پسندیده می‌گردند.

۵. رهنیدن مردمان از نادانی

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخست رهنیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمایی به روشنایی دانایی" (۹) و نیز می‌فرمایند: "براستی می‌گویم هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانایی بیفزاید پسندیده آفریننده بوده و هست." (۱۰) تعلیم و تربیت باید انسان را از گمراهی جهل و نادانی برهاند و او را به بینایی حقیقی برساند. این است که مقام تعلیم و تربیت در آثار قلم اعلیٰ تا این حد متعالی و مهم شمرده شده است.

۶. آمادگی برای خدمت

از مجموعه اوامر و نصایح قلم اعلیٰ در ارتباط با تعلیم و تربیت بخوبی هویدا است که از هدفهای عمده و اساسی تعلیم و تربیت آماده ساختن فرد برای خدمت به عالم انسانی است زیرا حضرت بهاءالله فرموده اند که "کل از برای... اصلاح عالم و تهذیب امم از عدم بوجود آمده اند." (۱۱) و "امروز انسان کسی است که به خدمت به جمیع من علی الارض قیام نماید." (۱۲) وصول به این هدف لازمه اش احراز آمادگی و اکتساب دانش و فنونی است که انسان را قادر بر چنین خدماتی می نماید و حصول این مقصود نیازمند تعلیم و تربیت است.

ه. تأمین منابع مورد لزوم

۱. تأمین منابع مالی

همانطور که در مبحث اصول تعلیم و تربیت ذکر شد در احکام و تعالیم حضرت بهاءالله تأمین منابع مالی برای خدمات تعلیم و تربیتی تشریح شده است. یکی از بزرگترین مشکلاتی که امروزه گریبانگیر جوامع، چه ثروتمند و چه کم درآمد، است نارسایی مالی برای تأمین تسهیلات کافی و عمومی برای تعلیم و تربیت به نحو مطلوب است. طرحی که حضرت بهاءالله تشریح فرموده اند سبب مشارکت عموم افراد چه در زمان حیات و چه بعداً بصورت آنچه از آنان به عنوان ما ترک باقی می ماند در تأمین چنین منابعی است. علاوه بر این تغییراتی که تعالیم بهائی در جامعه بوجود می آورد نیز سبب می شود که آنچه امروز صرف اقداماتی نظیر تهیه و تولید جنگ افزار و مواد مخدر و مشروبات مضر می گردد، برای تأمین رفاه و پیشرفت جامعه صرف شود و از جمله توانایی مالی مؤسساتی که مأمور و مسئول خدمات تعلیم و تربیتی هستند به میزان قبل توجهی افزایش یابد.

۲. تأمین منابع انسانی

از جمله مشکلات کنونی در تأمین خدمات آموزشی و پرورشی کمبود نیروی انسانی کارآمد است. علت این کمبود عدم توجه و علاقه افراد مستعد و واجد شرائط برای خدمات مورد لزوم در آموزش و پرورش به حرفه های مربوط به این خدمات است زیرا هم از نظر درآمد و هم از لحاظ حیثیت و مقام اجتماعی شغل معلمی و سایر مشاغل مربوط به خدمات تربیتی در سلسله مراتب مشاغل و حرفه ها در رتبه های پایین قرار گرفته است. حضرت بهاءالله به اعتلاء مقام خادمان تعلیم و تربیت و تأمین مزایای مالی برای آنان توجهی خاص و استثنایی مبذول داشته اند. حرفه معلمی را به حد اعلا ستوده اند و از بین جمیع مشاغل فقط این شغل را بهره مند از سهم الارث ساخته اند. بدین ترتیب دو هدف

بسیار مهم و ضروری در عرصه آموزش و پرورش تأمین خواهد شد یعنی تأمین منابع مالی مورد لزوم و اعتلاء مقام و حیثیت افرادی که برای آموزش و پرورش خدمت می‌کنند. ۳. مشارکت عمومی

مشارکت و معاونت در خدمات تعلیم و تربیتی از جمیع مؤمنین خواسته شده است. چون حضرت بهاءالله کل را وصیت می‌فرمایند که به اموری تمسک نمایند که سبب تعلیم و تربیت و تعالی نفوس می‌گردد. بدین ترتیب یکی از اهداف مهم در تعلیم و تربیت مشارکت دادن عموم اعضای جامعه در تأمین موجبات و خدمات تربیتی است.

خاتمه

از آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم که در امر بهائی تغییرات و تحولاتی بنیانی در اقدامات و خدمات تعلیم و تربیتی پیش‌بینی شده است و ابعاد جدیدی به فعالیت‌های مزبور افزوده گردیده است که مسائل و مشکلاتی را که امروزه به نحوی روزافزون دامنگیر این بخش از خدمات عمومی است برطرف می‌سازد. اهم این تغییرات عبارتند از: تقدم و ارجحیت نسبی تقلیب روحانی و تهذیب اخلاق افراد و آموزش مبانی و تعالیم دیانت و اجباری و عمومی شدن آموزش و پرورش اطفال و نوجوانان، تأمین عدالت اجتماعی، جلوگیری از ارتکاب جرائم، ممانعت از اتلاف عمر در تحصیل مطالبی که مفید به حال جامعه و افراد بشری نیست، آماده ساختن افراد برای خدمت به عالم انسانی، تأمین نیروی انسانی واجد شرائط از طریق تأمین رفاه مالی و تعالی قدر و مقام معلمان و مربیان و رهنمون شدن تعلیم و تربیت به تحقق یافتن صلح و یگانگی و رفاه و آسایش در جامعه بشری. بدین ترتیب تصویری کاملاً بدیع و مطلوب و آرمانی بی‌سابقه و حیاتی برای تعلیم و تربیت در نظر مجسم می‌شود.

نظر به اینکه بررسی حاضر محدود است به فقط ۲۸ قطعه از نصوص در آثار قلم اعلی، تردیدی نیست که وسعت بخشیدن این بررسی به کلیه آثار مبارکه بهائی نکات و دقایق ضروری دیگری را نیز باز خواهد یافت و جامعیت و تأثیر تحول‌بخش تعلیم و تربیت را در سرنوشت بشر بیشتر آشکار خواهد ساخت.

یادداشتها

- * متن مطالبی که در دوره سی و پنجم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) درجولای ۲۰۰۱ تقریر گردیده است.
- ** مأخذ اصلی نصوص مبارکه‌ای که در این مقاله نقل شده به استثنای مأخذ مواردی که در زیر جداگانه مشخص گردیده است: مجموعه آثار مبارکه در باره تعلیم و تربیت بهائی، تنظیم دائرة مطالعه نصوص و الواح در مرکز جهانی بهائی، (که به اهتمام نصرالله مودت به فارسی برگردانده شده است)، آگست ۱۹۷۶م، شامل تدوین اصل فارسی و عربی و ترجمه آثار انگلیسی (طهران، ایران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ بدیع)
- سایر مأخذ:
۱. حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول (ویلنت: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی، ۱۹۷۹م) ص ۱۸۰
 ۲. حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۵ م) ص ۱۰۶
 ۳. ایضا، ص ۱۶۷
 - ۴ و ۵. حضرت عبدالبهاء، النورالابهی فی مفاوضات عبدالبهاء (قاهره، مصر: مطبعة فرج الله ذکی الکردی، ۱۹۲۰م) ص ۱۶۶
 ۶. حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، پراگ، (جمهوری چک: Zeropalm Press، ۱۹۹۲م) ص ۷۲
 ۷. حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۷م) ص ۴۱۴
 ۸. عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت، (دهلی نو، هندوستان، مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۹۸۹م) ص ۵۹
 ۹. حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد اول (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۹۴م) ص ۵۴
 ۱۰. ایضا، ص ۱۳۹
 ۱۱. حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده است، (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار امری، ۱۳۷ب) ص ۱۰۸
 ۱۲. حضرت بهاءالله، آیات الهی، جلد دوم، (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۹۶م) ص ۳۴۲

رشحات عرفان (۱)

از آثار عبدالحمید اشراق خاوری (بخش سوم) (۲)

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

۴. آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند: "...نفوس مبلغ باید متوکلاً علی‌الله منقطعاً عما سواه منجذباً بنفحاته متوکلاً علیه مانند جناب آقا میرزا علی‌اکبر و آقا میرزا طراز‌الله سفر نمایند" (مانده آسمانی، طبع ۱۲۹ بدیع، ج ۵، ص ۱۶۴). جناب اشراق خاوری در باره آقا میرزا علی‌اکبر مذکور در لوح فوق که آقا میرزا علی‌اکبر رفسنجانی است چنین مرقوم فرموده‌اند: "جوانی بود که صوتی ملیح داشت و در رفسنجان بروضه خوانی مشغول بود و احباء او را تبلیغ کردند و از آن بعد در محافل مناجات را بابتدع الحان می‌خواند. سفرهای تبلیغی به روسیه و سایر نقاط فرمود و با جناب طراز‌الله سمندری هم مدتی هم سفر بود و الواح بسیار به اعزاز آن دو نفر از کلک میثاق نازل شده است. و این سفرهای آن دو نفر در شصت سال قبل بوقوع پیوست. مشارالیه مدتی هم در اروپا و انگلستان بود و بامر مبارک بعضی از آثار و تالیفات میرزا یحیی را از کتابخانه بریتیش میوزیوم British Museum لندن استنساخ کرد و در کتابی بنام (سرور البهائیین) مندرج ساخت و این کتاب بخط جناب میرزا علی‌اکبر میلانی محب السلطان بطبع عکسی منتشر شد ولی طبع آن باتمام نرسید و قسمتی که از آن بطبع

رسیده در نزد نگارنده موجود است. امر مبارک از آن جهت بود که این آثار منتشر شود تا احبای الهی برأی العین مشاهده نمایند که بین کلام خلق و الواح صادره از قلم اسم اعظم چقدر فرق است. میرزا علی اکبر حافظه عجیبی داشت و کتاب ایقان و لوح ابن ذنب و الواح مفضله بسیار از حفظ داشت و در حین صحبت با طالبان حقیقت از آن الواح مبارکه تلاوت میکرد. انتهی

اسفار جنابان رفسنجانی و سمندری که در متن فوق به آن اشاره شده مربوط به سالهای میانی دهه ۱۳۲۰ هـ ق (حدود سالهای ۱۹۱۰-۱۹۰۵م) است و در شرح حال جناب سمندری (مؤسسه ایادی امرالله، طبع ۱۳۰، ص ۵۴۶-۵۱۸ و پیام بهانی، شماره ۱۸۳، فوریه ۱۹۹۵م) مورد شرح و بسط قرار گرفته است.

جناب آقا محمد هدی نیز شرح مبسوطی از خدمات و اسفار جناب آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی مرقوم فرموده اند که در سال هفتم مجله آهنگ بدیع (شماره ۱، ص ۱۹-۱۶ و شماره ۲، ص ۱۷-۱۹، ۱۳) که در سنه ۱۰۹ بدیع به طبع رسیده مندرج گردیده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که در کتاب مائده آسمانی (ج ۵، ص ۸۱) به طبع رسیده است چنین می فرمایند: "... جناب آقا میرزا طراز (۳) و آقا میرزا علی اکبر این دو نفس مبارک بسیار سبب سرور قلب عبدالبهاء شدند یقین است که بخدمات کلیه موفق خواهند شد و در ملکوت ابهی مانند ستاره صبحگاهی درخشنده و تابان خواهند گشت و علیهما بهاء الابهی یوم ولدا و علیهما بهاء الابهی یوم بلغا و علیهما بهاء الابهی یوم نادا و علیهما بهاء الابهی یوم یدرکان لقاء ربهما فی ملکوت ابدي قدیم و علیک بهاء الابهی ع ع ". همان طور که جناب اشراق خاوری اشاره فرموده اند آثار عدیده از قلم مرکز میثاق الهی خطاب به این دو نفر عزّ صدور یافته است. از جمله حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"بوشهر

حضرت طراز الله (۳) و حضرت علی اکبر رفسنجانی علیهما بهاء الله الأبهی

هو الله

ای دو منادی حقّ الحمد لله که با کمال جدّ و جهد بتبلیغ امرالله در جمیع ایران پرداختید و سبب سرور و شادمانی یاران الهی گشتید ندای حقّ بلند کردید و صیت امرالله را گوش زد هر مستند و ارجمند فرمودید سبب حیات جمّ غفیری شدید و علّت مسرت و بشارت جمعی عظیم گردیدید درگاه احدیت را بنهایت صداقت عبودیت نمودید و آستان الهی

را بغایت راستی پاسبانی فرمودید. از فضل و موهبت پروردگار امیدوارم که نتایج کلیه یابید و ثمره این خدمت را در ملکوت ابهی موهبت بی منتها مشاهده نمائید بعد از آنکه بندرهای شیراز را عبور و مرور فرمائید و یارانرا به وجد و طرب آرید و نفوس مستعدّه را تبلیغ کنید عودت به ارض مقصود نمائید که ما نیز از دیدار شما فیض یاب شویم و علیکما البهآء الأبهی ع ع."

و در لوح دیگر چنین می فرمایند:

"طهران"

بواسطه جناب حاجی میرزا عبدالله

جناب آقا میرزا علی اکبر و جناب آقا میرزا طرازالله (۴) فی ایّ ارض کانا

هوالله

ای دو بلبل گلبن معانی الطاف بینهایت حضرت رحمانی را ملاحظه نمائید که آن دو زجاج را بسراج هدایت کبری روشن نمود و آن دو مرغ سحر را در گلشن الطاف به ابدع الحان تغنی بخشید تا به گلبانگ روحانی بر شاخ گل رحمانی بیان حقائق و معانی نمائید و اسرار معنوی آشکار کنید، در سبیل جمال قدم آواره کوی و صحرا گردید و سرگشته اقالیم و دیار شوید به هر بلد مظموری که رسید معمور کنید و به هر گلخنی که مرور نمائید گلشن پر گل و ریحان فرمائید مانند ابر بهاری به هر خطّه و دیار فیض باران نیسانی مبذول دارید لسان تبلیغ بگشائید و ستایش محبوب آفاق کنید و بیان حجت و برهان نمائید و اسرار بیان و تبیان ظاهر و آشکار کنید یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما. اثر خامه حضرت طراز سبب حصول عجز و نیاز شد و بنهایت خضوع بدرگاه ربّ و دود تضرّع و ابتهال نمودم و شما را تأیید ملکوت ابهی خواستم فی الحقیقه سزاوارید زیرا از هر دیار که گذشتید آثار انجذاب یاران و اهدای نفوسی از طالبان ظاهر و آشکار گردید طوبی لکم و حسن مآب بَخ بَخ لکم یا ایّها الأصحاب طوعا لکم یا هداة الأحزاب و اشوقی الیکم فی جوف اللیالی و بطون الأسحار و ارجو ربّی ان يجعلکم نجمین ساطعین لامعین مؤتدین بنور الهدی فی الآفاق...".

کتاب جناب علی اکبر رفسنجانی تحت عنوان "سرور البهائیه" در ۲۳۵ صفحه انتشار یافته است.

۵. ابن نبیل

حضرت بهاء الله در سورة الاصحاب که در کتاب آثار قلم اعلی (طبع ۱۳۳ بدیع، ج ۴، ص ۸) به طبع رسیده چنین می فرمایند: "...ثم ذکر ابن النبیل من عندنا ان تجد في وجهه نضرة النعم...".

در یادداشت های جناب اشراق خاوری در باره "ابن نبیل" چنین آمده است: "مقصود شیخ کاظم سمندر قزوینی است که در سورة الاصحاب مخاطب بخطبات شد و پس از رفع حجاب و عرفان رب الارباب رساله ای در ردّ یحیی ازل نوشت و به ادرنه حضور جمال کبریاء فرستاد و مورد قبول واقع گشت و به لقب سمندر ملقب شد و ذکر این رساله را جمال قدم در آخر لوح علی محمد سراج اصفهانی نازل فرموده اند و این لوح در جلد هفتم کتاب مائده آسمانی مندرج است." انتهى

شرح احوال جناب شیخ محمد کاظم سمندر و آثار ایشان به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت (طبع ۱۲۹ ب، ج ۷، ص ۶۸-۳) اثر جناب عزیزالله سلیمان به طبع رسیده است. برای ملاحظه بیان جمال قدم در باره رساله جناب شیخ محمد کاظم سمندر به صفحه ۱۵ کتاب مائده آسمانی (طبع ۱۲۹ بدیع، ج ۷) مراجعه فرمائید. جمال قدم در لوح جناب ملا عبدالرحیم نیز به رساله استدلالیه ایشان اشاره فرموده اند. و آن لوح در سفینه عرفان (طبع ۲۰۰۰م، ج ۳، ص ۱۸) به طبع رسیده است. هویت استدلالیه جناب شیخ کاظم سمندر بر حقیر معلوم نیست. آثار و الواح مبارکه خطاب به جناب سمندر و عائله ایشان نیز در کتاب آیات بینات (طبع ۱۹۹۹م) منتشر گردیده است.

۶. ابن سمندر و نبیل ابن نبیل

حضرت بهاء الله در کلمات فردوسیة می فرمایند: "...این ایام حضرت افنان و امین علیهم بهائی و عنایتی بحضور و لقا فائز و همچین نبیل بن نبیل و ابن سمندر علیهم بهاء الله و عنایتی حاضر...". (اشراقات، ص ۱۲۸-۱۲۶)

در باره ابن سمندر در یادداشت های جناب اشراق خاوری چنین مذکور است: "مقصود میرزا عبدالحسین پسر مرحوم شیخ کاظم سمندر قزوینی است که در ارض اقدس با جناب نبیل بن نبیل آقا شیخ محمد علی قزوینی که عموی ابن سمندر بود بحضور مبارک جمالقدم جل جلاله مشرف بودند. در محاضرات جلد اول عکس ابن سمندر و نبیل بن

نبیل و غیرهما مندرج است و شرحی هم مسطور گردیده است. "انتهی همان طور که جناب اشراق خاوری در یادداشت خود تصریح نموده‌اند تصویر و شرح مطالب مربوط به جناب نبیل بن نبیل در صفحات ۲۱۳-۲۰۹ کتاب محاضرات (طبع ۱۹۹۴م، ج ۱) مندرج است.

۷. افنان (در کلمات فردوسیّه)

کلمات فردوسیّه که فقره‌ای از آن نقل شد در اواخر سنه ۱۳۰۶ هـ ق (۱۸۸۸م) از قلم جمال قدم به اعزاز جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی عزّ نزول یافته است. در فقره فوق مقصود از افنان، آقا میرزا محسن افنان و مقصود از امین، حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی است.

۸. اهل قاف و حاجی ابراهیم قزوینی

حضرت بهاء الله در لوح الروح چنین می‌فرمایند: "... حضر بین یدی الله کتاب عن احد من اهل القاف الذی توقّف فی هذا الامر من قبل و سئل فیہ عن شأنی... " (آثار قلم اعلیٰ، طبع ۱۳۳، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۳۷)

در باره عبارت فوق جناب اشراق خاوری چنین نوشته‌اند: "مقصود از «اهل القاف» اهل شهر قزوین است و مقصود از «الذی توقّف فی هذا الامر من قبل و سئل فیہ عن شأنی» حاجی ابراهیم قزوینی ملقب به خلیل است که در آغاز امر از عرفان حق منیع محروم بود و پیروی یحیی ازل می‌کرد و عریضه‌ای بساحت اقدس جمالقدم تقدیم داشت و سئوالاتی چند نمود. از جمله سئوال از مقام و ادعای جمالقدم بود و از جمله سئوال از ابناء جمالقدم کرده بود و از فطرت و در باره مقام روح سئوال کرده بود و لوحی منیع در جواب او نازل شد و مشارالیه پس از زیارت لوح مبارک مؤمن گردید و از ظلمات شیطان بنور یزدان راه یافت و بلقب خلیل معروف گردید اعقابش امروز در ظل امرالله هستند و معروف به خلیلی میباشند و قسمتی از لوح او را حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه در کتاب گلینینگز [Gleanings] بانگلیسی ترجمه فرموده‌اند." انتهی

برای ملاحظه فقراتی از لوح جناب حاجی ابراهیم خلیل قزوینی که در کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله [Gleanings] (طبع ۱۴۱ بدیع) به طبع رسیده به فقرات شماره ۳۸-۳۳، ۱۲۷ مراجعه فرمائید. لوح مزبور در صفحات ۱۷۶-۱۷۱ کتاب مانده آسمانی (طبع ۱۲۱

بدیع، ج ۸) نیز به طبع رسیده است. قطعه شماره ۷۷ در کتاب *Gleanings* نیز مأخوذ از یکی دیگر از الواح جناب حاجی ابراهیم خلیل قزوینی است. حاج ابراهیم خلیل در دوره حضرت عبدالبهاء نیز مخاطب الواح آن حضرت قرار گرفته است. برای ملاحظه یکی از الواح ایشان و شرحی در باره مشارالیه به کتاب *مآخذ اشعار در آثار بهائی* (طبع ۲۰۰۰، ج ۳، ص ۷۳، ۷۷) مراجعه فرمائید.

یادداشت‌ها

۱. در آثار مبارکه بهائی اشارات و کنایات و عبارات و تلمیحاتی وجود دارد که شرح و توضیح آنها می‌تواند برای نفوسی که در آثار مزبور مراجعه می‌کنند مفید واقع شود. رشحات عرفان شامل این نوع توضیحات و نیز بعضی مدارک و اسناد و آثاری است که تاکنون طبع و نشر نشده و برای اطلاع از سابقه تاریخی یا مندرجات آثار مبارکه مفید واقع می‌شود.
۲. یادداشت‌های کوتاهی که از جناب عبدالحمید اشراق خاوری باقیمانده توسط جناب دکتر وحید رأفتی تنظیم و تدوین می‌گردد و تحت عنوان "از آثار عبدالحمید اشراق خاوری" در رشحات عرفان منتشر می‌شود. برای اطلاع از سابقه نگارش این یادداشت‌ها و کیفیت تسوید و تهیه آنها به مقدمه‌ای که در صفحه ۲۰۳ سفینه عرفان (دفتر چهارم) درج شده مراجعه فرمائید.
- ۳ و ۴ "آقا میرزا طراز" یا "آقا میرزا طرازالله" مقصود ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری است.

چهل بیت از یک مثنوی تاریخی ناتمام از نبیل زرنندی

وحید بهمدی

اثر منظومی که برای اولین بار در اینجا منتشر می‌شود، عبارت است از چهل بیت اول یک مثنوی ظاهراً ناتمام که شاعر و مورخ بزرگ عهد ابهی، جناب نبیل زرنندی، به مناسبت تشریف‌فرمایی حضرت بهاء‌الله به خیمه‌ای که سید محمدعلی افنان تقدیم کرده بود، سروده است. (۱)

نسخه اصل این منظومه به خط جناب نبیل زرنندیست که روی کاغذ نازک زردرنگ نوشته شده است. در گوشه بیت آخر که می‌گوید "میرزا بدیع‌الله در داخل خیمه به حضور مبارک عرض کرد" و در اینجا متوقف می‌شود، به خط جناب نبیل چنین یادداشت شده است: "صد قروش امانت‌الله با جناب محمد ابراهیم ناظر." گویا وقتی که جناب نبیل به این بیت چهلمین رسیده بودند آقا محمد ابراهیم به دیدن او آمده و رشته نظم او را بریده است.

چند سال قبل نگارنده از استاد بزرگوار جناب ابوالقاسم افنان راجع به هویت افنانی که جناب نبیل در این مثنوی ذکر کرده سؤال کرد و ایشان تأکید فرمودند که مقصود جناب محمدعلی افنان، پسردایی حضرت ربّ‌اعلی است. قرائن هم به این نکته دلالت می‌کند زیرا معروف است که جناب افنان مذکور هر چند گاهی هدایایی از خاور دور به حضور مبارک تقدیم می‌کرده است، من جمله عینکی که جمال مبارک آن را به خاورشناس معروف،

براون، عنایت فرمودند و اکنون بین موروثات براون در دانشگاه کمبریج انگلستان نگاهداری می‌شود.

جناب حاج سید محمدعلی افنان، فرزند خال اکبر جناب سید محمد، بود که تقریباً همنس حضرت ربّ اعلیٰ بوده است. ایشان در شیراز و بعداً در چین به تجارت مشغول بود و در بندر هنگان، هنگ کنگ کنونی، سکونت داشت. جناب افنان مذکور، اولین شخص از خاندان افنان بود که به بشارت حضرت اعلیٰ نسبت به ظهور من یظهره الله توجه نموده به امر حضرت بهاءالله ایمان آورد. در ایام اقامت هیکل مبارک در بغداد یک بار به حضور مبارک مشرف شد و همچنین یک بار دیگر در عکا، که بنا بر شرحی که در تذکرةالوفاء آمده باید اندکی پس از خروج هیکل مبارک از حبس قشله باشد، زیرا چنانکه در آن تذکره ذکر شده، وقت ورود جناب افنان به عکا، احبای آنجا هنوز اجازه بیرون رفتن از شهر عکا را نداشته اند. جناب افنان از عکا به چین برگشتند و سپس به هندوستان منتقل گشتند و در سال ۱۳۱۴ هجری در بمبئی در اثر بیماری به ملکوت ابهی صعود نمودند. جسد ایشان را احباء به عراق منتقل نموده در مدائن در جوار قبر سلمان فارسی دفن کردند. (۲) حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفاء شرح حال و مراتب خلوص و ایمان ایشان را بیان فرموده اند. (۳) تاریخ نظم مثنوی مندرج در اینجا، اگر در همان روز واقعه مذکور در آن باشد، روز پنجشنبه (استجلال) ۱۱ شهرالعزّه سال ۳۶ بدیع که مطابق شوال ۱۲۹۷ هجری و مطابق ۱۸ سپتمبر ۱۸۸۰م می‌باشد، زیرا جناب نبیل در مثنوی می‌گوید این تشریف فرمایی هیکل مبارک به خیمه‌ای که جناب افنان تقدیم کرده بود در ماه شوال سال اوفی بوده. اوفی به حساب جمل ۹۷ است که مقصود سال ۱۲۹۷ هجری است. در آن سال شهرالعزّه و شوال قمری همزمان بودند و همچنین ۱۱ شهرالعزّه موافق با ۱۸ سپتمبر بوده است.

البته تجزیه و تحلیل مطالب عرفانی و ایمانی و همچنین اشارات و تلمیحاتی که ابیات ذیل شامل آن است احتیاج به شرح و تفصیل دارد که در این مقدمه مختصر نمی‌گنجد.

متن مثنوی

نسیم ابتهاج اندر هزیز است هوا صاف و لطیف و مشکبیز است

که در دوش نگار آمد معلق
 همه ذرات، از مه تا به ماهی
 بسان عندلیبان در تغنی
 ملیک کشور خویان، لک الشکر
 شود لبریز بهجت، جام عالم
 به عالم کی دگر اندوه مانند
 به زنجیر وفایش پای بستند
 که از عکا جمال الله اعظم
 غریق فضل کرد ارض و سما را
 که بد حادی عشر زین شهر ابهی
 به فیروزی ملیک ملک بهجت
 مکین گردید در قصر جلالش
 شده ارسال در این سال اوفی (۵)
 نهان در جنت بهاج بوده
 کشیده بر ظهورش از خفایش
 شده سیار در دریای منان (۶)
 کشیده دست فضالی به ساحل
 به صد دیده به عرش فضل ناظر
 نمودم طی هزاران بحر و برها
 مفرما از عطاییت نا امیدم
 چو بشنید آندم آوای حنینش
 چنان امر آمد از سلطان بهاج
 فراز تل شود آن خیمه برپا
 دویده اندر آن ساعت پیاده
 به شوق و ابتهاج بیشمارش
 بشد تا عرش سلطان تبارک
 فرود آمد ز قصر کبریایی

از آن فرعین مشکین محلق
 معطر گشته آفاق الهی
 زبان بگشوده با شور و ترنی
 که ای محبوب محبوبان، لک الشکر
 که از این جعد مُشک افشان، دمام
 صبا چون نفحه‌ای از وی وزاند
 دمام عاشقان زین رام مستند
 خصوصا اندر این سؤال اکرم
 به قصرالله زد از احسان لوا را
 صباح یوم استجلال اعلی
 به یوم عزت اندر شهر عزت
 منور قصر را کرد از جمالش
 معلاً خیمه‌ای کز خطه فا (۴)
 که دست قدرتش نسیج بوده
 کنونش دست الطاف بهایش
 به فلک همت عالی افنان
 درین ماهش پس از طی مراحل
 به باب قصر ابهی گشته حاضر
 که از حب تو ای محبوب ابهی (۷)
 کنون در باب اجالت رسیدم
 ز عرش الله شه جان آفرینش
 بحور رحمتش گردید موج
 که در تلقای عرش شاه ابهی
 ملوک عالم غیب و شهاده
 گرفته هر یکی از یک کنارش
 به پا کردند و صوت یا مبارک
 شهنشاه بهاء با دلربایی

به سوی خیمه مشی آغاز فرمود
 چو در خیمه نسیم وصل سر کرد
 چنان شد مرتفع بانگ سرورش
 که همچون طیر در پرواز آمد
 که محبوب قدم در وی قدم زد
 به رویش جمله ابواب جنان را
 گشود و پر سرور و وجد کردش
 چو اندر عزت، عزت به پا شد
 که با عزت قرین باشد همیشه
 الهی حق آن ابهی الخیامت
 که عالم را ز مجدش بهره ور ساز
 ضیاء الله در آن ابهی الخیام

به دلها باب رحمت باز فرمود
 از آن اعلیٰ الوردش با خبر کرد
 چنان برداشت از جا سیل نورش
 به سان رعد در آواز آمد
 در اول با وی از تبریک دم زد
 در خیر زمین و آسمان را
 در این عالم خباء مجد کردش
 ز سلطان قدر آن سان قضا شد
 چو فردوس برین باشد همیشه
 که در یوم تو برپا شد به نامت
 فضایش را تمام بحر و بر ساز
 بدارد عرضه مولی الانامش

یادداشتها

۱. چند سال قبل، نگارنده نسخه اصل این مثنوی را در بین آثار قدیمی خانوادگی و به التحدید در جوف یک نسخه قدیمی شاهنامه نزد جناب اسفندیار سیاوشی که در دوره ولایت امر از جمله خادمان روضه مبارکه بود یافته است و اکنون نسخه اصل آن در کتابخانه خصوصی نگارنده موجود است.
۲. عبدالحمید اشراق خاوری، کتاب خاندان افنان سدره رحمن، (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۷ بدیع) صص ۸۱-۹۵-۱۰۶
۳. حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفا، (مطبعة عباسیه، حيفا، ۱۹۲۴م.) صص ۳۱-۳۸
۴. «خطه فا» کنایه از اقلیم فارس است که متضمن مدینه مبارکه شیراز و بندر بوشهر می باشد
۵. عبارت «شده ارسال» دلالت بر این می کند که از فارس فرستاده شده بود و جناب افنان شخصا آن را به عکا نیاورده بودند.
۶. خیمه مذکور از بندر بوشهر فارس از راه دریا به ارض اقدس فرستاده شده بود
۷. خطاب این بیت و بیت بعد از زبان خیمه است.



خیمه تقدیمی سید محمد علی افغان به حضور حضرت بهاء الله

یک نامه تاریخی از میرزا ابوالفضل گلپایگانی به آقا محمد مصطفی بغدادی

وحید بهمدی

مدرکی که در اینجا برای اولین بار منتشر می‌شود نامه‌ایست که میرزا ابوالفضل گلپایگانی از پورت سعید در مصر به آقا محمد مصطفی بغدادی در بیروت نوشته است. این نامه علاوه بر خصوصیات بلاغی و مضامین انشائی آن و از همه مهمتر نشان دادن مراتب عبودت میرزا در ساحت حضرت عبدالبهاء، شامل اشاره‌های تاریخی مهمی است که می‌تواند چند تفصیل به آنچه تاکنون در باره زندگی میرزا منتشر شده اضافه کند. یکی این که میرزا در سال ۱۹۰۰م مسافرتی به شهر بیروت کرده و از آنجا از طریق ارض اقدس به مصر مراجعت نموده است. در این اثنا مدت چهارده روز در حیفای توقف کرده و هر صبح و شام به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء مشرف می‌شده است. در همان وقت عده ای از احبای امریکایی من جمله لوا گتسینگر و همسرش، و همچنین جناب احمد یزدی از احبای مصر در حیفای مشرف بوده‌اند.

نکته تاریخی دیگری که از این نامه به دست می‌آید این است که در وقت تحریر آن مدت یک سال بوده است که میرزا به تألیف کتاب بشارات که به احتمال قریب به یقین همان کتاب الابرار است پرداخته بود و حضرت عبدالبهاء به او امر فرموده بودند که آن را پیش از رفتن به امریکا به پایان برساند. میرزا ابوالفضل به جناب بغدادی می‌گوید به یکی دو ماه دیگر احتیاج دارد تا کتاب مذکور را تمام کند. بنا براین تا تاریخ نوشتن این نامه نوشتن کتاب بشارات انجام شده بود، ولیکن مع الاسف کتابی به این اهمیت تاکنون جزو آثار مفقوده میرزا باقی مانده است.

مطلب تاریخی دیگری که این رساله توضیح می‌دهد این است که رساله تاریخی جناب محمد مصطفی بغدادی در شرح احوال حضرت طاهره، بنا به خواهش میرزا ابوالفضل، در وقتی که در بیروت ملاقات نمودند تألیف شده است. میرزا در این باره نوشته است (ترجمه به مضمون): "رجا می‌کنم فراموش نکنید آنچه را فرموده بودید مبنی بر اینکه تاریخ مسافرت حضرت طاهره قره‌العین را بنویسید؛ زیرا بهائیان اروپایی و امریکایی، بخصوص خانمها، و علی‌الاصح خانم کرویر اشتیاق بسیار به دانستن تاریخ زندگی جناب طاهره دارند." سپس میرزا ابوالفضل جناب بغدادی را با قسَم‌های محکم به تألیف هر چه زودتر تاریخ مذکور ترغیب می‌کنند. البته معلوم است که جناب بغدادی به قول خود وفا کرده و با استفاده از مشاهدات خود، رساله‌ای به عربی در شرح احوال جناب طاهره تدوین نموده است که در مصر چاپ و منتشر شده. (۱)

متن نامه

١٥٢

إلى بيروت

يتشرف بمطالعة سيدنا الأجلّ الأمد الأقمح حضرة السيد محمد مصطفى التاجر البغدادي حفظه الله تعالى.

هو المنقرّد بالعزة والكبرياء

سيدي الأجلّ الأقمح! بعد حمد ربنا العليّ الأعلى، والسجود لوجهه الأنور الأقدس السبهيّ الأبهى، والاعتراف بالرقية الخالصة لدى من طاف حوله الأسماء وخضعت لسلطانه رقاب أرباب الوفاء، وتنوّرت بأنوار وجهه الأغرّ وغرته الغراء آفاق الأرض والسّماء؛ جلّ جنابه عن ثناء الأولياء، وتعالى جانبه عن إدراك أهل الإنشاء، أعرضُ على حضرتكم أني فارقتم ولكنّ لساني وجناني وقلمي وبياني، بل جميع أعضائي وأركاني قاصرٌ عن أداء شكر بعض ما شملني من عواطفكم السّامية، واستفدته من لذيذ بياناتكم العالوية، وما شاهدته من جميل خلائكم ورقيق أخلاق أنجالكم؛ فرأيتُ أن أكتفي في إظهار ما يكنه صدري من خالص ولائكم بالتمثّل بما كتبه عبد السلام المأموني الشهير^٢ إلى صاحب بن عبّاد^٣ الوزير الخطير:

"رحلتُ عنك ولي في كلّ جارحةٍ فمّ بشركك يجري منطقاً ذرباً"

وقد وصلني كتابك الشريف وخطابك اللطيف؛ ذاك النميقة الغراء والرقيمة الحسنة، حينما زابلنا الأرض المقدّسة الفيحاء مدينة حيفاء بمصاحبة حبيبنا الأجلّ الأقمح حضرة أحمد أفندي اليزدي المحترم وسائر الأحباء من أمريكا، ما سوى الدكتور وزوجته لوا؛ فإنهما أقاما مؤقتاً في الساحة المقدّسة إلى أن تصدر إرادة أخرى.

وقد تلونا كتابكم الكريم في محضر الأحباء على عرشة السفينة، وكانت راسيةً قدّام حيفاء، ناظرة العيون إلى تلك المدينة الزهراء، خافقة القلوب على مزايلة تلك البقعة الفيحاء؛ إذ كانت مزينةً بقدم حضرة من أراد الله، جعل الله قلوب الأبرار خزائن جوهرة ولاته، والسنة الأخيار مصادر حمده وثنائه.

٢٤٤

ثم أقلت السقينة من حيفا قاصدة مدينة يافا. وفي اليوم الثاني رست في مينائها، فنزلنا مع جميع أحبائنا، فتفحصنا في أرجائها الواسعة وجنانتها الكثيرة، ورأينا ميناءها التي بسبب كثرة صخورها غرقت فيها سفن كثيرة. ثم رجعنا قاصدين مدينة بور سعيد، وها نحن نازلين فيها مسعودين بزيارة الأحباء، مشرفين بلقاء الأولياء، ناطقين بمحامد ربنا في كل صباح ومساء؛ إنه أشرق بوجهه على الأرض فجدها وأنارها، وعلى السماء فبدلها وغير آثارها، وعلى النفوس فألفها وأذهب أكدارها، وعلى الأرواح الميتة فأحيها، وعلى الركب المسترخية المستزلزة فقوّمها وقواها. لم أدر بأي لغة أحمدته، وبأي لسان أثني عليه وأشكره، وبأي قلم أكتب عظام مننه وآلئه، وبأي كتاب أنشر جلال نعمه وإحسانه! فيا حسرة على الفئة الناقضة، ويا تأساً لتلك العصابة الناكسة.

وأما أيام إقامتنا وأوقات تشرّفنا في الأرض المقدّسة، فقد طالّت ١٤ يوماً؛ كل يوم تشرّفنا صباحاً ومساءً بالحضور، وغمرتنا بكوراً وأصيلاً أمواج رحمة ربنا الغفور، وشربنا من كؤوب عناياته وبياناته ذلك الشراب الطهور مما شربتم أنتم قبلنا من يد سلطان الظهور. وانقضت تلك الأيام القليلة، ووا أسفاً، على جميعنا كمرور النسيم على الزهور.

وقد عرضنا على جنبه الرقيق جميع ما رأينا من أتعاب حضرتكم وأنجالكم الفخام، وثبوتكم ورسوخكم في عهد الله، وقيامكم على خدمات أحبّاء الله، وشوقكم ولهكم في مصاحبة أولياء الله. وبالإجمال نشرنا طيب خلافتكم الجميلة في الساحة المقدّسة وبين الثابتين على عهد الله مما كنتم في غنى عنه لإحاطة علمه، جلّ جنبه، بجميع ما أودعه فيكم من خلال المجد، وأوجه فيكم من سمات الشرف. إلا إننا ذكرنا بعض جميل سجايكم أداءً لشكر أولياء الله، ووفاء لبعض حقوق أحبائه.

وقد صدر الأمر من الساحة المقدّسة بأن يتوجّه العبد إلى الممالك الأمريكية، ويُقيم زماناً في تلك الأقطار الشاسعة لبحث التعاليم الصحيحة النافعة، وإزالة الشبهات الفاسدة الذائعة؛ إلا أنه، جلّ جنبه، أمر العبد أن يتم تأليف كتاب البشارات الذي شرع في تأليفه منذ عام، ومنع عن إنجازهِ عوائق الأيام، وربما يكلفني هذا إقامة شهر أو شهرين في بور سعيد لإتمام هذا المرام، ثم أتوجه إلى تلك الأقطار إذا وافقت الأقدار، متوكلاً على الله العزيز المفضل، حافظاً جوهره ولانكم في مخزن فؤادي في كل الأحوال، متمسكاً بذيل رحمة ربّ جلّ من أن تمسه شفاه الجبابرة والأقيال. إنه هو ولينا وحافظنا في جميع الشدائد والأحوال.

وإني أرجو أن لا تنسوا ما وعدتُم من تحرير تاريخ مسافرة السيِّدة الطَّاهرة الفخيمة، قرّة العين، قرّت عيون المقرّبين بزيارة مشهدها، واستبركت شفاهُهم بتلثيم تربتها. فإنّ أحبّنا الإفرنج والأمريكيين، وخصوصاً السيِّدات منهم، وبالأخصّ السيِّدة العالمة الشهيرة مادام كروبر، مشتاقون غايةً الاشتياق لمعرفة تاريخ حياتها وعظيم آثارها وعجيب أطوارها. وإني أعتقد أنّ نشرَ نفحات مآثر تلك الدرة السّماوية والنفس الزكيّة الإلهية أعظم خدمة في الشريعة السبّهانيّة، وأطيب نفحة من نفحات رياض القدس إذا مرت على البرية. وحضرتك أعلم بما رَقَمْتَهُ في تاريخ حياتها يدُ الظلم والاستبداد، ورسمته أنامل البُغض والعناد. وإني، يا سيدي وسندي، أقسمك بالغروة الوثقى والرابطة المتينة الكبرى، التي جعلها الله حبلاً متيناً لانتظام أهل الميثاق وسلوكاً وثيقاً لارتباط عباد نير الآفاق، أن لا تتأخّر في إجابة مسؤلي، ولا تتوانى في إسعاف مأمولي؛ إذ في قراءة تاريخ حياة أولياء الله قوّة جاذبة لأهل الاستعداد، وروح سارٍ في عروق أرباب الرشد. والله تعالى يؤيدكم في الوفاء بما وعدتُم، إنّه هو وليكم في المبدأ والمعاد.

وإني أحبي أنجالكم الفخام وأشبالكم الكرام؛ حضرة حسين أفندي إقبال وحضرة على أفندي إحسان وحضرة ضياء أفندي مبسوط، وأهديهم خالص التّكريم والتّناء بقلب طافح بالمحبّة والولاء وصدرٍ منشرج بالصدق والصّقاء. جعل الله تعالى تلك الوجوه المنورة والنفوس المقدّسة نجومًا مشرقةً في سماء أمره، وأركاناً راسخةً في قصور دينه، وغصوناً ناضرةً في رياض قدسه. وأهدي خالص التّحية إلى الشابّ المهدّب الموقرّ حضرة مصطفى خان، جعله الله رايةً خافقةً فوق رؤوس أهل العلم والإيمان. وأسلم وأكبر على عنايت الله أفندي^١ وجميع من في بيروت من أهل الإيقان. لا زالت نضرة النعيم طالعةً من وجوهكم النوراء، وآيات العزّ ظاهرةً من غرّتكم الغراء، والبهاء عليكم يا أهل البهاء.

في ٢٢ شهر جمادى الأخرى سنة ١٣١٨ هـ

نمّقه أقلُّ عباد الله

أبو الفضل

یادداشت‌ها

^۱ متن اصلی عربی رساله مذکور، به ضمیمه الرسالة التسع عشرية در تاریخ حضرت ربّ اعلی، به همت شیخ محیی الدین کردی در مطبعه سعادت قاهره در محرم ۱۳۳۸ هـ. ق. چاپ و منتشر شد. شیخ محیی الدین نسخه اصل را، به خط جناب بغدادی، نزد حاجی نیاز کرمانی پیدا کرد. چنین معلوم میشود که رساله را جناب بغدادی به مصر فرستاد و نزد حاجی نیاز، که از دوستان صمیمی میرزا ابو الفضل در مصر بود، باقی ماند تا این که شیخ محیی الدین آن را منتشر نمود. چند سال قبل استاد بزرگوار جناب ابو القاسم افغان رساله جناب بغدادی را به فارسی ترجمه نمود و در ضمن کتاب چهار رساله تاریخی در باره طاهره قرّة العین (مؤسسه عصر جدید، آلمان، ۱۵۶/ب/ ۱۹۹۹م؛ صص ۱۵-۴۴) منتشر ساخت. در مقدمه‌ئی که شیخ محیی الدین بر رساله جناب بغدادی نوشت به این نکته اشاره نمود که "این مقاله را بنا به خواهش استاد بزرگوارم علامه فقید حضرت ابو الفضائل... به رشته تحریر در آورده است."
(چهار رساله تاریخی، ص ۱۵)

^۲ مقصود عبد السلام بن الحسین ابو طالب المأمونی است (+۳۳۸ هـ. ق.) که از شاعران دوران عباسیان است و مدتی در ری نزد صاحب بن عبّاد طالقانی اقامت نمود. (نک بیتمة الذهر فی محاسن أهل العصر أبو منصور ثعالبی؛ شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۸۳م؛ صص ۱۸۳ - ۲۲۰).

^۳ مقصود ابو القاسم اسماعیل بن عبّاد طالقانی معروف به الصاحب است (۳۸۵ هـ. ق.) او وزیر آل بویه در ری و اصفهان بود، و در انشای عربی از استادان مسلم قرن چهارم هجری. صاحب ابن عبّاد از بنیان گذاران نثر فنی در ادبیات زیان عربی به شمار میرود. (نک بیتمة الذهر، ج ۳، صص ۲۲۵-۳۳۷)

^۴ بیت مذکور در فوات الوفیات محمد ابن شاکر الکتبی (تحقیق إحسان عبّاس، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۷۴؛ ج ۲، ص ۳۲۱) در ضمن شرح حال عبد السلام بن الحسین ابو طالب المأمونی آمده است. در هر دو مأخذ ذکر شده است این که پس از این که حاسدان منزلت او را نزد صاحب بن عبّاد ساقط کردند، قصیده غرّای خود را گفته درخواست رفتن کرد "قال قصیدته الغراء و طلب الإنن للرحیل"، و بیٹی که میرزا ابو الفضل به آن استشهاد کرده است از همان قصیده است با دو تفاوت با آنچه در مأخذ مذکور آمده است؛ اول "أسیر عنک" به جای "رحلت عنک"، و دوم "یحوی" به جای "یحری" ثبت شده است.

^۵ به احتمال قوی مقصود میرزا از کتاب البشارات همان کتاب الأبرار است که از جمله کتابهای کم شده ایشان است. بنا بر آنچه در کتاب زندگانی میرزا ابو الفضل کلیایکانی (تألیف روح الله مهرابخانی، نشر دوم،

آلمان، ۴۵/ب/۱۹۸۸م؛ صص ۴۱۳، ۴۱۴) آمده، در نامه های میرزا دو مورد یافت شده است که به کتاب مذکور اشاره میکنند. نامه نئی که در این جا منتشر میشود مأخذ سوّم است که میتوان به دو نامه سابق اضافه نمود با این امتیاز که در این نامه میرزا أبو الفضل میگوید این که حضرت عبد البهاء به او امر فرموده بودند که کتاب بشارات (ابرار) را پیش از رفتن به آمریکا اتمام کند، و این دلالت میکند بر اهمیت آن تألیف گم شده. علاوه بر این که در این نامه میرزا میگوید که يك سال قبل شروع به تألیف آن کتاب نموده بود. بنا بر این تاریخ تألیف از اواخر سال ۱۸۹۹م شروع میشود.

^۶ مقصود میرزا عنایت الله علی آبادی است که به اجازه حضرت عبد البهاء در اوقات اقامت میرزا أبو الفضل در بیروت ایشان را خدمت میکرده. (نک زندگانی میرزا أبو الفضل کلبایکائی؛ صص ۳۲۰، ۳۲۱) ^۷ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۰م.

فهرست منتخبی از الواح نازله در عکا

بخش دوم

<u>مرجع</u>	<u>عنوان</u>
مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ۳۴۶-۳۶۲	۱. لوح هادی
آثار قلم اعلی، جلد ۱، صص ۲۱۸، ۲۲۰	۲. لوح البقاء
مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی، چاپ آلمان، صص ۷۹-۵۷	۳. اشراقات
مجموعه آلمان، صص ۲۵-۲۹	۴. تجلیات
مجموعه آلمان، صص ۱۰-۱۵	۵. بشارات (لوح نداء)
مجموعه آلمان، صص ۱۶-۲۴	۶. طرازات
مجموعه آلمان، صص ۳۰-۴۵	۷. کلمات فردوسیہ
آثار قلم اعلی، جلد ۱، صص ۱۹۳-۱۹۴ (قطعه ۲۴)	۸. لوح الامر
گنج شایگان، صص ۲۱۰-۲۱۱	درچاپ سوم ۱۹۹۶ میلادی)
آثار قلم اعلی، جلد ۱ صص ۲۷۲-۲۷۳ (قطعه ۶۳ در چاپ	۹. قد نزلنا فی کتابی الاقدس
محاضرات، جلد ۲، صص ۶۸۴، نورین نیرین ص، ۲۲۱ (مجموعه	۱۰. لوح قدس (الواح قدس)
آثار قلم اعلی، جلد ۱، صص ۱۷۰-۱۷۲ (قطعه ۱۶ در	جدید) (چاپ سوم ۱۹۹۶ میلادی)
رحیق مختوم، جلد ۲، صص ۵۱۴-۵۲۵	۱۱. لوح اشرف
اقتدارات، صص ۴۴-۶۰	(مصر، صص ۲۱۱-۲۱۹)
تفسیر المستغاث - محاضرات، جلد ۱، صص ۳۹۲-۴۰۴	۱۲. لوح رسول (الواح رسول)
مانده آسمانی، جلد ۴، صص ۱۰۷-۱۰۸ و ۱۷۰-۱۷۳	چاپ سوم ۱۹۹۶ میلادی)
رقشاء در الواح	۱۴. الواح مستغاث
اقتدارات، صص ۳۲۳-۳۲۸	۱۵. الواح رقصاء
آثار قلم اعلی، جلد ۱، صص ۱۴۹-۱۵۴	(ذکر مظالم و فجایع
آثار قلم اعلی، جلد ۱، صص ۲۱۵-۲۲۰	متعدد مذکور شده.)
آثار قلم اعلی، جلد ۴، صص ۳۲۳-۳۲۵ (آثار قلم اعلی، جلد	۱۶. لوح ذبیح
۱، صص ۱۷۰-۱۷۳)	۱۷. لوح سحاب
۲۰. سورة اسمنا المرسل (سورة المرسل) آثار قلم اعلی، جلد ۴، صص ۳۱۱-۳۱۷	۱۸. سورة الاعراب
	۱۹. سورة الامین
	۱، صص ۱۷۰-۱۷۳)

٢١. لوح حسين
٢٢. لوح على
٢٣. لوح سيد مهدي دهجي
٢٤. لوح جمال
٢٥. سورة وفا
٢٦. لوح امواج
٢٧. الواح صلوة
چاپ ١٩٩٥
٢٨. بلوح عاشق و معشوق
٢٩. لوح الاستقامة
- مائدة آسماني، جلد ٤، صص ١٠٤-١٠٧
اقتدارات، صص ٢٩٠-٢٩٦
مجموعه آلمان، صص ١٢٠-١٢٤
اقتدارات، صص ٢١٨-٢٣٣
مجموعه آلمان، صص ١١٢-١١٩
مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ٣٦٢-٣٦٤
ادعية حضرت محبوب، كتاب اقدس (صص ٣٢-٤٠)
مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صص ٣٣٤-٣٣٧
ثنائي الحكمة، جلد ١، صص ١١٣-١١٥

فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر اول

رسالة حضرت ربّ اعلى در شرح حديث "من عرف نفسه فقد عرف ربه"	منوچهر سلمان پور
صحيفة بين الحرمين	وحيد بهمردی
در بارة احكام بيان و خطابات به اهل بيان در كتاب مستطاب اقدس	محمد افنان
مراتب سبعة و حديث مشيت	وحيد رأفتی
كتاب عهدی	شاپور راسخ
انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و رة پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس	کامران اقبال
اسرار علم و حکمت الهی	منوچهر مفیدی
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	ایرج ایمن

فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه امر بهائی	شاپور راسخ
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	ایرج ایمن
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء الله	منوچهر سلمان پور
آثار منزله از قلم اعلى در ایران	

وحید رأفتی	قصیده رشخ عما
داریوش معانی	فرق متصوّفة کردستان در دوره بغداد
فریدالدین رادمهر	هفت وادی
	از مسکن خاکی
وحید رأفتی	مآخذ مطالب منقول در هفت وادی
وحید بهمدی	لوح مبارک جواهر الاسرار
شاپور راسخ	کتاب مستطاب ایقان
محمد افنان	مستغاث
حبیب ریاضتی	روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه
	آثار قلم اعلیٰ
	دوران طهران-بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)

فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر سوم

	مباحث ایام ادرنه
وحید رأفتی	ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبد الرحیم
ایرج ایمن	توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلیٰ
محمد افنان	ذیلی در باره مبانی احکام
معین افنانی	بررسی مضامین قصیده تائیه کبریٰ و قصیده عز ورقائیه
	لوح کلّ الطعام
وحید بهمدی	نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام

محمّد قاسم بیات	گلگشتی در رسالهٔ چهار وادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمان پور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسألهٔ تکمیل بیان
حبیب ریاضتی	نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ
	نازله در اسلامبول و ادرنه
	رشحات عرفان
	فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
	دورهٔ اسلامبول-ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)

فهرست مندرجات سفینهٔ عرفان، دفتر چهارم

	فقراتی از آثار حضرت بهاء الله در بارهٔ سجن عگا
	دو لوح از الواح نازله از قلم اعلیٰ در ادرنه
	لوح نازله از قلم اعلیٰ در اوائل ورود ادرنه
	به افتخار نبیل اعظم زرنندی
شاپور راسخ	مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
	مضامین عمده در الواح مبارکهٔ جمال ابهی
شاپور راسخ	خطاب به ملوک و رؤسل و زعمای دنیا
محمّد افنان	سورهٔ غصن و عهد و میثاق بهائی
روح الله خوشبین	زمینهٔ تاریخی لوح احتراق

منوچهر سلمان پور

مونا علی زاده

سیامک ذبیحی مقدم

ایرج ایمن

معین افنانی

وحید رأفتی

کامران اقبال

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

محمد افنان

محمد افنان

تنظیم و تدوین: وحید بهمردی

موهبت الله هانی

مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت

سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف

برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی

لوح رئیس و لوح فؤاد

شان و لزوم اجرای احکام الهی

ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنز

نظری به لوح قناع

مروری بر الواح حضرت بهاء الله

خطاب به محمد مصطفی بغدادی

رشحات عرفان

الف- از آثار عبدالحمید اشراق خاوری

ب- نقطه و حرف در معارف بیانی

ج- سراج و سراج

د- نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم

به ذبیح کاشانی

شرح تشرّف میرزا محمد باقر هانی

به حضور حضرت بهاء الله جلّ جلاله

فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ

نازله در اوائل دوره عکا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ هـ ق)

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان، دفتر اول.

سفینه عرفان، دفتر دوم.

سفینه عرفان، دفتر سوم.

سفینه عرفان، دفتر چهارم.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر اول، دوره طهران - بغداد
(نشر سوم با تجدید نظر و اضافات کلی)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر دوم، دوره اسلامبول - ادرنه

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر سوم، دوره عکاء (بخش اول)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر چهارم، دوره عکاء (بخش دوم)

مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک

بسیط الحقیقة: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک بسیط الحقیقة

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Lights of 'Irfân: Compilation of Papers Presented at 'Irfân Colloquia, Book One

Lights of 'Irfân: Compilation of Papers Presented at 'Irfân Colloquia, Book Two

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfân Colloquia, 1993-99

12. Tablet of Maryam: History and Content	Fathiyyih Rashidi	157
13. A Brief Account of Four Points in the Epistle to the Son of the Wolf	Vahid Behmardi	169
14. The Music of Words in Some of the Writings of Bahá'u'lláh	Enayat Sadeghian	189
15. Principles and Goals of Education in the Writings of Bahá'u'lláh	Iraj Ayman	208
16. Rashahát-i-'Irfán (Explanatory Notes and historical items)		
a. Previously unpublished notes by 'Ábdu'l-Hamíd Ishráq-i-Khávarí, Part III	Vahid Ra'fati	231
b. An unfinished "Mathnaví" by Nabil-i-Zarandi	Vahid Behmardi	237
c. A historical letter from Abu'l-Faḍl Gulpáygání to Aqá Muḥammad Muṣṭafá Baghdádí	Vahid Behmardi	242
17. A selected List of Tablets of Bahá'u'lláh Revealed in 'Akká (Part II)		249
18. Tables of Contents of the First Four Volumes of Safiniy-i 'Irfán		
19. Publications of 'Irfán Colloquium		

CONTENTS

1. Preface		5
2. A Compilation of the Writings of Bahá'u'lláh and the Báb on “Başítu'l-Haqíqih”		8
3. “Başítu'l-Haqíqih”; A Study Guide	Vahid Ra'fati	20
4. A Brief Review of Kalimát-i-Firdawsíyyih (Words of Paradise)	Shapour Rassekh	38
5. Introductory Remarks on The Application of Wisdom in Bahá'í Apologia with Reference to Three Tablets of Bahá'u'lláh	Muhammad Afnan	50
6. A Review of the Contents of the Tablet of Visitation of Imám Husayn	Manuchehr Salmanpour	60
7. A Content Analysis of Lawḥ-i-Dunyá (Tablet of the World)	Shapour Rassekh	85
8. A Review of “Súratu'Ziyárih” (Visitation Tablet for Mulla Husayn)	Mona Alizadeh	96
9. The Relationship between the Book of Aqdas and its Complementary Tablets	Shapour Rassekh	111
10. An Introduction to Healing and Other Special Prayers in the Bahá'í Faith	Kian Saadat	122
11. A Review of the Tablet of Visitation	Armin Eschraghi	141

Safíniy-i 'Irfán is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at 'Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English and Persian languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. 'Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. 'Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

'Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: (847) 733-3501
Fax: (847) 733-3502
E-mail: <iayman@usbnc.org>

SAFÍNÍY-I 'IRFÁN
Studies in Principal Beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith
Book Four
Publisher: 'Aṣr-i Jadíd
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund
Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany
159 B.E. - 2002 C.E.

SAFÍNÍY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Five



Asr-i Jadid Publishers

Darmstadt, Germany

2002